



انتشارات دانشگاه تهران

۱۹۶۲

چاپ سوم

با تجدید نظر و اضافات

درباره

زبان فارسی



اطلاء - اشاء - ترجمه و ...

برای دانشجویان و دانش پژوهان

از
دکتر مهدی درخشان

استاد دانشگاه تهران



کتابخانه
مجلس شورای
وزارت معارف
و معاش

۱۹۶۲

جانب سوم

کتابخانه
مجلس شورای
وزارت معارف
و معاش

کتابخانه
مجلس شورای
وزارت معارف
و معاش

۴	۲
۷	۵

فروش

تا

سیصد

در

روز

در

روز

در

در

فروش

فروش

فروش

فروش

فروش

فروش

مراکز فروش :

- ۱- فروشگاه شماره یک : خیابان انقلاب - خیابان ۱۶ آذربایجان شرقی، قفس ۶۱۱۲۸۷۹
- ۲- فروشگاه شماره دو : خیابان انقلاب - نبش کوچه آذرغوش، قفس ۸۲۱۵۵۰
- ۳- فروشگاه شماره سه : خیابان کاظمی - خیابان شانزدهم - نبش اشارات چاپخانه، قفس ۶۱۸۰۲۲
- ۴- فروشگاه شماره چهار : خیابان انقلاب - نبش ۱۶ آذر طبقه فوقانی

۶۱/۱
۶۹/۱



کتابخانه ملی ایران

درباره

زبان فارسی

اطلاء - انشاء - ترجمه و ...

برای دانشجویان و دانش پژوهان

از
دکتر مهدی درخشان
استاد دانشگاه تهران



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۹۶۲

شماره مسلسل ۲۹۹۲

ناشر : مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار مهر ۱۳۹۹

تیراژ : ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

تکلیف حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها : ۵۵۰ ریال



ما میخواهیم یک جمعیتی نورانی پیدا کنیم،
یک قشری نورانی، که وقتی وارد می شویم
در یک دانشگاهی، عملش نورانی، علمش نورانی،
اخلاقش نورانی، همه چیزش نورانی باشد
الهی باشد. امام خمینی رضوان الله تعالی علیه .

بنام خدائی که توفیق از وست دل زنده را نور تحقیق از وست

مقدمه طبع سوم

از زمان انتشار طبع دوم کتاب بیش از چند ماهی نگذشت که نسخه های آن نایاب گردید، و خواستاران و علاقه مندان در نیمه دوم سال بنسخه های آن دسترس نیافتند، مراتب باطلاع رئیس مؤسسه انتشارات دانشگاه رسید. بنای تجدید طبع آنرا گذاشتند، با آنکه همگی صمیمانه در انجام کار تسریع کردند باز هم تا مقدمات آن فراهم آید و تشریفات اداری طی شود، اسفند بفروردین واردیبهشت بخرداد وتیر کشید

در این میان فرصتی مناسب پیش آمد تا دوباره بتجدید نظری در آن پردازد و بحسب لزوم و نیاز خوانندگان نکته ها و مطالبی را بر آن بیفزاید ولی برای آنکه انجام کار بتأخیر نیفتد وهزینه تجدید طبع نیز سنگین نشود برآن شد تا این اضافات والحاقت را بعداقل تقلیل دهد وجای آنها را باخر کتاب ببرد و اگر جرح وتعديل و توضیح واصلاحی نیز لازم آید در آنجا آورد. متوقعست از خوانندگان ارجمند که «گرائد کی نه بوفق رضایت» خرده نگیرند، ودر نقائص آن پدیده اغماض بنگرند.

نکاتی را که در آخر کتاب بدان افزوده واصلاحاتی را که نموده است نخست مشتملست بر اصلاح برخی کلمات وتوضیحاتی چند و اظهار نظری در باره کتابهای درسی مدارس متوسطه وتوجه بیشتر صدا وسیمای کشور بزبان فارسی، و نیز اشارتی بر برخی صناعات ادبی، در آخر درج قطعاتی از نثر زبان پارسی جهت نمونه وسرشق برای دانش پژوهان، که بنا بدرخواست برخی از مدرسان واستادان ارجمند انجام گردید، ودر این کار نیز کمال اختصار را برعایت رسانید. برای سزید فایده دو صفحه آخر کتاب را بدرج اشعاری از سخنوران بزرگ اختصاص داد تا چاشنی کلام وهم حسن ختام باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دکتر مهدی درخشان

تیرماه ۱۳۶۹

ای نام تو بهترین

سر آغاز

سالهاست که تدریس هفته‌ای دو ساعت درس فارسی برای دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی الزامی شده. و آنرا در ردیف دروس پایه و اساسی برای هر رشته‌ای شناخته‌اند. و این بدان سبب بوده است تا جوانان ما پس از فراغ از تحصیل بالطائف زبان مادری خویش کم و بیش آشنا شوند، و پاره‌ای از نکته‌ها و رموز و اشارات مهم و اصطلاحات مقدماتی را بشناسند و دقایقی را که در زبان فارسی بمنزله کلید درك معانیست و آشنائی بمضامین و مفاهیم کلام بی‌وقوف بدانها میسر نیست دریابند. و حداقل در پایان کار بتوانند درست بنویسند و درست بخوانند و کلمات را درست تلفظ کنند و برخی غلطهای مصطلح و مشهور را از صحیح و مهجور باز شناسند و آنجا که باید از بکار بردن آنها دوری جویند. و ملاک درستی کلمات را ضبط فرهنگهای معتبر و قول مردم صاحب نظر و رأی اهل ادب و فن و فتوای خداوندان سخن دانند، نه گفته‌های این و آن و مشهور بودن بین مردمان و استعمال گروهی ازنا اهلان. من بنده را که بیش از پنجاه سالست تا در مدارس افتخار تدریس زبان و ادبیات فارسی حاصلست همه سعی و کوشش همواره براین بوده است که دانشجویان را تا سرحد امکان بدین مهم راهنمایی کند و درین مقصود قرین توفیق سازد. برای سهولت کار و دست یافتن بدین هدف در این سالهای اخیر چاره‌ای بهتر اندیشید و راهی نزدیکتر برگزید. نخست برخی از نکته‌ها و مطالب لازم را گردآوری کرد و بصورت مجموعه‌ای درآورد. سپس در ضمن انجام کار آنچه را نیز از نکته‌ها و مطالب سودمند و مناسب یافت بدان افزود. از خواننده‌ها و نوشته‌ها و عبارات کتابها و مجلات و آگهیها که بر در و دیوارها و روزنامه‌ها دیده میشد، و زبان عامه مردم و دیگران، خاصه دستگاه با نفوذ و پرارزش صدا و سیما، کشور، که در شمار بزرگترین خادمان و حامیان زبان پارسی است و همواره از آن باید پاسداری کند. همچنین بعدها نیز بنا برخواست ارباب جراید و مجلات و باقتضای وظیفه بتذکار و تکرار این مطالب و طرح مباحثی تازه در این زمینه پرداخت که گاه در روزنامه‌ها درج میشد و در معرض افکار همگان قرار میگرفت. مانند مقالات: **زبان فارسی بکجا می‌رود؟** - **نثر نوظهور** - **فارسی نویسی صحیح** - **زبان معیار جدا باید نوشت یا پیوسته؟** **ضرورت داشتن رسم الخط**

واحد و غیره و غیره که زبده و خلاصه آنها در آغاز هر نیمسال تحصیلی تکثیر می‌شد و بصورت رساله یا جزوه برای مطالعه دانشجویان در بین آنان نشر و توزیع می‌گردید.

در این دوسه سال اخیر همت بر آن گماشت تا طرحی نو دراندازد و بتکمیل و تدوین این مجموعه و طبع و نشر آن پردازد و خود و دیگران را یکباره از رنج این «جزوه‌کشی‌ها» آسوده و رها سازد. خاصه که برخی از استادان ارجمند نیز بعین عنایت درآن می‌نگریستند و مطالعه آنرا درکنار کتاب درسی برای دانشجویان سال اول رشته‌های غیرادبی لازم و سودمند می‌دیدند، و رغبتی زیاده به‌بخش و توزیع این رسالات در میان آنان نشان می‌دادند. بدین سبب در محتویات و مطالب آن دقت و اسعان نظری دوباره کرد و در برخی مسائل جرح و تعدیلی بعمل آورد، بعضی نکته‌های تازه را بدان افزود و برخی مطالب را که مجمل بسود شرحی بسزا داد، پاره‌ای قواعد را که متضمن فوایدی کمتر بود و چندان لازم نمی‌نمود یا بحجم کتاب می‌افزود، از آن کاست. و بیشتر بذکر آن مطالب که مورد نیاز عموم است پرداخت و از مجموع آنها این وجیزه را فراهم ساخت، و سندرجات آن را برسه بخش نهاد و چندین قسم:

بخش نخستین را در قسم اول بذکر قواعد درست خواندن و درست نوشتن بعضی کلمات و پاره‌ای فواید دستوری و رسم الخط فارسی و شناختن غالب غلطهای مشهور و غیره اختصاص داد، و ذکر برخی لغتها که بغلط رایج گردیده یا فصیح نیست، با نقل نمونه‌ها و شواهد عدیده از برای هر یک. و در قسم دوم بدیگر نکته‌های ضروری و معلومات عمومی و دقایق ادبی اشارت کرد.

در بخش دوم از آئین نگارش و فن ترجمه سخن بمیان آورد و مبنای آنرا نیز بر دو قسم نهاد، در قسم اول مجملی از طریق نویسنده‌گی و شرایط آن و نکاتی را که باید هنگام نوشتن برعایت رسانید بشرح آورد، و در قسم دوم شمه‌ای از ترجمه و سیر اجمالی و انواع آن و شرایطی که یک ترجمه سخته و خوب باید داشته باشد سخن گفت.

بخش سوم مشتمل گردید بر مقالاتی متضمن نکته‌ها و فواید ادبی و برخی مسائل دیگر که دانش پژوهان و ادب دوستان را بکار آید و پاره‌ای نکته‌ها و مطالب عمده که در دویخش سابق نیز از آنها ذکر کرده است. خاصه در بخش اول آن، این مطالب تفسیر است برای اکثر محتویات کتاب و تذکار است برای مباشران و عاملان وسائل ارتباط عمومی و تقدیست بر بعضی سهوها و اشتباهات و لغزشهای معمول و متداول که از چند سال پیش در جراید و روزنامه‌ها درج گردیده و تاریخ نشر آنها در جراید بخوبی نشان میدهد که قریب ده سالست مؤلف این مطالب را طرح کرده و تذکار داده است تا کم کم برخی از فضلا و اهل قلم با او دساز و هم‌آواز شده‌اند و بنوشتن مطالبی نظیر آنها در جراید و مجلات یا کتابها

پرداخته‌اند. وسزاوار است که دانش پژوهان ونکته سنجان مطالعه آنها را (اگرچه برای یکبار هم شده) البته از یاد نبرند.

غیر از اینها که گفته شد هنوز نکته‌ها و مطالب ناگفته بسیار مانده و از آنچه نیز گفته آمد باجمال وگاه باشارتی اکتفا شده چه حجم کتاب مطالبی بیش از این را بر نمی‌تابد و هم رشته‌های دیگر را زیاده براین مجال آساختن مطالب ادبی نمی‌باشد.

نکته‌ای را که باید در این میان افزود آنست که اساس کتاب بر مبنای معیارها و قواعد و روشهای سنتی نهاده شده و در درج مطالب نیز نظم و ترتیب لازم چنان که باید بر رعایت نرسیده است. برخی مطالب نیز تکرار شده، گاهی باجمال و اختصار وگاه بتفصیل و شرح بسیار و البته در این کار نیز افراط نشده و سهوی هم نرفته است بل تعمیدی بوده است تا مطلب بطور کامل مرکوز ذهن خوانندگان گردد. « در کلام خالق بیچون که وحی منزلست » نیز پاره‌ای مطالب مکرر در مکرر آمده است و این نشانه عظمت اسر و اهمیت آنست.

خواندن مطالب تمام این مجموعه را برای دانشجویان همه رشته‌ها شاید که استادان ارجمند ضروری ندانند و همچنان که خواندن آئین نگارش و فن ترجمه برای دانشجویان رشته زبان لازم و از ضروریاتست، آساختن نکاتی چون تعریب و تفریس و قلب و ابدال و اشتقاق و طرق توسعه زبان و تکثیر لغات و انواع حروف و مطالب دیگر نظیر آنها بسا که برای همه رشته‌ها غیر لازم و زائد نماید بدین سبب نیز اینگونه مطالب را با علامت مخصوص (ستاره *) سمیز و مشخص ساخت و انتخاب استادان گرامی و تأیید آنان را برای خواندن آنها بهترین معیار و میزان شناخت تا هر چه را سودمند و برای هر رشته‌ای مناسب دانند دانشجویان را بمطالعه آن فراخوانند و مطالعه مابقی را در اختیار خود آنان گذارند و در هر حال همواره آنان را بفرارگرفتن زبان فارسی و آساختن دقایق و قواعد آن تشویق و ترغیب نمایند. باشد که پیامردی و همت آنان و کوشش جوانان عزیز زبان شیرین پارسی اعتبار خود را همچنان حفظ نمایند و تا جهانست در ردیف زبانهای زنده و ارزنده گیتی بمانند.

فرزند علی بن محمد رضا همدانی دکتر مهدی درخشان

غفر الله له و لوالدیه

ندائم چه‌ای هر چه هستی توئی

مقدمه طبع دوم

در طبع اول کتاب چنانکه در «سخن آخر» گفته شد، گاهی سهو هائی رفت و خطاهائی پدید آمد، از اغزشها و اشتباهات مطبعی و جابجاشدن عبارات در غلط‌گیریها، و نیز برخی از کاستیها و نارسائیها و نکته‌های دیگر که معمولاً بر اثر سرعت در کار و شتابزدگی پدیدار میشود. در طبع جدید همت بر این گماشت تا بقدر وسع برفع آنها بپردازد و این خللها و نارسائیها را توضیحاتی مناسب بیفزاید.

سپاس خدای را که توفیق این کار بدست آمد و در سندرجات کتاب تجدید نظر نمود. غلطهای مطبعی را تا آنجا که وقوف یافت اصلاح کرد، نکته‌های مبهم را روشن ساخت، عبارات پیچیده و نارسا را توضیح داد، آنجا که احتمال اشتباهی در تلفظ سیرفت بر روی کلمات اعراب گذاشت و نکته‌ها و دقائق دیگر که در مطالعه کتاب بنظر خواهد رسید.

از طرفی چون طبع کتاب در این بار بطریق «افست» بود و تغییر صفحات موجب تأخیر کار و بروز مشکلاتی میشد، میدان عمل تنگ و محدود گردید و برخی از دقائق و نکات مبهم را در جای خود مجال شرح و توضیح نماند. بدین سبب در پایان کتاب و ضمن «تعلیقات» بتوضیح آنها پرداخت، و هم کوشش نمود تا در این کار همه جا شیوه‌ای مجاز و اختصار رعایت شود و بیجهت سخن دراز و از نوع فرع زائد بر اصل نگردد.

انتظار دارد خوانندگان دقیق نکته‌یاب سرابعه بتعلیقات را در مواردی که اشاره شده است البته از یاد نبرند. شاید اگر در یک مطلبی بنظر دشوار آید این توضیحات آنان را راهنما و گره‌گشائی باشد، و هم سهوها و اشتباهات مطبعی طبع اول را از روی نسخه‌های طبع جدید تنقیح و اصلاح فرمایند.

پیش از اینکه سخن را پایان رساند یادآور میشود که برخی از استادان فاضل با حوصله و دقتی کامل که مخصوص آنهاست مطالب این کتاب را خوانده و نکته‌هائی را روشن ساخته‌اند که در جای خود بدانها اشاره شده است. ستوی ز آنان هزاران شکر داشت.

همچنین از سایر استادان نکته‌دان و دانشجویان علاقه‌مند کتابخوان که پس از مطالعه مطالب کتاب نظر هائی کتبی یا حضوری ابراز فرموده‌اند، سپاسگزار است.

امید است یاری پروردگار و پایمردی سردان کار که این اثر ناتمام گام به‌گام به‌مرحله کمال نزدیکتر شود.

دکتر مهدی درخشان - بهمن ماه ۱۳۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

در این کتاب از مطالبی بحث می‌شود که سزاوار است دانش پژوهان و اهل تحقیق و دیگران بدانها آشنا باشند. و در هنگام سخن گفتن یا نوشتن از به کار بردن کلمات غلط یا غیر فصیح بپرهیزند و اگر اتفاقاً لفظی را نیز بنا بر عایت عرف و متداول بودن در میان مردم درست تلفظ نکردند، در صورت اقتضا بصحیح آن اشاره کنند تا مورد ایراد قرار نگیرند و معلوم گردد تلفظ صحیح کلمه را می‌شناسند. زیرا تلفظ صحیح بسیاری از آنها برای جلوگیری از هرج و مرج در زبان فارسی و حفظ آن لازمست.

مطالبی که بدانها اشاره گردید بچند بخش تقسیم می‌شود که هر یک را جداگانه و در حد اختصار بیان می‌کنیم. (مراد از اختصار در اینجا یعنی رعایت حد اعتدال و متناسب بودن با ساعات درس و بحث و تنظیم و تکثیر این اوراق. بدیهی است ضمن مذاکره و بحث توضیحات کافی و وافی درباره آنها داده خواهد شد) بدین شرح:

بخش نخست قواعد درست خواندن و درست نوشتن کلمات. شناختن غلطهای مشهور که غالباً در زبان فارسی رایج است. رسم الخط کلمات فارسی (املاء) و برخی مطالب دیگر.

بخش دوم: آئین نگارش و گزارش نویسی و فن ترجمه.

بخش سوم: مقالاتی که متضمن نکته‌ها و فوائد ادبیست و توضیحی بر مطالب دو

بخش پیشین می‌باشد.

.....

کلماتی که در زبان فارسی بکار میرود یا فارسی است یا لغتهای غیر فارسی و دخیل. واژه‌های دخیل بکلماتی اطلاق میگردد که از زبانی دیگر بفارسی راه یافته باشد و اینگونه کلمات ممکنست عربی باشد یا ترکی یا مغولی یا کلماتی که از زبانی دیگر بفارسی وارد شده و تعدادی کلمات هندی و روسی و یونانی و غیره و غیره.

در این اواخر، با اظهار تأسف بسیاری از واژه‌های اروپائی مخصوصاً انگلیسی بزبان

۱- قسمت بیشتر این مجموعه برای نخستین بار در سال ۱۳۵۸ تهیه و تنظیم گردیده برای تدریس در رشته‌های غیر ادبی دانشگاه تهران و مدارس عالی.

فارسی راه یافته که زبان ما را از لطف و اصالت خود بدور ساخته و غالب آنها بیجا و بی مورد است. جای آن دارد که تا ممکنست در برابر هجوم این واژه‌ها (واژه‌های اروپائی و غیره) ایستادگی شود و از بکار بردن آنها خودداری گردد.

در زبان فارسی بطور معمول بیشتر غلبه با کلماتیست که از زبان عربی وارد شده و قرن‌هاست تا در این زبان ریشه دوانیده ؛ و باید گفت این گونه کلمات دیگر اصالت خود را از دست داده و در زبان فارسی حق آب و گل پیدا کرده‌اند. و یا بقول نویسندگان شناسنامه ایرانی گرفته‌اند، و باید آنها را در ردیف کلمه‌های فارسی شناخت. مانند: علم. عمل. رایج. صورت. معنی. غالب. مغلوب. درس. کتاب. لفظ. کلمه و هزاران واژه دیگر. و اگر چه در زبان فارسی برای بیشتر آنها می‌توان لفظی معادل و مناسب یافت و بگونه‌ای از بکار بردن آنها خودداری کرد، ولی این کار، گاهی خود نوعی اعنات یا لزوم مالا یلزم است، و نه تنها نفعی بر آن مترتب نیست، که زیانهای هم دارد. چه خارج کردن آنها از گردونه زبان پارسی هم وسعت دایره زبان را تنگتر می‌نماید، و هم تدریجاً نسل آینده را با ادبیات و زبان و آثار گرانبهای گذشتگان بیگانه می‌سازد و این هردو زیانی بس بزرگست که بزبان و فرهنگ اسلامی و ادبیات گرانقدر خود می‌زنیم.

بنابراین بهتر است این گونه واژه‌ها و لغت‌های عربی را که در زبان فارسی مصطلح است بشناسیم، و همچنان حفظ کنیم و در هنگام لزوم بصورت صحیح بکار ببریم. بدیهی است همواره رجحان و مزیت با استعمال واژه‌های فارسی است. بشرط رعایت فصاحت و بلاغت.

برای آموختن اینگونه کلمات، ساده‌ترین و بهترین راه شناختن آنهاست از طریق پرسش و مطالعه و مراجعه بفرهنگها و بخصوص آشنائی باریشه آنها. این امر برای فارسی-زبان نه تنها دشوار نیست که بسیار نیز آسانست و با مختصر ممارست و مداومتی در شناختن طریقه اشتقاق و آشنائی با صرف عربی بسهولت دست خواهد داد.

چنانچه کلمه‌های: عزل. معزول. عزلت. منعزل. قرب. قریب. مقرب. تقرب. قریب. اقرب. اقارب - و قرض. مقروض. مقراض. اقراض. استقراض. اقتراض و صدها واژه دیگر عربی نظیر آنها را از این راه میتوان شناخت.

ولی غیر از این کلمات عربی که بنمونه آنها در بالا اشاره شد، کلماتی نیز هستند که در ردیف واژه‌های فارسی می‌باشند ولی باید آنها را غالباً با حروفی که مخصوص کلمات زبان عربی است، نوشت. مانند: قهستان (معرب کهستان)، اصفهان، قریسین (معرب کرمانشاه بفتح اول و سوم). خورنق. (معرب خوردنگاه) - صولجان (معرب چوگان و اصطهبانات و غیره و غیره. اینگونه کلمات معربند و سزاوار است فعلاً بهمان ترتیب که ضبط و معرب شده‌اند نوشته شود.

کلماتی که در زبان فارسی بکار می‌روند یا فارسی است یا عربی.
و کلمات (عربی، معرب، ترکی، ...) را به زبان فارسی می‌گویند.

برای شناختن کلمات در میان فارسی و بعضیها را از
نویسنده شناسم مثلاً: ناصر، منعم، نصیر و ...
بعضیها شناسا نمی توانیم بدست بیآوریم.

حروف مخصوص عربی و فارسی: لازم بیادآوری است که در حروف الفبای فارسی هشت حرف است که امروزه در کلمات فارسی دیده نمی شود مانند: ث. ح. ص. ض. ط. ظ. ع. ق. و اگر در واژه ای یکی از این حروف دیده شود، می توان حکم کرد که آن واژه فارسی نیست. و چهار حرف نیز هست که در زبان عربی یافت نمیشود مانند: پ - چ - ژ - گ. و اگر در کلمه ای یکی از آنها دیده شود میتوان گفت که آن کلمه عربی نیست. **همه هورگر دوس لردا**

اشکال در طریق شناختن کلمات عربی و فارسی - اگرچه این ضوابط تاحدی کار شناسائی لغات عربی را آسان می کند ولی جامع و کلی نیست. چه ممکن است کلمه ای پیدا شود که یکی از هشت حرف عربی در آن دیده شود. اما فارسی باشد که از اصل خود تغییر یافته است. مانند: صد، شصت، غلطیدن، طپیدن، طپانچه و غیره که امروزه آنها را غالباً باصل خود بازگردانیده و صد، شست، غلتیدن، تپیدن تپانچه می نویسند.^۳ یا کلماتی باشند که هیچ یک از حروف هشتگانه مخصوص عربی در آنها یافت نشود. ولی اصلاً عربی باشند. مانند: دنیا، آخرت، جهت، اجرت، سوزن، خیره، شر و غیره. بنابراین شناختن کلمه و اشتقاق آن و مراجعه بکتاب لغت گاهی ضروریست.

نکته هائی برای شناختن تلفظ صحیح کلمات - برای تلفظ کردن درست کلمات و شناختن صحیح بعضی از آنها در زبان فارسی، آشنائی با نکات زیر بیفایده نیست:

بعضی کلمات که از زبان عربی وارد زبان فارسی شده اند، غالباً صورت اصلی خود را از دست داده و کم و بیش رنگ فارسی بخود گرفته اند. و اگرچه استعمال آنها با صورت تغییر یافته بی مانع است و ادبا و سخنوران نیز آنها را بیشتر به همین صورت فارسی شده بکار برده اند، ولی بکار بردن صورت درست و اصلی آنها نیز سوجه می باشد یا دست کم شناختن صحیح آنها برای دانش پژوهان و محققان لازم است. مانند: هدیه. نسیه. حیوان. جولان. صاف. غش. که صحیح آنها در عربی: هدیه (بروزن هزینه) نسیئه. میوان. جولان. (هر دو کلمه بفتح حرف اول و دوم) صافی. غش (بکسر اول و تشدید دوم) می باشد.

یا کلماتی که بروزن «مفاعله» هستند و در عربی بفتح عین و لام، و در فارسی بکسر

۱- این که گفته شد «ابروزه» بدان سبب است که زبان شناسان و اهل تحقیق معتقدند که برخی از این حروف در زبان فارسی پیش از اسلام بوده و به آوائی مخصوص تلفظ می شده. مانند: اصطخر. طهمورث. کیومرث. طهماسب. کیقباد.....

۲- حروف «چپ گز».

۳- رجوع شود به مقاله «ضرورت داشتن رسم الخطی واحد گنجدج در روزنامه اطلاعات که در بخش سوم کتاب نقل شده است.

عین و لام بکار می‌روند. مانند: مجادلَه، مناقشه، معاشقه، مسامحه، مکالمه و غیره (تلفظ درست این کلمات را رعایت کردن، در فارسی معمول و لازم نیست).

بعضی کلمات هستند که در اصل عربی بحرف اول آنها مفتوحست. مانند: شکل، عینا، صلاح، نفرت، ثروت، نهضت، غفلت، زلزله، سخاوت، اصالت، سرائت، رقابت، کثافت، نظافت، عدالت، سعایت، رفاه، خطابت، رعایا، صداقت، ضمانت، نجات و غیره، و در فارسی بکسر حرف اول مصطلح است.

یا بعکس کلماتی که در عربی حرکت حرف اول آنها کسره است، و در فارسی مفتوح تلفظ می‌شوند. مانند: رعایت، روایت، عیالوه، عمامه، سلاح، طبابت، طلاء، عتاب، شعار، شجانه، عیوض، عید، بداد، غیبت (بدگوئی پشت سر کسی). یا کلماتی که در عربی حرف اول آنها مکسور است و در فارسی غالباً مضموم یا مفتوح بکار برده می‌شوند. مانند: نکات، نقاط، عصیان، عذار، سیفله، شمال.

یا کلماتی که در عربی حرف اول آنها مفتوحست و در فارسی مضموم یا مکسور بکار برده می‌شوند. مانند: کبات، جبهه، عدالت، خلوت، جلوت، سماع، عذرا، عتقا، رباط، سجده، جنوب، مهر (کابین)، غیبت (غایب گردیدن و ناپدید شدن شجاعت. این کلمات رانیز سزاوار است صحیح تلفظ کنند. (رک تعلیقات)

کلمه عمران بمعنی آبادانی بضم اول صحیحست. و تقدان بضم و کسر اول هر دو درست می‌باشد. و «وچدان» بمعنی شعور و ادراک بکسر اول است ولی بیشتر آنرا بضم اول می‌خوانند. بدرود (خدا حافظی و وداع) که کلمه‌ای فارسی است، بر وزن بهبود باید خوانده شود.

بعضی کلمات نیز هستند که چون از عربی وارد فارسی شده‌اند از وضع و جهت اصلی خود تغییر یافته‌اند، یا در معنی دیگری بکار گرفته شده‌اند. مانند: خلاص، راحت، سلاست، قضا، رضا، (در فارسی قضاوت و رضایت گفته میشود، و بر آخر سه کلمه اول نیز یائی افزوده میشود). خجل (در فارسی خجالت)، ضمان (در فارسی ضمانت)، فراغ (در فارسی فراغت)، و این کلمه در عربی بمعنی اضطرابست نه آسایش. ولی نظامی آنرا بمعنی آسایش بکار برده و گوید: چو برگفت این سخن شاپور هشیار فراغت خفته گشت و عشق بیسدار
همچنین خجالت را نیز بجای خجل آورده. در اینگونه کلمات استعمال استادان و فصحاء پیشین خود برای ما سند است. چنانچه کلمه: «خجالت» را بجای «خجل» نظامی و سعدی و سخنوران دیگر بکار برده‌اند.

۱- رعایا در فارسی رعایا (بضم اول) گفته می‌شود.

۲- عمامه در فارسی بفتح اول و تشدید و شعار بفلط بضم اول گفته می‌شود.

۳- در این مورد باز هم تحت عنوان «مختصات زبان پارسی» سخن گفته خواهد شد.

همچنین بجای کلمات تقدیر (اظهار قدردانی) و تشریک مساعی و تنقید و جَبُون - باید: قدردانی و اشتراك مساعی و انتقاد و جَبان که صحیح آنهاست، گفته شود.
«اثاث؛ بمعنی اسباب و لوازم خانه و مفرد آن «اثاثه» است. بکار بردن «اثاثیه» - بجای آن غلط است.

کلمات: سُلطه، سَلاله، جُمادی، عنوان، حرف اول آنها در عربی مضمومست و نباید مفتوح یا مکسور خوانده شود. و کلماتی نیز مانند، بَهلول، زُبُود (در عربی زوبور)، سُنْدوق، نَصَب العین که در عربی بضم حرف اولست در فارسی بفتح حرف اول تلفظ می شود. ولی تلفظ صحیح آنها در نزد عامه غریب و گاهی نیز نارواست.

در معنی بعضی کلمات و وضع آنها نیز در فارسی تغییرهایی داده شده و تصرفهایی بعمل آمده است. مانند: صحرا، رعنا، صدا، صرافت (توجه - میل...) نزول گرفتن یا نزول خوردن، نقاهت، عطار، بقال، قناد، علاف، قصاب، سیر، تماشا. که شرح آنها در مستحضات زبان فارسی خواهد آمد.

کلمه «تسویه حساب» را برخی بجای «تصفیه حساب» بکار می برند ولی بهتر است بهمان صورت اخیر «تصفیه حساب» نوشت. چه تسویه بمعنی برابر کردن و مساوی ساختن است و مراد از تصفیه حساب پاک ساختن و جدا کردن حسابست از یکدیگر.
شادروان دکتر خیام پور که برخی از این غلطهای مشهور مأخوذ و مقتبس از آثار و تحقیقات اوست مینویسد: کلمات (حجیم بمعنی دارای حجم و وسیع) - و (حراف بمعنی پرگو و زبان آور) و (اخاذ بمعنی باجگیر و بزور از کسی چیزی گیرنده) - و (احجام بفتح اول بمعنی حجمها) و (اثبات بمعنی ثبت کننده) و (جزوه بروزن غرقه بمعنی کتابچه و دفتر رساله که جمع آن جزوات است) در کتابهای لغت عربی نیامده. و ظاهراً این کلمات از مستحدثات پارسی زبانان است. و در آثار فصحا و شعرای مشهور نیز دیده نشده.

کلمه «تَبانی» هم بفتح اول بمعنی مواضعه و پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتن، معمولست و در کتابهای لغت عرب بدین معنی نیامده پارسی زبانان آنرا از (بنی بفتح اول و دوم و سوم) درست کرده اند.

کلمات: «جد؛ و «خذ» و «امن» و «اسلام» خود مصدر هستند و گفتن جدیت و ضدیت و امنیت و اسلامیت از مصادر جعلی است؟

استرداد از باب استفعال طلب رد کردن است و واپس خواستن؛ ظاهراً استعمال فعل «کردن» بعد از آن زائد است، مانند: در صدد استرداد آن برآمد ولی فارسی زبانان -

۱- نشریه دانشکده ادبیات تبریز از شماره اول بعد سال ۱۳۲۹ خورشیدی.

۲- رجوع شود بمختصات زبان پارسی.

کتابخانه شخصی
دانشگاه تهران
۱۰ آذر ۱۳۶۷

غالباً برآخر مصدر های عربی فعل «کردن» میفزایند: حکومت کردن - عمارت کردن - وزارت کردن. همچنین است «استمداد» و استرداد و استخراج

تَجَرُّی بر وزن تَکْدی، بمعنی گستاخی و دلیری در اصل تَجَرَّه بوده است. مانند تَبَرُّی و تَبَرّا که در اصل «تَبَرَّه» بوده بمعنی بیزاری جستن.

بِرَوَات (بروزن دَعَوَات) جمع «برأت» است و برأت در اصل براءت - بیزاری و آزادی بوده است فارسی آن «چک» می باشد. حافظ فرماید:

چه مبارك سحری بود و چه فرخنده شبی
کسانی سרוزی گوید:

هم ننگرم سوی تو هم نگذرم سوی تو
هم ناورم سوی تو اینک چک تَبَرّا

تَجَارِب بکسر چهارم - و جَدْبِه و جَلَسِه و خَاسِه هره کلمه بسکون دوم و تلفظ آنها بر وزن «جَبَّه» صحیح است. «اناث» بکسر اول بمعنی زنان (در فارسی بضم معمولست) و مفرد آن «انثی» است بر وزن «دُثیا» و «اقربا» بکسر سوم بمعنی نزدیکان و «جنحه» بمعنی گناه بکسر اول است نه بضم و این واژه نیز در کتب لغت عرب نیامده و لغتی است عامیانه. اما سخت مصطلح و متداولست خاصه در اسور قضائی.

تَحْت - بِن - فَوْق - کلمات عربی «بِن» و «تَحْت» و «فَوْق» که در عداد ظرفهای مکان عربی بشمار میروند، اگر با کلمه ای دیگر ترکیب شوند حرکت حرف آخر آنها در عربی مفتوح تلفظ می شود مانند بِنِ الْأَمثال - بِنِ الْأَقْران - بِنِ الطَّلوعین - بِنِ الْمَال - بِنِ الْمَجالس - بِنِ الْحَرسین و امثال آنها که در تمام این ترکیبات حرکت صحیح حرف «نون» پیش از «ال» فَتْحِه است. همچنین در کلمات تَحْتِ الشَّعاع - تَحْتِ الْحَفْظ - تَحْتِ الْحَمایه - تَحْتِ الْبَحْرِ و غیره حرف «ت» پیش از «ال» مفتوح می باشد.

این قاعده در ترکیب کلماتی نظیر فَوْقِ الْعَادِه - فَوْقِ الطَّاقَه - ماوراء الطَّبِيعه و نظائر آنها نیز جاریست و در عربی باید حرکت حرف پیش از «ال» مفتوح تلفظ شود. اما کلمه «فَوْقِ الذِّکر» که آنرا گاهی بجای «ذکر شده» و «مذکور» بکار میبرند اصولاً درست نیست و باید بجای آن «سابق الذِّکر» گفت.

کتاب غلطهای مشهور است
غلطهای مشهور
مکتب انتشارات

غیر از کلماتی که ذکر شد، الفاظ دیگری در فارسی غالباً بکار میروند که در شمار غلطهای

۱- رك : اشعار کسانی سרוزی از مؤلف . انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم سال

مشهور است و بارعایت بعضی مقتضیات باید از بکار بردن آنها بصورت غلط خودداری کرد . البته برخی با این نظر بکلی یا تا حدی مخالفت می‌ورزند و معتقدند که ما نباید تابع قواعد و ضوابط گذشته باشیم و این‌گونه کلمات را بسبب عدم مطابقت با قاعده غلط بشماریم. بخصوص اگر مربوط بقواعد زبان عربی باشد. هر نوعی که در میان عامه مردم معمول و متداول است بهمان نحو باید عمل کرد. چه درست، یعنی متابعت عرف و اکثریت ، و نادرست یعنی آنچه برخلاف آنست.

ملک الشعرای بهار در مقاله‌ای که در بهار و ادب فارسی مندرجست پاسخ کافی باین گروه داده و آنان را (خدای ناخواسته) هرج و مرج طلب خوانده است و می‌نویسد: «قواعد زبان باید رعایت شود هر چند بواسطه تکرار بعضی غلطها دیگران غلطها بنظر عادی بیاید و در جمله بندی و مفهوم سخن تغییری حاصل نسازد. ما باید غلط ننویسیم و درست سخن بگوئیم.... زیرا نظم جامعه ادبی نیز مانند انتظامات دیگر جوامع قابل احترام است....»^۱. نویسندۀ فاضل دیگری می‌نویسد: «شاید پاره‌ای از نویسندگان گمان کنند که استعمال غلطهای رایج چندان ناروا نیست. اما مشهور بودن غلط نباید دستاویزی برای استعمال آن باشد، و هر نویسنده باید درست را از نادرست تشخیص دهد و هر استعمال نادرستی را هر چند رایج و مشهور باشد کنار بگذارد و راه درست نویسی را برگزیند.»^۲

برخی از این غلطهای مشهور عبارتست از: نخست کلمات فارسی یا اروپائی که بقیاس قواعد عربی با «الف و ت» جمع بسته می‌شود. مانند: فرمایشات - گرایشات - گزارشات - سفارشات - تلگرافات - نمرات - پاکات^۳ و غیره که احتراز از استعمال اینگونه الفاظ لازست.^۴ مگر آنها را که استادان سخن و ارباب ادب بکار برده باشند.

مرحوم دکتر معین می‌نویسد: «در تداول برخی از کلمات فارسی را در جمع با «یات» آورده‌اند که استعمال آنها جایز نیست. چه بعض آنها منسوب نیستند و برخی دیگر که منسوبند آوردن «ه» تأثیر در آخر کلمه منسوب فارسی خطاست. از این قبیل است

موسا عاداتاً حرفاً محمداً مرئوس

۱- مثلاً اگر از حد نفر نود یا شصت نفر موسی - عادة - حتی - معنی - مرئوس را:

موسا - عاداتاً - معنا - مرئوس.... نوشتند باید ما هم چنین بنویسیم. و از دیگران هم بخواهیم رسم دیرین را رها کنند و درست ننویسند و پیروی از «اکثریت» نکنند.

۲- ج ۲ ص ۴۱۸ - دستور زبان

۳- رك آئين نگارش تأليف دکتر حسين نخعی ص ۷۹.

۴- سه کلمه اخیر اروپائیت.

۵- رك مختصات زبان فارسی .

۶- رك: قاعده‌های جمع ص ۴۷ بعد .

پوچات - پرتیات - چرتیات - پرنندیات - جفنگیات . بهاریات (قصائد) « ۱ » و باز می نویسد:
تازیان بعضی کلمات عربی یا فارسی را با «ات» جمع بسته اند (مانند: حوالجات - رقیمجات -
علاججات - انبججات) عوام نیز بشیوه آنان بیشتر کلمات فارسی را که به «های غیر ملفوظ» ختم
شده به «جات» جمع بسته اند مانند: روزنامجات - کارخانجات - میوجات - گاهی از این هم
فرا تر رفته کلماتی را هم که به های غیر ملفوظ ختم نشده اند بدین صورت جمع بسته اند: مانند:
مرباجات - ترشیجات - داروجات - سبزیجات در هر حال این جمع ناقص عربی وقتی در
کلمات فارسی پیدا می شود بقدری زشت و عامیانه و غیر ایرانیست که هرنویسنده ای از آن پرهیز
دارد و امروزه این گونه کلمات را جز روی تابلو دکانهای بازار یا مخازن اغذیه فروشی...
لاله زار جای دیگر نمی توان دید....»

همچنین کلمات «داوطلبین» و «بازرسین» بجای داوطلبان و بازرسان که با «ین»
علامت جمع عربی جمع بسته شده اند در شمار کلمات نادرست یا غیر فصیح می باشند.
دیگر استعمال تائید و رعایت صفت و موصوف است از جهت مذکر و مؤنث
بودن بقیاس قواعد عربی مانند: صفات رذیله - عادات حمیده - ملکات فاضله. و این موضوع
اگرچه برخلاف قواعد زبان فارسی است اما در آثار پیشینیان نظایر بسیار دارد و اگر امروز
هم بکار برده شود قابل اغماض است. اما ناروا و خطا آنست که برای کلمه وناسهای فارسی
یا غیر عربی بنا بمتابعت قواعد عربی، صفت مؤنث بیاورند. مانند: آستانه مقدسه - پستخانه
مبارکه - کارمند مربوطه - پرونده مربوطه - کمیسیون متشکله - تلگرافات واصله خانم دبیره -
آزمایشات عدیده هفته مبارکه و غیره.

دیگر بکار بردن تنوین است در آخر کلماتی که عربی نیستند. مانند: دوماً، سوماً،
گاهاً، جانا، زبانا، تلگرافاً، تلفناً، و نظیر آنها که اگر بکار برده شود درست نیست.
دیگر ساختن مصدر جعلی است با افزودن «یت» در آخر بعض کلمات بقاعده عربی.
مانند: وضعیت - موقعیت - اسلامیت - جمعیت - تابعیت که در عربی آنها را مصدر جعلی
مینامند. و ظاهراً برخلاف قیاس است و صحیح آنها در عربی وضع - موقع - اسلام - جمع
میباشد. ولی در زبان فارسی غالباً بصورت مصادر جعلی مصطلح است و جمعیت - وضعیت -
سوقیت و اکثریت و اقلیت - گفته می شود ظاهراً ایرادی هم ندارد. اما نمونه نادرست و خلاف
آنست که بعضی کلمات فارسی را بدین قیاس تحت قواعد زبان عربی درآورند. چنانکه از غلطهای
مشهور است: ایرانیت - زنیت - سردیت - خانیت - رهبریت - خویت - سنیت - دونیت! و بدتر
از همه «خریت» است. و باید در آخر اینگونه کلمات بجای «یت» یائی افزوده شود که آنرا

۱- برخی از این کلمات نظیر: باغات - کوهستانات - شمیرانات - بهاریات در آثار
فصحای پیشین بکار رفته است. رجوع کن مختصات زبان فارسی ۲- روکے تعلیقات

در این کتاب
کلمات عربی
که در فارسی
بکار رفته
است
و این کلمات
بسیارند
و بعضی از آنها
در این کتاب
تأیید شده
و بعضی از آنها
تأیید نشده
است

پاه مصدری گویند . مانند : ایرانی - سردی - زنی - خوبی - رهبری - خانی - دوثی - منی ...
 دیگر مشتق ساختن کلمات تست بقاعده و قالبهای عربی که آن کلمات در اصل فارسی
 هستند و نمی توان مشتقات آنها را مانند الفاظ عربی بکار برد. بنابراین کلمات: مکلا - سمهور -
 کفاش - وراجی - نراکت - تخرخر - تشرشر (که بفظ از گلاه - مهر - کفش - نازک - خور -
 شرشر - مشتق میباشند) درست نیست. و راجی (بکسر و فتح اول و تشدید دوم) نیز کلمه ای
 است عامیانه . بمعنی پهره فری و از « ور » زدن ساخته شده. (تخرخر یعنی خود را بغری و
 نادانی زدن).

کلمات گمان - گوارا - گلو - گواهی - جوان - پسر همه بضم اول صحیح می باشد نه
 بفتح یا بکسر اول و پسر بمعنی رختخواب بکسر اول درست می باشد . بدیهی است تلفظ
 صحیح برخی از اینگونه کلمات ضروری نیست و گاهی بگوشتها نیز سنگین می آید.
زدوده، زدودن، بضم اولست. اما مشتقات آنها بفتح (ز) باید تلفظ شود نه بضم .
 زدائیدن - زداینده - زدائیده - گندزدائی - گندزدای نیز همه بفتح (ز) صحیح است.
 همچنین « سرودن » و « سروده » اگرچه حرف اول این دو کلمه نیز مضمومت و لسی
 مشتقات و ترکیبات آنها مانند: نغمه سرا - سرود سرا - سخن سرا یان - و غیره همه بفتح « سین »
 ضبط شده است نه بضم - و کلمات « سرائند » و « سرائیدن » و « سرایش » نیز هر چند در زبان
 پهلوی و غالب لهجه های قدیم بضم اول بوده ولی از قرنهای پیش بفتح اول تلفظ شده است
 و ارباب لغت نیز آنها را بفتح اول ضبط کرده اند. سوید مطلب آنکه کلمه « ستایش » با آنکه
 مصدر آنرا بضم اول « ستودن » تلفظ می کنیم ولی کلمه « ستایش » را هیچگاه بضم اول نمی گوئیم .
 کلمه « گرام » غلط است و باید بجای آن « گرامی » بکار برد و لفظ « بهبودی » بمعنی
 سلامت بی حرف « یاء » و « بهبود » درست است.

در آوردن الف و لام « ال » بر سر کلمات از مختصات زبان عربی است، و آوردن آن بر
سر کلمات فارسی غلط است. بنابراین ترکیباتی نظیر ، حسب الخواش ، حسب الفرموده ،
 حسب الفرمایش ، حسب فرمان و قلیل الخرد و نظیر آنها درست نیست .
 و نیز حرف نفی « لا » که مخصوص زبان عربی می باشد، بکار بردن آن بر سر کلمات
 فارسی غلط است و استعمال کلماتی نظیر، بلاد رنگ، لاجان و مانند آنها بجای بی درنگ ،
 بیجان و غیره صحیح نیست.

در سایر کلمات عربی نیز سزاوار است، در زبان فارسی بجای « بلا » « بی » گفته شود.
 مانند: بی منازع، بی مکان، بی شک، بی مانع، بیجهت، بی محل - و غیره در کلمات: بلا منازع -
 لامکان - بلا شک - بلا مانع - بلا جهت - بلا محل

کلمات عادی، قضات (جمع قاضی) و ماده (در برابر نر) و فوق العاده همه بی تشدید
 هستند و گفتن آنها بصورت عادی، قضات و ماده و فوق العاده (با تشدید) غلط است.

دسی با ممداد عید که بر عهد روزگار به سر می بردد / رد القافیه
 همدروز عید با و سبب بید کرد سجده / موقوف الهمعانی

بر عادت از شوق بید کرد سجده

دو کلمه اقلوا کثراً که امروزه بسیار در فارسی معمول است، هر دو غلط می باشد
 بجای آنها لا اقل و یا حداقل و دست کم و کینه و اکثر و بیشتر و نظایر آنها بکار برد. در
 افغانستان بجای حداقل واژه نغز «کم از کم» را بکار می برند.

کلماتی که در عربی بصورت صفت تفضیلی هستند، اگر در فارسی استعمال شوند، بکار
 بردن لفظ «تر» که علامت صفت تفضیلی فارسی است، در آخر آنها روانیست. بنابراین: اعلم
 تر - افضل تر - اقوی تر - اکمل تر و غیره نباید گفته شود ولی لفظ «اولی» را چون در ادب فارسی
 مکرر بکار رفته میتوان اولیتر گفت. سعدی فرموده:

کاحتمال جفای بخواهان

ترك احسان خواجه اولیتر

از بکار بردن کلمه «متأسفانه» اگرچه رواج کامل یافته بهتر است خودداری گردد،
 چه متأسف اسم فاعل عربی است بمعنی افسوس خورنده و «انه» یک پسوند فارسی است و در
 آخر اسمهای جامد درسی آید و نشانه دارا بودن صفتی است، مانند: خردمندانه، سردانه و لفظ متأسف
 بمعنی فاعلی، خود دارای آن معنی هست و بکار بردن آن اولیست. (بجای آن می توان در
 پاره ای موارد با تلفظ - مع الاسف - با اظهار تلفظ گفت).

در هنگام استعمال دو لفظ «له» و «علیه» نباید بر سر آنها «بر» افزود، و بر علیه ویرله
 گفت. چه علیه خود بمعنی «برضد او» و له او بمعنی «برای او» ست. و افزودن لفظ «بر» بر سر
 آنها زاید است. و خودداری از بکار بردن آنها اولی. ولی امروزه بیشتر فارسی زبانان این نکته
 را رعایت نمی کنند. (شاید هم حق دارند).

کلمه «بالاخره» که بسیار در فارسی بکار می رود صحیح نیست زیرا آخره در عربی
 بمعنی (کندی) است و بالاخره بمعنی «یکندی» خواهد شد که مقصود گوینده قطعاً چنین نیست،
 و باید بجای آن، آخر الامر، آخر، عاقبت، سرانجام و غیره گفته شود. و طبق تحقیقات محققان
 اکثر صاحبان فرهنگ آنرا غلط دانسته اند. فقط صاحب معیار اللغه آنرا درست دانسته که بر
 قول وی تنها نمی توان اعتماد کرد.

باسمه تعالی یعنی بنام خدائی که بلند مرتبه است و نوشتن آن بصورت «بسمه تعالی»
 صحیح نیست. و این از غلطهای بسیار مشهور و رایج است که باید بتدریج آنان را که نمیدانند
 آگاه ساخت و در نوشته های بعد با اصلاح آن پرداخت چه با مراجعه بنسخه های متعدد قرآن
 کریم و کتب ادعیه این مطلب بخوبی روشن می شود که کاتبان آنها جز در «بسم الله» حذف
 الف را روا نداشته اند. و در «فسیح باسم ربک العظیم» و «اقرأ باسم ربک الذی خلق» و
 «باسم الذی» و غیره همزه را حفظ کرده اند.

خوام (۱) - در فرهنگ معین آمده است استعمال آن پسندیده نیست و صحیح نمی باشد.

بایک روشن

زبان کار

خواه = اجا

تجارب

تجرب

تجرب

تجرب

تجرب

تجرب

تجرب

خوام (۱) - در فرهنگ معین آمده است استعمال آن پسندیده نیست و صحیح نمی باشد.

نو - پسوند ترکی استانه
 صفت هر زاویه ۱۰
 کلمات هفده و هجده مرکب از دو لفظ هفت ده و هشت ده می باشند که اندک

تغییری یافته اند. نوشتن آنها بصورت هیفده و هیجده ظاهراً درست بنظر نمیرسد.
دو قلو - بسکون قاف (باغین هم نوشته می شود) بروزن «خوشبو» و «دوقلی» بروزن
 «سرخ» کلمه ای ترکیست. بمعنی توأمان و دو کودک که با هم یا با اندکی فاصله بدنیا
 آیند. و در ترکی از لفظ «دغ» و پسوند «لی» یا «لو» ترکیب شده که معنی نسبت و دارندگی
 رامیدهد. و «دغ» یا «دق» از مصدر «دقماق» که در ترکی بمعنی زائیدن است. بنابراین این
 کلمه از عدد دو فارسی و «قلو» (بروزن گلو) تشکیل و ترکیب نشده تا بدین قیاس سه قلو و
 چهار قلو و پنج قلو گفته شود. چنانکه بغلط گاهی شنیده و خوانده شده است. (رک تعلیقات)
 استان که قسمتی از تقسیمات کشور است بضم اول صحیح است و در قدیم بکسر اول
 نیز گفته می شده، استعمال آن بصورت استان صحیح نمی باشد.

استعمال کلماتی مانند: کاسیون باری، سنگ حجرالاسود، شب لیلة القدر، رنک چشم،
 صداع سر، سن پنجاه سالگی، ماجرای گذشته، تهویه هوا، ساحل دریا (که این کلمه اخیر بسیار
 هم متداولست) نارواست و همه از انواع حشو قبیح هستند.

بکار بردن کلمه «نوین» را بجای «نو» بسیاری از فضلا و محققان صحیح یا فصیح
 نمی دانند و معتقدند «ین» علامت صفت است و «نو» نیز خود صفت مطلق می باشد و الحاق
 این پسوند بصفت مطلق جایز نیست و باید بدلیل اسم آید. مانند: سیمین - زرین - زلفین
 نمکین - شیرین - گلین - همچنین گفته اند که «نو» خود پتهائی معنی و مفهوم کامل دارد و
 احتیاجی بافزودن پسوند «ین» بدان نیست و با آنکه کلمه «نو» در آثار قدما بارها بکار رفته
 است، ولی لفظ «نوین» حتی یک بار هم دیده نشده که بکار رفته باشد. ولی مرحوم دکتر معین
 در لغت نامه نوشته است «پسوند مذکور بصفتی که معنی تقابل و تضاد دارند ملحق می شود
 مانند: زرین و زبرین - سرین و پائین - بنابراین قاعده چون «نو» در مقابل کهنه است نوین
 جایز است ولی ضد نوین «یعنی کهنه نین» چون ثقیل است بکار نرفته - این نظر نیز شاید
 خالی از ایراد نباشد چه زیر و زبر قید مکانست و سروپا هم اسم. بهر صورت خود داری از
 استعمال آن بصواب نزدیکتر بل که عین صوابست.

کلمات خرسند - خشنود - خرد (- کوچک) باید بی واو نوشته شود و کلمات خرده
 مالک و خرده فروشی نیز بی واو درست است. «کمک» نیز که از ترکی وارد زبان فارسی
 شده است بی واو صحیح است. همچنین کلمات: خانواده - خاطر - خاموش را که برخی از
 گذشتگان با واو می نوشته اند باید بی حرف واو نوشت. کلمه «آپید» با تشدید حرف بی و
 تشدید آن هردو صحیح است.

کلمات مشکل - اشکال - سُکر - عسکر - همه عریض است و باید با کاف تازی نوشته
 شود نه گاف پارسی.

در هر کس نسبت آید هر چه باشد

تو را از هر طرف از اجزای آن لغو احاطه نموده است و نهاده است
 و در هر یک از این کلمات سه حرف است و سه بار تکرار می شود

کلمات: آشک - رشک - تشک (هر سه بفتح اول) و رشک - بشک - پشک -
 پزیشک (هر چهار بکسر اول) و خشک و مُشک (بضم اول تلفظ دیگر مُشک) و کلمات نظیر
 اینها حرف آخر همه کاف تازیست با یک سر کج نه کاف پارسی با دو سر کج. ولی در تذکره
 عامه اینگونه کلمات را (شاید بسبب نزدیک بودن مخرج این دو حرف گاهی با کاف پارسی
 می خوانند. سُوق بفتح و ضم اول بمعنی رانندست. و سُوق (بر وزن بوق و دوغ) بمعنی بازار است
 که «سو» هم گفته می شود. جمع آن «اسواق» است. چهارسوق و چهارسو بمعنی چهار بازار.
 این دو کلمه نباید با هم ملتبس شود.

سوک و سوگ بمعنی عزا و ماتم و اندوه و غم - و سوك (- سو) بمعنی طرف و سوی
 و گوشه است. و سوگوار - اندوهگین و مصیبت زده می باشد. و «خُطه» بمعنی سرزمین و ناحیه
 بکسر اول و تشدید دوم می باشد نه بضم. بها بمعنی قیمت، کلمه ایست فارسی و آخر آن همزه
 ندارد. همچنین رزم آرا - مجلس آرا.

«درب ورود» نیز از غلطهای مشهور است. اگر بجای آن «در ورود» گفته و نوشته
 شود بهتر است. (ولی در این مورد هم بقول حافظ: برمن و تو در اختیار نگشاد است)*

درست نویسی کلمات - رسم الخط

برای درست نوشتن کلمه هائی که ریشه عربی دارند، چنانکه قبلاً اشاره شد باید آنها
 را شناخت و ریشه آنها را آموخت و بکتاب لغت باید رجوع کرد.
 اما کلمات فارسی بطور کلی تابع قواعد و ضوابطی است که با آموختن آنها می توان
 از غلط نوشتن ایمن بود برخی از آنها بقرار زیر است:
کلمه و اسمی که دارای معنی مستقل باشد باید جدا و مستقل از کلمه دیگر نوشته
 شود. مانند: آب گرم - گل سرخ - مجلس شورای اسلامی - حضرت مستطاب عالی و وزارت
 فرهنگ و مونس جان.

و اگر لفظی از دو کلمه تشکیل و ترکیب شده باشد، عموماً بر سر هم نوشته می شود.
 مگر در مواردی که شکل کلمه از صورت عادی و طبیعی خارج گردد، و هیأتی زشت و دشوار
 در نوشتن پیدا کند، که باید جدا نوشته شود. مانند: استقلال طلبان - چشم پزشکی - شکست
 خورده - ستم پیشه برد - دندان شکننده.

در قدیم بیشتر واژه های مرکب را جدا مینوشتند مثل گل چهره، شاه باز، کنش دوز.
 امروز هم ضابطه ای دقیق و معین ندارد.

۱- مقالات «جدا باید نوشت یا پیوسته» و «ضرورت داشتن یک رسم الخط واحد» در
 بخش سوم البته مطالعه شود. *(رک تعلیقات)

سوق - رانند

اسواق - بازار

سو

مسرح

فیس

کتابخانه عمومی اعجاز ضابطه میرزا ابراهیم

هرگاه

هرگاه جزء دوم واژه مرکبی با «آ» آغازشود، نشانه مد در نوشتن روی الف معمولاً

حذف می شود. مانند: دلارام - بدانجا - دستاویز - همایورد - دلاویز.

یاء تأکید یا زینت را که بر سر افعال در می آید، همه جا باید متصل نوشت، و جدا نوشتن آنها امروز غلط می دانند مانند: برو - بنشیند - ببیند. همچنین نون نفی را مانند: نکنم، نخورم، نبینم. ولی اگر حرف «نه» در معنی انکار و تجزیه و تخصیص باشد، باید جدا نوشته شود، مثلاً: نه بازار میروم و نه چیزی میخورم و نه اینجا می نشینم. که اگر کلمات بازار و چیزی و اینجا حذف شود، باید نوشته شود: نه میروم، نه میخورم، نه می نشینم.

«ب» حرف اضافه اگر بر سر نامهای خاص درآید ، باید و سزاوارست همه جا جدا نوشته شود و بر سر کلمات و سر اسمهای دیگر اگر جدا نوشته نشود بهتر است و چسباندن آن نه تنها غلط نیست بلکه بصره و صلاح نیز نزدیکتر است. مگر آنکه تعداد دندانه ها زیاد و نوشتن آن دشوار گردد.

در کلمات: بدین، بدان، بدو، باو، بایشان، بدانان، بدینجا، بانجا، بهرجا، بهرکس «ب» حرف اضافه باید چسبیده شود و بر روی هم در نوشتن کلماتی که با حروف بیدانده آغاز می‌شود حرف «ب» متصل می‌گردد.

توضیح «ب» حرف اضافه را در قدیم همه جا متصل بکلمات بعد از خود می نوشتند. جدانوشتن آن اسری نادر و استثنائی بود. استادان و دانشمندان و صاحب نظران قرن اخیر نیز همه چنین می نوشتند. مانند: ملک الشعراء بهار - استاد احمد بهمنیار - علامه دهخدا - استاد فروزانفر - استاد همائی - استاد عبدالعظیم قریب - علامه قزوینی - استاد اقبال آشتیانی و دیگران و دیگران و دیگران، و در تمام کتب و آثار و مقالات و نوشته های گذشته نیز حرف «ب» متصل بکلمه های بعد می شده است.

در این دوسه دهه اخیر، چنانکه می بینیم ناگهان معمول و متداول گردید که باید «ب» حرف اضافه را همه جا جدا و بصورت «به» نویسند. و اساس این بدعت نخستین بار در سال ۱۳۴۲ خورشیدی گذاشته شد؛ در انجمنی که به دستور وزارت فرهنگ وقت تشکیل گردید. (شاید برای تسهیل در کار فراگیری نوآوزان). از آن پس دستور داده شد که بسازمان کتاب درسی ابلاغ گردد تا در تمام کتابهای درسی حرف «ب» را جدا کنند، مگر در افعال و معدودی کلمات نظیر: بدو - بدان - بدین - بجز - بهم - بهر جا - بهر کس ... و مانند اینها - چندی بعد گروه دیگری قیام کردند و یک باره تیشه بر ریشه آن زدند و چنین گفتند که: این حرف «ب» بجز در افعال همه جا باید جدا نوشته شود. نوآوزان کم سواد و حروفچینان راحت طلب و ماشین نویسان نا آشنا نیز از آن استقبال کردند. سرانجام کار بدانجا رسید که امروز اگر

۱- برای ملاحظه توضیحات بیشتر رجوع شود بمقالات سابق الذکر.

$(\text{جنگل} - \text{کوه} - \text{دریا}) \rightarrow \text{کوه}$

کسی «ب» را بکلمات بعد بچسباند آنرا غلط می‌پندارند!! (ان هذالشىء عجاب).

البته این روش یعنی جدا نوشتن حرف «ب» را نمی‌توان غلط خواند. ولی رنجیست یهوده و زحمتی است زیاده که انسان در نوشتن بر خود هموار می‌کند (رك مقاله جدا باید نوشت یا پیوسته در بخش سوم) و خط بطلانیست بر روش ثابت چند صد ساله‌ای که در خط فارسی ساری و جاری بوده - بدین معنی که آیندگان رسم الخط «ب» را درصدها هزار کتاب پیشینیان مغایر با آنچه امروز معمولست، می‌بینند. و نمیدانند کدام درست است.

باید دانست در اینگونه تغییرها که در رسم الخط کلمات یا تلفظ آنها یا وضع لغات جدید و مستحدث در فارسی داده می‌شود، دقت و احتیاط بسیار باید کرد و بسیار بسیار آرام باید قدم برداشت. چه تغییرهایی که در این ۳۰-۴۰ سال اخیر - بویژه در این دهه حاضر - از جهات گوناگون در فارسی پدید آمده، ظاهراً امری طبیعی و عادی نبوده تا آنرا تابع تحول و تطور زبان و خط بدانیم. بدین سبب ممکنست در آینده ما یه شگفتی و بسا گمراهی نو آموزان و خارجیان و فارسی زبانان کشورهای دیگر گردد.

یکی از فضیلات در گذشته می‌نویسد: «ما نباید یک نکته بسیار مهم را فراموش کنیم که زبان فارسی تنها متعلق به ایران نیست. بلکه در افغانستان و تاجیکستان هم زبان بومی و ملی می‌باشد. قلمرو زبان فارسی وسیعتر از کشور ایرانست و خود دارای وحدتیت قابل ستایش و ما بهیچ قیمت نباید راضی شویم رشته یگانگی زبان که ما را بهم پیوسته است گسسته شود.»

در اینجا بسخن آن مرد فاضل باید افزود که این زبان غیر از افغانستان و تاجیکستان در عراق و پاکستان و هندوستان و نواحی دیگر نیز رواج دارد و مصلحت نیست با این تغییرهای دسبدم و تصمیمهای پیاپی در اسلای کلمات و وضع لغات و آوردن ترکیبات ناروا ارکان آنرا سست و متزلزل سازیم. و اگر بخواهیم همچنان عجولانه در اندیشه آسان کردن اسلای کلمات و ایجاد تسهیلات در این زمینه باشیم این رشته سر دراز دارد. و شاید روزی بدان جای برسیم که بگوئیم بهتر است فرضاً «حوض-وحسن و مثلاً» را هم «هوز-حسن و مسلن» بنویسیم. و «داود» را هم «داوود» و «خوان و خواسته» را هم «خان و خاسته»

اگر حرف «ب» بر سر اسم و صفت بیاید یا اسم دیگر از آن ساخته شود، باید متصل نوشته شود مانند: بهرود (- خردمند) بهوش (- هوشیار) بنام (= مشهور) بدست (= وجب)

براه (- سربراه).

اگر پیشاوند (ب) بر سر فعلی درآید که با «آ» شروع شود، معمولاً علامت مد حذف

۱- دکتر محمود افشار. در اقتراحاتی تحت عنوان روش تجدد در زبان فارسی.....

رك: مجله آینده سال سوم ص ۷۰.

می‌گردد، و بجای آن بعد از ب حرف «ی» در می‌آید. مانند: بیامد. بیازرد. بیاسوز. بیاساید. بیارایند....

همچنین اگر بر سر فعلی در آید که حرف اول آن مفتوح یا مضموم باشد، الف بدل به «ی» میگردد مانند بینداخت - بيفکند - بینباش - یبازرد - بيفتاد. پیشاوند «بی» بر سر کلمات هم جدا و هم پیوسته نوشته میشود. ولی در واژه‌هایی که در حکم یک کلمه هستند باید سرهم نوشته شود. مانند: بیچاره، بینوا، بیزار، بیهوده، بیراهه، بیکاره - بيفخود. لفظ «می» و «همی» را غالباً جدا از کلمات مینویسند، ولی چسبانیدن آن نیز غلط نیست. مانند می‌گفت - می‌رفت - می‌دید - می‌رود - می‌خورد - می‌خواند.

«ای» که حرف ندا در فارسی است، همواره باید جدا نوشته شود. ای دوست، ای مردم، ای خدا، ای که گفتی.

پیشاوند یا قید «هم» را که بر سر اسم در می‌آید و صفت یا اسم دیگر می‌سازد. باید سرهم نوشت. مانند: همشهری، همدلی، همنشین، همداستانی، همدرد، همخواه، همکار، همراز. ولی اگر لفظ «هم» قید تأکید باشد باید جدا نوشته شود. مانند: هم خورد، هم خواند، هم درس خواند، هم بحث کرد، هم دل داد، هم جان.

این و آن باید از کلمه جدا نوشته شود: این زمان، آن روز، این مرد، ولی در کلمات: اینجا، اینجا، آنجا، اینکه، چنین، چنان، بی‌آنکه، تاآنکه، چون حکم کلمه واحد پیدا کرده‌اند متصل نوشته میشوند.

«که» حرف ربط فارسی باید همواره از کلمه پیش از خود جدا نوشته شود، مانند: من که - وقتی که - گفتم که - حرفی که، سری که، سخنی که، اینست که، آنست که، ولی در آنکه و اینکه و چنانکه معمولاً آن را جدا نمی‌نویسند.

حرف «چه» در چند واژه: چرا - چگونه - چطور - چنان - چقدر - متصل نوشته میشود، ولی در سایر موارد باید جدا نوشته شود. مانند: برای چه، چه باید کرد، چه کار داری، چه میخواهی.

«هرف را» علامت مفعول صریح بهتر است همیشه جدا نوشته شود: کتاب را - خدای را - کسی را - مگر در واژه‌های سرائ، تراء، که باید چسبیده باشد.

«ها» علامت جمع فارسی باید پیوسته نوشته شود، ولی در کلماتی که آخر آنها به های غیر ملفوظ ختم شده اگر احتمال اشتباهی با کلمات دیگر در میان باشد، باید جدا نوشته

۱- بطور کلی در نوشتن خط فارسی غیر از قواعد و اصول عوامل دیگری نیز مانند سُرعات

زیبائی خط و غیره دخالت دارد. رکب بخش سوم مقالات و

آثار حرف بر سر اسم

شود. مانند: جامه‌ها، نامه‌ها، خاشاک‌ها، دره‌ها، ریشه‌ها و غیره^۱.

پساونده‌های: زار. سار. ستان، گاه، دان، ناک، گرگان، واره، یار. سر. سیر. بد. چه. و غیره همه باید بکلمه قبل متصل گردد. مانند: نمکزار. کوهسار. باغستان. جایگاه. آندوهناک. نمکدان. ستمگر. خدا یگان. گوشواره. سبکبار. گرسیر. سنگسر. کهد. کتابچه. ارجمند. غمگین. پهنا. ساختمان و غیره.

کلماتی که به «ه» غیر ملفوظ ختم شده‌اند اگر به الف و نون «ان» جمع بسته شوند یا به «یاء مصدری» پیوسته گردند در نوشتن بجای «ه» آنها کاف فارسی نوشته میشود. بنابراین نوشتن «ه» دیگر زائد و غلط است مانند: زندگان، بچگی، دوسالگی، میخوارگان، پناه‌ندگان، بچگانه و غیره.

این قاعده در کلمات عربی که آخر آنها به «تاء گرد» ختم شده، اگر به تاء کشیده بدل نشده باشند نیز جاری است. بنابراین: خاصگان، نظارگی، سفلگان، جمیلگی، طرفگی، عملگی، طلبگی، حاملگی، بی‌علاقگی و غیره نوشته میشود.

غالب کلماتی که به های غیر ملفوظ ختم میشوند، اگر با پساوند یا کلمه‌ای دیگر ترکیب شوند جدا نوشته میشوند. در این صورت «ها»ی آنها بمنزله حرکت حرف ماقبل میباشد. مانند: بهره‌ور - علاقه‌مند - مایه‌دار - دوره‌گرد - پیشه‌ور - آوازه‌خوان و غیره بنابراین گفتن و نوشتن کلماتی نظیر: بهره‌ور - پیشه‌ور - دورگرد - مایه‌دار - (مایه‌دار) فصیح یا مناسب نیست. مگر آنجا که های غیر ملفوظ به «گاف» بدل گردد، که نوشته نمیشود.

درخور یادآور است که افرادی معدود هنگام سخن گفتن، کلماتی را نظیر: خاندان، خانه‌زاد، خانواده، خانگی، جاسگی، خانقاه، جامه‌دان، بهره‌مند، پیشه‌ور، بهره‌ور، سایبان، خانمان، دودمان، رستگار، کردگار و کلماتی دیگر نظیر آنها را - بسکون حرف سوم تلفظ میکنند و سالخورده‌گان و پروردگار و پروردگی را بسکون حرف ماقبل گاف این گونه کلمات سزاوار است با حرکت حرف سوم تلفظ شود. خاصه آن کلمات که حرف آخر جزء اول آنها در اصل هاء غیر ملفوظ بوده است. مانند: خانه - جامه - بهره - اندیشه - پیشه - سایه. کنکره (= دندانه‌های بالای دیوار...) و استوار نیز بضم (ت) صحیح است نه بسکون.

هرگاه کلمه‌ای به های غیر ملفوظ ختم شود، در حالت اضافه بکلمه دیگر بجای یاء همزه‌ای بالای آن میگذارند مانند: خانه مریم - دسته چاقو - بنیه قوی - واگر یاء کنکره یا وحدت بآخر آن اضافه شود، بصورت «ای» نوشته میشود. مانند: بنیه‌ای قوی داشتم -

۱- ولی غالباً در کلماتی که چسباندن «ها» علامت جمع بآخر آنها دشوار باشد یا کلمه ترکیبی زشت پیدا کند، آنرا جدا مینویسند. مانند: آشفتگی‌ها - پیش‌بینی‌ها - کرم‌خورده‌ها - دزدده‌ها. و غیره و جای ایراد هم نیست.

ارباب ادب حروف و کلمات را باقسام مختلف تقسیم کرده و بنامهای گوناگون خوانده اند که شناختن و دانستن نام آنها برای دانش پژوهان گاهی لازم است.

حروف مهمله و حروف معجمه: حروف مهمله در اصطلاح بحررفی گفته میشود که نقطه نداشته باشد و گاه حروف عاطله یا غیر منقطه نیز خوانده میشود. (عاطل بمعنی باطل و بی زیور).

حروف معجمه حروف نقطه دار را گویند و حروف حالیه یا منقوطه نیز نامند. (حالی و حالیه یعنی متجلی و زیوردار).

حروف معانی و مبانی حروف معانی حرفهائی را گویند که افاده معنی کنند. مانند: الف نداء، یاء نسبت، واو تصغیر، کاف تحقیر و غیره.

حروف مبانی حروفی است که دارای معنی نباشد و از ترکیب آنها کلماتی درست گردد، مانند: حروف الفبا (باید دانست که در غالب کتب و فرهنگها برای این حروف نیز بنا بر آنکه سلفوظی یا مکتوبی باشد معنیهایی وضع شده که بیان آنها در اینجا لازم بنظر نمیرسد)

حروف شمسی و قمری - حروف بیست و هشتگانه الفبا چون بر سر آنها الف و لام عربی «ال» درآید در برخی از آنها حروف «ال» خوانده نمی شود و آن حرف مشدد تلفظ میگردد. این دسته از حروف را شمسی گویند. حروف قمری چون «ال» بر سر آنها درآید الف و لام آشکار و تلفظ میشود. تعداد هریک از حروف شمسی و قمری چهارده و تفصیل آنها در کتب ابتدائی عربی مسطور است که باید دانش پژوهان البته بشناسند.

حروف متماثل و حروف متقارب : حروف متماثل که آنها متجانس نیز گویند حروفی هستند که در نوشتن شبیه یکدیگر باشند مانند: ج چ ح خ - ص ض ط ظ س س س حروف متقارب حروفی را گویند که در تلفظ قریب المخارج باشند مانند: (دست) و (ب.و).

۱- علاقه‌مندان رجوع فرمایند بکتاب «دستور قند فارسی» در مقدمات زبان فارسی-
تألیف سیف‌الدین محمود محلاتی. * (شناختن اقسام حروف اختیاریست)

توفیق حاصل شد که در وقت ملاقات با من و همسر من
مجلسی برپا شود و آنجا که در آن مجلس

صورت‌های تاریخی الفبای پارسی

حروف ملفوظی و مکتوبی - حروف الفبا را بدو صورت میتوان نوشت که یکی را مکتوبی و دیگری را ملفوظی گویند. حروف مکتوبی عبارتست از: ا. ب. ت. ج. د. الخ که تنها شکل حروف را مینویسند. ولی اگر این حروف را آنچنان که تلفظ میکنند. بنویسند آنها را ملفوظی گویند. مانند: الف - با - تا - جیم - قاف - نون - واو - کاف - الخ.

حروف ملفوظی و مکتوبی در کلمات : در غالب کلمات پاره‌ای از حروف نوشته میشوند ولی صریحاً تلفظ نمی‌گردند. آنها را حروف مکتوب غیر ملفوظ ناسند. مانند (واو) و (ه) در کلمات. دو - تو - چو - خواجه - خانه - جامه

پاره‌ای دیگر از حروف ممکنست در فارسی بتلفظ درآیند ولی نوشته نشوند و آنها را حروف ملفوظ غیر مکتوب خوانند. مانند (واو) در طاولس - کاوس - داود - سیاوش و تنوین در کلمات عربی مصطلح در فارسی و (الف) در ابرهیم - اسمعیل - اسحق - هرون و غیره که سابقاً معمول بوده است ولی امروز برخی طاولس را با دو واو و بصورت «طاووس» مینویسند کلمات ابرهیم - اسحق - رحمن - هرون - سلیمان و غیره را که دارای الف مقصوره (- کوتاه) هستند در فارسی با الف جداگانه مینویسند. مانند: ابراهیم - اسحاق هارون - رحمان - سلیمان و... نوشتن این کلمات نیز در سابق تحت ضوابط و قواعدی بوده است.

محمد بن عبدالخالق میهنی مؤلف کتاب دستور دبیری مینویسد: «هراسم که در او دو واو گرد آید چون داود و طاولس یکی را حذف کنند. و «عمرو» را واوی در آخر آن بیفزایند تا فرق بود میان او و «عمر»».

و نیز می‌آورد: «هراسمی که در میان او الفی بود اگر سخت مشهور و متداول باشد، الف از خط بیفکنند. چون ابرهیم - اسمعیل - خلد - صلح (- ابراهیم - اسماعیل - خالد - صالح) اما اگر بسیار مشهور و متداول نباشد الف اثبات کنند (یعنی در نوشتن باقی‌گذارند) چون جابر - سالم - حاتم - و در پارسی همین طریق را در نامهای تازی متابعت کنند. اما در نامهای پارسی اگرچه مشهور باشد الف را نشاید افکندن (یعنی بجای خود باقی‌گذارند) چون: شادان - دارا».

همچنین در جای دیگر مینویسد: «در تازی صلوة و - زکوة - و ربوا و او نویسند که در مصحف و او و الف آمده است و اگرچه در غیر مصاحف نیز روا دارند نبشتن اما در پارسی چنان نویسند که در لفظ آید چون: صلوات - زکات - ربا و مانند این».

حروف عله - حروف عله، و - ی - و الفی است که منقلب از (واو) و (یاء) باشد و

۱- از آثار و کتابهای قرن ششم هجری چاپ سال ۱۹۶۲ میلادی از انتشارات دانشکده

الهیات دانشگاه آنکارا ص ۷-۸-۹

در ملفوظه هر مکتوبی - است که تلفظ شده را با نوشتن شود
و در مکتوبه هر ملفوظی - است که تلفظ نشده را با نوشتن شود

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ حروف ابجد رك بمقاله‌ای از مؤلف مندرج در مجلهٔ وحید شماره ۲۱۱، تیرماه ۱۳۵۶ تحت عنوان «ماده تاریخی‌های شگفت‌انگیز».

سفر

معجم مورد نیاز لیسۀ نویسندگانی
در متون عربی و فارسی

رفع اختلاف و جلوگیری از اشتباه گاهی صاحبان فرهنگ آنها را با اضافات و ملحقاتی بیان کرده اند، که آنها را القاب حروف گویند. مانند تائ مثلث - تائ منقوط - طای مؤلف - های هوز - جیم پارسی - سین سهمله - حای خطی - کاف تازی و غیره.

حرف «ت» در کلمات عربی و فارسی

حرف «ت» را که در کلمات فارسی دراز مینویسند، در کلمات عربی غالباً گرد نوشته میشود. مانند: جهت، رحمت، زحمت، صلات، زکات و غیره که در عربی آنها را بصورت، جهة - رحمة - زحمة - صلاة - زكاة و غیره مینویسند.

در زبان عربی اگر حرف «ت» در کلمات اصلی باشد و با آخر کلمه در آید کشیده نوشته میشود. مانند: وقت - سکوت - ذات - ثبت (که اگر تنوین با آخر آنها در آید بصورت «الف» نوشته میشود). همچنین است اگر مختوم بالف و ت علامت جمع عربی باشد مؤنثات - کائنات - موجبات - مشکلات.

ولی اگر این حرف «ت» الحاقی باشد. مانند تاء تأیید یا تأکید یا تائی که دلالت بر وحدت کند، در عربی گرد نوشته میشود مانند: علامه - مرجع - مراقبه - فاطمه - راضیه - اینگونه کلمات اگر تائ آنها هنگام تلفظ در فارسی بزبان آید، کشیده نوشته میشوند. مانند: جهت - نعمت - رحمت - شدت و غیره.

بطور استثناء در موارد زیر این کلمات نیز در فارسی گرد نوشته میشود.

۱- هرگاه کلمه ای که به (تا) ختم شده با ترکیبی عربی ذکر شود مانند: رحمة الله - نعمة الاسلام - نصره الله - فی الحقیقة - طلباً لمرضاة - قربة الی الله و غیره. ولی امروز در نزد گروهی این قاعده اغلب مراعات نمی شود و کلمات مرکبی را نظیر حجة الاسلام - آية الله - رحمة الله - حشمة الله - عزة الله و نعمة الله و غیره با تائ کشیده مینویسند.

۲- اگر کلمه ای اسم خاص باشد، مانند: فاطمه - راضیه - صدیقه که تائ آنها در فارسی نیز تلفظ نمی شود.

۳- هرگاه دارای تنوین باشد، مانند: حقیقة - نسبة - عجالة - اصالة - و کالتقاعده - و که نباید با الف و بصورت حقیقتاً - نسبتاً - عجالتاً - اصالتاً - قاعدتاً و غیره نوشته شود. فقط چند کلمه موقتاً - مسکوتاً - ذاتاً - اثباتاً - و آنچه حرف «ت» در آخر ریشه سه حرفی آنها اصلی است (چنانچه ذکر شد) جایز است با الف نوشته شود.

۴- کلماتی که اگر با تائ گرد نوشته شود، در معنی خاص دیگری غیر از آنچه با تائ کشیده نوشته میشود، بکار رود مانند: رساله - معرفه - مراجعه - اساره - اراده -

۱- رك مقالات «ضرورت داشتن رسم الخط واحد».

معجم مورد نیاز لیسۀ نویسندگانی

کهن شود همه کس را پروزگار ارادت مگر مرا که همان مهر اولست و زیادت و اراده بمعنی خواستن و قصد کردن و تصمیم گرفتن است. مراجعه - بازگشتن دوباره بکاری یا جائی یا چیزی - رجوع کردن - مراجعت - برگشتن (از سفر یا جائی دیگر). نظاره - بکسر اول نگریستن و تماشا کردن - و نظارت - بمعنی شغل ناظری داشتن و مراقبت در اجرای امور.

کلمات عربی مختوم بالف حروف و کلمات عربی که در تلفظ بالف ختم میشوند، در نوشتن تابع قواعد و ضوابطی مخصوصند که در پائین بیان میشود:

- ۱- سه حرف علی - حتی - الی (هرسه بفتح دوم) باید با «ی» نوشته شود.
۲- در کلمات سه حرفی که بالف ختم میشود باید ریشه آنها را شناخت. اگر ریشه کلمه «الف» است یا «واو» با الف نوشته میشود مانند عصا که در اصل عصو بوده و حرف سوم آن واو است.

و اگر حرف سوم کلمه در اصل «ی» باشد آن کلمه با یاء نوشته میشود. مانند فتی قوی. (هر چند امروز در نزد برخی ممکنست آموختن این قواعد دشوار باشد، ولی آموختن املاي این چند کلمه دشوار نیست. که مثلاً پیاسوزد «فتی» و «قوی» را با «ی» و «عصا» و «رضاء» را در فارسی با الف میگویند).

- ۳- اگر الف در مرتبه چهارم یا بیشتر واقع شود ، عبارت دیگر هرگاه کلمه ای که بالف ختم شده ، چهار حرفی ، یا پنج حرفی یا شش حرفی باشد ، الف آخر عموماً بصورت «ی» نوشته میشود. مانند 'اعلی' - 'ادنی' - 'لحوی' - 'معنی' - 'اولی' - 'مرتضی' - 'مستقی' - 'مستثنی' - در موارد زیر این قاعده مستثنی است.

الف - هرگاه حرف ماقبل آخر کلمه (پاء) باشد: مانند: دنیا - علیا - رؤیا - زوایا
(مگر در کلمه بعضی که همچنان پاء ی نوشته میشود).

ب- هرگاه این گونه کلمات کسره اضافه بگیرند، یا با الف و نون) فارسی جمع بسته شوند. مانند: عسل اعلای سبلان - مرضای بیمارستان - مبتلایان سل - منتهای آرزوی من - که در این موارد نیز چون دو «ی» پشت سرهم قرار میگیرد از نوشتن آن با «ی» دوری جسته اند.

ج - هرگاه حرف آخر این کلمات در اصل به همزه ختم شده باشد، مانند : مهنسا -

صبری

کلماتی که در باب تقاضا و تقاضا هستند برای درس چهارم
 ۲۹

همزه - مجزا - که حرف سوم آنها همزه است. کلمه موسی الیه با آنکه حرف آخر آن همزه است و باید «موسا الیه» نوشته شود، ولی نوشتن آن برخلاف قاعده با یاء معمول شده است.
 د - برخی کلمات نیز مانند: تقاضا - تماشا - تمنا - تولا - در فارسی برخلاف قاعده مذکور با الف نوشته میشوند. که هم بدینصورت باید حفظ شوند.

طرز نوشتن همزه

همزه کلمات عربی نیز در املا فارسی تابع ضوابطی است.

اگر در اول کلمه قرار گیرد، همه جا بصورت الف نوشته میشود. مانند: اسما - اسر - اخذ . هرگاه در وسط کلمه قرار گیرد، یا ساکنست یا متحرك، و حرف پیش از آن نیز ممکنست ساکن باشد یا متحرك، بر روی هم اقسام زیر از آن بدست می آید:

اگر همزه در وسط کلمه قرار گیرد و خود ساکن و حرف پیش از آن متحرك باشد، باید همزه را بصورت حرفی که متناسب با حرکت حرف پیش از آن است نوشت. مانند: تَلَّوْ - یَاس - ذُنْب - مَوْن - مَاسِن - مَآخِذ .

اگر همزه در وسط کلمه متحرك و حرف ماقبلش ساکن باشد، بصورت حرفی که متناسب با حرکت آنست نوشته می شود. مانند: کُثَّالَه - بَرَّاه - جَرَّات - أَفْئِدَه - مَرْفُوس - مَسْئُول - قَرَّاءت. بنابراین نوشتن کلمات مَسْئُول و مَرْفُوس بصورت مَسْئُول و مَرْفُوس درست نیست. در فارسی بیشتر اوقات از دو واوی یکی را حذف میکنند و بصورت مَسْئُول و مَرْفُوس مینویسند.

هرگاه همزه خود متحرك و حرف پیش از آن نیز متحرك باشد، نظر به حرکت حرف ماقبل کنند. چنانچه حرکت حرف پیش از آن ضمه یا کسره باشد، همزه را بصورت حرف متناسب با آنها می نویسند. مانند: سُوَال - سُوَاخِذَه - کُؤْنْت - مَوْجَل - بَیْثَات (جمع ماه و مانه - صد) و فِئَه (- گروه).

ولی هرگاه حرکت حرف پیش از همزه فتحه باشد، همزه بصورت حرف متناسب با حرکت خودش نوشته می شود. مانند: مَوْنِس - رَفُوف - مَوْنُوت - لَالی - مَاب (- جای بازگشت) - مَنَشَات - مَآخِذ.

و اگر همزه در وسط کلمه قرار گیرد و تشدید داشته باشد، بصورت حرکت ماقبل نوشته می شود. مانند تَقَالَ.

هرگاه همزه در آخر کلمه واقع شود، حرف پیش از آن با ساکن است یا متحرك. اگر ساکن باشد بصورت مخصوص خود همزه نوشته می شود. مانند: شِیْء - جَزْمِرَه (- مرد) ضَوْء (- روشنایی)، بَطْوَه (- کندی)، و اگر حرف پیش از آن متحرك باشد، همزه بصورت

۱- این کلمه را در رسم الخط عربی «بطه» نویسند. ولی در فارسی «بطوه» معمولست (ف. معین).

اگر همزه در اول کلمه بصورت الف نوشته می شود
 مثال: اخذ - کلام

حرکت حرف مقابل نوشته می شود، مانند: نَبَّاه (خبر)، سَبَّاه (شهری بوده)، لَوْلُو تکافو، خاطی - ناشی - قاری. بطی (بفتح اول و کسر دوم بمعنی کند در مقابل سریع) که در فارسی بصورت «بطی» و بی همزه نوشته می شود.

همزه در آغاز فعلهای فارسی - در زبان فارسی اگر فعلی با همزه شروع شود و پیش از آن باء تاکید یا نون نفی در آید، هرگاه همزه مفتوح یا مضموم باشد بدل به «ی» می شود مانند: بینداخت - بیفروخت - بیفتاد - بیفشد. و اگر همزه مکسور باشد بحال خود باقی می ماند مانند: بایست.

و اگر فعل با الف کشیده (مد) آغاز شود باز هم قلب به یاء میشود مانند: بیاراست. بیامد - نیاززد.

شناختن یاء نکره از یاء وحدت برای تمیز یاء نکره از وحدت دو علامت هست. یکی آنکه جایز است یاء تنکیر را بر لفظ «یک» الحاق کرد در صورتی که یاء وحدت را بر آخر لفظ «یک» نمی توان آورد و آوردن یاء وحدت با لفظ «یک» روا نیست. دیگر آنکه یاء وحدت را میتوان برداشت و بجای آن لفظ «یک» گذاشت ولی اگر یاء نکره باشد تبدیل و تغییر آن به لفظ «یک» جایز نیست. باید شبی هم با او بسر برد. دیروز مدادی از شما گرفتم «یک شب تامل ایام گذشته میکردم» که می توان بجای لفظ یک یاء وحدت آورد و گفت «شبی تامل ایام.. یک شب هم باید با او بسر برد.

فایده اضافه مخایه اضافه در کلمات تعریف یا تخصیص است و مراد از تخصیص اختصاص دادن اسریست عام به چیزی یا کسی تا معروفیت بیشتری حاصل کند مانند: دیوار باغ - کتاب حسن.

میزان و اندازه این اختصاص و معرفه شدن بستگی بمقدار و میزان اضافه دارد و هر قدر اضافه بیشتر شود تعریف و اختصاص بیشتری شود مانند: دیوار باغ که از دیوار خانه جداست و دیوار باغ اسیر که از دیوار باغ دیگران جداست و دیوار باغ اسیر گیلانی که از دیوار باغ اسیران دیگر جدا میشود و قس علیهذا... و اگر مضاف الیه معرفه باشد مضاف نیز معرفه میگردد مانند: زور رستم. کرپرچالوس و غیره.

وصف یا صفت - وصف یا صفت کلمه ایست که بعد از موصوف میاید برای بیان حال و چگونگی آن. گاه نیز پیش از آن. مانند نیکمرد و مقصود از آن غالباً تعظیم و تکریم و شناساندن موصوف باشد.

ممکنست صفت از دو یا سه کلمه یا بیشتر ترکیب شود مانند: ای درون پرور برون آرای وی خرد بخش بیخرد بخشای

۱- رجوع شود به ص ۱۹ همین مجموعه.

همزه ساکنه ایست که با تاس و همزه متحرک باشد

بیاورد

یکی قطره باران را بر روی دیگ

یکی نذر

القطر

الصار

المنزل

المنزل

المنزل

المنزل

المنزل

بدشنام و چوبش بیازرد هم

ستم پیشه مردی ندادش درم

و :

چاکران ایستاده صف در صف باده خواران نشسته دوشادوش
فرق اضافه با صفت - برای آنکه معلوم گردد کلمه‌ای که بر کلمه دیگر اضافه شده
 مضاف و مضاف الیه است یا صفت و موصوف نشانه‌هایی بر شمرده‌اند از آن جمله است:
 ۱- مضاف الیه بی مضاف موجود است ولی وجود صفت بستگی بوجود موصوف دارد
 مانند برگ سبز و آب حوض که سبزی صفتی است از برای برگ ولی آب چیزی دیگر غیر از
 حوض است.

۲- اگر لفظ «است» که حرف ربط است باخر آنها بیفزائیم و کسره اضافه را برداریم
 در صفت و موصوف عبارت دارای معنی است ولی در مضاف الیه مضاف معنی موجه و روشنی
 ندارد؛ چنانکه در مثالهای بالا اگر گفته شود برگ سبز است درست میشود ولی اگر بگوئیم
 آب حوض است درست نیست.

۳- اگر در آخر جزء دوم «تر» افزوده شود در صفت و موصوف جمله دارای معنسی
 است ولی در مضاف و مضاف الیه معنی ندارد. مثلاً در قلم کوچک. و قلم حسن «قلم کوچکتر»
 میتوان گفت. ولی «قلم حسن تر» عبارتی بی معنی است.

۴- صفت همیشه اسم معنی می باشد.

۵- اگر جای صفت و موصوف را با هم عوض کنیم معنی درست است ولی در مضاف
 و مضاف الیه غالباً جایز نیست و اگر درست باشد برخلاف متعارف و ضوابط زبان فارسی است.

افعال لازم و متعدی - در فعل لازم فعل چون از فاعل سرزند بدیگری سرایت نمی کند
 مانند: رفت. آمد. نشست. ایستاد. سرد. خوابید. خندید. گریست ولی در فعل متعدی فعل
 پس از وقوع از فاعل گذشته بمفعول میرسد. مانند: دید. زد. شنید. خورد. برد. خوانند.
 نوشت.

اگر در فعل لازم معنی قبول باشد آنرا مطاوعت نامند مانند: آئینه شکست. کاغذ
 سوخت که آئینه و کاغذ قبول شکستن و سوختن کرده‌اند. این گونه افعال هم لازم بکار
 برده میشوند هم متعدی. البته اگر آنها را بصورت لازم بکار ببریم فعل بخود آنها تمام میشود
 و محتاج بمفعول نیستند.

هرگاه بخواهند فعل لازم را متعدی کنند باخر فعل امر آن لفظ «ان» افزایند مانند:
 بخواب. بخوابان. بخور. بخوران. برخیز. برخیزان و جایز است لفظ «ان» را پیش از نون
 علامت مصدر بیاورند مانند: خیزیدن، خیزاندن، خوابیدن، خوابانیدن، شنیدن، شنواییدن.
 در قدیم گاهی برخی افعال را با افزودن الفی در میان آن متعدی می ساختند. مانند:
 گذاره کردن، بشناختن. بمعنی عبور دادن و نشان دادن.

کتابسرا

فعل ماندن در قدیم بمعنی متعدی بکار میرفته ولی امروز آنرا در معنی لازم بکار میبرند.

فعل معلوم و فعل مجهول - در فعل مجهول فاعل معلوم نیست یا اگر هم معلوم باشد ذکر نمیشود. برای مجهول ساختن فعل معلوم در فارسی بآخر اسم مفعول آن لفظ «شدن» را با زمانی معادل فعل میفزایند. مانند: زده شد گفته شد. نوشته خواهد شد. خورده میشود.

فعل لازم بصیغه متعدی صرف نمیشود. پس رفته شد، خندیده شد، مرده شد، گفته نمیشود. در قدیم گاهی بجای لفظ «شد» کلمه «آمد» را بکار میبردند. مانند: گفته آمد. شرح آن خواهد آمد.

فعل وصفی و شرایط استعمال آن - فعل وصفی بصورت اسم مفعول ذکر میشود. بدین جهت آنرا وصفی گویند و چون ضمائر ملحقه را از آخر آن بر میدارند، آنرا ناقص میگویند. مانند: رفته. خورده. خفته.

برای استعمال فعل وصفی گفته اند^۱ که باید: ۱ - فاعل و زمان هر دو فعل یکی باشد.^۲ ۲ - حرف واو عطف حذف شود. ۳ - بیش از دو فعل وصفی بهتراست در پی هم نیاورند. بنابراین عبارات زیر درست یا فصیح نیست: دیروز پزشک حسن را معاینه کرده برای او نسخه نوشت. - امشب علی و رضا آمده مشغول غذا خوردن میشوند.

بنابحقیقاتی که برخی از استادان کرده و نمونه‌هایی که بدست آورده‌اند در فعل وصفی^۳ ممکنست حرف واو عطف حذف شود و گاه ممکنست باقی بماند. بعبارت دیگر فعل وصفی هم با واو و هم بی‌واو ممکنست استعمال شود. و جای هیچگونه ایراد نیست. مانند: «مرا یکی فریشته گرفته و بهوا برد.» (تاریخ سیستان بنقل از سبک شناسی ج ۲ ص ۴۶) یا «شهر را بعد از محاصره قهرآ و قسرآ گرفته و بقتل عام فرمان داد (حبیب‌السیر) و نمونه‌های دیگر که در کتب و آثار گذشتگان آمده است.

طرز استعمال صفت

صفت را در زبان فارسی ممکنست پیش از موصوف آورند یا بعد از آن. مانند: سرخ گل -

۱ - رك لغتنامه و برخی از کتب دستور استادان.

۲ - زیرا استعمال این وجه دو جمله را تبدیل بیک جمله میکند.

۳ - رك - فعل وصفی و تحول آن در زبان فارسی - مجله دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه تهران شماره ۸۸ سال ۳۱ - از دکتر فرشیدورد.

سبز خیمه - نیلگون سپهر. و چون بعد از موصوف آید بآخر آن کسرهای بیفزایند و بصورت اضافه

ذکر کنند. مانند: ^{شعر} ^{شعر} ^{شعر}
نه اشک روان نه رخ زردی الله الله که چه بی دردی (شیخ بهائی)
اگر موصوف مختوم بآلف یا «واو» باشد بجای کسر «ی» افزوده شود. خدای سهربان.
داناى طوس. بوی گل.

موی سپید را فلکم رایگان نداد این رشته را بنقد جوانی خریده‌ام
هرگاه یک موصوف دارای چند صفت باشد آنرا یکی از راههای زیر بکار برند.
نخست موصوف را ذکر کنند و صفتها را یکی بعد از دیگری با واو عطف در پی
آن بیاورند. مانند: شب تاریک و وحشت زای و طولانی
دست و دل تنگ و نفس تنگ خدایا چکنم

من و یک حوصله تنگ بدینها چکنم
دیگر چند صفت را بتوالی یکدیگر و بصورت تنسیق الصفات بعد از موصوف و با
کسرهای (مانند اضافه) بیاورند. چنانکه در این بیت گفته‌ام:

جزستم از هرگناهی بگذرد پادشاه دادخواه جرم هوش
استاد سخن سعدی مثال دلکشی دارد:

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

در مصراع اول بیت زیر طرز استعمال صفت بطریق اضافه دیده میشود:

ای دل از چرخ بلند واژگون کج مسدار

خواهش لطف و مدارا و وفاداری مدار

سوم آنکه بیا وحدتی بآخر صفات بیفزایند و آنها را گاه پیش از موصوف و گاه بعد از
آن آورند: مانند:

من کیم سرگشته‌ای آواره‌ای دردسندی خسته‌ای بیچاره‌ای

دل زمن بریود و پنهان کرد روی شوخ چمنی فتنه‌ای عیاره‌ای^۲

و رواست که بیا وحدت را هم بآخر صفت و هم بآخر موصوف بیفزایند.

دید شخصی کاملی پرمایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای

۱- این بیت نیز از مؤلف است و مطلع قصیده‌ایست که در سال ۱۳۲۰ در شهر
دامغان سروده شده. باقتنای قصیده استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی بمطلع:
العذر ای غافلان زین وحشت آباد العذار

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفسار

۲- رک دیوان ناصر بخارائی (غزل شماره ۵۶۹) با مقدمه و تصحیح مؤلف.

و گاهی نیز که مقصود بیان صفات متعدد موصوف باشد آنها را بعد از موصوف جدا جدا و در پی یکدیگر ذکر کنند. مانند: باغی با صفا. دلگشا. خرم. آراسته درختانش سرسبز و با طراوت. جویبارانش رشک نهر کوثر...

مثال دیگر: و دستور گفت شنیدم که وقتی مردی بود جوانمرد پیشه، مهمان پذیر، عنانگیر - کیسه پرداز - غریب نواز جمله اوصاف حمیده ذات او را لازم بود مگرا حسان که متعدی داشتی و همه خصالتی شریف در طبع او خاص بود الا انعام که عام فرمودی...^۱ حذف فعل - قدما تکرار فعل را ناپسند نمیدانستند. ولی بعدها سعی شد از تکرار آن خودداری شود. و نویسندگان غالباً از افعال مترادف و متشابه برای احتراز از تکرار استفاده میکردند. و گاه نیز آنرا حذف میکردند.

حذف فعل با قرینه جایز است ولی اگر قرینه نداشته باشد در نثر نمیتوان آنرا حذف کرد. بنابراین نوشتن: امروز حسن سرا ملاقات و نامه‌ای بمن داد. - یا: محسن قلم را در دست و بنوشتن پرداخت. و عباراتی مانند آنها غلط است. ولی در شعر فعل با قرینه و گاهی نیز بقرینه حذف میگردد. و نیز غیر از فعل اجزاء و کلمات دیگر نیز ممکنست که حذف گردد. مانند این بیت:

حدیث عشق من گر کس نگفت افسانه‌ای کمتر

و گر من هم نمانم در جهان دیوانه‌ای کمتر

یا این شعر نظامی گنجوی:

دست از این پیش که دارد که ما زاری از این بیش که دارد که ما بجای... که دارد که ما داریم. زاری از این بیش که دارد که ما داریم یا این شعر ناصر خسرو

اگر بار خرد داری و گرنی سپیداری سپیداری سپیدار

بجای: اگر بار خرد داری درخت باروری هستی، خوبست. و گرنه سپیداری....

برخی در این گونه حذفها معتقد بوجود قرینه معنوی هستند و ظاهراً نیز چنین است. در این صورت باید آنرا در ردیف صنایع بدیعی شمرد.

اجمال سخن آنکه گاهی شاعر یک یا چند کلمه یا فعل را در شعر حذف میکند. ولی بمدد ذوق لطیف و طبع وقاد سخن را فصیح ادا میکند که خواننده خود متوجه کلمه معذوف میشود. این خود در ردیف یکی از صنایع عمده فن بدیع است. مانند این شعر سعدی:

گفتی بغمم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا بنشینم و بر خیزم

۱- سرزبان‌نامه بتصحیح و حواشی استاد دکتر خطیب رهبر ص ۲۲۵ (داستان پسر احوال میزبان).

یعنی فرمان برست جانا (بغت می) نشپم و [ازسرجان] برسی خیم
یا این بیت زیر:

بودم آن روز من از سلسله درد کشان که نه از تالك نشان بود و نه از تالك نشان

یعنی نه از «تاك» نشان بود نه از «تاك نشان» نشان بود.

اگرچه تعداد امثال کافی بنظر میرسد ولی از این شعرهای مشهور مولوی و سعدی
که برخی آنها را بغلط میخوانند یا بغلط معنی میکنند نمیتوان گذشت.

شکر نعمت نعمت افزون کنند کفر نعمت از گفت بیرون کند

یعنی کفر نعمت (نعمت را) از گفت بیرون کند. که ترجمه آیه شریفه وان شکرتم
لازیدنکم ولكن کفرتم ان عذابى لشدید (آیه قرآن) مثال دیگر

که سعدی راه و رسم عشق بازی چنان داند که در بغداد تازی

یعنی: ... چنان داند که در بغداد تازی تازی میداند... مردم بغداد بزبان تازی
آشنائی و وقوف دارند.

اسامی هروی با حذف کلمات «سر» و «پای» شعر زیر را چنین سروده است:

فروشدت بگل شیب پای ضعف، بکش درآمدت بگریبان عجز سر مفسراز

که «سر» و «پای» دوم را از هر مصراع حذف کرده است.

ابراهیم پرتو همدانی گفته است:

لب پر خنده دارد هر کسی امروز غیر از من

بیر دارد انیس و مونسى امروز غیر از من

که در مصراع دوم لفظ «هرکس» بعد از «بیر دارد» محذوف است. و باید چنین

باشد: بیر دارد هرکس انیس و مونسى امروز غیر از من. = امروز غیر از من هرکس انیس

و مونسى بیر دارد.

چه - که - هر چه که - حرف «چه» گاهی موصولست و معنی «چیز» را میدهد.

و در غیر عاقل بکار میرود. مانند: هر چه نباید دلبستگی را نشاید.

چه تارى چه روشن چه بالا چه پست نشانست بر هستیش هر چه هست

که شاهد بر سر «هر چه هست» میباشد که در مصراع دوم آمده^۱

و گاهی «چه» حرف ربط است و برای تعلیل آید. بمعنی زیرا که - بدین سبب که. و

نظایر آنها. مانند: عاقل بدنیا دل در نبتدد، چه دنیا دار فناست و آخرت سرای بقا.

۱ - «چه» های مصراع اول در معنی تسویه و برابریست - باید دانست که دو حرف

«که» و «چه» در فارسی معانی بس فراوان دارد که مقام را مناسب ذکر آنها نمی بیند. طالبان

بکتابهای دستور مشخصان این فن و لغت نامه دهخدا مراجعه فرمایند.

حرف «که» نیز دارای معانی عدیده و بسیار است؛ یکی از آنها تعلیل است بمعنی زیرا که و نظیر آن. نظامی فرماید:

چاره ما ساز «که» بیچاره ایم گر تو برانی بکه روی آوریم
که در مصراع اول حرف «که» برای تعلیل و در مصراع دوم در معنی استفهام بکار رفته است. حافظ فرماید:

رواق منظر چشم من آشیانسۀ تست کرم نما و فرودآ «که» خانه خانه تست
گاهی دیده میشود که برخی در نوشتن عبارات این دو حرف را جمع میکنند و لفظ «چه که» میآورند. یعنی «چه» تعلیل را با «که» موصول با هم ذکر میکنند. مانند این عبارت: آنچه میخواهم شما بگویم اینست که: از باددستی و اسراف پرهیز کنید «چه که» اسراف و باددستی (- و لخرجی) موجب زیان و پشیمانیست. در این عبارت «چه» و «که» هر دو برای تعلیل است و آوردن آنها با هم نارواست.

همچنین پس از ذکر «هرچه» استعمال «که» فصیح و روا نیست. مانند این عبارات:
هرچه که میخواستی شما گفتم - هرچه که بیشتر... سزاوارست در چنین موارد نیز از استعمال «که» صرف نظر شود.
لقاطه قلم اوست هرچه میگویم زباغ چیده بود هرچه باغبان دارد

چنانکه - چنانچه . اگر چنانچه

چنانکه و چنانچه هر دو از حروف ربط و از قیود تشبیهند، و مرکب از (چنان + که) و (چنان + چه) و مخفف «چونانکه» و «چونانچه». و تلفظ آنها بضم حرف اول میباشد؛ ولی در تداول عامه بکسر تلفظ میشود.

این دو کلمه بمعانی مختلف آمده است از جمله بمعنی: بدان سان که، بطوری که، بطریقی که، آنطور که و هر دو بمعنی «مانند» و برای تشبیه بکار رفته اند و استعمال آنها قدیم است. چنانچه در عبارات زیر می بینیم: «و آن دکانها همیشه پرستاهو و قماشهاست گوناگون. و پرهرستای بهای آن نوشته. تا... هر کس متاعی که خواهد بخرد داند هر جنسی بچند. و آنجا هیچ مردم نباشند چنانچه ایشانرا بینند...» (- چنانکه ایشانرا بینند...) (سبک - شناسی بهار ج ۲ ص ۹۱. منقول از عجایب البلدان ابوالمؤید بلخی. که در هزار و اندی سال پیش نوشته شده).

مثال دیگر: «و این بنده مدت دولت هر قوم چنانچه در تواریخ یافته ...» (منقول از تاریخ گزیده که در حدود سال ۷۳۰ هجری نوشته شده. چاپ عکسی لندن ص ۱).
مثال دیگر: «همچنانچه اشاره فرسوده چون زیارت بیت الله الحرام از اعظم شعائر اسلامست....» (از نامه شاه اسمعیل صفوی شاه ازبک)

مثال دیگر: « زیرا که تمام جرم قمر غالباً چنانچه گفتیم از اندفاعات اجسام حیوی تشکیل شده... » (مجله ارغوان - رساله تکوین)

مثال دیگر: «واین قسم را حاصل مصدر نیز گویند. چنانچه در «تلویح» مذکور است.» (کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی ج ۲ ص ۸۲۶). (رک تعلیقات)

مثال دیگر: «بعد از آن عقیب آن نصیحت خالص از ریا و صادقانه و عظم نصیحت آسین مشفقانه آغاز نهاد... در اجرای حکم سیاست بروی از زبان بریدن و میل کشیدن، چنانچه اعتبار تمامت غمازان و مفسدان... گردد»^۱. بطوری که مایه عبرت همه غمازان شود.

مثالهایی که ذکر شد نمونه‌ها و شواهدی بود برای جواز وصحت استعمال «چنانچه» و لفظ «چنانکه» خود نیازمند بذکر مثال نیست که نمونه آن بسیار است و همه بر صحت و جواز استعمال آن معتقدند. اما در مورد «چنانچه» مشاهده شده است که برخی در بکار بردن آن احتیاط میکنند و استعمال آنرا روا نمیدانند و هیچ دلیل سوجهی نیز برای آن ندارند. جز آنکه آن را در معنی شرط و تعلیق و مفهوم «اگر» میخوانند که بهیچوجه مباینتی با معنی تشبیه و ماندگی و نظیر آن ندارد و با مصطلح «مانعه الجمع» نیست.

در حدود ۳۰ سال از این پیش یادداشتهایی از علامه قزوینی در شماره ۲ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتشر شد، راجع بصحت کار برد «چنانچه» و «اگر». که آن مرحوم پس از بیان شرحی چنین نتیجه گرفته بود:

۱- در قدیم «چنانکه» و «چنانچه» هردو بطور مساوی و یکسان بمعنی تشبیه استعمال شده است.

۲- استعمال «اگر چنانچه» صحیح است و مکرر در نسخه خطی کتاب فقهی که بفارسی و در سال ۹۰۰ هجری نوشته شده، آمده است. نظیر این عبارات: «پس اگر چنانچه وصیت کرد بثلث اسوال خود برای قومی مخصوص...». - یا «اگر چنانچه وقف کرد بر مساجد...». و چنین استنباط کرده‌اند «چنانچه» در کلام فقها بمعنی «مثلاً» آمده که اصل آن نیز دارای همان معنی تشبیه است.^۲

پس از انتشار این یادداشتهای قزوینی برخی از دانشجویان دانشکده ادبیات از شادروان دکتر معین در این مورد توضیحاتی خواستند که آن مرحوم چنین پاسخ داد^۳:

۱- ترجمه محاسن اصفهان. مترجم بسال ۷۲۹ مصحح اقبال آشتیانی تهران ۱۳۲۸ ص ۹۴ منقول از تعلیقات و پاسخ شادروان دکتر معین در اواخر طرح اضافه. از انتشارات کتابفروشی زوار.

۲- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران سال اول شماره ۲ ص ۳۹-۴۰ دیماه ۱۳۳۲.

۳- پرسش و پاسخ از استاد معین ص یازده تا سیزده - ضمیمه طرح دستور زبان فارسی شماره ۳ از انتشارات کتابفروشی زوار.

استاد همائی نوشته‌اند: «فرق میان «چنانکه» با «چنانچه» این است که لفظ «چنانکه» را ... در مورد تشبیه و تمثیل و تنظیر باید استعمال کرد. مرادقصر «بطوریکه» و «انطورکه» و «مانند» و «همچون» و لفظ «چنانچه» در معنی شرط و تعلیق بکار میرود. مرادف کلمه «اگر» مانند: «چنانچه راستکار باشی راستکار شوی» یعنی اگر راستکار باشی. و از این جهت جمع میان کلمه «اگر» و «چنانچه» در صورتی که هر دو بمعنی شرط باشد صحیح نیست.»

و مرحوم قزوینی از مقاله خود دو نتیجه گرفته‌اند: الف: استعمال «اگرچنانچه» صحیح است و مکرر در نسخه خطی کتاب فقه فارسی قدیم آمده است. ب: در کلام قدما فرقی میان «چنانچه» و «چنانکه» نبوده و هر دو برای تشبیه بکار رفته است. و باز شادروان دکتر معین می‌آورد. سپس علامه مرحوم در آن مقاله نوشته‌اند: «حرف برسر استعمال «چنانچه» است بعد از آن دکتر معین برای رفع تردید از این عبارت علامه قزوینی که نوشته است «قدیم‌تر از سال ۹۰۰ هجری بخاطر ندارم استعمال کرده باشند» مینویسد:

باید دانست که استعمال «چنانچه» قدیم است. و از آن پس بذكرشواهد و مثالهایی از کتب نیمه قرن چهارم هجری و نیمه اول قرن هشتم و نهم و دهم می‌پردازد و از کتابهای عجایب البلدان و تاریخ‌گزیده و ترجمه محاسن اصفهان و کشف اصطلاحات الفنون و کتاب فقه فارسی نمونه‌هایی نقل کرده که قبلاً ذکر شد.

و آنگاه عبارت زیر نیز از مجموعه مکاتیب غزالی (ستوفی بسال ۵۰۰ ه) اشاره می‌نماید که این همه تأییدست بر صحت گفتار او و یا دداشتهای علامه قزوینی.

«و چنین می‌دانستم که این (آمدن پشاهد و شفاعت سلطان طلبیدن) نزدیک مجلس عالی پسندیده‌تر و مقبول‌تر است از آمدن بشخص و کالبد. که آن کار رسمی بیفایده است و این کاریست که روی در حق تعالی دارد. اگرچنانچه پسندیده‌است فخرجا، و اگر بخلاف این فرمانی بود در عهد عهده شکستن نباشم...» (مجموعه مکاتیب غزالی بنقل آقای عباس اقبال مجله دانشکده ادبیات سال اول ش ۲ - ص ۱).

همچنین بعدها نیز دکتر معین در فرهنگ معتبر فارسی خود ذیل کلمات «اگر چنانچه» و «چنانچه» با ذکر مثالهایی بدانچه قبلاً نوشته صحه گذاشته و در آخر مینویسد: بعضی استعمال ترکیب فوق را صحیح ندانسته‌اند. ولی بطوری که ملاحظه میشود در کتب قدما بکار رفته است.

خلاصه و زبده کلام آنکه «چنانچه» مرادف با «چنانکه» غیر از آنکه بمعنی «اگر» و برای شرط باشد در آثار قدما و متوسطان و متأخران مکرر آمده و در آثار معاصران و نویسندگان فاضل زمان نیز فراوانست. و گمان دارد آنچه گفته شد از شواهد و دلایل و گواهی استادان

صاحبنظر و متبحر برای رفع تردید و ابهام و ایراد کفایت باشد. ومن بنده هیچ ایرادی برای استعمال کلمه «چنانچه» بجای «چنانکه» نمی بیند. مگر آنجا که بمعنی «شرط» و «اگر» باشد که آنرا در معنی تشبیه و مانندگی نباید بکار برد. و برنویسنده است که بیاری ذوق سلیم و تسلط کافی بر زبان اینگونه موارد را تشخیص دهد و این کلمه را در جای خود بکاربرد.

راهی ساده برای شناختن - برای شناختن اینکه کلمه «چنانچه» در معنی شرط و تعلیق میباشد یا بمعنی تشبیه و مانندگی و امثال آن. میتوان آنرا برداشت و بجای آن لفظ «اگر» گذاشت. هرگاه عبارت مفید همان معنی قبل بود و با مراد و مقصود نخستین اختلاف و مباینتی نداشت، شرطی است وگرنه بمعنی دوم است. اینک چند مثال:

الف - «چنانچه» بمعنی اگر و برای شرط: ۱- چنانچه او را دیدید باو بگوئید - اگر او را دیدید باو بگوئید. ۲- چنانچه خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری خواهد کرد - اگر خدا را یاری کنید... الخ

۳- چنانچه سخنی درست و بحق شنیدید بپذیرید و عناد نکنید. - اگر سخنی درست

و بحق شنیدید....

ب - «کتوی» بمعنی رأی و حکم شرعی فقیه و مجتهد. بفتح اول درست است، بروزن «فردا» و «سرما» چنانچه آنرا بضم اول و بروزن «رسوا» تلفظ کنند غلط است. - اگر آنرا بضم اول و بروزن رسوا تلفظ کنند، غلط است.

همچنین عکس این آزمایش نیز درست و صادقست. یعنی میتوان در عبارات مذکور یا هر عبارت دیگر «اگر» را برداشت و بجای آن «چنانچه» گذاشت. چه در نظم و چه در نثر. الا آنکه ممکنست با این تغییرها عبارت سست و ضعیف و غیر فصیح شود. و اگر شعر باشد غیر موزون گردد. ولی در معنی آن تغییری حاصل نخواهد شد. مانند:

اگر چرخ گردنده اختر کشد که هر اختری لشکری بر کشد (فردوسی)

اگر مراد بجاه اندراست و جاه بمال مرا ببین که بینی مراد را بکمال (غضائری)

و نیز «چنانچه» هرگاه بمعنی اگر و از ادات شرط باشد، عبارت شرطیه محتاج جمله دیگرست که آنرا «جزا» ناسند. چنانکه در مثالهای مذکور میتوان دید. ولی اگر بمعنی تشبیه و مانندگی و بدانسان و... باشد چنین نیست و با ذکر خبر و متمم آن مطلب تمام و جمله کامل میشود. ب- «چنانچه» برای تشبیه و معنی مانند، بطوریکه، بدانسان که، آنطور که، همچنان که... ۱- آن مرد چون ببالای برج برآمد فریادی بلند برکشید چنانچه همه آواز او را شنیدند.

۱- قلمگاه «چنانچه» را در معنی شرط با «اگر» جمع کرده اند، چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است: «اگر چنانچه ناچار این شغل مرا باید کرد، من شرائط آنرا درخواهم بنامی.» (رک دستور زبان فارسی تألیف استاد دکتر خطیب رهبر ص ۱۱۵)

دکتر محمد علی شمس الدین
مدرس ادبیات فارسی
کتابخانه شخصی

(=) فریادی بلند برکشید چنانکه همه آواز او را شنیدند).

۲- فردوسی چنانچه در شرح حالش آمده اشعاری در هجو سلطان محمود سروده است.

(=) فردوسی چنانکه در شرح حالش آمده)

«چنانچه» بمعنی مانند ، بطوری که ... در آثار قدما نیز بکار رفته است . چنانچه

نمونه‌هایی از آن را دیدیم.

بطوریکه ملاحظه میشود «چنانچه» هرگاه از ادات شرط و بمعنی اگر نباشد و درمعنی

تشبیه بکار رود در همه جا میتوان آنرا برداشت و بجای آن «چنانکه» گذاشت.

آینده محقق الوقوع

هرگاه وقوع فعلی در آینده قطعی و مسلم باشد بصورت ماضی ادا میشود ؛ و آنرا

«آینده محقق الوقوع» یا «مستقبل محقق الوقوع» و در اصطلاح « مضارع محقق الوقوع »

میخوانند. چنانکه بکسی گویند زود برو کتاب را بیاور. بعد برای تاکید و تعجیل در رفتنش

پرسند رفتی ؟ اوهم در جواب گوید آری رفتم. و حال آنکه هنوز اینجاست و نرفته است . اما

مقصودش آنست که البته بزودی خواهم رفت و رفتنم قطعی است.

در آثار ادبا و اشعار فارسی این گونه استعمال فعل رایج است و نمونه‌های عدیده

دارد که گاهی بسبب بی اطلاعی ممکنست موجب بروز اشتباهی در معنی کردن شعر شود .

چنانکه این بیت خواجه شیراز را: *«...»*

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

برخی «شد یارش» را (بفتح شین پیش از دال) میخوانند و آنرا مخفف «شود» میپندارند

و حال آنکه ماضی مطلق است و در اینجا بمعنی «خواهد شد» میباشد. مولانا فرموده: *«...»*

آفتابی کز وی این عالم فروخت اندکی گرییش تا بد جملہ سوخت

(یعنی جمله خواهد سوخت). و نیز سعدی در بوستان آورده :

بر پنبه آتش نشاید فروخت که تا چشم برهم زنی خانه سوخت

و باز در باب قناعت آورده :

۱- مأخذ: لغت نامه ، دستور پنج استاد. فرهنگ معین. پرسش و پاسخ ضمیمه طرح

دستور زبان فارسی (اضافه) - از انتشارات زوار - مجله ارسفان س ه ش ۹ و ۱۰ ص ۴۸۱ و

ص ۴۱۰ - (مکاتیب تاریخی . از نامه شاه اسمعیل صفوی که بشاهی بیگ ازبک نوشته

و رساله تکوین.)

گرش دامن از چنگ شهوت رها کنی رفت تا سدرۃ المنتهی^۱
یعنی «اگر رها کنی خواهد رفت» این شعر نیز در مرصع‌العباد شیخ نجم‌الدین رازیست:
بوئی بمن آمد و بومست شدم بوئی دگر از بشنوم از دست شدم
استاد سخن فردوسی طوسی فرموده:

همی گفت رستم برهام پیر که ترسم که رخشم شد از کارسیر
بیت زیر نیز شاهد دیگر است:

هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود
همچنین در زبان عربی نیز ماضی اگر در مقام طلب یا دعا یا امر باشد معنی آینده را
میدهد مانند این جمله‌ها و عبارات که در میان فارسی‌زبانان رواج دارد: رحمة الله - یعنی
خدا بیامرزد او را. لعن الله آکل الربا ... (که در مقام نفرین گفته میشود) - رحم الله من قرأ
الفاتحة مع الصلوات - غفر الله له^۲....

تتابع اضافات = حواشی

از این عنوان سزاوار بود در بخش آئین نگارش سخن بماند. چه آنرا از عیوب کلام
و مغل فصاحت شمرده‌اند؛ ولی چون با درست نویسی و مطالب این فصل هم ارتباطی داشت
در اینجا بذکر آن پرداخت.

تتابع اضافات اصطلاحاً عبارت از افزودن چند کلمه است بیک کلمه که آنها را مضاف
الیہ خوانند. مانند: «کتاب جلد چرمی نسخه خطی کلیات سعدی شیرازی آقای احمدی»
یا «مدار سوسمار نشان سیاه بلند نوك تیز مخصوص نقاشی»

در فن بدیع نیز تتابع اضافات را از عیوب کلام شمرده‌اند ولی آنجا که برای توضیح
بذکر مثالهایی پرداخته‌اند درست بنظر نمیرسد و آنچه از اشعار شاعران در گذشته بعنوان تتابع
اضافات و عیب کلام نقل کرده‌اند از لطف و فصاحت عاری نیست. مانند این بیتها:
«خواب نوشین با سداد رحیل» باز دارد پیاده را ز سبیل (سعدی)
یا:

جز مسم از هر گناهی بگذرد پادشاه داد خواه جرم پوش

- ۱- بوستان سعدی با حواشی دکتر غلامحسین یوسفی بیت ۲۷۱۵ و ۲۱۵۵ - رک
سبک‌شناسی بهار ج ۱ ص ۳۵۴.
- ۲- مرصع‌العباد با تصحیح و حواشی دکتر محمد امین ریاحی ص ۳۵۷
- ۳- از افادات و تقریرات مرحوم استاد احمد بهمنیار، که در سر کلاس بصورت جزوه
بیان میفرمود. (در غالب کتب و مآخذ معتبر نیز آمده)

وایات دیگری نظیر آنها، یا این مصراع از شعر حافظ: بصفای دل رندان صبحی زدگان که اگر این اشعار دارای تتابع اضافات هم باشند باید گفت فصیح و دلنشین است نه مخمل فصاحت و موجب عیب کلام، و همه اینها دارای یک تأکید بلاغی مخصوص میباشند که موجب زینت سخن هم شده‌اند. چنین بنظر میرسد که چون در آثاری که از سابق مانده عموماً عبارات ناقص و غیر فصیح که دارای تتابع اضافات باشد کمتر دیده میشد (یا کمتر بآیندگان رسیده) برای ذکر نمونه مؤلفان علم بدیع نیز در میماندند چنانکه برای حشو قبیح اکثر مؤلفان فقط این بیت را ذکر کرده‌اند:

گر می نرسم بخدست معذورم زیرا رسد چشم و صداع سرم است
ولی اگر بخواهیم برای تتابع اضافات نمونه‌هایی ذکر کنیم باید به برخی از نوشته‌ها و عبارات متداول امروز توجه باشیم؛ تا شواهد بسیار و نمونه‌های عدیده بپس آوریم. چنانکه هر روز در صفحات اکثر جراید و آگهی‌ها و اعلامیه‌های غالب مؤسسات خصوصی و هنگام اعلام خبر از برخی دستگاهها نمونه‌هایی میخوانیم و میشنویم. مانند ناسهای خاص غالب مؤسسات تابع دولت و نام مؤسسات ارتشی و نظیر آنها که دارای تتابع اضافاتی بیش از اندازه میباشد؛ و گوئی نسج سخن و بنای کلام نیز بر اساس درج این گونه عبارات طولانی و آوردن تتابع اضافات نهاده شده است. جمله‌های زیر را بخوانید تا مطلب را بهتر دریابید.

«از طرف اساتید و دانشجویان و کارکنان دانشگاه کشاورزی حریت در سراسر ایران» - یا «حملهٔ سبعانهٔ رژیم پست و مزدور و منحرف و هابی سعودی...» یا «ستاد فرماندهی سپاه هفتم نیروی دریائی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» یا «رئیس دفتر مخصوص کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی» یا «خلبانان شجاع نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران» یا «برنامه‌ای از گروه تحقیق واحد مرکزی اخبار صدا و سیماى جمهوری اسلامی ایران» یا این عبارت «مقدم برادران شوراهاى بسیج ادارات ستادهاى نواحى و پایگاههای تابعه را گرامی میداریم». یا این عبارات که افزون از تتابع اضافات بهنرهای دیگری نیز آراسته است!! «پیوست اطلاعاتیه هیأت برگزاری همایش زبانهای بومی و پردازش اطلاعات که در دانشگاه... برگزار میشود ارسال میگردد. دفتر روابط عمومی دانشگاه...»

جمع بستن کلمات مختوم بالف و واو

کلمات مختوم بالف را در فارسی اگر بخواهیم بالف و نون جمع ببندیم پیش از آوردن علامت جمع حرف یائی یا آخر آنها می‌افزایم، مانند: خدایان - دانایان - بینایان - چهارپایان - گدایان - بینوایان - سخن‌گرایان - خودنمایان - راه‌پیمایان و غیره. زیرا در آخر این کلمات ۱- ركه نکته‌هایی که از شرح آنها نمی‌توان گذشت در فصل انشاء و در صفحات آینده.

بنابر مشهور در اصل حرف یائی بوده است که بهنگام جمع باز میگردد مانند : خدای - جای پای-گدای....^۱

کلمه «نیا» را که بمعنی «جد» است به «نیاکان» جمع بندند. چه اصل آن «نیاک» بوده است. (باکاف فارسی یا تازی هردو آمده است) بنابراین کاف آن نیز بهنگام جمع باز میگردد و نیاکان یا نیاگان میشود.^۲

اما کلمات مختوم به واو بردو دسته اند. برخی از آنها کلماتی هستند که در حالت اضافه یا افزودن «ان» علامت جمع، یائی پیش از آنها در میاورند (بشرط آنکه حرف پیش از واو در آنها مضموم باشد) مانند: جنگجو - سپیدروسیه مؤ - بد خو - شبو - خوشبو - سخنگو که در حالت اضافه یا جمع بستن بالف و نون جنگجوی دلیر - سخنگوی پیشینه دانای طوس زانوی غم - بوی گل و بدخویان و خوش گویان و سیه مویان و بانوی حرم و آهوی وحشی و غیره گویند.

کلمه «پارو» در اصل «پاروب» بوده است. از مصدر روییدن. بدین جهت «ی» در آخر آن در نمیآورند.

برخی دیگر کلماتی هستند که واو آنها ساکن و حرف پیش از واو در آنها مفتوح است. مانند: پادو - نارو - پرتو - کشو - ماه نو - گندم و جو... چلو - پلو - جلو که سه کلمه غیر فارسی هستند و از ترکی یا هندی بزبان فارسی راه یافته اند؛ اصل آنها چیلو - پیلو - جلاو بوده بحرف آخر این کلمات در هنگام جمع چیزی افزوده نمیشود. سیفی بخارائی شاعر قرن نهم هجری در صنایع البدایع گفته :

از این چه به که دل خود بآن نگاردم عنان خود به نگار جلاو دار دهم
کلماتی را که نباید جمع بست - در زبان عربی و فارسی واژه هائی هستند که مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آنها یکیست. بنابراین جمع بستن آنها و اگر عربی باشند بصورت مذکر و مؤنث ذکر کردن شان جایز یا فصیح نیست و در آثار پیشینیان نیز دیده نشده است که این کلمات بصورت جمع بکار رفته باشد. از این میان یکی کلمه «انسان» است که بنا بتصریح ارباب لغت مفرد و جمع در آن یکسانست ولی در تداول عامه برخلاف قاعده امروز این کلمه را اکثر بصورت جمع بکار میبرند و انسانها میگویند. دیگر کلمه «پیش» است بمعنی آدمی و مردم که این واژه نیز مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در وی یکیست شاعر گفته است:
گر بشر عادت بشر باشد دیو و دد ز آدمی بتر باشد
دیگر لغت «حجر» است، بفتح و کسر اول و سکون دوم بمعنی خرک (- عقل) و

۱- قاعده های جمع دکتربمین صفحه ۸ و مقصود از «کلمات مختوم بالف» اسم و صفت (جانشین موصوف) میباشد - و رک بهار و ادب فارسی ج ۲

حرام و منع کردن کسی را از تصرف در اموال خود، و دیار نمود، و کنار و نام سوره ایست از قرآن کریم.

دیگر واژه «طیر» است بمعنی پرنده در مقابل وحش. ناصر خسرو گوید: *طیر و وحش را راحت رسانست* به از صنایع عالم دیهقانست که وحش و طیر را راحت رسانست.

این کلمه بمعنی مفرد و جمع هردو آمده است در برخی از کتب لغت آنرا اسم جمع دانسته اند که بر مفرد نیز اطلاق میشود طيور جمع جمع آنست *حرف خانگی دام*

دیگر دو واژه «ماکیان» و «دام» است که هردو فارسی هستند. اولی بمعنی مرغ خانگی است و مفرد است که بصورت کلمه ای جمع مینماید ولی بنظر میرسد که جمع آن نیامده باشد. سعدی گوید: *ماکیان را چه محل در نظر باز سپید*

ماکیانیم که در دیده مردان آئیم
و دوسی یعنی کلمه «دام» بمعنی حیوان غیر درنده است. اهلی باشد یا وحشی.
در مقابل «د» که حیوان وحشی و درنده را میگویند. و جمع آن نیز نیامده است و از اشعار فارسی چنین استنباط میشود که گاهی معنی جمع نیز میدهد.

کلمه «دام» در آثار قدما بطور جداگانه و مستقل دیده نشده و همه جا با کلمه «د» توأم بوده است. این دو کلمه را اخیراً برخلاف فصاحت بعضی جمع بسته «ماکیانها» و «داسها» گفته اند.

نرمش و پیدایش

این دو کلمه بصورت ظاهر اسم مصدر شینی میباشد مانند گردش. ورزش. خورش.

معجز پیغمبر مکی توئی بگوش و بمنش و بروش
چنانکه میدانیم برای ساختن مصدر شینی ارباب لغت و استادان دستور قاعده ای دارند باید اول شخصی فعل امر کلمه را گرفت و شینی باخر آن افزود و بنابراین قاعده کلمات «نرمش» و «پیدایش» باید از مصدر «نرمیدن» و «پیدائیدن» ساخته شود که چنین مصدرهایی از این دو کلمه نیامده است.

مرحوم دکتر معین واژه «نرمش» را از لغات مستحدث میداند که در معنی مخصوص (حرکات ورزشی صبحگاهی) بکار میرود. همچنین واژه پیدایش برخلاف قیاس است و نادراستعمال. در اینجا مناسب است از کلمه «ارزش» نیز ذکر شود که اسم مصدر شینی است و مشتق از ارزشیدن، و بمعنی قیمت و ارج و بها داشتن. و ارز (-ارج) بمعنی قیمت و قدر و بها و این واژه اخیر گاهی با پسوند «سند» ترکیب و ارزشمند یا ارجمند گفته میشود. ولی این

۱- رک - المستخلص یا جواهر القرآن. بتصحیح و مقدمه و حواشی مؤلف. چاپ مؤسسه

انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۶۵.

پسوند را با اسم مصدر شینی (= ارزش) نمیتوان با هم آورد. بنابراین گفتن «ارزشمند» درست نیست.^۱
 غریب تر از نرمش و پیدایش واژه مستحدث و عجیب «همایش» است که برخی
 بکار میبرند؛ (بمعنی «کنفرانس» و «مینگ»^۲) و «پردازش» : (رك آخرین عبارت تتابع اضافات
 ص ۳۹).

این واژه‌ها و برخی از لغات مستحدث اسروزه، واژه‌های معمول فرقه آذرکیوان را بیاد
 میآورد، معروف بلغتهای ملافیروزی مانند: (هنایش - تأثیر) و (تیمسار - حضرت) و (دهناد -
 نظام و تربیت) و (فرونود - دلیل و حجت) و (پرخیده - اشاره و سخن سر بسته گفتن) و غیره
 و غیره^۳. بل که باید گفت صد رحمت بلغتهای ملا فیروزی که واضعانش بهره‌ای وافی از ادب
 داشتند و تا حدی پای بند اصول و قواعدی نیز بودند.

گذاشتن و گزاردن

گذاشتن دارای معانی بسیار است که مشهورترین آنها در زبان فارسی هشتن و نهادن
 چیزی در جائیست و معادل کلمه «وضع» عربیست. معنی مشهور دیگر آن رخصت دادن و -
 اجازه دادنست. بگذار بروم - بگذار تا او را بیاورم - سعدی گوید:

بگذار تا بگرئیم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

همچنین «گزاردن» نیز در فارسی معانی بسیار دارد که از آن جمله است ادا کردن
 و بجا آوردن و خرج کردن و تعبیر خواب کردن و ترجمه کردن مانند:
 سپاسگزار - وام گزار - سخن گزار - نماز گزار - خواب گزار.

بنابراین «گزاردن» را بجای «گذاشتن» یا «گزاردن» و در معنی قرار دادن و نهادن
 یا اجازه و رخصت بکار بردن درست نیست. مثلاً نمیتوان گفت مجلس جشنی برگزار شد. یا
 مجلس ختمی برگزار کردند یا برای برگزاری کنفرانس اقدام کردند.
 تحقیقی مبسوط و مفصل در این باره شادروان عباس اقبال آشتیانی کرده است. در چهل
 و اند سال پیش^۴ و مینویسد: «اساساً مصدر «گزاردن» با ذال معجمه در زبان فارسی نیامده

۱- رك در مکتب استاد از دکتر سید ضیاء الدین سجادی.

۲- رك فایده انس با زبان فارسی در ترجمه از استاد دکتر غلامحسین یوسفی.

۳- طالبان تفصیل رجوع فرمایند بمقالاتی که درباره فرقه آذرکیوان و لغتهای -
 ملافیروزی نوشته شده، در مقدمه لغت نامه و برهان قاطع از استادان علامه قزوینی و هوراداد

۴- رجوع فرمائید بمجله یادگار شماره ۲ سال ۱۳۲۴ ص ۵۷.

است^۱ و آنکه بدین وزنست گزاردن با زاء است. بعضی از مشتقات دو مصدر دیگر از مصدر فارسی یعنی (گذاشتن و گذاشتن) از جهت تلفظ گاهی با بعضی از مشتقات همین مصدر گزاردن شباهت پیدا می کند و همین امر کسانی را که بمعانی واصل ریشه آنها توجه ندارند در اشتباه می اندازد...

سپس شرحی مینویسد که زبده و خلاصه آن چنین است: در کلمات «قانون گزار» و «قانون گذاری» گزار با ذال معجمه و مخفف گذارنده است بمعنی وضع کننده و قانون گذاری یعنی وضع قانون. و نیز کلمه «کار گزار» هم از همین معنی «گذاشتن» گرفته شده و بمعنی کار گذارنده و اجرا کننده میباشد و باید با ذال معجمه نوشته شود^۲. همچنین بیاد او مجلسی بر گذار شد باید با ذال معجمه نوشته شود.

و بنا بقول استاد دکتر جوینی در تاریخ بیهقی نیز «مجلسی نهادند» آمده که «نهادن» معادل کلمه «وضع» عربی و «گذاشتن» فارسی است. و هم «گذاشتن» متعدی گذاشتن است. گذاره کردن یعنی عبور دادن و گذرانیدن. اگر نیزه بر کوه روئین زنم گذاره کنم زانکه روئین تنم (فردوسی)

و گذاشتن - بمعنی عبور کردن و طی شدن است و از مشتقات این مصدر «گذار» و «گذر» است بمعنی معبر که در برخی لهجه ها «گذار» گفته میشود. و در مثل گویند «بی گذار باب زد» - پس هاسون گذار - رهگذر - گذران کردن و امثال آنها از ریشه «گذاشتن» است و باید با ذال نوشته شود.

«در گذاشتن» بمعنی غفوکردن و بخشودن و سپری شدن و غیره نیز از همین مصدر گذاشتن است. نظامی فرموده:

درگذر از جرم که خواهنده ایم چاره ما کن که پناهنده ایم

همو گوید، در معنی سپری شدن:

سال جهان گرچه بسی درگذشت از سرمویش سر سو کم نکشت

۱- ولی برخی محققان از جمله استاد دکتر معین «گزاردن» را در معنی «گذاشتن» و نهادن درست میدانند و ظاهراً این نظر مردود نباشد چنانکه در شعر کسانی نیز آمده:

ایا کسانی پنجاه بر تو پنجه گذارد بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال

رجوع کن اشعار کسانی مروزی تصحیح نگارنده ص ۳۷ - و نیز شواهد دیگر از اشعار شاهنامه فردوسی و دیگران برای آن میتوان یافت.

۲- اگر بمعنی کاربر و کار گزاران باشد، ولی اگر بمعنی عامل و مأمور دولتی باشد با «زاء» نوشته میشود. (رک ف. معین).

رموز و علامات اختصاری

گاهی برای سهولت در کار تحریر و احتراز از تکرار در هنگام نوشتن کلمات، برخی رموز و علامات اختصاری بکار برده میشود که شناختن آنها برای دانش پژوهان غالباً ضرورت دارد و خالی از فایده نیست از آن جمله:

س - سطر - ص - صفحه (اگر شماره‌ای بعد از آن باشد) - رك - رجوع كن - وحروف زیر (تا ایضاً) اگر بعد از سال و ارقامی آید بدین معنی است:

ه - هجری - ق - قمری - ش - شمسی - خ - خورشیدی - م - میلادی - ق.م - قبل از میلاد - ب.م - بعد از میلاد - ایضاً - همچنین و بازهم - ایضاً - کذا - چنین است - کذا و کذا - چنین و چنان - کذا لک - همچنین - قس - قیاس کن - قس علی ذلک - قیاس کن براین - الخ - الی آخر - ظ - ظاهراً - تم وتمت - تمام شد - لغ - لغتنامه - ف. معین - فرهنگ معین - (ص) - صلی الله علیه وآله - صلعم - صلی الله علیه وآله وسلم - (ع) - علیه السلام (گاهی رقم ۴ نیز بهمین معنی است). ع - عجل الله تعالی فرجه - ع - مصراع - نیمی از بیت (بدین معنی هنگامی بکار میرود که بعد از آن نیم بیتی باشد). ره - رحمه الله آه - الی آخر - بسمله - بسم الله گفتن - سبحانه الله گفتن - حمدله - الحمد لله گفتن حوقله - ولا حول ولا قوة الا بالله گفتن .

نقطه گذاری

و نشانه‌هایی که در نوشتن بکار میرود

در ازنه گذشته برای نوشتن زبان فارسی علاماتی نظیر آنچه امروز بکار میرود، مرسوم و معمول نبود. بالاتر از این آنکه اعراب و مد و تشدید و گاهی نقطه حروف را نیز نمیگذاشتند و قرار دادن آنها را بالای حروف در نوشتن نوعی اهانت بخواننده میدانستند.

مؤلف دستور دبیری مینویسد: «در نامه اعراب و نقطه ننهند الا بجایگاه اشتباه... اما بی عذری نقطه و اعراب نهادن منسوب کردن خواننده است بجهل...» و اگرچه مراد وی در اینجا نامه‌های خصوصی و غیر مطبوعست اما بخوبی معیاری از طرز کار و سلیقه گذشتگان در این مورد بدست میدهد. ولی در قرن اخیر بر اثر آمیزش با فرهنگ مغرب زمین این علامات و نقطه گذاریها کم کم از خطوط و نوشته‌های خارجیان بخط و زبان فارسی راه یافت؛ و تدریجاً متداول شد. در حال حاضر بکار بردن این نشانه‌ها در خط فارسی اگر چه برخلاف رسم قدیم است، ولی چون گاهی موجب تسهیل کار خوانندگان میشود رواجی بسزا دارد. بدین جهت آشنائی بدانها نیز لازم مینماید.

غالب این علامات در زبان فارسی نامی مشخص و معین ندارند بهمین سبب بیشتر بنامهای خارجی خود مشهورند. مهم‌ترین آنها عبارتند از: نقطه - ویرگول - نقطه ویرگول - دونقطه - چند نقطه - خط تیره - علامت تساوی - علامت تعجب - علامت پرسش - گیومه - پرانتز - کروشه - آکولاد - بند.

نقطه - نقطه علامتی است که در پایان هر جمله کامل می‌گذارند. و نشانه آنست که جمله تمام شده و باید توقف کامل کرد.

ویرگول - شبیه ضمه یا واو کوچک معکوسی است که فاصله میان دو کلمه یا دو عبارت را در جمله یا بخشی از آن نشان می‌دهد. یا در پایان جمله‌ای ناقص گذاشته میشود. بدین شکل (،) گاهی نیز بجای واو محذوف بکار میرود. مانند: سعدی که از شعرای بزرگ ایرانست، کتاب گلستان را در سال ۶۵۶ - تصنیف کرد. آثار دیگر وی عبارتست از بوستان، قصاید، مسمعات، غزلیات، رباعیات، مفردات و غیره. ویرگول را «سرکج» نیز خوانده‌اند.

نقطه ویرگول - گاهی «نقطه سرکج» نیز خوانده شده‌است. و آن عبارت از نقطه‌ایست که در بالای آن ضمه یا واوی معکوس قرار دهند. بدین شکل (؛). و آن نیز مانند ویرگول نشانه وقف سوت است ولی بیشتر طولانی‌تر از ویرگول. و معمولا خواننده از دیدن آن در می‌یابد که سخن دنباله دارد. باید مابقی مطلب را در عبارت دیگر بدست آورد.

دو نقطه - برای شرح مطلب یا نقل قول دیگرانست. بدین شکل (:) .

چند نقطه - نشانه حذف حروف یا کلمات است یا قسمتی از مطلب که نویسنده نمی‌خواهد آنرا ذکر کند، بدین شکل (...). ممکنست این علامت در آغاز یا وسط یا پایان عبارتی قرار گیرد؛ و در همه جا بدان معنی است که اشاره شد.

تیره - خطی است کوچک که اگر در آخر سطر آید نشانه آنست که قسمتی از کلمه بنا بضرورت در اول سطر دیگر نوشته شده است؛ در وسط سطرگاهی برای جدا کردن کلمه و مطلبی از کلمه و مطلب دیگر گذاشته میشود، و از اولی بلندتر و کشیده‌تر است. بدین شکل (-)

علامت تساوی - دو خط کوچک موازیست که نشانه تساوی دو کلمه است با یکدیگر. و گاهی بجای «یعنی» و «بمعنی» استعمال میشود. مانند: علی اسداله (= شیرخدا) است.

علامت تعجب - یا خط نقطه، الفی است کوچک که نقطه‌ای در زیر آن گذارند بدین شکل (!) و برای جاب دقت یا نشان دادن شگفتی یا برانگیختن تحسین و تأسف بکار برند.

علامت پرسشی - مانند قلابست بدین شکل (؟) و نشانه سؤال و پرسش است. و اگر بعد از آن علامت تعجبی نیز گذاشته شود، بدان معنی است که سؤال با تعجب درآمیخته است و غیر منتظره میباشد.

گیومه - اگر بخواهند عین سخن و مطلبی را از جایی یا از قول دیگری نقل کنند. آنرا در میان دو گیومه قرار میدهند؛ همچنین اگر کلمه یا واژه‌ای مورد توجه یا ناآشنا و بیگانه باشد آنرا در بین دو گیومه مینویسند و از کلمات پس و پیش خود جدا میسازند. گیومه کلمه‌ای فرانسویست بدین شکل « » در فارسی گاهی بدان دوگوشه گفته میشود.

پرانتز - دو پرانتز را در زبان فارسی هلالین یا دو قوس یا دو کمان نیز میگویند که نامهای مناسبی است و دو واژه نخستین اگر چه غیر فارسی است ولی همه آنها از «پرانتز» بهتر است. این علامت برای نشان دادن جمله‌های معترضه است و بیان مطلبی که بجهت توضیح بیشتر و روشن تر شدن مقصود بکار میرود^۱ بدین شکل ()

دواپرو - در فرانسه آنرا «آکلاد» (بضم کاف) گویند. و در فارسی نیز بدین نام مصطلح و شناخته شده است. شکل دواپرو یا آکلاد شبیه نوعی پرانتز است که از وسط شکسته شده و بصورت زاویه‌ای بسوی خارج درآمده باشد^۲. یا شبیه دواپروئیست که بهم پیوسته و متصل باشد. بدین شکل { } و برای نشان دادن نقاط مشترکی که کلمات یا ارقام و اعداد با هم دارند بکار میرود.

کروشه - (بسکون اول و ضم دوم تلفظ شود). این هم واژه‌ایست فرانسوی مانند دو چنگ بدین شکل [] - نوعی پرانتز است. و موارد استعمال آن نیز همان موارد استعمال پرانتز میباشد جز آنکه عمومیت و وسعت آن بیشتر است. و نیز در تصحیح ستون حروف و کلماتی را که در نسخه نباشد و ظاهراً لازم بنظر آید در میان دوچنگ میگذارند.

بند - بفرانسه آنرا «پاراگراف» گویند. قسمتی است از یک فصل کتاب - قطعه - جزء - فقره^۳. بخشی از مطلب را گویند که گاهی مشتمل بر چند جمله و عبارتست؛ و از خواندن آن بر روی هم مطلب معین و اندیشه‌ای فهمیده و روشن میشود. علامت مشخص آن در زبانهای اروپائی چنین است. (§) ولی در زبان فارسی استعمال آن چندان معمول نیست.

۱- چون غالب این نشانه‌ها و علامات در نزد بیشتر افراد شناخته شده و معلومست از توضیح زیاد و ذکر مثال برای همه آنها خودداری شد. ۳۰۲- فرهنگ معین.

ناگفته نباید گذاشت اگرچه در قدیم علامات مذکور در نوشتن معمول نبوده . ولی پاره‌ای نشانه‌های دیگرگاهی بصورت کلی بکار میرفته است، که تا حدی این منظور را تأمین میکرده است. مانند سه نقطه مثلثی شکل «.» که در آخر مطلب می‌گذاشتند . یا عبارت‌های «تمت» و «نمقه» (- نوشت آنرا) یا «تحریر شد» که در پایان مطلب مینوشتند . یا سرخ و رنگین نوشتن عنوانها و ابواب و سرفصلها - یا حروف و علائم مخصوص که در خط قرآن و علم تجوید بکار میرفته و امروز نیز رایج و مرسومست و غیره...

است یا هست ؟

هست سوم شخص مفرد غایب است و از مصدر «هستن» و بمعنی وجود و هستی و موجود بودن و در مقابل نیستی و نبودن میباشد . ولی « است » سوم شخص مفرد واز مصدر «استن» و آن را حرف رابطه خوانند . این دو کلمه را بجای یکدیگر نمیتوان بکار برد ؛ و اگرگاهی بر حسب اتفاق استعمال یکی بجای دیگری مناسب و مفید معنی باشد از نوادر است و همواره چنین نیست. و انگاه آن جمله را نیز در ردیف عبارات فصیح نمیتوان گذاشت. البته این توضیح و ضابطه دستوری که ذکر شد شاید نتواند راهنما و گره‌گشای کامل مطلب باشد و برای شناختن اختلاف و تفاوت میان این دو کلمه کفایت کند . بعبارت دیگر اگر بخواهیم فارسی را بمدد قواعد دستور یاد بگیریم کار بسیار مشکل میشود. ارباب فضل و علمای علم دستور نیز دستور را از روی فارسی آموخته‌اند نه فارسی را از روی دستور. بهمین سبب غالب استادان و محققان بر این عقیده‌اند کسی که درست میخواند و معنی آنچه را نیز که میخواند میداند خواه و ناخواه بعلم دستور وقوف دارد. بنابراین راه آموختن درست گفتن و درست نوشتن برای فارسی‌زبانان، آنست که با آشنائی با متون فارسی فصیح و تشحیذ ذهن و تقویت ذوق سلیم آنرا فراگیرند تا از لغزش و اشتباه مصون مانند. مثلا در این ابیات شیخ اجل سعدی هیچ عاقل با ذوقی بجای «است» که ردیف شعر است «هست» نمیگذارد. (صرف نظر از رعایت وزن شعر و فقط با توجه بمعنی و مفهوم عبارت.)

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است عشق بازی دگر و نفس پرستی دگرست
نه هر آن چشم که بیند سیاه است و سپید یا سیاهی و سپیدی بشناسد بصرست
آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس آدمی خوی شود ورنه همان جانورست
شریت از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ بدهای دوست که مستحق از آن تشنه ترست
و به تیغم بزنی با تو مرا خصوصی نیست آن خصوصی آنم که میان من و تیغست سپرست
همچنین درصدها مورد دیگر از اشعار سخنوران و هزاران بیت از آنان و عبارات نثرهای فصیح گذشتگان و معاصران اگر اندکی دقت کنیم در بادی امر بخوبی تشخیص میدهم که نمیتوانیم «هست» را بجای « است » بگذاریم . بنابراین عبارات زیر را که هر روز می‌شنویم

درستی
اشکالی
درستی

هیچیک درست یا حداقل فصیح نیست:

ساعت ۸ بامداد - اینجا تهران هست - صدای بی سیم همکاران ما میگویند زیاد هست - امروز پنجشنبه هست - چون در محدوده شهر ترافیک سنگین هست کمک شهروندان عزیز مورد استدعاست.

حالا ساعت ۱۳:۲۸ دقیقه هست. امروز هوا نسبت بدیروز گرمتر هست. لباس من رنگش قهوه‌ای هست، ولی از شما سفید هست. تب اگر از ۳۹ درجه بیشتر شد محتاج درمان هست. کثرت استعمال این لغت غیر فصیح و گاه غلط از سوی دستگاههای تبلیغاتی که ندایش از مرزهای کشور نیز فراتر میرود و شاید بگوش بخش عمده‌ای از ساکنان جهان میرسد سبب گردیده که اکثر مردم از دانا و نادان همگی عادت کنند و در هر مجلس و محفلی بیجا و ناروا «هست» را بجای «است» بکار برند.

با اینهمه هنوز هم برای رفع این عیب دیر نشده است. و میتوان با مختصر کوشش و تلاش باصلاح آن پرداخت و اگر کسی گمان کند که ممکن است محل استعمال آنها را در همه جا نداند، بهتر است در محاورات عمومی «است» را بکار ببرد. و یقین داشته باشد که در ده مورد یک بار هم اشتباه نشده است.

مانند: این کتابست. اینجا دانشگاه است. اکنون ساعت ۱۲ است. هوا خوبست. کاری بزرگست. چون ترافیک سنگین است کمک رانندگان عزیز مورد استدعاست. بعقیده برخی از نویسندگان فاضل ریشه «است» و «هست» یکیست. بنابراین استعمال یکی از آنها بجای دیگری بیمانعست. در پاسخ میگوئیم بفرض آنکه چنین باشد، کلماتی هستند که یک ریشه دارند و یکی هستند ولی بدو معنی میباشند و استعمال یکی از آنها را بجای دیگری روا نمیداریم. مانند:

طریقه - مراجعه - رساله - نظار - که با طریقت - مراجعت - رسالت - نظارت... فرق دارند و هر یک دارای معنی جداگانه‌ای هستند (رك ص ۲۵) و آنگاه چنانکه گفته شد در آثار هزار ساله زبان پارسی و متون قدیم معمول و متعارف نبوده و اگر اتفاقاً نمونه‌هایی هم پیدا شود نویسنده بقدرت طبع و حسن بیان آنها درست و بجا استعمال کرده است. نه نظیر بعضی عبارات سست و نادرست متداول. استاد دکتر معین نیز مینویسد: در بین هستن و استن در اصل فرقی است. مثلاً در این شعر حافظ:

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ وزاهدگاه هست و گاه نیست.
نمیتوان «است» را بجای «هست» بکاربرد. اما در جمله «هوا روشن است» اگر بگوئیم «هوا روشن هست» فصیح نیست. (رك فرهنگ معین ذیل واژه هستن).

حاصل آنکه استعمال یکی از این دو کلمه بجای دیگری غلط هم نباشد دست کم مخمل فصاحت است.

الف «است» خبری :

الف «است» حرف ربط که آنرا الف است خبری نیز گویند بتلفظ در نیاید و خوانده نمیشود. بدین سبب در نوشتن نیز گاهی آنرا حذف میکنند و دو کلمه را بی الف بهم می‌چسبانند مانند : روی این میز کتایست. این کوهیست بلند. او مردیست دانا. ولی در مواردی که حذف الف و چسبانیدن دو کلمه بیکدیگر موجب دشواری نوشتن گردد آنرا جدا مینویسند. مانند: چنین است. بیهوش است. او نشسته است. مست است و امثال آنها. ولی معمولاً الف چنانکه گفته شد بتلفظ در نمی‌آید. بنابراین کلمات و عبارات زیر: این کار دستی است. او مرد جوانی است. آن جعبه استخوانی است. باید چنین خوانده شود: این کار دستیست. او مرد جوانیست. آن جعبه استخوانیست... (رك بمقاله چگونه بنویسیم و ضرورت داشتن رسم الخط واحد در بخش سوم)

کسره اضافه بیجا :

چنانکه میدانیم هرگاه کلمه‌ای را بکلمه دیگر اضافه کنند. کسره‌ای در آخر کلمه اول می‌آورند. مانند: دست من. کتاب او. آب کوزه سبزه چمن. ولی اگر بعد از کلمه اول حرف اضافه بکار برند یا عبارت دیگر حرف اضافه‌ای در میان مضاف و مضاف‌الیه قرار دهند در این صورت باید از ذکر کسره اضافه خودداری شود. مانند:

آب در کوزه ضرب در پنج. بخش بر چهار. درخت در باغ. سبزه در چمن...
آب در کشتی هلاک کشتی است. آب اندر زیر کشتی پستی است (مولوی)
آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم. که کلمه آب در تمام این موارد (همچنین کلمات «ضرب» و «درخت» و «سبزه» و «بخش») باید بسکون حرف آخر خوانده شود.

برخی از الفاظ و عبارات بیجا و نامناسب

گاهی بعضی کلمات و الفاظ و اصطلاحات در زبان فارسی دیده میشود که بجا و درست یا فصیح تلفظ نمیشود و سزاوار است که اینگونه الفاظ و عبارات را شناخت و در گفتن و نوشتن درست و بجای خود بکاربرد. این کلمات مشتملست بر الفاظ و اصطلاحات و ترکیباتی که یا از زبان بیگانه ترجمه شده‌اند. یا درست تلفظ نمیشوند، یا در جای خود بکار نمیروند، یا اصل آنها چیز دیگری بوده و تحریف شده، یا فصیح نیستند. و اگر فصیح باشند بر اثر تکرار بسیار مبتذل

۱- این نکته را آقای محمود عادل سبزواری که یکی از فضلاست یاد آوری کردند

گرفته‌اند تا بدانجا که لطف و فصاحت و تأثیر خود را از دست داده‌اند. برای شناخت این دسته الفاظ بعد از مراجعه به فرهنگها، بهترین معیار در وهله نخست ذوق سلیم و طبع لطیف و قریحه صافی است که باید بمدد مطالعه آثار و اشعار خوب صیقلی و نیرومند شود. تا انسان بتواند در هنگام لزوم آنها را از هم باز شناسد، و هر لفظی را بجای خود بکاربرد و سره را از ناسره و صحیح را از سقیم تمیز دهد. اگرچه پیاره‌ای از این کلمات در ضمن بیان غلطهای مشهور و هم در طی مقالات مندرج در بخش ۳ اشاره شده است، ولی باز هم از جهت اهمیت موضوع و آشنائی و احاطه بیشتر، تکرار بعضی از آنها در اینجا شاید نامناسب و بیجا نباشد. برخی از این الفاظ و کلمات عبارتند از: نخست کلماتی که ترجمه‌ای از عبارات و جمله‌های بیگانه است. مانند:

۱- **نقطه نظر** - از نقطه نظر - که ترجمه‌ایست از عبارات فرانسه معنی آن مشابه الفاظ و کلمات: نکته مورد نظر - مقصود و منظور - از جهت از لحاظ و نظیر آنها میباشد. و اگرچه مدتهاست تا در فارسی رایج و معمول گردیده ولی خود داری از استعمال آن اولیست.

۲- **«فکر میکنم»** - این نیز ترجمه از عبارات اروپائیت و بکاربردن آن در فارسی روا نیست. و باید بجای آن عبارات: گمان میکنم - تصور میکنم - احتمال میدهم - چنین میدانم - حدس میزنم - و مانند آنها گفته شود. چه منظور گوینده اینست جوابی که میدهد قطعی نیست و یقین کامل ندارد که درست باشد. بل خبریست که احتمال صدق و کذب در آن میرود؛ بدین سبب گوینده نمیخواهد بفرس قاطع مطالب را ادا کند. *از روی تعجب*

۳- **در رابطه با** - این عبارت (یا این کلمات) که بجای درباره - در مورد - راجع به - در زمینه - در موضوع - در خصوص و واژه‌هایی امثال اینها بکار میرود چنان جای خود را در فارسی باز کرده است که جزء عادات جاری و ورد زبان خاص و عام شده است و گمان نمیرود که دیگر بتوان آنرا کنار گذاشت. (مانند: فکر میکنم - پیاده میکنیم - رویش حساب کرد) باین همه در مشات و آثار قلمی فضلا و اهل دانش و ادب دیده نشده که بکار رفته باشد.

۴- **روی او حساب میکنند** - روی چیزی یا کسی حساب کردن کنایت از اهمیت دادن بآنست و تکیه کردن بدو و بزرگ و مهم شمردن آن مانند «این چیز است که دنیا روی آن باید تأمل کند» یا «قطعنامه‌ای که روی آن کار میکردند» و باید از استعمال آن تا ممکنست خودداری کرد.

۵- **با پله رفتن** - این نیز ترجمه از زبانهای اروپائیت. و دوفرمیخواهند از طبقات بالای ساختمانی بیائین فرود آیند، یکی میگوید «من با آسانسور پائین میروم» دیگری ممکنست بگوید من با آسانسور نمیروم «با پله میروم» در جمله «با آسانسور نمیروم» حرف «با» معنسی معیت و همراهی را میدهد. هنگامی که کسی با آسانسور حرکت میکند درجائی ایستاده و آسانسور هم با او میرود. در اینجا بکاربردن لفظ «با» درست و بجاست. و اگر پله برقی و متحرک

باشد بازهم عبارت «بایله رفتن» مناسب است، ولی درجائی که عموماً پله‌ها ساکن و روندگان متحرکند و از آن میگذرند دیگر نمیتوان گفت «من با پله میروم» چه پله همراه او نمی‌رود و درجای خود ساکن است پس باید گفت: «من از راه پله می‌ایم».

۶- پیاده کردن - این عبارت هم بجای اجرا کردن و عمل کردن و انجام دادن مدتها متداول شده و افرادی که احاطه کامل بزبان فارسی ندارند یا از کثرت شنیدن، بدان لفظ و سایر الفاظ نظیر آن عادت کرده‌اند، بکار می‌برند.

۷- سرویسی دادن - بناروا بجای همکاری و کمک کردن و یاری رساندن گفته میشود.

۸- فراز - واژه‌ای فرانسوی است بمعنی جمله و عبارت، شاید ناهجا باشد اگر کسی علی رؤس الاشهاد بگوید: «اکنون چند فرازم از امام جعفر صادق (ع) نقل میکنیم». یا این عبارت: «اجازه بفرمائید عرایض خودم را با فرازی از بیانات امام شروع کنم». یا گوینده محترمی بجای «چند آیه از قرآن» عبارت «چند فراز از قرآن» را بکار ببرد. ❧

۹- دوش گرفتن - این هم از زبان فرانسه اقتباس شده است. «دوش» در فرانسه بمعنی شیرحمام است، و این واژه غیر از دوش فارسی است که بچند معنی آمده بهتراست بجای این عبارت «زیر دوش رفتن» یا «زیر شیر آب رفتن» گفته شود.

۱۰- پاراگراف - قسمتی است از فصل یک کتاب، یک بند از مطالبی که حاوی چند جمله باشد، و در حد خود دارای معنی و مفهومی باشد، این کلمه نیز خارجیست.

۱۱- کانال - لغتی خارجیست، بمعنی آبراهه، ترعه و مجرای پهناوری که دو دریا یا دو آبگیر را بهم متصل کند، و بدست انسان احداث شده باشد. این واژه اگر بصورت اسم خاص در فارسی بکار برده شود، هرچند بهتر ترك و بکار نبردن آنست، آن چنان زشت و زننده نیست مانند برخی از واژه‌های بیگانه که یا معادل فارسی ندارند، یا اگر دارند واژه خارجی آنها نیز معمول و متداول شده و مردم با آنها انس گرفته‌اند، نظیر: فامیل، سرسی، کودتا، کلاس، شیک، ترافیک، ماشین، پلیس، سریال

ولی اگر بطور استعاره و بمعنی از طریق، از راه، بوسیله، از مجرای و غیره بکار برده شود آن وقت صحیح یا دست کم فصیح بنظر نمی‌رسد. مانند این عبارت: برای اثبات مطلب «از کانال قرآن و حدیث» باید اقدام کرد. و این عبارت نظیر همان «چند فراز از

❧ شبکه اول صبح یکشنبه ۲۳/ مرداد ساعت ۶ و ۳ دقیقه

۱- رك مقاله آقای علی اکبر کسمائی - کیهان ص ۱۶ (۱۵-۴-۶۶).

امام جعفر صادق (ع) «میباشد که قبلاً بدان اشاره شد».

۱۲- **ارگان** - (بضم اول) این کلمه نیز خارجیست و بیش از چهل سال است وارد زبان فارسی شده، ولی هنوز هم برای خود جایی باز نکرده است. و بمعنی عضو و کارمند و سازمان و نشریه‌ای که بیان‌کننده افکار و عقاید گروه و حزبی باشد، آمده. بکار بردن واژه‌های فارسی آن بسیار بهتر و فصیحتر است.

۱۳- **مری** - (یک سری) بمعنی یک رشته - یک سلسله - یک ردیف - یک دوره و غیره، استعمال این کلمه فرانسوی نیز در عبارات فصیح فارسی روا نیست^۱.

۱۴- **روال** - (بفتح اول) کلمه‌ایست عامیانه و مجعول که در این ۳۰-۴۰ سال اخیر وضع شده و گاهی بجای نظم و ترتیب و روش بکار میرود، بهتر است یکی از الفاظ صحیح را بجای آن استعمال کنند.

۱۵- **نرخ افزایش جمعیت** - بجای «میزان افزایش جمعیت» یا حدود و میزان و مقیاس و اندازه آن. یا این جمله: «بازخرید و اخراج پاره‌ای از کارگران نرخ بیکاری را بشدت بالا برده است»^۲. این عبارت نیز بر اثر ترجمه غلط مترجمان ناپخته بزبان فارسی راه یافته است، چه «نرخ» ظاهراً لفظی کردی و بمعنی قیمت جنس و بهای کالا و در این عبارت بکار بردن آن مناسب نیست، در این مورد برای شناختن واژه‌ها و عبارات دیگر نظیر: «کوچ» (بمعنی مری) و «چتر درمانی» و «پوشش درمانی» و «همدیگر را نمی‌فهمند» و غیره، البته رجوع فرمایند بافادات استاد دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله «پاسداری فارسی زبانان از زبان فارسی» و مقالات «اینها مشتی است از خروار» و کدام غلط مشهور؟ و صحیح مهجور... و فارسی نویسی از مؤلف دربخش سوم همین مجموعه. و عنوان «هست» یا «است». برخی از فاضلان و محققان استعمال پاره‌ای از این کلمات و اصطلاحات را مجاز و بی‌مانع دانسته‌اند. و معتقدند که اینگونه کلمات اگرچه ترجمه است ولی در معنی خاصی است

۱- «کانال و فراز» بصورت‌هایی که ذکر شد یادآور مضمون این شعر است که یکی از ظریفان خوش ذوق (شاید در حدود چهل سال پیش) سروده است:

کتلت فرنگی را پیش آتش جو دیدم گفتمن مبارک باد ارمنی مسلمانی

و اینها نمونه‌هایی از «وصله‌های ناجور» است.

۲- البته منظور از ذکر این چند کلمه در این مبحث طرح و ذکر واژه‌های بیگانه نیست که در فارسی مستعمل شده است چه آن خود دفتری جداگانه میخواهد، بلکه مقصود اشاره بگروه‌ها و عباراتیست که در فارسی وارد شده و معنایی خاص دارد.

۳- نشریه دانشجو و خط امام شماره ۱ بهمن ماه ۱۳۶۶.

غیر از الفاظ مترادف آنها در فارسی، و رواج آنها بر وسعت و غنای زبان ما می افزاید.^۱
 استاد دیگری خودداری از استعمال این گونه واژه‌ها و ترکیبات را نوعی تعصب خوانده است.^۲... ولی قبول این سخنها و این گونه مطالب محل تأملست. و نمیتوان آنها را بیقید و شرط پذیرفت خواه بسبب تعصب بدانیم خواه بعلل و جهات دیگر. بل که باید گفت این مطالب هنگامی صحیح بنظر میرسد که ترجمه کلمات و اصطلاحات بیگانه آنچنان در عبارات بکار رود که هیچگونه ناهمواری و تکلفی را در نسج زبان پدید نیاورد و بر پرنیان منقش و لطیف زبان فارسی «وصله‌ای ناجور» ننماید. و این خود در زبان ما یکی از مشکلات است. آنان که بدین مرحله رسیده، یا از آن گذشته‌اند در ملک سخنوری بجایگاهی والا دارند. و «بدامنش نرسد دست هرگذا حافظ».

بگمانم سخن درست و مقرون بمصلحت زبان در این مورد آنست که استاد دکتر یوسفی گفته برخی از این کلمات ترجمه، با فطرت زبان فارسی سازگاری ندارد. و از کلمات و ترکیبات نو ساخته آنهایی خوب و رسا میگردد و مورد قبول می افتد که از خامه نویسندگان خوش ذوق بترآود. یعنی آنان که با زبان فارسی آشنائی کامل و انسی دیرینه دارند و بر اثر آشنائی تمام و معرفت بطبیعت زبان فارسی گاهی معادلهای خوبی برای برخی از کلمات یافته‌اند.^۳

با ایشیا
۹۵۰
۹۵۰



۱- مجله آدینه خرداد ۱۳۶۷ ص ۲۸ - دکتر محمد رضا باطنی.

۲- نگاه کنید بمجله فرهنگ و زندگی شماره ۲۳.

۳- تفصیل مطالب را در مقاله مفید و مستع استاد مندرج در «کاغذ زر» ص ۱۹۶

و ۱۹۷ باید خواند.

قسمت دوم

قسمت دوم از کلمات غلط و نامناسب واژه‌هائست که صحیح وضع شده‌اند ولی در تداول عامه غالباً دستخوش تحریف یا تصحیف میگردند. برخی از حروف آنها تغییر میکنند یا بخطا و اشتباه خوانده میشود. اگر کلمه‌ای مشدد است بی‌سبب با تخفیف، و اگر تشدید ندارد بی‌جهت مشدد تلفظ میگردد. در بحث «غلطهای مشهور» و موارد دیگر از بخش اول و ضمن بعضی مقالات مندرج در بخش سوم پاره‌ای از آنها اشاره شده است مانند: قضات معادی- فوق العاده نوین- استان- و و و. اکنون بعضی دیگر را که بیشتر از دستگاههای معتبر و رسمی شنیده شده است متذکر میشویم. امید است که بتصحیح و اصلاح آنها پردازند. از آن جمله است: ماده - مشوب - سعه صدر- عامه مردم - استمداد طلبیدن - کشف - تنگ شکر و و و... و برخی ناسهای خاص دیگر بدین شرح:

ماده (با تشدید یا بی تشدید؟) ماده با تشدید دال. کلمه ایست عربی بمعنی «اصل هرچیز» و جمع آن «مواد» است. ولی (ماده) بروزن «ساده» و بی تشدید واژه ایست فارسی. جانور یا حیوانی را گویند که بچه زاید؛ در مقابل نر. بدین مطلب قبلاً نیز اشاره و حتی تصریح شده بود که تلفظ یکی از این دو بجای دیگری خطا و غلط فاحش است^۱. آنچه ما را بر آن داشت تا دوباره این نکته را در اینجا تکرار کرده بتفصیل توضیح دهیم آنست که :

روزی گوینده محترمی حکایتی خواند که باندك اختلافی در عبارات مضمون آن چنین بود: در تاریخ آورده‌اند: که سردی کوفی در شام مهار شتری را در دست داشت و با خود میکشید، سردی شامی بدو رسید و گفت این شتر از آن منست. و پنجاه نفر شاهد نیز برای صدق دعوی خود فرا آورد که همه تصدیق قول او میکردند و گفت تو در جنگ صفین آنرا برده‌ای دعوی بنزد معاویه آوردند. یکی از یاران معاویه گفت این شتر ماده (بتشدید دال) را من باو دادم. سردی کوفی گفت ای معاویه این شتر نر است نه ماده (با تشدید دال خوانده شود) معاویه بعلی (ع) پیغام داد که با صد هزار نفر که شتر نر را از ماده (با تشدید) شناسند بحرب تو خواهم آمد. و در طول حکایت که با بانگی غرا و بسیار فصیح میخواند در هر سه نوبت کلمه ماده را که باید بی تشدید خواند «ماده» و با تشدید دال تلفظ کرد.

قضات (بی تشدید) نه قضات (با تشدید). این کلمه نیز بضم اول و بی تشدید صحیح است^۲.

ولی گوینده محترمی مکرر در مکرر آنرا مشدد تلفظ میکرد. چنانکه در گزارش اخبار دادگستری ضمن این عبارت فرمودند «مقرر شد این کار با حضور کارشناسان وقضات (باتشدید) با تجربه ادامه یابد» وقضات را مشدد تلفظ کردند.

لطیفه

پَرَاو، فَرَاو (هر دو برون فواره خوانده شود) - نظیر این حکایت آنکه گوینده محترمی قبل از نقل اخبار ... چنین میگفت: در تاریخ آورده اند ناصرالدین شاه قاجار پیش از آنکه در حرم حضرت عبدالعظیم بقتل برسد، بدو گفته بودند در پنجاهمین سال سلطنتش ممکنست از قران کواکب خطری متوجه او گردد. اگر رفع شود تا پنجاه سال دیگر سلطنت خواهد کرد چون بگمان خود او خطر رفع شده و آسیمی بدو نرسیده بود میخواست تا برای ادای شکر و زیارت، بحضرت عبدالعظیم برود. اطرافیان او را از این کار منع میکردند. ولی او نمی پذیرفت و اصرار بر رفتن داشت. اتابک وزیر چون اصرار او را بر رفتن دید بی اختیار این شعر مولانا را خواند: دشمن طاوس آمد پَرَاو (بروزن فواره) ای بسا شه را که کشته فَرَاو (بروزن فواره) که صحیح آن: . . . پَرَاو . . . و فَرَاو (بکسر حرف ر) میباشد. ولی خواننده این شعر چون آنرا از روی کاغذ میخواند. و نویسنده نیز ظاهراً در کلمه «پَر» و «فَر» بر روی حرف «ر» تشدید و در زیر آنها کسره گذاشته بود تا غلط خوانده نشود و گویا کسره زیر حرف «ر» درست در جای خود قرار نگرفته و نزدیک زیر حرف بعد (او) کشیده شده بود همین امر سبب گردید تا خواننده دچار اشتباه شود و آنها را «پراوه» و «فراوه» (بروزن فواره) بخواند!!

به بهانه میدهند . به بهانه میدهند

این عبارت نیز در نزد گروهی این اواخر بغلط مشهور شده است. و میگویند بهشت را بپها میدهند. نه بهانه. و مقصودشان اینست که: تا انسان زحمت نکشد، عبادت نکند، فرمان نبرد بهشت نمیرود. «مزد اگر می طلبی طاعت استاد بپر».

ولی حقیقت نه چنین است. و عبارت نیز غیر از این است. عبارت درست عارفانه. گویا از خواجه عبدالله انصاری. که گفته است: بهشت را بپهانه میدهند، بپها، نه میدهند (= نمیدهند). یعنی از آنجا که خداوند میخواهد «تا بر بندگان جودی کند» بپهانه ای قلم عفو برتقصیر آنان میکشد، و بهشت رحمت خود را برگناهکاران ارزانی میدارد.

در کلمه «نمیدهند» نیز نون نفی را بشکل «نه» وجدا از فعل مینوشتند^۱ تا جناس مرکبی

۱- تردید از منست که یقین ندارم از اوست یا از دیگری.

۲- رك بخش ۳- مقاله جدا باید نوشت یا پیوسته؟

کامل آورده باشند. نمونه این گونه فصل ووصلها و جناسهای خطی ولفظی و غیره در عبارات
 و اشعار قدیم زیاد دیده شده. مظهر همدانی در غزل دلکشی آورده است:^۱
 دم مطربی بنازم که ترانهٔ محبت بیهانه مینوازد بیهانه مینوازد (نمینوازد)
 دیگری گفته است:

که پیش چشم مستت شراب خوار باشد که پیش چشم مستت شراب، خوار باشد
 که در مصراع اول سزاوار است «شرابخوار» و متصل نوشته شود. اما هنر ایسن
 سخنور که از ترکیب کلمات جناسی کامل و بدین لطافت آورده از نویسنده میخواهد کلمه‌ای
 مرکب را که باید متصل نوشت جدا بنویسد. و خطاطان سابق نیز گاه چنین میکردند.
 امروز نیز غالب کلمات مرکب را جدا مینویسند. و جای ایراد هم نیست.

یا کلمه «تاجدار» و «تاج دار» را در شعر زیر:
 سخن هر سری را کند تاجدار سخن هر سری را کند تاج، دار
 در هردو مصراع جدا و بصورت «تاج دار» و یا متصل، بشکل «تاجدار» مینوشتند^۲

مأذنه، بروزن مشربه

روزی گویندهٔ محترمی ضمن نقل حکایت «در تاریخ آورده‌اند...» کلمه «مأذنه» را بضم
 اول و فتح دوم و تشدید سوم (بروزن مجسمه) خواند. و حال آنکه صحیح این کلمه بفتح
 اول و سکون دوم است. بروزن «مشربه». اسم مکانست و عربی. یعنی جای اذان گفتن، مناره.
 مؤذن (بروزن مفتش) اذان گوینده میباشد، و گاهی «مؤذن» (بروزن محسن) نیز آمده. از باب
 افعال. چنانکه منوچهری دامغانی گفته است:

آمد بانگ خروسی مؤذن سیخوارگان صبح نخستین نمود روی بنظارگان

جناب نگه‌دار. جناب واژه‌ایست مأخوذ از تازی، بمعنی آستانه و درگاه. و عنوانیست
 که بزرگان و طبقات عالی مملکت را بدان مینامیدند یا بان خطاب میکردند. و بمعنای «من
 اکسلانسن» فرنگیهاست^۳. و بعد از آن امروز لفظ «آقا» و نام شخص مخاطب را میاورند تا عبارت
 کامل و وافی بمقصود باشد. مثلاً میگویند: جناب آقای فلان. یا جناب آقای وزیر. اخیراً در

۱- رك بزرگان و سخن سرایان همدان ج ۲ ص ۲۰۰

۲- در واقع باید گفت بجای آنکه با وضع علامات و اشارات و ایجاد تسهیلات در-
 نوشتن، کارخواننده را آسان کنند با اینگونه تمرینها و طرح لغزها و مسائل مشکل بتقویت
 هوش و استعداد آنان میپرداختند.

۳- رجوع فرمایند مجله آینده سال ۱۳۲۳ ص ۱۴۲

تداول عامه گاهی کلمه «آقای» را حذف میکنند. جناب وزیر- جناب..... میگویند. باز هم درست است و مقصود و مرادی از آن فهمیده میشود. ولی اگر براننده‌ای بگویند «جناب نگه دار می‌خواهم پیاده شوم» یا از کسی بپرسند: «جناب ساعت چه وقت است؟» یا «جناب قیمت اینها چند است؟» هیچیک درست نیست. اگرچه افاده معنی کند و مخاطب مقصود گوینده را دریابد.

تنگ شکر - نه تنگ شکر

وقتی گوینده محترمی این شعر سعدی را که در باب دوم بوستان آمده میخواند:

ز بنگاه حاتم یکی پیر مرد طلب ده درم سنگ فانید کرد
 ز راوی چنان یاد دارم خبر که پیشش فرستاد تنگی شکر^۱

«تنگی» را که باید بفتح «ت» بخواند بضم «ت» میخواند. که ظرفیت در آن آب یا مایعی دیگر ریزند. ولی صحیح آن «تنگ» است بفتح اول که در اینجا بمعنی بار- خروار- لنگه و جوال است، یعنی بجای ده درم شکر یک بار یا یک خروار پیشش فرستاد. شاعری گفته است:

گرچه سرعربده و جنگ داشت تنگ شکر در دهن تنگ داشت
 ونیز سعدی در باب هفتم آورده:
 از آن تخم خرما خوردگوسفند که قفلست بر تنگ خرماویند^۲

راکد نه راکت

راکد بمعنی ایستاده و بی حرکت، ضد روان و جاریست. و کلمه ایست عربی راکت لفظی فرانسویست. و آلتی را گویند که با آن در بازی تنیس توپ را میزنند. نوعی ابزار جنگی را هم گویند که بسوی دشمن افکنند.

کسی آگهی زیر را در روزنامه درج کرده بود: «چرا سرمایه تانرا راکت گذاشته‌اید برای گردش هربلغ سرمایه بصورت... با سود مکفی با ما تماس حاصل فرمائید.» بدین نکته پیش از همه «گل آقا» توجه پیدا کرد و مطلب را در قالب طنزی ظریف و ضمن دو کلمه حرف حساب بیان کرده بود. (رک روزنامه اطلاعات سه شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۷ صفحه ۳).

سد معبر

کسی کار بنائی داشت و مصالح ساختمانی خود را در رهگذر عام ریخته بود. مأمور شهرداری باو ایراد کرد. گفت آقا من جواز گرفته‌ام که «ثبت معبد» کنم و مقصودش

۱- رک بوستان سعدی مصحح استاد دکتریوسفی باب دوم و هفتم

این بود که بگوید جواز گرفته‌ام که «سد معبر» کنم!!
 دیگری نوشته است: کسی را دیدم که بچند کودک که در کوچه والیال بازی
 میکردند پرخاش کنان میگفت: «پدر سوخته‌ها ثبت مهبد کرده‌اند» (رك آئین نگارش ص ۸۲)

مشوب یا مشوب

مشوب (بروزن صبور) بفتح اول بمعنی آلوده و در آمیخته و «مشوب ساختن دین»
 کنایت از گمراه کردن و در عقیده و ایمان کسی خلل وارد ساختن است. تلفظ این کلمه بضم
 اول و فتح دوم و سوم و با تشدید (بروزن منقش و مکرر) صحیح نیست.

پیکر یا پیکره

پیکر بمعنی جسد و کالبد و جسم. و پیکره بمعنی مجسمه و تندیس و تصویر، بکار
 بردن لفظ دومی را بجای اولی درست نیست. در این عبارت: «رزمندگان دلیر بیرونند تا ضربه
 خود را بر پیکره دشمن وارد کنند.» یا «بیانید لحظاتی از حملات دنیای ظلم بر پیکره ایمان
 جلوگیری کنیم».

سعه صدر

سعه یا وسعت. بکسر اول و فتح دوم بی تشدید بمعنی گشادگی و وسعت (از ریشه
 وسع یسع - مثال واویست) و «سعه صدر» بمعنی گشادگی سینه است و کنایت از بلند نظری
 و گذشت و گشاده دستی و علوهت میباشد. این کلمه را نیز مشدد خواندن خطاست.
 عامه - بمعنی عموم و همگی خواندن این واژه نیز بروزن «نامه» و «خامه» درست
 نیست. باید آنرا با تشدید میم و بروزن «شامه» خواند.

استمداد طلبیدن - استمداد مصدر باب استفعالست. و این باب خود برای طلب میباشد.
 بنابراین اگر در عبارتی بگوئیم «استمداد طلبید» درست نیست. و باید گفته شود: «از همان
 نطق استمداد کردند».

کشف - صیغه مبالغه است، بروزن «صراف». و نام کتابیست در تفسیر قرآن از جارا الله
 زمخشری. تلفظ آن بروزن «خلاف» بکسر اول و بی تشدید خلافتست. همچنان که گوینده
 محترمی ضمن نقل پاره‌ای مطالب بی تشدید بیان فرمودند. در این عبارت: «بنقل از زمخشری
 صاحب کشف». (بکسر کاف بی تشدید).

غیر از آنچه گفته شد، گاهی بعضی نامهای خاص نیز با اشتباه و یا تغییر اعراب از برخی
 گویندگان محترم شنیده میشود که هر چند نسبت با اشتباهات و سهوهای که قبل از ذکر شد در

خور اهمیتی چندان نیستند. ولی باز هم سزاوار است که در اصلاح آنها دقت کامل بفرمایند؛ پاره‌ای از این ناسها عبارتست از عطار د (بضم اول و کسر چهارم) نه بفتح اول و ضم چهارم (نام ستاره‌ایست که بفارسی آنرا تیرگویند). «آلفونسی» (بسکون نون) و «آنورس» (بسکون نون و - را - و کسر واو) و «شارلمانی» (بسکون دو حرف آخر) و «دوسلدف» (بسکون را) که «آلفونسی» (بکسر نون) و «آنورس» (بکسر را - بروزن «آهومیش» و «شارلمانی» (بروزن ناندانی) و «دوسلدف» بضم را خوانده شده و «راور» که نام شهرکی است در حوالی بافت کرمان و باید بفتح وا خوانده شود بضم خوانده شد. و «بویراحمدی» که «بویر» باید بضم اول و کسر دوم و سکون سوم گفته شود، بکسر سوم (بروزن شکل) گفته شد.

بعضی غلطها هم کم کم «سد روز» میشود و میخواهد برای خود در میان مردم جانی باز کند. این واژه‌های غلط نخست بر زبان بیسوادان و طبقات مختلف عامه جاری میشود،

۱- شاید برخی این یادآوریا را بیمورد و خطا یا از انواع ایرادهای بیجا دانند و بگویند: هرآنکه بی هنر افتد نظر بعیب کند. انسان جایز الخطا و النسیان است، ممکنست گاهی کلمه‌ای سهواً یا جهلاً یا غفلة گفته شود. دیگر «این‌ها ی وهو ندارد» گفتن و نوشتن و پراکندن نمیخواهد.... اما در پاسخ باید گفت: «عشق و رسوائی و انگشت نمائی و ملامت همه سهلست تحمل نکنم بار جدائی»... این طعن و طنز و ملامتها و دوصد چندان بالاتر را میتوان تحمل کرد. اما تحمل نمیتوان کرد دستگاهی که میلیونها شنونده دارد و ندای آن بر سری از خاک ایران‌گاهی از آن سوی مرزها نیز فراتر میرود و بشرق و غرب عالم ممکنست برسد زبان فارسی را نادرست و غلط تلفظ کند و در داخل و خارج کشور بهانه بدست مخالفان و بهانه جویان بدهد.

و آنگاه فرض شود جای روزی چند خطا و اشتباه که اکنون رخ میدهد فقط هفته‌ای یک اشتباه گوینده «در تاریخ آورده‌اند» بکند، یکی «گوینده اخبار» و یکی «خواننده اشعار» یکی «درسلام صبح بخیر» و یکی «گزارشگر ما».... در سال چقدر میشود؟ ۱۹؟ «گراز هر نویش فصلی بگویم داستان آید» - بهمین سبب ذکر این نکته‌ها هر چند بگوش متصدیان محترم دستگاه و کارگذاران ارجمندگران آید شایان توجه بسیار است و «امید هست که روی ملال درنکشند». مؤلف بیش از ده سالست راجع باینگونه مباحث در روزنامه‌ها و جراید مطالبی بیان داشته‌است و بحکم وظیفه برای حفظ زبان پارسی بیغرضانه و صمیمانه بتذکار و تکرار آنها پرداخته‌است. (هرچند بقول استاد دکتر زوین کوب بیان این مطالب بمنزله آنست که کسی تنها در بیابانی بیکران فریاد سردهد و کمک بخواهد) ولی چون دستگاه محترم صدا و سیمای کشور از جمله مهمترین پاسداران زبان فارسی و مروج آنست. یقین دارد که این نکته هاموجب آگاهی بیشتر متصدیان شریف و زحمتکش آن خواهد شد.

سپس بشرکتها و روزنامه‌ها و مؤسسات سرایت میکند. سرانجام برماکز اصلی تبلیغات و انتشارات میرسد و بصورت «غلط مشهور» درمیاید که دیگر کسی حریف آن نمیشود^۱. چنانکه وضع برخی از غلطهای رایج چنین است.

از آن جمله: این روزها درگوشه و کنار می‌بینیم که کلمه «اقساط» را بصورت «اقساد» و «قسطی» را «قسدی» مینویسند و «جامه عمل» و «توصیه» و «سپهبد قرنی» را «جامعه عمل» و «توسعه» و «سپهبد قره‌نی» بقلم درسیاورند. نظیر این عبارات:

«اجناس این مغازه بکارمندان دولت باقساد فروخته میشود» یا درجای دیگر «اقساد فقط بکارمندان دولت» یا جای دیگر «برای رفاه حال کارمندان هرنوع پشٹی - فرش - یخچال و سایر لوازم خانه قسدی بآنها فروخته میشود»^۲.

دانشجویی «جامه عمل» را «جامعه عمل» نوشته بود. دانشجوی دیگری درورقه استحانی خود نوشته بود «اگر کسی توسعه او را میکرد یقیناً موفق میشد». دیگری درروزنامه نوشته بود «بشما توسعه میکنم که ازاین کار دست بردارید».

نشانی این دواگهی هم ازسازمان صنایع دستی و شرکت مقرر سازی درخیابان «سپهبد قره‌نی» خواندنیست^۳.

و همچنین این نشانی که برروی صحنه‌ای بخط خوش نوشته بودند «بنیاد شهید خیابان سپهبد قره‌نی نرسیده بکریمخان زند». این سپهبد که خدایش رحمت کنداد «قرنی» بود منسوب به «قرن» (بفتح اول و دوم) که موضعی است نزدیک طائف و «اویس قرنی» از آنجاست. ولی «قره‌نی» از دوجزء قره (= قرا یا قر) و نی (بروزن پی) ترکیب شده و قره ترکیست بمعنی سیاه و «قره‌نی» بمعنی نی سیاه خواهد شد.

بالکن نه بالکان - بالکن کلمه‌ایست فرانسوی بمعنی مهتابی و ایوان کوچکی که در پیش ساختمان بسازند و آنرا با واژه «بالکان» که نام شبه جزیره‌ایست در جنوب اروپا بنامید اشتباه کرد.

ورشو یا (ورشاو) - نیز کلمه‌ایست خارجی و نام یکی از فلزات است که ظروفی نیز با آن میسازند و (پایتخت لهستان نیز بدین نامست). تلفظ آن بصورت «ورشاب» درست نیست.

محوطه - بروزن مجسمه، میدان و جائی که اطراف آنرا دیوار کشیده باشند، تلفظ آن

۱- رك بخش سوم. مقاله‌ای تحت عنوان «کدام غلط مشهور».

۲- برروی پارچه‌ای سفید بخط درشت نوشته برسر در مغازه‌ای نصب کرده بودند.

۳- رجوع فرمائید روزنامه کیهان ۲۹ بهمن ماه ۶۲ ص ۲۳ و ۶۲۹۷ و ۶۲۸۷ و بسیاری

موارد دیگر.

بصورت «مکوطه» (بروزن مدرسه) درست نیست.

معدود نه محدود - این دو واژه نیز در نزد برخی باشتباه گفته و نوشته میشود مثلاً بجای «افراد معدود» «افراد محدود» مینویسند. چنانکه در این عبارت آمده: این مرد بزرگ از محدود افرادی بود که توانست از عمر و سرمایه خود حد اکثر استفاده را بکند^۱. اگرچه ظاهراً در معنی آنها اختلافی چندان حاصل نمیگردد. ولی صحیح کلمه «معدود» است بمعنی شماره شده و ناچیز و بحساب آمده. در مقابل نا معدود. این واژه در نظم و نثر زبان پارسی بسیار بکار رفته است. سعدی گوید:

دوست بدنيا و آخرت نتوان داد صحبت يوسف به از دراهم معدود

یا :

ای که در شدت فقری و پریشانی حال صبر کن کاین دوسه روزی بسر آید معدود
و محدود بمعنی احاطه شده و معین و معلوم و اندک. ترجمه عبارتی عربی چنین است:
«برای هر کسی در دنیا نفسی معدود و اجلی محدود است»^۲.

برخی از کلمات و الفاظ نیز گاهی در جای خود بکار نمیروند. یا از کثرت استعمال کارشان بابتذال کشیده میشود مانند زیبا بمعنی شایسته و نیکو و جمیل و زیبیده - این کلمه را برای آزمایشی بهتر است یا باید در برابر «زشت» قرار داد بطوری که در مقام مذمت و نکوهش بتوان کلمه زیبا را برداشت. و زشت را بجای آن گذاشت. مثلاً در عبارات: کتاب زیبائست - خوراک زیبائست. زیباترین کتاب که خواندید. «حدیث زیبائست» «نور زیبائست». گاهی اوقات برنامه ما پر از واژه زیبای فرهنگ میشه اگر واژه زیبا را بزشت مبدل سازیم. چنین میشود. «کتاب زشتی است». خوراک زشتی است. «حدیث زشتی است» «نور زشت» «صبحهای بسیار زشتی بچشم میخورد» !!! ... گاهی اوقات برنامه ما پر از واژه زشت فرهنگ میشه !! که زشت در این عبارات صفت فصیح و مناسبی برای موصوف خود نمیباشد. پس بکار بردن آن در هر جا سزاوار نیست. و اگر چه کلمه «زیبا» همه جا زیباست. ولی «هرسخن جائی و هر نکته مکانی دارد». - و آنگاه تکرار این کلمه نیز در هر جا ممکنست لطف آنرا از میان ببرد و زیبائی آنرا بزشتی و ابتذال مبدل سازد.

دیگر از جمله این الفاظ بیجا و نامناسب ترکیبهای واژه «گسترده» است که هر چند بزبائی واژه «زیبا» نیست. ولی آنرا نیز مانند زیبا در پی هر کلمه ای بیجا در میآورند. واز آن معنی وسیع و مفصل و بسیار و پیوسته و خوب و عالی و کامل و سخت و شدید و زیبا و غیره اراده میکنند مانند: تهاجم گسترده - دقت گسترده - جنگی گسترده - نطقی گسترده ایراد

۱- اطلاعات ص ۱۷ روز چهارشنبه ۶۵۸۸۲۱ ۲- تاریخ بیهقی ص ۲۵۱ بنقل

کرد. بازی گسترده تفریحی گسترده باغی گسترده نیروئی گسترده توضیحی گسترده «این اقدام موجب اعتراض گسترده مردم شد» و حال آنکه این واژه بمعنی: پهن و باز و منبسط و پراکنده و مفروش میباشد و بهیچیک از معانی سابق الذکر نیامده است. تنها میتوان «پهن» را مرادف و هم معنی با کلمه «وسیع» گرفت. دیگر عبارت «نه چندان دور» است. که بیشتر اوقات آنرا بمعنی نزدیک بکار میبرند. و حال آنکه مراد از این عبارت اینست که هرچند زمان وقوع کاری دور است ولی چندان هم دور نیست و عاقبت زمان آن فرا خواهد رسید. پس استعمال آن همه جا و بجای نزدیک بیجا و نارواست.

دیگر ازالفاظی که گویا بیجا بکار میرود کلمه شاد است که صفت میباشد ولی آنرا گاهی بجای صفت فاعلی یا اسم فاعل می‌نشانند. چنانکه میگویند: «رنگ شادش را انتخاب کن» «رنگ شادش را میخواهم» - «آهنگ شادی برای من نواخت».... و مقصودشان رنگ یا آهنگ شادی آور است. استعمال این واژه نیز بدین صورت ظاهراً مناسب نیست. مگر آنکه آنرا با افعالی نظیر: کردن - آوردن - وغیره بکار برند یا آنرا مجازاً و بمعنی «روشن» و شاد کننده و غیره بدانند.

بخاطر خاطر در لغت معانی مختلف دارد. از آن جمله است: اندیشه و فکر و حافظه و ذهن و ضمیر و معانی دیگر که از هیچ یک صریحاً معنی تعلیل بدست نمیآید. و بجای سبب و جهت و انگیزه و علت بکار گرفته است. پس عباراتی مانند «این گل بخاطر بی‌آبی پژمرده شده» یا «من بخاطر دوری راه آنجا نمی‌آیم» یا «شیشه بخاطر اینکه بسیار داغ بود شکست» یا «بخاطر اینکه وقت برنامه مان پایان رسیده» و «بخاطر لحظات پایانی برنامه» و عباراتی دیگر نظیر آنها که در محاورات گفته و گاهی در مکاتبات نیز دیده میشود فصیح نیست و البته ترك آن اولیست. و بهتر است بجای واژه «خاطر» در اینگونه موارد کلمات: سبب یا جهت یا علت و امثال آنرا بکار برند. از مندرجات لغت نامه چنین برمیآید که درین صاحبان فرهنگ تنها مؤلف فرهنگ نفیسی «خاطر» را بمعنی سبب و جهت آورده. و هم بمعنی الفاظی کم و بیش نزدیک و مشابه با آنها، مانند: «قصد» و «آرزو» و «میل» ولی شاهی برای هیچ یک ذکر نکرده. و در آثار قدما هم مصداقی برای آنها بنظر نرسید. مگر آنکه مجازاً «خاطر» را بمعانی اخیر بخوانیم یعنی از آن مراد قصد و آرزو که مسبب است اراده کنیم (و آنرا ذکر محل و اراده حال گویند که نوعی از استعاره است)^۱.

گاهی در پایان بعضی از کلمات پای مصدری یا نسبتی درگتن یا نوشتن اضافه میکنند که در آن نیز باید دقت شود تا غلط یا مغل فصاحت نباشد مانند «سیرسیم بلحظات

۱- رك اسرارالبلاغه ترجمه استاد دکتر جلیل تجلیل ص ۲۰۷ و ۲۰۸ چاپ مؤسسه

پایانی برنامه - « آخرین روز کاری هفته » « برنامه آغازی » « اعتبار شغلی » « عملیات نفوذی » « دقایق پایانی برنامه » « بانک اعتباری » « عدم تصویب قانون کاری » « سه دقیقه مانده بوقت پایانی برنامه » که یکی از متظاهران بدانش آنرا « یاه » زینت میخواند !! و این هم از معمولات این عصر است.!! بکار بردن اینگونه « یا » بدین صورت خواه درست باشد یا غلط شاید پسندیده نباشد. و ظاهراً آنرا باید در آخر اسم جامد و عام در آورد. با توجه بنکات دیگر. (برای شناختن نمونه های درست آن رجوع شود بقاعده های جمع دکتر معین ص ۵۶ و ۵۷). همچنین از الفاظ نامتناسب و ترکیبهای بلند: خودیاری - خودآگاهانه . خودبزرگ - بینی - خود کوچک بینی - خود کفا - میباشد که غالباً شنیده و خوانده میشود. که هر چند درست و مفید معنی هم باشند برخی از آنها دست کم فصیح نیستند . و رواج آنها بزبان پارسی لطمه میزند . و مکرر گفته شده که ساختن واژه و وضع ترکیبات در زبان پارسی « سماعی » است . نه « قیاسی » و اگر نیز بقیاس باید ساخت ، دقت و تأمل بسیار در آن باید کرد چنانکه از واژه « خود » شاید قریب صد ترکیب در فرهنگها ضبط شده ولی نظیر برخی ترکیبهای رایج و بلند امروزه درجائی بنظر نرسیده است .

و نیز در ردیف این گونه ترکیبات غیر نصیح و نارواست، لفظ «همیاری» که ظاهراً آنرا بتیاس «همکاری» جعل کرده اند. و واژه عابیانده «الگو» که بجای نمونه و طرح و سرمشق و امثال آنها بکار میبرند. و بسیاری از واژه های جعلی و ترکیبات سست که با پسوند های «گر» و «آر» و «وند» و غیره و غیره میسازند: یا واژه معمول «رایانه» که بمعنی « کامپیوتر » بکار میبرند .

ناب - واژه ناب در فرهنگها بمعنی خالص و بی آب و غیرمغشوش است و امروز بیشتر برای توصیف اجسام بکار میرود. مانند: زر ناب - مشک ناب - سرکه ناب - زهرناب و ولی فصحا و سخنوران پیشین آنرا درهمه جا و برای همه چیز صفت قرار داده اند . مانند: اخلاص ناب. دین ناب - گنه ناب - خیر ناب - لعنت ناب
ناصر خسرو گوید:

گنه ناب را ز نامه خویش پاک بستر بدین خالص ناب
بنابر این استعمال آن در کلمات «اسلام ناب» «سیاست ناب» و امثال آنها اشکالی ندارد . هر چند بگوشها گران می آید .

شکستن کلمات - گاهی دیده میشود کسانی که متنی را در دست گرفته میخوانند یا مطلبی را از روی نوشته ای بیان میکنند. غالباً حروف آخر کلمات را میشکنند یا کلمات را تمام و درست ادا نمیکند . و این کار را که در اصل برای صرفه جوئی در ادای کلماتست شاید

نوعی حسن بیان می‌پندارند. مثلاً بجای این جمله «پرویز میگوید من امروز میخواهم ببازار بروم» چنین میگویند «پرویز سیکه من امروز میخوام برم بازار» یا بجای «تونمیتوانی آنرا بیاری. چون ممکنست بیفتد و بشکند» میگویند «تونمیتونی انه بیاری چون ممکنه بیفته و بشکند».

این گونه سخن گفتن یا ادای جمله کردن در محاورات و گفتگوهای خصوصی اسری طبیعی است و زننده هم نیست اما در محافل عمومی و نطقهای رسمی خاصه در پشت بلندگو و دستگاههای تبلیغاتی چنین روشی شاید پسندیده و خوشایند نباشد و هم بنا بسنت و عرف اجتماع ممکنست نشانه بی‌اعتنائی بشنوندگان و برخلاف ادب شمرده شود. بالاخص هنگامی که گوینده متنی را در دست دارد و آنرا از روی کاغذ میخواند سزاوار است که کلمات را همه جا تمام و درست ادا کند و از شکستن الفاظ خودداری ورزد.

شکفت آور آنکه برخی از گویندگان گاهی از زبان بیگانگان و افراد غیر فارسی زبان نیز که بفارسی سخن میرانند این گونه سخن میگویند. چنانکه وقتی در نمایشی که از زبان خارجی بزبان پارسی برگردانیده و «دویلار» شده بود در مورد «کاهش ضایعات انرژی» گوینده محترم بجای «جالبست» و «اینست» و «میتواند» کلمات «جالبه» و «اینه» و «میتونه» و نظیر اینها را برزبان میراند. در عبارتی که مضمون و کلمات آن چنین بود: «چیزی که جالبه اینه که ئیدرژن میتونه از سوراخهای ریز عبور کنه...».

ادامه این کار برای ترویج زبان فارسی و آموختن آن به بیگانگان نیز زیان آور است. و خارجیانی که عموماً کلمات را تمام و درست آموخته‌اند اگر شکسته و ناقص بشنوند ممکنست بخوبی درک مطلب نکنند.

بنابراین در خواندن متنها و ایراد سخنرانیها در محافل رسمی بهتر است کلمات همواره درست و تمام ادا گردد و از استعمال الفاظ عامیانه و بیان کردن کلمات بطور شکسته و ناقص خودداری شود.

تنها موردی که میتوان کلماتی را شکسته و ناقص ادا کرد یا الفاظ عامیانه را بکار برد هنگامیست که مقصود گوینده نقل قولی باشد که آنرا بهمان صورت (اگر ناقص و شکسته باشد) میتوان ادا کرد.

چنانکه در برخی از آثار صادق هدایت و داستانهای دیگر نویسندگان دیده میشود.

«را»ی سرگردان

در مورد حرف «را» علامت منقول صریح و بکار بردن یجای آن در این مجموعه مکرر و بتفصیل سخن گفته شده و دو مقاله نیز بدان اختصاص داده شده است.^۱ ولی چندان مطلب

۱- رجوع فرمائید بمقالات نثر نوظهور و «فارسی نویسی صحیح» در بخش سوم.

سهم و درخور توجه است که تا اصلاح نگردیده هرچه درباره آن گفته شود کم است چه این حرف چنانکه گفته شد علامت مفعول صریح است و باید بلافاصله بعد از متعلق خود قرار گیرد و تغیر دادن و آوردن آن بعد از کلمات و عبارات دیگر نارواست و خلاف شیوه و اسلوب زبان پارسی است و در تمام نثرهای هزارساله نیز نمونه‌هایی برای آن نمیتوان یافت. وانگاه این کار غالباً خود سبب طولانی شدن جمله‌ها میگردد و احیاناً سبب قرار گرفتن دوفعل در پی یکدیگر. دیگر آنکه بگوش اهل ادب و ارباب ذوق گران و ناپسند میاید. و چون مربوط بترکیب زبان پارسی است بیش از همه زبان آرواست و بی‌توجهی باصلاح آن تیشه بریشه زبان میزند.

با اظهار تأسف منشأ عوامل اساسی انتشار آن بیش از همه دستگاه تبلیغاتی کشور و روزنامه‌ها هستند که بسرعت آنرا رواج داده و اکنون نیز همین روش را ادامه میدهند. اینک نمونه‌هایی چند از آنچه شنیده و خوانده شده ذکر میشود و خوانندگان گرامی را بمطالعه دقیق و کامل مطالب بخش سوم در این مورد تحریض میکند.

۱- «این اقدامات و کوششهای آنها امید آنکه اسرائیل از بین برود را دو چندان کرده است».

که باید چنین نوشته شود. این اقدامات و کوششهای آنها امید آنرا که اسرائیل باید... الخ
۲- «از سوی دیگر مبارزان مسلمان عراقی گزارش چندین عملیات چریکی در بغداد که طی آن واحدهای پلیس و نیروهای زمینی رژیم بعث مورد حمله قرار گرفتند را منتشر کرد» که صحیح آن بدین صورت است: «از سوی دیگر مبارزان مسلمان عراقی گزارش چندین عملیات چریکی را در بغداد که طی آن واحدهای پلیس و نیروهای زمینی... الخ» و سزاوار است که عبارت نیز بدو جمله منقسم گردد تا جمله طولانی نشود.

۳- روزنامه کیهان در مورد ناتوانی رژیم مصر در سرکوبی حرکت‌های اسلامی مینویسد «این موج بازداشتها کلیه دارندگان ماشینهای که رنگ و مدل آنها شبیه رنگ و مدل ماشینی که در حادثه ترور بکار گرفته شده را شامل شد». در این عبارت طولانی نیز جای حرف «را» بعد از «دارندگان ماشینهای» است. یعنی باید گفته شود: «موج بازداشتها کلیه دارندگان ماشینهای را که رنگ و...».

۴- ریگان رئیس جمهور آمریکا بار دیگر حمایت خود از شورشیان نیکاراگوئه را اعلام کرد.

۵- ... بعد از آن سخنان آقای نخست وزیر که گفتند تشنج در خلیج فارس تنها با قطع شرارت‌های عراق در منطقه پایان خواهد یافت را خواهیم شنید.

۶- آقای کروی نماینده امام در سازمان حج روز گذشته در قم با آیه... گلبایگانی ملاقات

کرد و گزارش جنایات عمال آل سعود که در جریان حج سفرمکه بر ایرانیان وارد شده بود را بعرض رسانید .

۷- من خود چند نفر از شهدای سرد و زن و معلولین که بخون خود غلطیده بودند را مشاهده کردم .

۸- آمریکا از طریق آواکسهای عربستان حملات عراق علیه ایران را هماهنگ میکند .

۹- منطقه نظنز بالاترین رقم تولید کتیرا در استان اصفهان را دارد .

۱۰- نخست وزیر انگلیس حملات شیمیائی عراق به حلبچه را محکوم کرد .

مختصات زبان فارسی

هر زبانی چنانکه میدانیم دارای مختصاتیست که غالباً آنرا از زبانهای دیگر متمایز میسازد: چنانکه در زبان عربی بطوری که گفته شد حروف (پ - چ - ژ - گ) نیامده است . و شاید بنا باختصاصات نژادی یا جغرافیائی مردم عرب و آنان که بزبان عربی سخن میگویند ظاهراً این حروف را بکار نمیبرند . یا فارسی زبانان تمام حروف را مانند اعراب از مخرج مخصوص بان حروف ادا نمیکند .

مثلاً (ث و ص و س) را شبیه یکدیگر و (ذ - ز - ض - ظ) و (غ و ق) را نیز یکسان تلفظ میکنند. و اگر کسانی سعی در درست بکار بردن این حروف (مانند اعراب) بکنند و رعایت امتیاز مخرج این حروف را از یکدیگر بنمایند امری استثنائی و غیرطبیعی است. و شاید مطابق طبیعت ایرانیان و ساکنان این سرزمین نمی باشد.

(اینکه گفته شد «شاید» بدان سبب است که نظرها و مطالب ما در این مجموعه براساس قواعد آواشناسی و اصطلاحات زبان شناسی و ضوابط پیچیده و متغیر دستور و مانند آنها نیست. بل که براساس پیروی و تتبع از زبان فصیح و شیرین فارسی است. زبان سعدی و حافظ. و زبان نویسندگان ساده نویس و فاضل معاصر بنای این کار و این «کن» و «مکن» ها هم ، اگر نه همه جا ، بیشتر بر آنها نهاده شده است.)

همچنین تغییرهایی که اعراب در هزاران کلمات بیگانه از فارسی و هندی و رومی و یونانی و غیره داده اند در شمار این اختصاصات و ویژگیهای زبان آنان میباشد مانند معرب کردن لغات فارسی و غیر آن (چون صولجان - لجام - انموذج - شاهدانچ - صندل - دهقان ابریق - کنز).

یا جمع بستن کلمات فارسی و غیر فارسی بقواعد زبان عرب مانند: خوانین - خوانم - تراکمه - الوار - اتراک - اکراد - اساتید - فرامین که جمع: خاتون - خان - ترکمن - لر - ترک - کرد - استاد - فرمان میباشد. یا صرف کردن کلمات جامد که از زبان دیگر گرفته اند - تلفن - تشرشر -

حرف خوانده شد
استیا
۸۸

چند دهکده

کمان رنگام

۹۰
۹۱
۹۲

مزلف - مکلّا - (بمعنی تلفن کرد - شرشر کرد - بول کرد - زلف دار - کلاه دار) . در زبان فارسی نیز که زبانی زنده و غنی و قویم است و از قرن‌ها پیش برای ما باز مانده استادان و سخنوران بنا بذوق و تربیحه تغییرهائی در زبان داده و کلماتی را که از زبان بیگانه مخصوصاً عربی وارد زبان خویش کرده‌اند بطرق مختلف تغییر داده‌اند که غالباً در آثار آنان دیده میشود و متابعت از نظر آنان امروز نیز جایز است ولی بطور سماعی نه قیاسی ، یعنی آنچه استادان پیشین بکار نبرده‌اند در صورتی که با ضوابط و قواعد زبان پارسی منطبق نباشد استعمال آن نارواست. مگر آنکه از کثرت استعمال و رواج قبولی عام یافته باشد و بر زبان و قام فضلا و اهل فن نیز جاری گردد. و نمونه و پاره‌ای از این کلمات بشرح زیر است :

۱- جمع بستن کلمات عربی که خود جمع هستند؛ یا مفرد شمردن کلمات جمع عربی و دوباره علامت جمع بر آخر آنها افزودن. مانند: منازلها- عجایبها- ملوکان- اسوارات- رموزات- اخبارات - احوالات- حقوقات- امثالها- اسرارها- معانیها- مکارمها- ادویه جات- اسلحه جات- ریاحینها- آمالها (رك - بقواعد جمع مرحوم معین) مولوی گوید

ای بگفته در دلم اسرارها وی برای بنده پخته کارها

سعدی و دیگران گفته‌اند :

از عجایبهای عالم سی و دو چیز عجیب	جمع می‌بینم عیان در روی آن مدهی حجب
ترا از کاف کفرت هم خبر نیست	حقایقهای ایمان را چه دانسی
چو از شان نزولت آگهی نیست	دقایقهای قرآن را چه دانسی
هر چند صائب میروم سامان نوییدی کنم	زلفش بدستم میدهد سر رشته آمالها

۲- جمع بستن کلمات مفرد فارسی یا غیر عربی را با الف و ت (ات) بقیاس زبان

عربی مخصوصاً نام جایها را مانند:

فرمایشات-نوازشات-سفارشات-گزارشات-تلگرافات-پاکات-تزوکات-گمرکات یا

پندیات-پوچیات-چرندیات-پرندیات-جفگیات . مولوی گوید :

بهار آمد بهار آمد بهاریات باید گفت بگو ترجیع تا گویم شکوفه از کجایش کفت

در نام جایها مانند: کوهستانات - شمیرانات-شروانات - گیلانات-دهات - بلوکات -

بیلاقات - قشلاقات. برخی چنین گفته‌اند که این «ات» در آخر جایها و امکنه، معنی «مجموعه»

را دارد.

۳- تغییر دادن معنی کلمات از صورت اصلی آنهاست چنانکه «صحرا» در عربی بمعنی

بیابان و در فارسی جای با صفا و نزه و سرسبز و تماشا که در اصل «تماشی» بوده بمعنی

با هم راه رفتن است و در فارسی بمعنی سیر و گشت و تفریح و تفرج و «رعنا» که اصل آن در عربی

رعناء است زن احمق و گول و خود پسند و متکبر را گویند و در فارسی بمعنی زیبا و خوشگل

۱۹
۳۱

عقیده قد ما که زمین سالک است در این سالک
 زمین که ساکن است و آب و کثیف باید از زیر پا بگیرد

بکار رفته. «فراغت» که در عربی بمعنی اضطراب است و در فارسی بمعنی آسایش و راحت بکار میرود.

سعدی گوید:

شد موشم سیره و تماشا
 اگر تو فارغی از حال دوستان یارا

بر خیزو بیا بسوی صحرا

فراغت از تو میسر نمی شود مارا

و «کثیف» که در عربی بمعنی انبوه است و کثافت بمعنی انبوهی و غلظت، ضد لطافت

خاقانی گوید:

زمین زیر به کو کثیف است و ساکن

فلک به زیر کو لطیف است و دروا

ولی در تداول عامه و محاورات بمعنی آلوده و چرکین بکار میرود، هر چند در آثار

فصحا و ادبا دیده نشده. یا «محصل» که در عربی بمعنی مأمور وصول مالیات است و مطلقاً

مأمور آمده. ولی در فارسی علاوه بر آن بمعنی طالب علم و شاگرد مدرسه و دانش آموز نیز

بکار رفته است. یا «صدا» که بمعنی انعکاس صوت است ولی در فارسی هم بدان معنی وهم

معنی صوت آمده است.

گفت خود دادی بما دل حافظا

ما محصل بر کسی نگاشتیم

این جهان کوهست و فعل ما ندا

باز گردد این نداها را صدا مولوی

ترا که این همه بلبل ندای عشق زند

چه احتیاج بود بر صدای منکر زراغ (سعدی)

یا کلمات خواجه وحدیث و مهتر و ملت که با گذشت روزگار معنی آنها تغییر کرده

و عوض شده است. (بکتاب لغت رجوع فرمایند و به بهار و ادب فارسی ج ۱ ص ۲۴۰).

۴- کلماتی که به (تا) ختم شده اند و حرف (ت) در آنها اصلی نیست اگر منسوب

شوند. در عربی قاعده چنین است که حرف (ت) از آخر آنها حذف میگردد. مانند:

تجارت - صناعت - زراعت - ملامت - حکمت - دولت که در حالت نسبت بنا بقاعده عربی

باید تجاری - صناعی - زراعی، ملامی، حکمی، دولتی، گفت. اما فارسی زبانان در این قاعده

نیز تصرف کرده و گاه از حذف حرف (ت) خودداری میکنند و تجارتی، زراعتی، سلامتی، دولتی

و غیره میگویند.

۵- تغییر دادن اعزاب برخی از کلمات نیز از اختصاصات زبان فارسی است مانند:

هدیه - حیوان - جولان - زلیخا - بلقیس - صندوق - زنجیر - بهلول و غیره (رک ص ۹) که این

چند کلمه اخیر بروزن (فعلول) بفتح (فا) تلفظ میشود ولی در عرب این کلمات بضم اول

خوانده میشود و بیشتر آنچه بروزن فعلول (بفتح اول) باشد بروزن فعلول (بضم اول) خوانند.

همچنین تبدیل حرف الف به «ی» در بعضی کلمات مانند:

افعی و حوالی (بروزن اعدا - و زوایا) که همه جا در فارسی افعی و حوالی بکسر (ی)

آمده. نظامی فرماید:

در سایه آن درخت عالی

گرد آمده آبی از حوالی

کالبدی

۶- همچنین کلماتی را که بر وزن مفاعله (بفتح عین و لام) است در فارسی (بکسر عین و لام) تلفظ میکنند مانند: مجادله - شافهه - سباحه الخ (رك ص ۴) .
۷- کلمات اسم مکان عربی را نیز مانند: منزل - معبد - میقات - بیعاد - گاهی یک علامت و پسوند جا و مکان در آخر آنها می افزایند. مانند: منزلگاه - معبدگاه - خانقاه - خاقانی در تحفة العراقین گوید:

آسی بهواله گاهِ احرام میقاتگه خواص اسلام
نظامی فرموده است:
هر کجا دیدی آبخورد و گیاه کردی آنجا دو هفته منزلگاه
دیگری گفته:

جز در دل خاک هیچ منزلگه نیست می خور که چنین نشانه ها کوتاه نیست
۸- دیگر تغییر دادن املای بعضی کلمات است. چنانکه کلمات مختوم بهمزه را در فارسی بی همزه نویسند. مانند: علما - فضلا - ندما - ابتدا و غیره. یا همزه مکسور بعد از الف را در وسط کلمه بیشتر بصورت «ی» مینویسند خواه «هزه» بدل از و او باشد یا (یاء) مانند: قایل و بایع که در اصل قاول و «بائع» بوده است. و عواید و فواید و زواید و شمایل و قبایل و متمایل . سعدی فرموده:

چشم بدت دور ای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و سیر قبایل
یا کلمات: تمنا و تقاضا و تماشا و مولا و غیره را که بنا بقاعده عربی باید حرف آخر آنها را با «ی» بنویسند. ولی در فارسی از قدیم با الف معمول شده (رك ص ۲۶) و بسیاری کلمات دیگر.

۹- افزودن برخی حروف نفی و سلب و ایجاب و ترکیب کلمات فارسی با کلمات عربی برای ایجاد واژه های جدید مانند: با فضل (- فاضل) با رأفت (- رؤوف) - با سخاوت (- سخی) - نالایق - ناتمام - نامفهوم - بد حساب - حسابدار - حسابسازی - خوش حسابی - بی عاطفه - بی انصاف.

۱۰- ساختن مصدر مرکب فارسی (- مصدر جعلی) از کلمات و مصادر عربی. مانند: بلعیدن. فهمیدن. رقصیدن. طلبیدن'. خاقانی گوید:

سرد که فردوس دید کی طلبد خاکدان هر که بدریا رسید کی طلبد پارگیں
تغییر دادن صورت و حروف کلمات با حفظ معنی یا با تغییر آن مانند: صاف (- صافی) فراغت (- قَراغ) خجالت (- خَجَل) قضاوت (- قضا) رضایت (- رضا) غش (- غشی) بمعنی بیهوش - محابا (- محابات) بمعنی پروا و احتیاط - مفاصا (- مفاصات) بمعنی جدا

V.

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

مدارا خرد را برادر بود

کہ کسی مباد زکردار ناصواب خجل

بعهد گل شدم از توبه³ شراب خجل

درخت یک میوه زرد، برگ‌های خوشم

نخل تو ظهیر، از چه سبب بی ثمری داشت.

که برمن و تو در اختیار نگشاده است

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای

گر نیست رضائی حکم قضا بگردان

حافظ زخوہرویٰان بهخت جزاينقدر نيست

گواند کم، نه بوفق رضاست خرده مگیر

چونست ازمی بی حضور ما کردند

قَرابه آب فشان جام در غش است هنوز

شبی، بمیکده اش برقم از جمال افتاد

وگر بهتر برانی درون ما صافست

اگر بلطف بخوانی، مزید الطافست

نرود کارش و آخر بهجالت برود

از سرکوی تو هر که بمالات برود

چون که ی دوست هست بصره اجد حاجتست

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجتست

ہامدع، نزاع و محاکا جہداحتست

حافظ تو ختم کن کہ ہر خود عیان شود

اشعاری که نقل شد نمونه‌ای

صحیح آن در عربی یا بنوعی که در فارسی

فارسی بکار رفته است . ولی با توجه به

سزاوار است از استعمال کلمات و تغییر آن

و سخنوران پیشین و اهل ادب بکار

مجتمعی و دلیلی برای صحت استعمال آن لغتها میباشد.

۱- اشعار این صفحه آنچه نام گوینده آنها ذکر نشده، از حافظ است.

אשר יצאנו ממצרים

* قسم دوم

مبداء تاریخ - سال و ماه و اقسام آنها

مبداء تاریخ در نزد مورخان قدیم اسلامی و ملل مختلف با آنچه امروز معمول و متداولست تفاوت داشته . چنانکه نخستین بار مورخان اسلامی مبداء تاریخ را هبوط آدم قرار داده‌اند.

بعد از آن مبداء تاریخهای مختلف بسیار تا این زمان پیدا شد که نام و شرح آنها در کتاب التفهیم و جنات الخلود و غالب کتب معتبری که در این باب نوشته شده درجست. - بعضی از مهمترین آنها عبارتست از: طوفان نوح - جلوس اسکندر رومی (معروف بسال اسکندری) و سال میلادی و کشته شدن اصحاب فیل بوسیله ابابیل که در نزد اعراب به عام الفیل مشهور است. پیغمبر اکرم (ص) در عام الفیل (سال ۵۷۰ م) تولد یافت.

مبداء تاریخ چنانچه اشاره شد در نزد اقوام و ملل مختلف اختلاف فراوان داشته است ، یهودیان و مسیحیان و زردشتیان و مسلمانان و هندیان و ترکان و اروپائیان هر یک مبداء تاریخی جداگانه داشته‌اند و سالهای خود را از آن زمان حساب میکرده‌اند.

امروز سالهای مشهور و متداول که مبداء تاریخ میباشد در میان ملل شرق عبارتست از سال میلادی که از آغاز ولادت حضرت عیسی (ع) میباشد. و سال هجری شمسی (خورشیدی) و سال هجری قمری که در نزد مسلمانان رایجست. و سال رومی که آنرا سریانی نیز خوانده‌اند. چه اختلافی چندان میان ماههای آنها نیست . و نام غالب آنها نیز یکیست . مبداء سال رومی یعنی «تشرین اول» با اواسط برج میزان مقارن میباشد و ماه نisan از بیستم فروردین تا بیستم اردیبهشت ادامه دارد؟

سال شمسی که نامهای دوازده‌گانه پارسی آن از فروردین آغاز و باسفند ختم میشود

* - مطالبی که تاکنون بیان شد ، شامل قسم اول از بخش نخست بود . خواندن

مطالب قسم دوم اختیاری و موکول بنظر استادان گرامی است .

۱- التفهیم لاوایل صناعة التتجیم از ابوریحان بیرونی بتصحیح و مقدمه مفصل استاد جلال الدین همائی و جنات الخلود که عدد حروف نام آن بحساب ابجد تاریخ تألیف آنست - ۱۱۲۵) تألیف محمد رضای امامی مدرس مکرر بطبع رسیده است .

۲- و سالهای ترکی و خراجی و نجومی و جلالی و غیره و غیره.

در کشور ما رواج دارد و در قدیم بنامهای زیر خوانده میشده است:

حمل. ثور. جوزا. سرطان. اسد. سنبله. میزان. عقرب. قوس. جدی. دلو. حوت. که
معنی آنها بترتیب عبارتست از: بره-گاو-دوپیکر-خرچنگ-شیر-خوشه-ترازو-کژدم-
کمان-بزغاله-ظرف آبکشی (سطل)- ماهی.

برجها- برج در لغت بمعنی کوشک و قصر و بنای قلعه مانند و کرانه قویتر قلعه است
و کبوترخان (= لانه کبوتران) را نیز گویند و در اصطلاح نجومی آنچه در اینجا مراد است .
منزلگاه ستارگان و یکی از ۱۲ بخش فلک است . یا هریک از ۱۲ بخش سال شمسی است
و قسمتی است از منطقة البروج که طول آن از مشرق بمغرب سی درجه میباشد و خورشید در
حرکت ظاهری سالیانه خود همراه در برابر یکی از این برجها قرار میگیرد که این ماه بنام
آن خوانده میشود. (اساسی برجهای ۱۲ گانه قبلا ذکر شد) و در نصاب نیز آمده:

برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر
چون حمل چون ثور و چون جوزا و سرطان واسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

ماههای قمری- نیز از محرم الحرام آغاز و بذی الحجه پایان میپذیرد که نام آنها در
نزد همه معروفست. بدین شرح: محرم الحرام- صفر المظفر- ربیع الاول- ربیع الثانی- جمادی-
الاولی- جمادی الثانی- رجب المرجب- شعبان المعظم- رمضان المبارك- شوال المکرم- ذوالقعدة-
الحرام - ذوالحجة الحرام .

ماههای رومی- که اساسی دوازده گانه آنها بترتیب عبارتست از :

تشرین اول - تشرین دوم - کانون اول - کانون دوم - شباط - آزر - نisan - ایار-
حزیران - تموز- آب - ایلول. این نامها در دو بیت زیر بنظم آمده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه	شباط و آزر و نisan ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول	نگهدارش که ازمن یادگار است

اما سبب آنکه اساسی این سالها و نام ماههای آنها در اینجا بیان شده است آنست که
معرفت با اساسی این ماهها برای اهل ادب و دانشجویان و فارسی زبانان بی فایدهتی نیست .
خاصه برای فهم معنی غالب اشعار و درک لطف کلام گوینده و آشنائی با آثار ادبی فارسی باید
آنها را شناخت . و در غالب اشعار پارسی اساسی ماهها خواه رومی یا عربی یا پارسی یا

۱- تشرین اول مقارنست با روز یازدهم مهر و قیاس کن تا آخر ۲- رکه نصاب المبیان
با اهتمام دکتر مشکور.

ترکی^۱ ذکر شده است. فردوسی گوید:

چو آمد به برج حمل آفتاب
جهان گشت با فر و آئین و آب
سعدی سروده است:

این هنوز اول آزار جهان افروزاست باشن تا خیمه زند دولت نیسان و ایار
ناصر بخارانی که از سخنوران قرن هشتم هجریست^۲ قصیده‌ای در مدح و منقبت
حضرت رضا (ع) و سایر ائمه هدی سروده است که در آن نام بسیاری از ماههای پارسی و روسی
و اصطلاحات نجومی درجست، بمطلع:
صبح در آمد ز دلو یوسف ز زین رسن کرد چو یونس برآب در دل ماهی وطن
هفت فلک^۳ یا هفت چرخ - یا هفت طاق - هفت آسمان را گفته‌اند.

زیر هفت ستاره ز دور هفت فلک نظیر توتونوان یافتن بهفت اقلیم (سوزنی سمرقندی)
فلک جای گردش ستارگان را گویند.

قدما زمین را ساکن و مرکز عالم میدانستند. و معتقد بودند که آفتاب و سایر کرات
هفتگانه همه بدور زمین در گردشند و گردش آنها هم دورانی است. بدین سبب مدار آنها را
«فلک» و بفارسی «چرخ» می‌نامیدند و مراد از آسمانها نیز همانست. و هفت آسمان - «سماوات
سبع» و غیره که گفته شده همان چرخ یا فلک اراده شده است.

آسمان از واژه «آس» و پسوند «مان» ترکیب شده. یعنی مانند آس. و آس دوسنگ
گرد مسطح را گویند که بر روی هم نهند و بعدد نیروئی بدور محور خود بگردند. اگر این نیرو
«دست» باشد آنرا «دستاس» گویند. و اگر آب - یا باد - یا گاو - یا اسب یا خر باشد. آسیاب
و با داس و گاواس و اسب آس و خراس نامند. شیخ عطار گوید:

آسیا آساست ناسایسد همی آسمان زانست نام او همی

نام سیارات سبعة بحسب نزدیکی بزمین بترتیب عبارت از:

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل^۴

که بفارسی آنها را بترتیب: ماه - تیر - ناهید - خورشید - بهرام - برجیس - کیوان. نامند.

۱- نام سالهای ترکی پس از استقرار مشروطیت تا چندی در تقویمها و مراجع رسمی
میامد. بعد از آن منسوخ گردید. این نامها نیز در ادبیات ما بی اثر نبوده است. (علاقه‌مندان
بشناختن آنها بنصاب صبیان رجوع فرمایند.

۲- رڪ دیوان ناصر بخارانی بتصحیح و حواشی مؤلف این کتاب چاپ بنیساد
نیکوکاری نوربانی.

۳- رڪ نصاب صبیان باهتمام دکتر جواد مشکور. ویت پیش از آن چنین است:
هفت کوکب که هست عالم را گاه از ایشان نظام و گاه خلل. قمر است و عطارد. الخ....

نه فلک - در بالای هفت فلک «فلک البروج» میباشد که مرکز کواکب ثابت است و آنرا فلک هشتم خوانند. و فلک نهم «فلک الافلاک» نامیده میشود که آسمان همه آسمانها و محیط بر تمام آنهاست. و بنامهای فلک اعظم و فلک اطلس و فلک محیط نیز خوانده شده. بصورت ظاهر مراد از «کرسی و عرش» فلک هشتم و نهم میباشد. مجموع این هیأت کواکب را «نه فلک - یا نه طاق مینا - یا نه کرسی یا نه سقف مینا و غیره نامیده اند.

زمین در زیر این نه سقف مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا

سعدی گفته است. در اعتراض باین شعر ظهیرفاریابی :

(نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد)

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان.

سعد و نحس کواکب - باعتقاد دانشمندان و حکمای قدیم گردش کواکب در سرنوشت و زندگانی انسان تأثیری عظیم داشته و موجب خوشبختی یا بدبختی وی میشده است. چنانچه ستاره و برجی که در هنگام تولد کودکی از افق مشرق طلوع میکرد طالع وی و سرنوشت او را تعیین میکرد است. حافظ گوید:

طالع اگر مدد کند دانشش آورم بکف گریبکشد زهی طرب و ربکشد زهی شرف

دیگری گفته است:

منجم کوکب بخت مرا از برج بیرون کن که من کم طالعم ترسم ز آهم آسمان سوزد

اکثر سخنوران ما نیز پیرو این عقیده بوده اند و زبان بشکوه و شکایت از چرخ و فلک گشوده اند. و گاه نیز از آن پروزگار و زمانه و آسمان و غیره تعبیر میکردند.

فلک بمردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس (حافظ)

از میان سخنوران مشهور یکی ناصر خسرو را می شناسیم که معتقد بتأثیر کواکب در وجود انسان نبوده و شکوه و شکایت خلق را در این مورد بیجا و بی مورد میدانسته است از جمله در قصیده ای چنین گفته:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را

بری دان ز افعال چرخ برین را نشاید نکوهش ز دانش بری را

تو چون خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

معتقدان بتأثیر کواکب در وجود انسان، کواکب هفتگانه را بدو قسم کرده اند.

زهره و مشتری «ستارگان سعد» مریخ و زحل «ستارگان نحس». زهره را سعد اصغر و مشتری

را سعد اکبر خوانده اند - بهرام را نیز نحس اصغر و زحل را نحس اکبر گفته اند. سه کوکب

دیگر را تابع خوانده اند، یعنی هریک که با ستاره سعد قرین و جمع شود سعد و اگر با نحس جمع

شود نحس خوانده میشود.

مقارنه دوستاره سعد را قران سعدین و مقارنه دوستاره نحس را قران نحسین گویند و از تقارن یک ستاره سعد و یک ستاره نحس قران سعد و نحس حاصل میشود.^۱
این کواکب هفتگانه یا هفت فلک را بنامهای مختلف : هفت سیاره و هفت پدران و آباء سبعة و آباء علوی و غیره نیز خوانده‌اند.
خمسه متعجرف سیارات سبعة را بجز آفتاب و ماه «خمسه متعجرف» نامیده‌اند.

چهار سمت - شش جهت

چهار سمت : مشرق - مغرب - شمال - جنوب تلفظ همه آنها بفتح اول میباشد. جز آنکه «شمال» را که غالباً بضم اول تلفظ میکنند ، تلفظ آن بکسر اول صحیح است . چهار سمت را در فارسی اکنون. خاور - باختر - شمال - نیمروز گویند . ولی بنا بر تحقیقی که برخی از محققان کرده‌اند چهار جهت اصلی بفارسی در قدیم خورآیان - خوربران «یاخاوران» یا خابران باختر یا «باختران» - نیمروز خوانده میشده. فخرالدین اسعدگرگانی گوید:

بلفظ پهلوی هرکو سراپسد خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسانست در معنی خور آیان کجا زو خور برآمد سوی ایران

بنابراین خوراسان بمعنی خورآیان و سمت طلوع آفتاب بوده. و خاوران یا خابران یا خور بران جانبی خوانده میشده که آفتاب در آن سمت غروب میکرد است. شمال را باختر یا باختران می‌نامیده‌اند و در فرس قدیم «اپاختر» گفته میشده است و جنوب را نیمروز نامیده‌اند . در غالب فرهنگها «خاور» بمعنی مشرق و مغرب هردو آمده است. و گاه نیز باختر بمعنی مشرق و خاور بمعنی مغرب آمده چنانکه در این شعر امیر معزی می‌بینیم:

تا زمین در روز گیرد روشنی از باختر همچو اندر شب فلک تاریکی از خاور گرفت
در این شعر رودکی نیز خاور بمعنی مغرب آمده. ولی مشرق را بدرست همان خراسان خوانده است:

مهر دیدم صبحگاهان چون بتافت از خراسان جانب خاور شتافت
نیمروزان بر سر ما برگذشت چون بخاور شد همی نادیده گشت
این شعر لامعی گرگانی را هم که سید احمد کسروی نقل کرده است مؤید شعر قبلی

است.^۲

۱- همچنان که اشاره شد کلیه این اصطلاحات و الفاظ در ادبیات و اشعار بعد بسیار منعکس است و بی‌آشنائی ووقوف بدانها معنی اشعار غالباً دشوار میباشد.

۲- بهار مقاله مفصلی در این زمینه دارد که در «بهار و ادب فارسی» ج ۲ ص ۲۰۶ بطبع رسیده است. و نیز رك مجله یادگار شماره ۹ ص ۹۹ تحقیقات مرتضی کیوان. و مجله ارمغان سال ۱۱ شماره ۴ مقاله‌ای از احمد کسروی .



خورشید را چون پست شد از جانب خاور علم

پیدا شد اندر باختر بر آستین شب ظلم

(و عنصری بلخی) گفته است :

چو مهرآورد سوی خاورگریغ هم از باختر سر زند باز تیغ

این سخنوران همه خاور را بمعنی مغرب آورده‌اند ولی در معنی باختر دچار تزلزل شده‌اند ولی بعدها می‌بینیم که دیگران خاور را بمعنی مشرق خوانده‌اند. چنانکه حافظ سروده: سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد بدست رحمت یارم در اسیدواران زد در فرهنگها نیز واژه «خاور» را جزء اضداد ضبط کرده‌اند. چنانچه شواهد آنها قبلاً ذکر شد. چهارسمت را با دوسوی «بالا» و «پائین» **جهات سه** - یا جهات ششگانه مینامند. **امهات اربعه** - یا چهار مادر یا امهات سفلی (مقابل آباء علوی) عبارتست از چهار عنصر یا عناصر اربعه آب و خاک و باد و آتش که بناسهای چهارگوه چهار آخشیج نیز خوانده شده‌اند. حکما عناصر و طبایع چهارگانه را امهات و ستارگان و افلاک را آباء خوانده‌اند. ناصر خسرو گوید:

حکیمان این چنین گفتند با ما که این چار، امهاتند آن نه آبا

آوردن عناصر اربعه را در شعر، همه ارباب علم بدیع صنعت طباق یا تضاد خوانده‌اند. اینکه برخی آنرا مراعات نظیر مینامند درست نیست.

موالید ثلاث - یعنی فرزندان سه‌گانه. و مراد جماد - حیوان - نبات است. که با اعتقاد

قدما از ازدواج (= تأثیر) آباء سبعة با امهات اربعه تولید و پیدا شده‌اند.

هفت برادران - و هفت خواهران کنایه از «بنات النعش» است که بناسهای «هفت -

دادران» و «دب اکبر» یا «خرس بزرگ» و غیره نیز خوانده شده است. (دادر - برادر).

هفت مردان - که آنرا «هفت تنان» نیز خوانده‌اند، هفت تن از بزرگان و نیکانند که

گویند قوام دنیا بستگی بوجود آنان دارد و عبارتند از: ابدال - اوتاد - اقطاب - اخیار - غوث - نجبا - نقبا. ابدال جمع بدل یا «بدیل» گروهی از نیکان و مردان خدا. که گویند زمین هیچگاه از آنان خالی نیست. تعداد آنان معین است و اگر یکی بمیرد خدا دیگری را بجای او بسر میگزیند. اوتاد جمع وتد - میخ. و برخی گفته‌اند مراد پیغمبر اکرم (ص) و خلفای راشدین و حسنین هستند. و بعضی نیز گفته‌اند مقصود اصحاب کوف میباشند.

هفت پدران - یا «آباء سبعة» مراد هفت فلک میباشند. که «آباء علوی» و هفت سیاره

وهفت کوکب نیز خوانده شده^۱.

هفت اقلیم - اقلیم بکسر اول لفظی است بمعنی کشور و مملکت، جمع آن اقالیم است «بفتح اول». قدما خشکیهای روی زمین را که «ربع مسکون» نامیده‌اند بهفت قسمت کرده و هر قسمتی را اقلیم می‌نامیدند. و همه آنها را اقالیم سبعة یا هفت کشور یا هفت اقلیم یا هفت دکان می‌گفتند. سعدی در گلستان آورده:

هفت اقلیم از بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر

فردوسی فرماید:

که برهفت کشور منم پادشا بهر جای پیروز و فرمانروا

اسامی هفت اقلیم بنابر مشهور عبارتست از: ۱- اقلیم هندوان ۲- اقلیم عرب و حبشیان ۳- مصر و شام ۴- ایران شهر یا کشور ایران ۵- صقلاب و روم ۶- ترک و یاجوج ۷- چین و ماچین^۲ (در اشعار خاقانی «هفت‌ده» و «هفت‌ده‌خاکی» - (ده‌بکسر دال) - وهفت علف‌خانه نیز کنایت از هفت اقلیم است).

هفت دریا - قسمتهای سهم آبهای روی زمین نیز در قدیم بهفت قسمت گردیده وهفت دریا یا هفت محیط یا هفت آب یا هفت بحر خوانده شده است. حافظ فرماید:

نه بهفت آب که رنگش بصدآتش نرود آنچه با خرقه زاهد می انگوری کرد

نامهای هفت دریا بنابر مشهور چنین است: ۱- دریای اخضر (بحرچین که همان اقیانوس کبیر باشد) ۲- دریای عمان ۳- دریای قلزم (یا بحر احمر یا دریای سرخ) ۴- دریای ایبض^۳ (یا دریای مغرب یا دریای روم - مدیترانه) ۵- بحر اسود ۶- دریای هند. ۷- بحر خزر.

هفت اعضا - یا «هفت ارکان» یا «هفت اندام»، سر و سینه و شکم و دودست و دو پا را گفته‌اند.

هفت سبع - (بضم سین) بمعنی تمام قرآن مجید است. برخی از قاریان در سابق قرآن را بهفت قسم کرده و آنرا هفت منزل می‌گفتند و هر قسمی را در یک روز می‌خواندند و در یک هفته آنرا ختم میکردند. سعدی گوید:

اگر خود هفت سبع از بر بخوانی چو آشتی الف با تا ندانی

۱- رجوع شود بهفت فلک و سعد و نحس کواکب ص ۷۳ و ۷۴

۲- در این تقسیمات همچنین هفت دریا نزد ارباب ادب و جغرافیایان و سوان اختلافست. علاقه‌مندان بتحقیق و توضیح بیشتر رجوع فرمایند بجواشی برهان قاطع مصحح دکتر معین و لغت‌نامه و نزهة القلوب و سایر کتب جغرافیائی قدیم.

۳- برخی دریای ایبض را واقع در شمال روسیه دانسته‌اند. (رک لغ. ذیل کلمه بحر).

هفت در هفت - یا «هرهفت» یا «هرهفت کرده» هفت ماده است که زنان در سابق خود را بدان می‌آراستند. شامل: حنا - وسمه - سرمه - سرخاب - (غازه) سفیداب - زرك (- زرورق) و غایله (- ماده‌ای خوشبوی و سیاه رنگ برای خضاب موی) حکیم نظامی فرموده است:

برون آمد ز پشت هفت پسرده
بنامی سزد رخی هر هفت کرده
همو گوید:

یکی لشکر سخت از هفت روس
بکردار هر هفت کرده عروس

این ترکیب در اشعار سخنوران خاصه تا قرن هفتم زیاد بکار رفته است.

هفت ونه - مشتمل بوده است بر هفت وسیله آرایش که در «هرهفت کرده» ذکر شد ونه وسیله و اسباب دیگری که برای زینت اعضا بکار می‌بردند. بنام: سرآویز - گوشواره - حلقه بینی - سلسله کمر - گلوبند (گردن بند) - بازوبند - دست برنجن (- دستبند) - انگشتری - خلخال که بپای می‌بستند.

عروس دولت توباد هفت ونه کرده
بیام قصر جلال تو تا ابد مسکون

هفت دوزخ - هفت طبقه دوزخ که نام برخی در فارسی مشهور است بترتیب عبارتست از: سقر - سعیر - لظی - حطمه - جحیم - جهنم - در آخرهاویه که اسفل از همه طبقات میباشد.

هشت بهشت - که نامهای آنها غالباً در ادبیات و آثار و اشعار پارسی ذکر شده است بترتیب درجات عبارتست از: ۱ - خلد ۲ - دارالسلام ۳ - دارالقرار ۴ - جنت عدن (یا بهشت عدن) ۵ - جنة المأوی ۶ - جنة النعیم ۷ - علیین ۸ - فردوس .

«هفتهای» مشهور دیگر که در ادبیات و اشعار زبان پارسی از آنها نام برده شده بسیار است. مانند: هفت اماسی - هفت بطن - هفت بازی - هفت پرده - هفت پیکر - هفت پیر - هفت خان - هفت ملت - هفت وادی - هفتواد و... علاقه‌مندان بشناختن آنها بکتاب لغت و فرهنگ معین و لغت‌نامه و مآخذ دیگر رجوع فرمایند.

خطوط اسلامی - خطهائی که بعد از اسلام در ایران معمول و متداول شده است نخست خط کوفی بوده که از اوایل قرن دوم تدریجاً در میان ایرانیان رواج یافته و تا اوایل قرن چهارم ادامه داشته است.

خط کوفی در آغاز خط «حیری» نامیده میشد. منسوب به «حیره»؛ نام شهری بود که بعدها کوفه در نزدیکی آن بنا شد. از خصوصیات خط کوفی آن بود که الف اگر در وسط کلمه قرار می‌گرفت، تلفظ میشد ولی در نوشتن حذف می‌گردید مانند: سلیمان - رحمان - هارون اسحاق که بشکل سلیم - هرون - رحمن - اسحق نوشته میشد (رك ص ۲۲ حروف ملفوظ غیر مکتوب) و این روش مأخوذ از خط سریانی بود که برای نوشتن تورات و انجیل بکار می‌بردند

و آنرا خط سطرنجیلی میخواندند. نمونه این گونه خط امروز در غالب قرآنها (بخصوص قرآن چاپ عربستان سعودی) دیده میشود. بعد از کوفی خطوط دیگری مانند ثلث و نسخ و ریحان و تعلیق و رقاع و محقق و توقیع و غیره وضع و اختراع شده است. خط تعلیق از اختلاط رقاع و توقیع پدید آمده است. و از دو خط نسخ و تعلیق خطی جدید بنام «نستعلیق» پیدا شده که از بهترین و مهم ترین خطوط فارسی است. در دوره صفویه خوشنویسان بزرگ پیدا شدند که این خط را بکمال رسانیدند و سرآمد آنان میرعماد حسینی قزوینی است. معروف به «میر» خط شکسته و شکسته نستعلیق نیز در اوایل قرن دوازدهم پیدا شد. درویش عبدالمجید طالقانی خط شکسته را از همه بهتر نوشته است.

خطهای نسخ و ثلث و رقاع و ریحان و توقیع و محقق بپایمردی ابن مقله وضع شده است.

تعریب و تفریس

پیش از این در اوایل کتاب ذکرى باجمال از چند کلمه معرب شد. اکنون سزاوار است که تعریفی نیز از آن میان آید تا بهتر شناخته شود.

معرب (بروزن مؤدب) لفظی را گویند که آنرا تغییر داده عربی کرده باشند. خواه این لفظ فارسی باشد یا غیر آن. مانند کلمه «اقلیم» که واژه ایست یونانی و اصل آن کلیما (بسکون اول) بوده است. یا گوهر که واژه ای فارسی است و معرب آن جوهر میباشد. در مقابل کلمه معرب «مفرس» است (بروزن مثلث) و عبارت از آنست که کلمه ای غیر فارسی را تغییر دهند و با تصرفاتی فارسی کنند. و این عمل را تفریس نامند بمعنی فارسی کردن. چنانچه تعریب بمعنی عربی کردن کلمه ای میباشد. تعریب براههای گوناگون انجام میپذیرد. از آنجمله است:

- ۱- ابدال حرفی دیگر مانند: گوز - جوز
 - ۲- حذف حرفی از کلمه پارسی مانند: بوستان. بستان.
 - ۳- افزودن حرفی بر کلمه فارسی مانند دیا - دیباج.
 - ۴- ابدال با زیاد کردن حرفی مانند: فرنگ - افرنج.
 - ۵- ابدال و حذف حرفی با اختلاف حرکت مانند: گاو میش - جاسوس.
- کلماتی که از زبانهای دیگر وارد زبان عرب شده و معرب گردیده اند بسیار است و

۱- جای امضا و توشیح پادشاهان و حکام غالباً بر بالای فرمانها و احکام بوده با خط و شکلی مدور نوشته میشده است که آن امضاء را «طغرا» میخواندند و خط آنرا توقیع مینامیدند (رك تاريخ خط در ایران در لغت نامه و مآخذ دیگر).

تفصیل آنها در کتب معتبر آمده است. برای شناختن آنها نیز راهها و علاماتی ذکر کرده‌اند که در اینجا بطور اختصار بیان میشود.

۱- تصریح ارباب لغت که این کلمه معربست مانند «سجیل» که در قرآن کریم آمده و معرب سنگ‌گل است^۱.

۲- کلماتی که در زبان عرب بدان وزن یافت نشود. مانند: خراسان - ابریشم سیسنبهر.

۳- آنکه در کلمه‌ای عربی حرف اول آن «ن» و حرف بعد از آن «ر» باشد. مانند: نرجس- نرمق- نرجیل که معرب نرگس و نرمه (نرم و نازک) و «نارگیل» هستند. باید دانست که نرگس نیز از زبان یونانی بزبان پهلوی راه یافته است.

۴-۵-۶- اجتماع «ص» و «ج» یا «ط» و «ج» یا «ح» و «ق» نیز در حروف کلمه‌ای ممکنست نشانه معرب بودن آن باشد. مانند: جص- صولجان- صنج. که معرب گچ - چوگان و چنگ هستند و طاسج و طازج و طنجه که معرب تسو (ربع دانگ) و تازه و تنگه (نام بندری در کنار جبل الطارق) است. و منجنیق و جائلیق که معرب منجنیک و کاتولیک هستند. ۷- مقلوب کردن حروف مانند: رافخ (فراخ) و غیم (میخ).

بنابنقل استاد دکتر صادق کیا واژه‌های: مرن- و- رافخ- و- رس- نیز مقلوب نرم- فراخ و سر (سار است و بدان معانی نیز میباشند).

۸- دیگر از نشانه‌های معرب بودن کلمه‌ای بنابنقل جوالیقی آمدن حرف «ز» است بعد از «د» مانند: مهندز (مهندس) که از «اندازه» گرفته شده است.

برخی از تغییرات دیگر که در حروف کلمات برای تعریب آنها داده میشود عبارتست از: تبدیل: پ به ف- و گ به ج- و چ به ص- و شین به سین- و ه (آخر کلمه) به ج- و غیره و غیره مانند: پیل = فیل - گوهر = جوهر - گلنار = جلنار - گلاب = جلاب - چین سین و ابریشم - ابریسیم - وینفشه - بنفسه و بنفسج- و (پیروزه) = فیروزج

فارسی زبانان نیز گاهی (شاید بجهت تفنن) بعضی کلمات فارسی را معرب کرده‌اند و بیشتر به باب تفعیل و مفعّل برده‌اند مانند: تشرشر (کنایت از بول کردن) و تخرخر (خود را بنادانی و خری زدن) و مششدر (ششدر شدن) و مکلا (کلاه بسر) و مزلف و غیره و غیره^۲.

۱- شادروان دکتر معین کلمه «فردوس» را نیز که در قرآن آمده معرب شناخته‌است (رک حواشی برهان قاطع) و برخی استادان دیگر نیز این نکته را تأیید کرده‌اند. مانند استاد دکتر محمد مقدم و دکتر صادق کیا و ... بتوانر رسید.

۲- و نیز رجوع شود بص ۶۷ و مقاله شماره ۲ زبان فارسی بکجا میرود؟

تفریسی - تفریس نیز با تصرف و تغییراتی در کلمه انجام می‌پذیرد. و بچند طریق ممکنست حاصل شود.

۱- ابدال حرفی بحرف دیگر: بلی. یلی . (بروزن «روا» و «بدی»)

۲- زیاد کردن حرفی بحرف دیگر کلمه مانند: فهرس. فهرست.

۳- ابدال با تخفیف یا با انداختن حرفی. مانند: ولیکن، لکن، ولیک، ولی. ام‌غیلان
مغیلان^۱ و نیز رجوع فرمائید بمختصات زبان فارسی درص ۶۶ در مورد تغییرها و تصرفاتی که
پارسی زبانان در کلمات والفاظ عرب کرده‌اند.

همه و هره - «همه» از مبهماتست و گاهی بمعنی «هر» میاید دراین صورت خبر آن
مفرد خواهد بود. مانند این دویست که از سعدیست:

امید تو بیرون برد از دل همه امید / سودای تو بیرون کرد از سر همه سودائی
از درخویشم بران کاین نظم طریق وفاست / در همه شهری غریب در همه ملکی گداست
ولی اگر خبر آن جمع باشد معنی همگی و تمام را میدهد و شامل همه افراد و مجموع
آنها میشود. سعدی گوید :

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت / آنکه در خواب نشد چشم من و پروینست
رفیق مهربان و یار همدم / همه کس دوست میدارند و من هم (سعدی)
چو دیدند ایرانیان روی او / همه بر نهادند برخاک رو (فردوسی)
فرق میان دال و ذال - خواجه نصیرالدین طوسی گفته است:

آنان که بفارسی سخن میرانند / در معرض دال ذال را نشانند
ما قبل وی ارساکن و جز «وای» بود / دالست و گرنه ذال معجم خوانند
بنابر این قاعده، سابق براین در برخی از نواحی ایران^۲ فارسی زبانان بین دال مهمله و
ذال معجمه فرق مینهادند. بطوریکه اگر پیش از حرف دال حرف صحیح متحرکی یا حرف عله
ساکنی بود «ذال» تلفظ میشد در غیر آن صورت دال بود. مثلاً کلمات:
ایزد - باشد - شد - بدهد بجای: ایزد - باشد - شد - بدهد تلفظ میشد. یا بجای باد -
بود - بید - باز - بوذ - بیذ گفته میشد. ولی هرگاه پیش از حرف «دال» حرف صحیح ساکنی
بود آنرا «دال» تلفظ میکردند مانند :

سرد - درد - گرد - زرد - سرد - و این قاعده در شعر نیز رعایت میشد و قافیه کردن دال

۱- مغیلان بروزن «سلیمان» رک دستور حسن تألیف شیخ محمد حسن هروی رحمه الله
علیه چاپ مشهد سال ۱۳۱۰ .

۲- مردم ماوراءالنهر مانند: غزنه و بلخ فرقی نمی‌نهادند. رک براهین المعجم تألیف
سپهر بتمصحیح استاد دکتر شهیدی و مجله ارمان سال ۹ ش ۶۵ و ۱۰ ص ۲۸۰ و ص ۹۸۵

و ذال را با هم روا نمیدانستند. چنانکه سنائی در مقام مذمت قوسی گفته است:
 فتنه را نام عافیت کسرده دال با ذال قافیت کسرده
 و اگر بحکم ضرورت قافیه ذال دال میشد شاعر باعتذار میپرداخت چنانکه انوری در
 دوبیت زیر گفته است :

دست بسخا چون ید و بیضا بنمود از جود تو برجهان جهانی افزود
 کس چون توسخی نه بود و نه خواهد بود گو قافیه دال شو زهی عالم جود
 ولی بعدها ادبا و سخنوران این قاعده را در نظم از میان برداشتند و فرقی میان دال
 و ذال نگذاشتند و آنها را با یکدیگر قافیه کردند. چنانکه امروز نیز این گونه مسائل متروک
 و منسوخ گردیده است.

«چی» علامت نسبت - پساوند «چی» که در آخر برخی از نامهای خانوادگی بنظر
 میرسد، و از آن معنی نسبت برای شغل یا جائی یا چیزی اراده میشود؛ علامت نسبت در زبان
 ترکیست. مانند: سوزنجی - انزلجی - دستمالچی - کرباسچی - حریرچی - بادامچی - انبارچی -
 چایچی - شکارچی - بهمانخانهچی.... و باید بجای آن «ی» علامت نسبت فارسی را بکاربرد.
 و بجای آنها: سوزنی - دستمالی - کرباسی - حریری - بادامی... الخ گفت. و اگرچه برخی معتقدند
 این کلمه اصلاً فارسی بوده و از این زبان بترکی راه یافته است و برای اثبات عقیده خود کلمه
 « میانچی » را نمونه میاورند ولی بکار بردن آن امروز در زبان پارسی روانیست ، و باید
 از استعمال آن خودداری کرد. آغاز استعمال این کلمه ظاهراً از قرن هفتم هجری و پس از استیلای
 مغول بوده و تدریجاً روی باز دید نهاد است و در زمان قاجاریه رواج بسیار یافته . در اوائل
 سلطنت سلسله پهلوی که مردم هنگام گرفتن شناسنامه با انتخاب نام خانوادگی میپرداختند ، غالب
 ارباب شاغل برای نسبت دادن شغل بخود این کلمات را اختیار کردند و نامهای خانوادگی:
 لحافچی - پردهچی - پوستچی - کتابچی و غیره را برگزیدند . این پساوند در میان ترکان
 و آنان که بزبان ترکی استانبولی سخن میگویند بصورت «جی» بکار میرود . در تاریخ و صاف
 نیز «انبارچی» و «اختاجی» استعمال شده است .

ضمیر متصل «ش» و «م» - ضمیر اضافه متصل «ش» و «م» اگر در آخر کلمات در آید
 متصل نوشته میشود. مانند: کتابش - قلمش - لباسش - دستم - اسبم - بی خویشتم و سندات .
 و سزاوار نیست آنرا از کلمه پیش از خود جدا بنویسند. و اینکه در این اواخر معمول شده و
 برخی آنرا جداگانه و بصورت کتاب اش - قلم اش - لباس اش - دست ام - اسب ام - بی خویشتم ام
 سندات... مینویسند بدعتی ناروا و عملی بیهوده است. و نباید آنها را جدا نوشت. مگر آنکه
 کلمه مختموبهای غیر ملفوظ باشد که در این صورت جدا از حرف ماقبل خود نوشته میشود. مانند:

بچه‌اش - دیده‌اش - میوه‌اش - شیوه‌اش

هرگاه کلمه‌ای به «واو» یا «الف» ختم شود در هنگام اضافه کردن «شین ضمیر» یائی پیش از «شین» در میاورند مانند: بازویش - ابرویش - جادویش - عصایش - پایش و غیره^۱

* طرق توسعه زبان

راههای توسعه زبان و تکثیر لغات در میان هرملتی بگونه‌ای جدا و متفاوتست. چنانکه در زبان عرب از راه اشتقاق و قلب و ابدال^۲ و معرب ساختن کلمات^۳ و غیره صورت میپذیرد. اشتقاق عبارتست از جدا ساختن کلماتی از کلمه‌ای دیگر که غالباً آن را ریشه میگویند و آن بردو گونه است. صغیر و کبیر.

اشتقاق صغیر - همان صرف کلماتست که در علم صرف شرح آن بتفصیل آمده است. وازیک کلمه بنام مصدر افعال و اسمائی چون ماضی و مضارع و امر و نهی و جعد و نفی و استفهام و اسم فاعل و مفعول و اسم زمان و مکان و آلت و صیغه مبالغه و صفت مشبیه و غیره و غیره میسازند که در نزد همه مشهور است.

اشتقاق کبیر - عبارت از تغییر محل حروف کلمه است با یکدیگر بدین معنی که در یک واژه سه حرفی گاه حرف اول را با آخر و گاه حرف آخر را با اول و گاه این دو حرف را بوسط کلمات می‌برند و آنرا «قلب» نامند. بنابراین از قلب هر فعل سه حرفی پنج واژه مقلوب ممکنست بدست آید و هر واژه چهار حرفی بیش از بیست و سه صورت مقلوب ممکنست داشته باشد. ولی برای هیچیک از اینها معمولاً بیش از پنج صورت ذکر نشده است.

اینک نمونه کامل قلب یک واژه سه حرفی را در کلمه «سلب» (بفتح اول و دوم) میتوان دید، که بمعنی جاسه است. صورتهای مختلف مقلوب آن: «لبس» و «بلس» (که تلبیس و تبلیس از مشتقات آنهاست) و «سل» (بمعنی پرده و پوششی نازک که بر روی قرینه چشم پیدا میشود) و «بسل» (بمعنی ارزن و عقب و...) میباشد و سبیل (- راه) و «اسلوب» (- شیوه و روش) نیز از مشتقات دیگر این کلمه است.

برخی از کلمات دیگر که مقلوب آنها در زبان فارسی رایج و متداولست عبارتست از: حمد و مدح - حمل و حمل - بعض و بضع (- اند) تلخیص و تخلیص - تصفح و تفتحص - اسهال و اهمال - عصا و صاع (- چوگان).

۱- رك ص ۳۹ جمع بستن کلمات.

۲- تفصیل این مطالب را در کتاب «قلب» اثر معروف استاد دکتر صادق کیا باید دید. از انتشارات دانشگاه تهران.... و هم رجوع شود به مقاله معنی که آن استاد در مجله دانشکده ادبیات (سال چهارم شماره چهارم) نوشته‌اند. مطالب این مجموعه مأخوذ و مقتبس از آنهاست.

۳- در باب تعریب پیش از این سخن گفته شد.

ابدال - ابدال (بکسر اول) که آنرا اشتقاق اکبر نیز گفته‌اند. عبارت از تبدیل کردن حرفیست بحرف دیگر یا قرار دادن حرفی در کلمه بجای حرفی دیگر، بجهت آسان شدن تلفظ آن و رفع سنگینی کلمه یا بهر علت دیگر مانند: ایذاء و ابذاء (= بدگوئی و آزار) - ادهم و اتحم (= سیاه) - میزاب و مزارب (= ناودان).

ابدال و قلب در زبان پارسی نیز کم و بیش رواج دارد و سبب توسعه لغات میگردد مانند: قفل و قلف - مشق و مخش (این دو کلمه مأخوذ از زبان تازیست) و دیوار و دیفال - ابرود و ارسود (= گلابی) - کنار و کران - چسیدن و چفسیدن - هرگز و هرگز - چرخ و چخر. استخر - استرخ - هوشیار - هشیوار و غیره و غیره.

* طریقه تکثیر لغات در زبان پارسی

اما طریقه مهم و اساسی برای تکثیر و توسعه زبان پارسی راههای دیگریست برتر از قلب و ابدال و اشتقاق و غیره. و آن ترکیب کلماتست و آوردن پیشوندها و پسوندها باول یا آخر واژه‌ها - چنانکه از ترکیب یک واژه «دست» که دارای معنی معلوم و معینی است. با کلمات دیگر کلمات جدیدی ساخته میشود. مانند: دستاویز - دست آورنجن - دست آورد - دستبند - دستبرد - دستنبو - دست افشان - دست دست - دسترس - دستکش - دستمال - دست نخورده - دست نشانده - دستگیره - دسته - دستار. ووووو.

و براین قیاس از صدها واژه دیگر چون: آب - خاك - آتش - پا - سر - نان - جان - میتوان با ترکیب، کلمات تازه دیگری ساخت.

طریقه دیگر برای تکثیر لغات چنانکه اشاره شد آوردن پسوندها یا پیشوندهاست بر سر کلمات یا در آخر آنها مانند: ار - کار - گار - گر - ور - مند - سار - زار - گان - گین - و غیره و غیره و این از راههای مشهور و بسیار متداولست^۱.

اما نکته‌ای را که باید در اینجا متذکر شد آنست که ساختن واژه از این طریق سماعی است، نه قیاسی^۲. و باری اگر نیز بقیاس باید کرد هر که را نیرسد تا بدله‌خواه یا از روی هوس یا باندک وقوفی بدین کار دست یازد و با قرار دادن یکی از «ادات» به پیش و پس کلمات واژه‌ای جدید سازد. چنانکه در این روزگار برخی چنین میکنند. و مکرر گفته شد که این همان نکته‌ایست که اگر از روی نادانی و بی‌ذوقی و خودسری عمل شود موجب فساد و تباهی زبان میگردد. **مطابقت فعل با فاعل** - در زبان فارسی فعل با فاعل در تذکیر و تأنیث مطابقت نمیکند. یعنی فاعل خواه مرد باشد یا زن فعل مشترك و یکسانست^۳. عبارت دیگر زبان فارسی

۱ - رجوع فرمائید بمقاله زبان فارسی بکجا می‌رود. قسم اول تحت عنوان «کدام غلط

مشهور» در بخش سوم کتاب. ۲ - از جمله رجوع فرمائید بص ۱۸ و ۳۳ و بخش سوم

مقاله زبان فارسی بکجا می‌رود. ۳ - رجوع فرمایند ص ۱۲

دری مذکر و مؤنث ندارد ولی از جهت افراد و جمع اگر فاعل جاندار باشد مطابقت فعل با آن لازمست. مانند: رضا و تقی از سفر بازگشتند. سعدی و انوری از شعرای بزرگ ایران بودند.

من و تو غافلیم و ماه و خورشید
براین گردون گردان نیست غافل
ولی اگر بیجان و غیر ذیروح باشد مطابقت و عدم مطابقت هر دو جایز است پیشینیان
عدم مطابقه را فصیح تر میسرندند... فرخی سیستانی گفته است:

تا سال و ماه و روز و شبست اندرین جهان فرخنده باد روز و شب و سال و ماه تو
اسب و کمر و تیغ بدو گیرد قیمت تخت و سپه و تاج بدو یابد مقدار
هرگاه فاعل اسم جمع باشد مطابقت و عدم مطابقت هر دو رواست. مانند: لشکرها
بیک طرف صف کشیدند - یا لشکرها بیک طرف صف کشید

لشکر اردیبهشت تاخت به بهمن بازگرفت آنچه برده بود بیغما
هرگاه فاعل بی روح باشد اما بدان صفات ذیروح بدهیم و در حکم جاندار فرض کنیم
باز هم مطابقت لازم است مانند: اطفال شاخ قباب سبز ورق دربر کرده اند. و دختران شکوفه
لب بخنده گشوده اند. محمودخان ملک الشعرا سروده است:
از کوه برشدند خروشان سحابها غلتان شدند از بر البرز آبها

* «شعر و نثر»

شعر = هر سخن ممکن است منظوم باشد یا منثور، سخن منظوم عبارت از گفتاریست که دارای وزن و قافیه باشد و آنرا شعر گویند که بمعنی فهم و دانائیست چون متکلم از روی شعور و علم کلمات را برشته نظم می کشد. کمترین قسمتی از یک شعر را بیت گویند. هر بیت دارای دو مصراع است.

«اقسام شعر»

اقسام شعر عبارتست از: مثنوی، غزل، قصیده، قطعه، رباعی، دوبیتی، ترجیع بند، ترکیب بند، مستزاد، مسقط، مثلث، مربع، مخمس، مسدس، و غیره...
و از جهت موضوع شعری ممکنست بر مطالب رزمی یا بزمی یا اخلاقی یا عرفانی یا مذهبی یا توصیف و بیان مناظر طبیعت یا شکوه و شکایت یا مدح و ذم و نعت یا هجو و هزل و طنز و فکاهی و سیاسی و اجتماعی و سرثیه یا شرح عشق و وصل و فراق و غیره دلالت کند.

* - خواندن مطالب شعر و نثر تا آئین نگارش یا برخی از قسمتهای آن نیز موکول بنظر استادان محترم است.

۱- «بحر طویل» نیز در ردیف سخنها، منظوم است که امروز کمتر سخنوران بدان توجه میکنند.

مثنوی - اشعار است که تمام دارای یک وزن باشد ولی هر بیت آن دارای قافیه جداگانه باشد و برای بیان موضوعات مفصل و داستانها و حکایات و غیره بکار میرود. مانند: اشعار شاهنامه فردوسی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، خمسه نظامی، سبعة جاسی، حدیقه سنائی.....

غزل - مغالزه در لغت بمعنی معاشقه و گفتگوی با معشوق است و غزل در اصطلاح چند بیت هم وزن و هم قافیه را گویند که قافیه سایر ایات آن با قافیه مصراع اول و دوم بیت نخستین یکی باشد. غزل غالباً متضمن وصف معشوق و بیان مطالب عاشقانه است. گاه در بیان هند و اندرز و عرفان و مطالب دیگر نیز بکار رفته. عده ایات غزل از ۶ تا ۱۶ بیت است و گاهی کمتر یا بیشتر می شود.

قصیده - بمعنی قصد کردن است چون شاعر در آن قصد بیان مطلبی را می کند. قصیده نیز مانند غزل اشعارش دارای یک وزن و یک قافیه است که باید با قافیه هر دو مصراع بیت اول یکی باشد ولی تعداد ایات آن از غزل بیشتر و معمولاً بین ۲۰ تا ۱۰۰ بیت و گاهی بیشتر میشود. قصیده غالباً با وصف طبیعت یا وصف یکی از فضول چهارگانه سال یا تغزل یا شکایت یا هند و نصیحت آغاز میشود. و درباره مطالب مختلف از جمله مدح بکار میرود مانند قصاید فرخی، عنصری، انوری، خاقانی، قاضی.

قطعه - عبارت از چندین بیت هم وزن و هم قافیه است که در یک موضوع واحد گفته شود. در قطعه ممکنست مصراع اول بیت اول با مصراع دوم آن بیت دارای یک قافیه نباشد مانند این قطعه مشهور رودکی، تعداد ایات قطعه گاه از پنجاه بیت نیز متجاوز دیده شده است

زمانه پندی آزاده وار داد سرا زمانه را چو نکو بنگری همه پندست

بروز نیک کسان هیچ غم مخور ز نهار بسا کسا که بروز تو آرزومندست

رباعی - عبارتست از چهار مصراع هم وزن (بروزن لاهول ولا قوه الا بالله) که سه مصراع اول و دوم و چهارم آن با هم در قافیه مشترک باشند و خود نیز مطلب واحدی را پیروانند در رباعی گاه ممکنست هر چهار مصراع دارای یک قافیه مشترک باشد. متقدمان شعرا در سرودن رباعی غالباً هر چهار قافیه را مطابق میاورند.

دویتی - مانند رباعیست ولی در وزن با آن فرق دارد مانند دویتی های باباطاهر.

ترجیع بند - عبارت از چند قطعه شعر هم وزنست که هر یک مانند غزل دارای قافیه معینی باشد و در آخر هر قطعه یک بیت عیناً تکرار شود و برای بیان یک مقصود بکار رود مانند ترجیع بند سعدی و ترجیع بند مشهور هاتف اصفهانی.

ترکیب بند - مانند ترجیع بند است تفاوتی که دارد اینست که برگردان آن (= ترجیع) در هر قطعه فرق میکند یعنی مضمون و قافیه آن در هر بند غیر از بند دیگرست. مانند ترکیب

بند شهر جمال الدین اصفهانی درنت رسول اکرم (ص) بمطلع :

ای از برگد ره شاهراست	وی قبّه عرش تکیه گاهت
ای طاق نهم رواق بالا	بشکسته ز گوشه کلاهت
هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خریده در پناحت
جبریل مقیم آستانت	افلاک حریم بارگاهت
کونین نواله ای ز جودت	افلاک طفیلی وجودت

وترکیب بند شهر محتشم کاشانی در رثای شهیدان کربلا بمطلع :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کسز جهان
 بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پرورده کنار رسول خدا حسین

مسمط - یعنی پرشته کشیده شده و عبارتست از چند مصراع که بیک وزن و قافیه باشد و مصراع آخری با همان وزن و دارای قافیه جداگانه . مانند مسمطهای منوچهری .
پادآوری - این نکته را باید متذکر شد که در سرودن این گونه اشعار اخیر (ترجیع ، ترکیب ، مسمط) غالب سخنوران بخصوص شاعران متأخر تفنن هائی کرده اند و گاه در قالب و قوافی آنها تغییراتی داده اند ، مثلاً گاهی قوافی بند اول همه بیک نسق است و در مابقی فرق میکند و گاه قافیه مصراع آخر بند اول را در برگردان بندهای دیگر حفظ و رعایت می کنند و صورتهای دیگر....

مستزاد - آنست که در آخر هر مصراع جمله یا کلماتی اضافه کنند که وزن آن با مصراع اول متفاوت باشد ولی در معنی با آن مربوط شود و غالباً مکمل آن گردد و نمونه هایی بسیار از آن در غزل و رباعی و قصیده آمده است مانند :

با باز یکی مرغک نو خسته ای از روی نیاز
 گفت از چه سبب چنین بمن تاخته ای با چنگل باز
 لا گفتا بتو از روی حقیقت گویم نیز روی سباز
 زانست که من بازم و تو فاخته ای رو چاره بساز

صنایع شعری - شعرا و سخنوران گاهی کلام خود را بصنایعی آرایش میدهند ، که ممکنست لفظی باشد یا معنوی . و انواع بسیار دارد . مانند صنایع : ترصیع ، ملمع ، لف و نشر ، تضمین ، تجنیس ، اشتقاق ، قلب لفظی ، حذف ، تکریر ، و غیره و غیره که در ردیف صنایع

لفظی کلامند. و صنعت‌های: استعاره، کنایه، تشبیه، مراعات نظیر، مطابقه یا تضاد یا تناسب، اغراق، ایهام، قلب مطلب، تلمیح، تمثیل و غیره که از جمله صنایع معنوی کلام بشمار می‌روند. تعریف هریک و تفصیل مطلب را باید در کتابهای فن بدیع و صناعات ادبی ملاحظه کرد^۱.

نثر و السام آن

نثر سخنی پراکنده و کلام غیر منظوم را گویند که دارای وزن نباشد. و چون همه افراد مقاصد و مکنونات ضمیر خود را بیک طریقه بیان نمی‌کنند، و طرز ادای سخن و نوشتن آنان با یکدیگر اختلاف و تفاوت دارد. این اختلاف‌ها که در شیوه و طرز سخن پدید می‌آید، سبب ظهور و ایجاد سبک‌های مختلف می‌گردد.

از سبک‌های مشهور در نثر پارسی سبک نثر ساده - فنی - و موزون و مسجع - و بین این را باید نام برد.

نثر ساده یا مرسوم - نثری را گویند که ساده و بی‌پیرایه باشد. در نثر ساده نویسنده سخن خود را روان و آسان و بزبان محاوره ادا می‌کند. گرد استعمال سجع و موازنه و واژه‌های سنگین و عبارات رنگین و آراستن کلام نمی‌گردد. هر چه می‌گوید بیان مقصود است. شاخ و برگ و حشو و زائد در آن راه ندارد. چنانکه اگر چیزی از آن بکاهند یا کلامی بدان افزایند غالباً معنی دچار آشفتگی و تزلزل می‌شود.

نثر فارسی بعد از اسلام بر اساس ساده نویسی آغاز گردید. و آثاری که از دوره‌های کهن بها رسیده، همگی روان و ساده و استوار می‌باشد مانند: ترجمه تفسیر طبری - تاریخ بلعمی - تاریخ برمکیان - تاریخ بیهقی - نوروزنامه - قابوسنامه - سفرنامه ناصر خسرو و غیره.

نثر فنی یا مصنوع - یا نثر آراسته - آنست که نویسنده کلام خود را با تزئینات لفظی و معنوی آرایش دهد. در این شیوه انواع صنایع از تشبیه و تجنیس و تضمین و ترصیع و ایهام و استعاره و کنایه و اطناب‌های نابجا یا بجا و توصیف‌های گوناگون و درج اشعار و اشال و آیات و و و. در سخن راه می‌یابد. و چون نویسنده گاه بر خود رنجی هموار می‌سازد و برای آرایش کلام خود را بتکلف و زحمت سیندازد. بدین سبب آنرا نثر «متكلفانه» نیز گفته‌اند. از آثار گذشتگان کتابهای تاریخ معجم و تاریخ و صاف و مرزبان‌نامه و دره نادره از نمونه‌های این گونه نثرهاست.

نثر موزون و مسجع - که میتوان آنرا «نثر موزون» یا «نثر مسجع» نیز خواند، نثریست

۱- از جمله میتوان بصناعات ادبی استاد همائی و زیب سخن از دکتر نشاط و ترجمه اسرار البلاغه از استاد دکتر جلیل تجلیل (خاصه در باب کنایه و استعاره و تشبیه) رجوع کرد.

که دارای کلام و عبارات آهنگین باشد و بخشها و بندهایی تقسیم شود که پایان آنها غالباً منتهی بکلام مسجع باشد، مانند: «هنرمند هر جا که رود قدر بیند، و بصدور نشیند. وی هنر قلمه چیند و سخی بیند.» - «الهی منتت بر من بسیار است، والطافت بی شمار. الهی هر چه دارم از تو دارم. باز هم چشم طمع بتو میگمارم. الهی اگر چه مرا توشه ای بیار نیست از حضرت تو مرا جز کرم انتظار نیست، ای خدای من و ای مولای من آیا نو میدی از درگاه چون تو کریمی رواست؟ و مایوسی از چون تورحمی سزااست؟» (از مناجات نامه ابوالحسن طوطی همدانی).^۱

نمونه های خوب و ممتاز عبارات مسجع و موزون را در مناجات نامه های خواجه عبدالله انصاری و گلستان سعدی و نامه های قائم مقام فراهانی میتوان دید.

نثر موزون را باید از نثر مصنوع جدا و متمایز دانست. چه معمولاً در نثرهای موزون بجز سجع و آهنگ و گاهی آیات قرآن کریم کمتر اثری از صنایع دیگر دیده میشود. و مطالب نیز ساده و بی پیرایه بیان میگردد و حال آنکه نثر فنی و مصنوع چنین نیست.^۲

نثر بین بین - نثریست که بنیان کلام و اسلوب سخن در آن بر بیان مطلب نهاده شده. عبارت پردازی و جمله سازی عنان اختیار را از کف نویسنده نربوده و او را مقهور تفنن و بازی با کلمات نساخته است. آثار صنعت در عبارات آن کم میتوان دید، موازنه و سائله و اطناب و ایراد آیات و امثال و اشعار و سایر صنایع بدیعی در آن بندرت یافت میشود؛ بر روی هم اگر ساده نیست فنی و مصنوع هم شمرده نمیشود. بدین جهت باید آنرا «نثر بین بین» نامید. مانند نثر کلیله و دمنه از نصرالله بن محمد بن عبدالحمید. و چهارمقاله نظامی عروضی که صرف نظر از برخی واژه ها و پاره ای موازنه ها و صنایع و سجعها که بندرت در آن دید میشود سبک آن بسبک نثرهای ساده مانند است. و تاریخ بیهق از ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف باین فندق^۳. که از کتب قرن ششم هجریست و کتب دیگری که بدین شیوه نوشته شده.

مقامه نویسی - مقامه نویسی که میتوان گفت امروز تقریباً متروک و منسوخ گردیده، نوعی از نثرهای معمول و متداول قدیم بود بشیوه نثرهای فنی و مصنوع. که در آن همه جا غلبه کامل با جملات مسجع و مقفی و عبارات موزون و آهنگ دار بود. مشهورترین آنها در زبان پارسی «مقامات حمیدی» است از قاضی حمیدالدین بلخی که بسال ۵۵۱ هجری قمری نوشته شده است.

نثر فارسی نیز از جهت موضوع مانند نظم مشتمل بر مطالب مختلفی است. حتی دامنه آن از نظم نیز وسیعتر است، و موضوعهای گوناگونی مانند: ادبی و لغوی و تاریخی و جغرافیائی

۱- رک بزرگان و سخن سرایان همدان ج ۲ ص ۳۱۹

۲- علاقه مندان رجوع فرمایند بکتاب نثر فارسی از دکتر ذبیح الله صفا از آغاز تا عهد

خواجه نظام الملک. ۳- رک سبک شناسی بهار ج ۲.

و بزمی و رزمی و عشقی و فلسفی و اخلاقی و عرفانی و دینی و علوم قرآنی و طبیبی و سیاسی و اقتصادی و قصه و داستان و تعزیه و برثیه و نمایش و طنز و فکاهی و اجتماعی در آن دیده میشود. و بطور کلی هر مطلبی را میتوان به نثر بیان کرد.

نثر معاصر - نثر معاصر نثریست مخصوص، و ممتاز از سایر نثرها. نه جزالت و استواری نثرهای ساده قدیم را دارد نه آرایشهای لفظی و معنوی نثرهای فنی گذشته را در آن میتوان دید. اگرچه تار و پود آن اندکی سست است ولی در حد خود برای بیان مقاصد کفایت میکند. مناسبترین تعریفی را که در این مورد میتوان کرد تعریفی است که شادروان رشید یاسمی نوشته است در پنجاه سال پیش. بدین شرح: «نثر فارسی اگرچه صفات استواری و وزانت سابق را از دست داده و از صنایع لفظی و معنوی عاری شده است و این در نظر اشخاص معتاد بسبب قدیم ادبیات نشانه انحطاط است، ولی در عوض صفات دیگری کسب کرده است که در چشم متجددان علامت ترقی بشمار است. مانند سادگی و روانی و خالی بودن از صنایع. البته سادگی از دوره در نثر پیدا شده است یکی از طریق جهل با سلوبهای کلام و غفلت از مهارت شاهکارهای ادبی قدیم. دیگر از راه عمد که با وجود اطلاع کامل از شیوههای سخن فارسی و انس با گفتار فصیحای کهن باز نویسندگان قلم خود را تماماً بسادگی عادت داده از هر قسم عبارتی که بوی تصنع بدهد دوری میگزینند...»

البته این تعریف در مورد نثرهای نیم قرن پیش مصداق دارد و اگر مسامحتی روا داریم شاید تا سی سال پیش را نیز بتوانیم شامل این تعریف بدانیم...^۱ از آن پس نثر فارسی دستخوش تغییرهایی عظیم و شگفت انگیز شده است که شرح آن بیاید.^۲

برخی از اصطلاحات ادبی در نثر و نظم

اطناب - سخنی را گویند که الفاظ آن بسیار و معانی اندک باشد.

اطناب محل - و هرگاه این خصوصیت بعد افراط رسد تا بدانجا که موجب ملال و افسردگی خاطر شنونده گردد آنرا «اطناب محل» گویند.

ایجاز - بیان کردن مقصود است در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت. این صفت ضد «اطناب» است. زیرا که دارای معانی بسیار و الفاظ کم میباشد.

ایجاز مغل - اگر مطلبی را با کمترین الفاظ بیان کنند چنانکه مقصود گوینده بخوبی مفهوم نشود یا مطلب دارای ابهام و خلل گردد گویند آن سخن دارای ایجاز مغل است. ایجاز مغل و اطناب محل هر دو در نویسندگی از عیوب فصاحت و کلام میباشد. همچنین نویسند

۱- کتاب ادبیات معاصر چاپ ابن سینا سال ۱۳۱۶ ص ۱۰۷

۲- رک بخش دوم -

باید که در بیان مقصود از اطناب بپرهیزد و باطاله سخن نپردازد. مگر آنجا که مناسب حال و کلام باشد و مقام اقتضای آن کند.

مساوات - رعایت حد اعتدالست در بیان اطناب و ایجاز بطوری که لفظ و معنی متناسب با یکدیگر باشد، نه لفظ بسیار و معنی اندک باشد، و نه معنی بسیار و لفظ اندک.

سخن فارغ - کلامی را گویند که دارای الفاظ و عباراتی نخیم و رنگین باشد ولی معانی دلپذیر و سودمندی در آن دیده نشود. رکه تعلیقات

سخن مستکلف - با تکلف آیز سخنی را گویند که گوینده در ادای آن خویش را برنج و زحمت افکند، و بر طبع شنونده گران آید بر خلاف سخن مطبوع.

ارتعجال - خطبه و سخن یا شعری را بی اندیشه بسیار و فی البدیهه گفتن. و برعکس آن «رویت» میباشد که شعر و سخنی را با فکر و تأمل گویند.

بیت الغزل - یکی از بیتهای غزل یا قصیده را که از همه بهتر باشد «بیت الغزل» یا «بیت القصیده» گویند. و گاهی همه ابیات غزلی چندان نغز و دلپذیر است که انتخاب و ترجیح نهادن یکی بر دیگری دشوار میگردد. اینجا است که خواجه شیراز فرموده:

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

شادروان مفتون از سخنوران معاصر همدان در مقطع غزلی سروده است:

تمام عضو تو مانند شعر مفتونست که هیچگونه روا نیست انتخاب در او

و نیز گفته اند «بیت القصیده» آنست که شاعر معنی و مضمونی را بخاطر گذراند و آنرا

دریتی بنظم آورد و بنای قصیده را بر آن نهد.

چگونه میتوان موفق بدست نوشتن شد

برای موفقیت در امر نگارش و درست نویسی نکته ها و اسوریاری مؤثر است که مبتنی بر عوامل زیر میباشد:

نخست - عوامل لفظی مانند رعایت فصاحت و بلاغت و سادگی عبارات و کوتاهی جملات و انتخاب الفاظ فصیح و فخیم و رنگین و خودداری از بکار بردن کلمات سست و عامیانه و مهجور و لغات خارجی و رعایت قواعد دستور زبان در تنظیم جمله ها و سایر اصول مربوط بدان.

دوم - عوامل معنوی مشتمل بر طرز تفکر و ابداع و ابتکار در ایجاد مضامین تازه و پروراندن اندیشه و قدرت استدلال و رعایت نظم مطالب بطور کامل و تمهید مقدمه ای مناسب (در صورت لزوم) و در آخر بدست آوردن نتیجه مطلوب.

ولی اشکال عمده کار در اینجاست که تفکیک اجزاء این دو رکن از یکدیگر به سهولت میسر نیست و عامل لفظی و معنوی را نمیتوان باسانی از هم جدا و مشخص ساخت، چه ترکیب این اجزاء و اتحاد این دو عامل با یکدیگر مجموعه ای کلی و غیر قابل تفکیک را تشکیل میدهد که از آن هیأت و صورت کلی انشاء بدست می آید. در واقع لفظ و معنی ارتباط و پیوندی ناگسستنی با هم دارند. وقتی الفاظی زیبا و عباراتی روشن قادر به جلوه گری و تأثیر تواند بود که که حاوی معانی و مطالبی نفوذ و شورانگیز باشند. و گرنه چون پسته ای بی مغز و جوی میانی تهی خواهند بود. و زمانی افکار و مضامین عالی بر مؤثر و دلپذیر میگردند که در لباس الفاظ و عباراتی پسندیده و زیبا خود نمائی و جلوه گری کنند.

اینک مطالب مزبور و نیز سایر نکته ها و عواملی را که در امر نگارش و بهبود آن و درست نویسی مؤثر است بطور زبده و خلاصه و فهرست وار در زیر میاورد:

۱- مطالعه هر چه بیشتر آثار نویسندگان بزرگ و معاصر، تا آنجا که عبارات و جمله های شیرین آنها در ذهن نویسنده جایگزین شود.

۲- خواندن و حفظ اشعار نفوذ و دلپذیر زبان فارسی و به خاطر داشتن معانی و مضامین خوب آنها.

۳- حفظ کردن و به خاطر سپردن امثال و سایر کلمات قصار و سخنان دانشمندان و نویسندگان.

۴- بحث و تحلیل قطعات ادبی و موضوعهای علمی و اجتماعی.

۵- پرورش ذوق و استعداد و تقویت احساس و ادراک از راه تمرین و ممارست در نویسندگی و طرق دیگر.

۶- برگرداندن قطعات نظم به نثر و همچنین تلخیص نوشته های گذشتگان و تفسیر

نگارنده و قلمباز

حکایات سلف با بیانی ساده و تازه.

۷- دقت درنوشتن مقدمه (اگر در انشائی مقدمه لازم باشد) و رعایت حسن مطلع و حسن ختام .

۸- رعایت نظم منطقی در بیان مطالب و نیز آوردن هر سخن و مطلبی را بجای خود .
۹- رعایت ارتباط میان قسمتهای مختلف مطالب انشاء ، بطوریکه هنگام به پایان رسانیدن مطلبی و آغاز مطلب دیگر رشته سخن از هم گسیخته نشود و مطالب با یکدیگر پیوند کامل داشته باشد و هر مطلبی مقدمه مطلب دیگر بنظر برسد.

۱۰- رعایت قواعد دستور زبان فارسی خاصه در آوردن زمان و فعل و فاعل و مفعول صریح و غیر صریح .

۱۱- تا ممکنست جمله ها کوتاه باشد و کلمات و عبارات فصیح و شیرین انتخاب شود.
۱۲- خودداری از تکرار افعال و کلمات و الفاظ، مگر آنجا که موجب زینت کلام— باشد یا ضرورت اقتضا کند.

۱۳- خودداری از حذف بی مورد افعال و حتی الاسکان بکار نبردن فعلهای وصفی .
۱۴- خودداری از استعمال واژه های مبتذل و اصطلاحات و امثال عامیانه و رکیک که غالباً در معاوړه مردم عامی شنیده میشود.

۱۵- انتخاب الفاظ زیبا و دلنشین و آهنگین و بکار بردن آنها در جای خود.
۱۶- خودداری از استعمال واژه های اروپائی و لغات مغلق و دشوار عربی و کلمات سهجور و ستروک و ناسانوس فارسی.

۱۷- در هنگام بکار بردن مترادفات (اگر لازم باشد) حتی المقدور بهترین آنها انتخاب شود.

۱۸- در انتخاب کلمات و تنظیم جمله ها و تنسيق عبارات، خوش آهنگی و سوزون بودن آنها تا حد امکان رعایت شود بطوریکه بگوش شنونده خوش و دلنشین باشد و این امر برای هنر نویسنده ای میسر نیست جز با مطالعه مداوم آثار نویسندگان بزرگ و تمرین و ممارست در کار نویسندگی.

۱۹- متناسب بودن لفظ با معنی و رعایت مقتضیات زمان و مکان.
۲۰- خارج نشدن از موضوع و بخواشی نپرداختن و پرهیز از ایراد جمله های معترضه بی مورد.

این نکته ها چنانکه قبلاً ذکر شد بعضی در تکمیل و بهبود معانی مؤثر است و برخی در اصلاح و آراستن الفاظ و جمله ها و عبارات که پس از مطالعه و دقت کافی و توجه بمطالب

آنها تشخیص هریک برای دانشجویان و پژوهندگان دشوار نیست و خود باسانی میتوانند آنها را از یکدیگر جدا کنند.

نکته‌ای که باید بدان توجه کامل داشت آنست که پس از پایان هراتر و نوشته‌ای باید بتصحیح و تکمیل و تنقیح آن پرداخت و مکرر آنرا برای خود و دیگران بازخواند و از نظرات و آراء و انتقادهای شنوندگان جهت حک و اصلاح و رفع معایب نوشته و اثر خود استفاده کرد.

غیر از آنچه بیان شد در کار آئین نویسندگی مطالب و نکته‌هایی دیگر دیده میشود که هر چند از فروع است رعایت آنها کم و بیش لازم بنظر میرسد از آنجمله است: درست نوشتن واژه‌ها و نداشتن غلطهای املائی که رعایت آن سخت در کار نویسندگی مؤثر است و اگر لغتی غلط نوشته شود اثری عظیم در ذهن خواننده یا شنونده بجای میگذارد. دیگر دقت در نقطه‌گذاری و استعمال علامات لازم؛ که با اظهار تأسف در این بیست و سی سال اخیر زیاد مورد توجه قرار گرفته است.

سوم - خوبی خط یا اگر ممکن نیست خوانا و روشن و مرتب نوشتن مطالب.

چهارم - بکار بردن کاغذ و مرکب تمیز در نوشته‌ها.

پنجم - خواندن مطالب با صدائی رسا و طبیعی و شمرده (اگر نویسنده خود نوشته خود را بخواند).

نکته‌هایی که از شرح و توضیح آنها نمیتوان گذشت (زایبی)

در نقل مطالب این مجموعه، خاصه در بیان آئین نگارش همهجا بنابر اختصار گذاشت. بهمین سبب چنانکه بنظر میرسد تفصیل یک دفتر مطلب را درباره طرز درست نویسی در چند صفحه و بیست بند بیان داشت. البته دانشجویان نکته سنج دقیق و سایر ادب دوستان باراهنمائی و دستیاری استادان گرامی جزئیات مطلب را بخوبی فرا خواهند گرفت و بکار خواهند بست. ان شاء الله. ولی آنچه را که از بیان شرحی راجع بان نمیتوان گذشت یکی موضوع رعایت کوتاه بودن جمله‌هاست، دیگر انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و فصیح و رسا. و بکار بردن آنها را در جای خود. که این هردو از ارکان عمده عوامل لفظی و شاید از شروط اساسی نویسندگی باشد.

۱- خوانندگان محترم البته توجه دارند که در اینجا مراد تفکیک اجزاء دو رکن نیست که در بالا بدان اشاره شد و آن کاری در حد خود دشوار است. بلکه مقصود ذکر نکته‌هاییست که برخی در بهبود عوامل لفظی مؤثر است و بعضی سبب تکمیل معنی و بالا بردن ارزش آن میگردد. ۲- رکن مقاله «جدا باید نوشت یا پیوسته».

مطلب نخست یعنی کوتاه بودن جمله‌ها درنثرهای ادوار پیشین بخوبی رعایت میشد.

و نمونه‌های عالی و کامل آنرا در کتب و آثار نویسندگان سلف بوضوح میتوان دید. مانند: -
دانشنامه علایی - سفرنامه ناصر خسرو - قابوسنامه - سیاستنامه - نوروزنامه - تاریخ بیهقی -
تاریخ بلعی - عقدالعلی - اسرارالتوحید - وجوامع الحکایات^۱ و گلستان و بهارستان و نگارستان
 و غالب تفسیرها و کتب تاریخی و ادبی زبان پارسی و آثار دیگر^۲.

و از آثار متأخران میتوان بکتابهای: فاضل خان گروسی، علیخان امین الدوله، میرزا حبیب
 اصفهانی، میرزا آقاخان کرمانی، فتحعلی آخوندزاده، میرزا تقی علی آبادی، محمدطاهر میرزا
 و میرزا ملکم خان و غیر اشاره کرد.

البته مقصود بهیچوجه آن نیست که اسروژه درنوشتن باید پیروی از سبک گذشتگان
 کرد یا آثار نویسندگان هزار سال پیش را سرمشق کار خویش ساخت و تقلید از شیوه و روش
 آنان پرداخت؛ که این کار اگر خوب یا بد بدین سادگی و آسانی میسر نیست.

صبر بسیار بپاید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
 تنج کامل از شیوه نویسندگان سلف هم ناروا و هم بسیار دشوار است و شاید که
 مستمع باشد. بل غرض آنست تا اگر بشیوه و سبک آثار معاصران مینویسند در همین شیوه نیز
 این مطلب را هرچه ممکنست برعایت رسانند و در بیان مقصود از درازگردانیدن جمله‌ها و
 تابع اضافات بیجا و بکار بردن الفاظ و کلمات ناروا خودداری کنند. وی سبب زبان شیرین
 پارسی را از رونق و اعتبار نیندازند. و نیز باید متذکر شد که زبان نیز مانند هر چیزی دستخوش
 تغییر و تحول است و بمرو زمان شیوه و اسلوب و سبک آن تغییر می‌پذیرد ولی باید کوشش
 نمود تا این تغییر و تحول درجهت برتری و کمال آن باشد، نه آنکه موجب انحطاط و زوال آن
 گردد.

اگرچه این وجیره درج آثار و مقالات خوب را بر نمی‌تابد ولی اهمیت موضوع، ماسرا
 بر آن میدارد تا در اینجا بدرج مختصری از نمونه‌های زیر بپردازیم تا حق مطلب بهتر ادا گردد.
 سطور زیر پاره‌ای از نثرهای ساده و روان اسروزیست که در بیان وقایع جاری و آداب
 و سنن مردم و با واژه‌های معمولی و مصطلح اسروز نوشته شده است.

«آل»

«خانواده صفدر در پریشانی و اضطراب عجیبی بسر میبرد. از همه اعضای خانواده
 پریشان‌تر زلیخا همسر صفدر بود. او در انتظار نوزاد بود. دردامن کوهی پرت، در کنار جنگلی

۱- این کتاب را بسال ۱۳۵۴ بنیاد فرهنگ با مقدمه و توضیحات دکتر بانو کریمی
 استاد دانشگاه تهران طبع و منتشر کرد. ۲- و رجوع فرمایند به مقالات «نثر
 نوظهور» و فارسی نویسی صحیح در بخش سوم.

انبوه، دور از ماشین و راه ماشین، دور از طبیب و دارو در انتظار نوزاد بود. در ماه نهم بارداری بود. بیحال و سنگین نفس میکشید. قلبش بتندی می‌تپید. شکمش خیلی بالا آمده بود. چشم و گوشش بزمخت می‌دید و می‌شنید. - همه در بیم و هراس بودند. زلیخا از همه پیشتر زلیخا از درد زایمان نمی‌ترسید. از اجنه و اشباح نمی‌ترسید. از «آل» که یا جگر زن زانو تغذیه می‌کرد نمی‌ترسید. از پنجه خونین مرگ و چنگال بیرحم اجل نمی‌ترسید. ترس بزرگتری داشت. ترس سهمگین تر و کشنده تر از همه ترسها!

می‌ترسید که باز بجای پسر دختر بیاورد و بار دیگر نزد سر و همسر سنگین و شرم‌منده شود. پس از چهارده سال ازدواج و هفت دختر بی در پی اکنون نوبت فرزند هشتم رسیده بود

... زلیخا در کشاکش جنگی خونین بود بیهوش و بیحال افتاده و رنگ بر صورتش «نمانده بود. گوئی خون بسر و رویش نمیرسد. همه بی‌حالت بودند. شب پایان نداشت. هر لحظه مثل یک سال می‌گذشت. و دقیقه‌ها سر جای خود مانده بودند و سپری نمیشدند.» همه چشم بدهان پیرزن [قابله] دوخته بودند و او آشفته تر از همه. دستور بیرحمانه تازای صادر کرد.

ضربات سیلی برگونه‌های زلیخا فرود آمد. چهره بیرنگش را خونین کردند. کیسوانش را باقهر و غضب بهر سو کشیدند. لیروی زنان کم بود مرد لیروندی بصحنه رسید و سروصورت زلیخا را زیر ضربات سیلی‌های وحشتناک خود گرفت،

..... [سرانجام] ضربات سیلیها بی اثر نماند. زلیخا اندکی بهوش آمد. دهانش را باز کرد. ولی قدرت تکلم نداشت. خواست چیزی بگوید صدایش بگوش نمیرسد. بین مرگ و زندگی آویزان بود. عمرش بموئی بسته بود خیس عرق شد. چشمها را گشود ولی مثل اینکه جایی و کسی را نمیدید. ناگهان تکانی خورد از نگاهش برقی درخشید چند تشنج پشت سر هم سراسر پیکرش را بلرزه درآورد.

پیرزن که لحظه‌ای از کنار زلیخا دور نمیشد دست بکار بود و با دستهای خون آلود و چروکیده بدن کوچک طفل را از پیکر مادر جدا کرد. بچه را سردست گرفت و فریاد کشید «پسر»

«فریاد بعدی فریاد خود پسر بود. چندتن از زنها هلهله کردند و گلد زدند. صدف خود را فریاد کشان بصحنه رساند. ولی مجالی برای شادمانی نیافت، زلیخا طاقت [شنیدن] خبری بدین بزرگی را نداشت. او بغم خو گرفته بود طاقت این همه شادی را نداشت. این همه شادی برای تن ناتوانی سنگین و کمر شکن بود. چشم فروست و دیگر باز نکرد. کودک در پی پستان بود. چنگ انداخت و دهان گشود ولی از شیر و بوی شیر خبری نبود. آن چشمه شیرین و حیات بخش خشک و خاموش شده بود.

زلیخا آسوده شد. از چنگ بیداریهای پردلهره، از چنگ خوابهای بی سرونه، از چنگ
اژدهاهائی که می بلعیدند. گرگهائی که میدریه‌دهند، سیلهائی که ویران میکردند آسوده شد.
اندوهی ژرف و سیاه همه را گرفت. در میان این دریای موج ژرف و سیاه تنها یک
نقطه می درخشید. پسر - از آن پس صفدر همسر نداشت ولی پسر داشت. دخترانش مادرنداشتند
ولی برادر داشتند. ^۱

.....
در این حکایت که پاره‌ای از آن نقل شد چنانکه دیدیم همه جا جمله‌ها کوتاه، عبارات
رسا، واژه‌ها از لغات نسبتاً ساده و معمولی روز بود. و عاری از تتایع اضافات و سایر معایب
رایج متداول.

.....
این هم شطری از کتاب «با کاروان حله» که در وصف گلستان سعدی نوشته شده است
«گلستان سعدی برای خودش دنیائست یادست کم تصویری درست و زنده از دلیاست
سعدی درین کتاب انسان را بادیای او و باهمه معایب و محاسن و باتمام تضادها و تناقض هائی
که در وجود او هست تصویر میکند»

سعدی در توصیف و تصویر چنین دنیائی قدرت و مهارت عجیبی بخرج داده است و
دنیائی که در گلستان ساخته است هرچند تا اندازه‌ای خیالی است تصویر درست دنیای واقعی
است باهمه فرازونشیب‌ها و باهمه غرایب و عجایب آن. این دنیا را سعدی نیافریده است، دیده
است و درست وصف کرده. دنیای عصر اوست: عصر کاروان و شتر، و عصر زهد و تصوف. و این دنیا
را سعدی که در «اقصای عالم» بسی گشته است سیر کرده است و زیر و روی آن را دیده.

گلستان او که تصویری فوری و عاجل از چنین دنیائی است تنوعش از همین جاست
تنها گل و بهار و عشق و جوانی و شراب و شاهد نیست که در این «روضه بهشت» دل را می‌فرید
خار و خزان و ضعف و پیری و درد و رنجوری نیز در آن جای خود را دارد اگر پادشاهی هست که
شی را در عشرت بروز می‌آورد و در پایان مستی می‌گوید «مارا بجهان خوشتر از این یکدم نیست»
در کنار دیوار قصر او درویشی برهنه هم هست که «بسرما برون خفته» و باین همه از سرب -
نیازی می‌گوید: «گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست!»
.....

در این دنیائی که اکنون هفتصد سال است که خاکستر فراموشی و خاموشی بر روی آن نشسته
است هنوز همه چیز زنده و جنبنده است. هم سکوت بیابان و حرکت آرام شتر را در آن میتوان دید و
هم بانگ نزع کاروان حجیج را که بر سر و روی هم افتاده‌اند، و داد و فسق و جدال داده‌اند. ^۲.....

۱- تمامی این داستان را در مجله آینده سال ۱۳ شماره ۳-۱ ص ۸۲ بخوانید.

۲- تمامی این وصف تمام را در کتاب «با کاروان حله» از صفحه ۲۳ تا صفحه ۲۴
باید مطالعه کرد.

ایست دنیائی که در گلستان توصیف میشود دنیائی که سعدی خود در آن زیسته است و یک حرکت قلم عالی‌ترین و درست‌ترین تصویر آن را بر روی این «تابلو» که گلستان نام دارد جاودانی پخشیده است.»

و هم رجوع شود بآثار و کتابهای استادانی که نام و نمونه نثرشان در کتاب «نمونه‌هایی از نثر فصیح معاصر» آمده است.^۱ و نکته پردازان فقید دیگر چون عبدالرحمن فرامرزی و دکتر محمود صناعی و دکتر امیر حسن یزدگردی و غیره و غیره اکنون نمونه‌هایی نیز از عبارات و نوشته‌های معمول و متداول در میان عامه مردم را نقل میکنیم تا تفاوت مطلب را بهتر دریابیم.

۱- نخست آگهی مجلس ترحیمی است که درجیده کیهان درج شده است بشرح زیر (دارای سه جمله) - بانهایت تأثر و تأسف درگذشت نابهنگام مرحومه مغفوره بانو مهتاب صحرایی^۲ همسر آقای حاج اسمعیل صحرایی و فرزند آقای حاج هادی صحرایی که یکی از بانوان خیر و باتقوی بودند را (جمله اول) باطلاع دوستان و آشنایان میرساند. (جمله دوم) مجلس ترحیم مردانه و زنانه آن مرحومه مغفوره و فقیده سعیده روز دوشنبه ۱۹/۵/۶۶ از ساعت ۲/۵ الی ۴/۵ بعد از ظهر در حسینیه صحراییها واقع در خیابان تهران پارس (نزدیک فلکه هفتم) برگزار خواهد بود (جمله سوم).

۲- خبریست سیاسی مندرج در روزنامه کیهان و اطلاعات که عاملان دستگاه صدا و سیمای کشور نیز آنرا پخش کرده‌اند - مشتمل بر دو جمله.

«سرویس سیاسی به تلافی شرارت‌های رژیم بعثی صهیونیستی عراق در حمله به تأسیسات صنعتی کشور که به شهید و مجروح شدن جمعی از هموطنانمان منجر شد (جمله اول) توپخانه سپاهیان اسلام مراکز نظامی و اقتصادی بندر استراتژیکی ام‌القصر و اسکله‌های البکرو «الامیه» را بشدت بمباران کردند (جمله دوم).»^۳

۳- تبریک و تسلیتی هم از سوی یک مؤسسه فرستاده شده است.

«ماحمله سبانه رژیم پست و مزدور و منحرف و هابی سعودی به سیهامان و زائران

۱- این کتاب با اهتمام استاد دکتر جلال متینی در دو جلد بطبع رسیده

۲- این نام و سایر نامهای خاصی که در این گونه نمونه‌ها ذکر شده مستعار است. کلمات و نام‌هایی مجعول و هم‌آهنگ با نامهای اصلی، بجای آنها گذاشته شده است. باید دانست که انشاء و عبارت این آگهیها و امثال آنها، از نویسندگان فاضل و محترم روزنامه‌ها نیست.

۳- اطلاعات ۲۰ ۶۶ ر ۱۴ ص

گنجینه کتب و اسناد خطی
از جیب السیر
۱۰۰

بیت الله الحرام و هتک حرمت خانه خدا و ریختن خون در جانی که حتی خارا ندن تن و کندن گیاه ممنوع است (جمله اول - جمله ناقص و مطلب لاتمام است) که منجر به شهید و مجروح شدن صدها تن از برادران و خواهران موحدان گردید (جمله دوم - باز هم جمله ناقص و مطلب ناتمام است) را محکوم نموده (جمله سوم - مکمل) بخانواده شهدا و بازماندگان آنان و بحضور امام عزیزمان تبریک و تسلیت عرض مینمائیم (جمله چهارم).

۴- باز هم تبریک و تسلیتی که یکی از مؤسسات مهم علمی کشور منتشر کرده است: «به نمایندگی از طرف..... و کارکنان آزاد و سایر برادران در سراسر ایران» فاجعه تاریخی شهادت مظلومانه زائران خانه خدا که با دستهای جنایتکار آل سعود و عمال مزدور امریکا صورت گرفت را (جمله اول) تبریک و تسلیت عرض می نماید (جمله دوم) و آمادگی همه اعضای این..... را برای تحقق پیام تاریخی (اجرای اوامر) حضرت عالی که نوید بخش رهایی مستضعفین و محرومین جهان و سرنگونی همه پرچمهای کفر و ویرانی همه کاخهای ظلم و ستم میباشد را (جمله سوم) اعلام نموده (جمله چهارم) پیروزی سلحشوران کفر ستیز جبهه توحید و سلامتی آن رهبر عزیز را از درگاه احدیت مسئلت مینماید (جمله پنجم).

✱ یک جمله حیرت انگیز - عباراتی که تا کنون ذکر شد و طولانی بودن جمله آنها مورد ایراد بنظر میرسید دارای ۱۷ تا ۲۷ کلمه بودند. یعنی جمله دوم ۱۷ کلمه و جمله های اول و سوم و چهارم حدود ۲۰ تا ۲۷ کلمه را شامل بودند. البته در این محاسبه حروف ربط و اضافه و نظیر آنها (مانند از - و - که - یا - تا - به - بر - و غیره) بحساب نیامده. باین حال طول این جمله ها چنانکه می بینیم غیر طبیعی و زیاد است.

اکنون بجمله ای اشارت میرود که طول و تعداد کلمات آن بر مراتب بیش از آنهاست که ذکر شد و اگر رقم تعداد کلمات آن ذکر شود شاید شما نپذیرید و گزافه و اغراق پندارید و حق هم دارید. چون نوشتن جمله ای این چنین طولانی و باین تعداد حروف از شگفتیهای نویسندگی و واقعاً حیرت انگیز است و اگر آنرا معجزه نخوانیم باید از سحر بالاتر بدانیم. چه یقین داریم همه کس قادر بساختن جمله ای نظیر آن نمیشد.

این جمله غیر از حروف ربط و اضافه و نظیر آنها که بحساب نیامده تقریباً مشتمل بر صد و چهل کلمه است که حدود یک صفحه میشود. و برخی عبارات عربی نظیر «صلی الله علیه و آله و سلم» و «علیه السلام» هم فقط یک کلمه بحساب آمده. اینک اگر قبول ندارید بخوانید و خودتان بدقت بشمارید:

۱- این گونه جمله های طولانی با اظهار تأسف از ایرادهای دیگر هم عاری نیست. که فعلاً از ذکر آنها صرف نظر میشود. برای ملاحظه نمونه های دیگر از این گونه جمله ها رجوع فرمائید بمقالات «نثر نوظهور» و «رای سرگردان».

جمله های طولانی
و سبک های مختلف
از جیب السیر
۱۰۰

«پیر و فرمایشات تاریخی مقام معظم نیابت «ولایت کبری» حضرت امام خمینی مدظله العالی مبنی بر ادامه لبرد تالیل به پیروزی نهائی و نیز بنظر لیکه گویى بندای حسین زمان، مبنی بر تأمین نیاز جبهه ها بر اساس درخواست مسئولین جنگ و همچنین جهت گرفتن انتقام خون عزیزان کلگون کفن جمعه خولین سکه مکرمه و هتک حرمت حرم امن الهی، «ستاد فرماندهی سپاه یکم نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» جهت یاری رزمندگان کفرستیز و همیشه پیروز لشکر پیاده مکانیزه ۲۷ حضرت رسول «ص»، لشکر پیاده ۱۰ سیدالشهداء «ع»، لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب «ع»، لشکر کماندوی ۶ ویژه، لشکر مهندسی ۲۴ قدر، تیپ توپخانه ۶۳ خاتم الانبیاء «ص»، تیپ زرهی ۲۰ رمضان، تیپ هدافند هوایی ۱۰ محرم، تیپ اطلاعات رزمی ۳۱۳ حر، تیپ هدافند شیمیایی ۲۴ امام سجاد «ع» و تیپ آفند شیمیایی ۲۲ بعثت. اعلام نیاز به لیره های اعزام مجدد، رزمی تخصصی و آموزشی مینماید.

نقد عبارات

در عبارتها و مطالبی که نقل گردید خرده ها و ایرادهای بسیار دیده میشود. مانند:

متابعت صفت با موصوف در تذکیر و تأنیث که از مختصات زبان عربیست. و جمع بستن کلمات باری با ضوابط عربی و استعمال برخی واژه های نابجا و الفاظ بیگانه و نارسائی عبارات و سستی ترکیبات و عدم فصاحت کلمات و نوشتن برخی غلطهای املائی که همه اینها طبیعی و قابل اغماض است و لطمه ای آنچنان با اساس زبان وارد نمیکند. اما چند نکته پیش از همه درخور توجه است که

چهره زیبای عروس سخن را سخت زشت و نفرت انگیز ساخته است و از ذکر آنها نمیتوان گذشت نخست طولانی بودن جمله هاست و فاصله بسیاری که بین مبتدا و خبر بنظر میرسد.

چنانکه گاهی طول عبارات برخی از جمله ها (بجز عبارت آخر) که حیرت انگیز است از چند سطر تجاوز میکند و قدر تأسف آور است اگر مقایسه ای شود بین این عبارات و نموله ای که (تحت عنوان آل) قبل از کرشد و در هر سطر آن شاید سه یا چهار جمله بکار رفته است.

دوم اصرار نویسنده است که همه مطالب را با ذکر تمام جزئیات آن در یک یادو سه جمله بیان کند و حال آنکه رعایت فصاحت را سزاوار است مطلب بچند بهر تقسیم شود و فاعل و مفعول و فعل هر قسمی با متعلقات آن جداگانه برشته تحریر درآید. مثلاً در ذکر مجلس

ترحیم که قبل درج شد نویسنده برای ذکر خبر فوت و چگونگی آن و نام متوفی و نام کسان و بستگان او و ذکر صفات متوفی و بیان زمان و مکان و نام و ساعت تشکیل مجلس فقط سه فعل و سه جمله بکار برده است. و حال آنکه کم از کم این مطلب درخور آنست که یازده فعل و یازده جمله داشته باشد. وجود این دو تقیصه بایکدیگر بستگی تام دارد. یعنی هرچه جمله ها کوتاه شود خبرها مستقل میگردد و بالعکس و هرچه پیوند خبرها بایکدیگر بیشتر شود و ارتباط زیادتر باهم پیدا کنند جمله ها طولانی تر میشود.

۱- طولانی
۲- سستی
۳- بیگانه
۴- نارسائی
۵- سستی
۶- سستی
۷- سستی
۸- سستی
۹- سستی
۱۰- سستی
۱۱- سستی
۱۲- سستی
۱۳- سستی
۱۴- سستی
۱۵- سستی
۱۶- سستی
۱۷- سستی
۱۸- سستی
۱۹- سستی
۲۰- سستی
۲۱- سستی
۲۲- سستی
۲۳- سستی
۲۴- سستی
۲۵- سستی
۲۶- سستی
۲۷- سستی
۲۸- سستی
۲۹- سستی
۳۰- سستی
۳۱- سستی
۳۲- سستی
۳۳- سستی
۳۴- سستی
۳۵- سستی
۳۶- سستی
۳۷- سستی
۳۸- سستی
۳۹- سستی
۴۰- سستی
۴۱- سستی
۴۲- سستی
۴۳- سستی
۴۴- سستی
۴۵- سستی
۴۶- سستی
۴۷- سستی
۴۸- سستی
۴۹- سستی
۵۰- سستی
۵۱- سستی
۵۲- سستی
۵۳- سستی
۵۴- سستی
۵۵- سستی
۵۶- سستی
۵۷- سستی
۵۸- سستی
۵۹- سستی
۶۰- سستی
۶۱- سستی
۶۲- سستی
۶۳- سستی
۶۴- سستی
۶۵- سستی
۶۶- سستی
۶۷- سستی
۶۸- سستی
۶۹- سستی
۷۰- سستی
۷۱- سستی
۷۲- سستی
۷۳- سستی
۷۴- سستی
۷۵- سستی
۷۶- سستی
۷۷- سستی
۷۸- سستی
۷۹- سستی
۸۰- سستی
۸۱- سستی
۸۲- سستی
۸۳- سستی
۸۴- سستی
۸۵- سستی
۸۶- سستی
۸۷- سستی
۸۸- سستی
۸۹- سستی
۹۰- سستی
۹۱- سستی
۹۲- سستی
۹۳- سستی
۹۴- سستی
۹۵- سستی
۹۶- سستی
۹۷- سستی
۹۸- سستی
۹۹- سستی
۱۰۰- سستی

۱- طولانی
۲- سستی
۳- بیگانه
۴- نارسائی
۵- سستی
۶- سستی
۷- سستی
۸- سستی
۹- سستی
۱۰- سستی
۱۱- سستی
۱۲- سستی
۱۳- سستی
۱۴- سستی
۱۵- سستی
۱۶- سستی
۱۷- سستی
۱۸- سستی
۱۹- سستی
۲۰- سستی
۲۱- سستی
۲۲- سستی
۲۳- سستی
۲۴- سستی
۲۵- سستی
۲۶- سستی
۲۷- سستی
۲۸- سستی
۲۹- سستی
۳۰- سستی
۳۱- سستی
۳۲- سستی
۳۳- سستی
۳۴- سستی
۳۵- سستی
۳۶- سستی
۳۷- سستی
۳۸- سستی
۳۹- سستی
۴۰- سستی
۴۱- سستی
۴۲- سستی
۴۳- سستی
۴۴- سستی
۴۵- سستی
۴۶- سستی
۴۷- سستی
۴۸- سستی
۴۹- سستی
۵۰- سستی
۵۱- سستی
۵۲- سستی
۵۳- سستی
۵۴- سستی
۵۵- سستی
۵۶- سستی
۵۷- سستی
۵۸- سستی
۵۹- سستی
۶۰- سستی
۶۱- سستی
۶۲- سستی
۶۳- سستی
۶۴- سستی
۶۵- سستی
۶۶- سستی
۶۷- سستی
۶۸- سستی
۶۹- سستی
۷۰- سستی
۷۱- سستی
۷۲- سستی
۷۳- سستی
۷۴- سستی
۷۵- سستی
۷۶- سستی
۷۷- سستی
۷۸- سستی
۷۹- سستی
۸۰- سستی
۸۱- سستی
۸۲- سستی
۸۳- سستی
۸۴- سستی
۸۵- سستی
۸۶- سستی
۸۷- سستی
۸۸- سستی
۸۹- سستی
۹۰- سستی
۹۱- سستی
۹۲- سستی
۹۳- سستی
۹۴- سستی
۹۵- سستی
۹۶- سستی
۹۷- سستی
۹۸- سستی
۹۹- سستی
۱۰۰- سستی

۱- طولانی
۲- سستی
۳- بیگانه
۴- نارسائی
۵- سستی
۶- سستی
۷- سستی
۸- سستی
۹- سستی
۱۰- سستی
۱۱- سستی
۱۲- سستی
۱۳- سستی
۱۴- سستی
۱۵- سستی
۱۶- سستی
۱۷- سستی
۱۸- سستی
۱۹- سستی
۲۰- سستی
۲۱- سستی
۲۲- سستی
۲۳- سستی
۲۴- سستی
۲۵- سستی
۲۶- سستی
۲۷- سستی
۲۸- سستی
۲۹- سستی
۳۰- سستی
۳۱- سستی
۳۲- سستی
۳۳- سستی
۳۴- سستی
۳۵- سستی
۳۶- سستی
۳۷- سستی
۳۸- سستی
۳۹- سستی
۴۰- سستی
۴۱- سستی
۴۲- سستی
۴۳- سستی
۴۴- سستی
۴۵- سستی
۴۶- سستی
۴۷- سستی
۴۸- سستی
۴۹- سستی
۵۰- سستی
۵۱- سستی
۵۲- سستی
۵۳- سستی
۵۴- سستی
۵۵- سستی
۵۶- سستی
۵۷- سستی
۵۸- سستی
۵۹- سستی
۶۰- سستی
۶۱- سستی
۶۲- سستی
۶۳- سستی
۶۴- سستی
۶۵- سستی
۶۶- سستی
۶۷- سستی
۶۸- سستی
۶۹- سستی
۷۰- سستی
۷۱- سستی
۷۲- سستی
۷۳- سستی
۷۴- سستی
۷۵- سستی
۷۶- سستی
۷۷- سستی
۷۸- سستی
۷۹- سستی
۸۰- سستی
۸۱- سستی
۸۲- سستی
۸۳- سستی
۸۴- سستی
۸۵- سستی
۸۶- سستی
۸۷- سستی
۸۸- سستی
۸۹- سستی
۹۰- سستی
۹۱- سستی
۹۲- سستی
۹۳- سستی
۹۴- سستی
۹۵- سستی
۹۶- سستی
۹۷- سستی
۹۸- سستی
۹۹- سستی
۱۰۰- سستی

البته توقع آن نیست که عامه مردم از هر دسته ورسته‌ای همیشه و همه‌جا بزبان ادبی فصیح سخن بگویند یا مطالب خود را بدین گونه نویسند. که زبان یک کشاورز و کارگردرس- نخواستاده و دیگر اصناف و یک مهندس و یک طبیب و زبان یک ادیب متخصص که عمری بتحقیق^۱ در زبان فارسی پرداخته است خواه و ناخواه باهم تفاوتی دارد. اما میتوان انتظار داشت که اگر برخی از افراد این طبقات مختلف خواستند ذوق طبیعی خود را نشان دهند و تقلید پیردازند بزبانی ساده و درست و بی غلط سخن بگویند. و بنویسند یا اگر آثاری طبع و منتشر میشود دست کم از این گونه معایب در آنها کمتر دیده شود.

نکته سوم- که شاید مهم تر از همه نکته هاست، بکاربردن حرف «را» است درجای خود که علامت مفعول صریح است و باید بی فاصله بعد از آن قرار گیرد. و عدم مراعات همین نکته غالباً سبب ایجاد دو عیب مذکور گردیده، یعنی طولانی شدن جمله ها و بیان همه جزئیات مطلب در یک یا چند جمله.

مثلاً در عبارت نخستین که شرح و اعلام مجلس ترجیمی است، حرف (را) علامت مفعول صریح باید پس از «مرحومه مغفوره بانو مهتاب صحرانی» قرار گیرد و دست کم بدین صورت نوشته شود: درگذشت نابهنگام مرحوم مغفور بانو مهتاب صحرانی را باطلاع دوستان و آشنایان میرساند. و در نمونه های سوم و چهارم کار بمراتب از آن بدتر است. مثلاً اگر در نمونه سوم بخواهیم همان عبارت را بی تغییر و با همان کلمات نقل کنیم باید چنین بنویسیم: تا حرف «را» علامت مفعول صریح در محل خود قرار گیرد:

«ماحمله سبعانه رژیم پست و مزدور و متعرف و هابی های سعودی را بمهمانان و زائران الخ»

همچنین در عبارت نمونه چهار «را» باید بعد از عبارت «... مظلومانه خانه خدا» باشد ولی اینجا نیز درجای خود قرار نگرفته و از محل اصلی خویش سبقتی بدور افتاده است. و چون در باره عیب این کار و زبانی عظیم که از تغییر محل حرف «را» بزبان فارسی وارد میشود در دو مقاله جداگانه بتفصیل سخن گفته شده است^۲؛ در اینجا از توضیح بیشتر صرف نظر میشود و برای درک بیشتر مطلب مطالعه تمام آن دو مقاله بطور مؤکد بخوانندگان ارجمند توصیه میشود خردۀ دیگری که بر این گونه عبارات باید گرفت، بکاربردن تتابع اضافاتست که قبلاً از آن سخن بهمان آمد^۳ و نمونه هایی نیز بدست داد. و این تتابع اضافات از عیوب بارز نویسندگی و سخت محل

۱- رجوع فرمائید بمقاله زبان معیار زبان مردم کوچه و بازار است.

۲- رجوع فرمائید بمقالات «نثر نوظهور» و «فارسی نویسی صحیح» در بخش سوم.

آقای علی اکبر امینی آنرا (تراژدی «را») خوانده !! چه عنوان مناسبی. (رک روزنامه اطلاعات ۶۷/۶/۲۴)
۳- رجوع فرمائید بص ۲۴ بخش اول تتابع اضافات.

نکته سوم

فصاحت است. چنانکه رونق کلام و تأثیر سخن را از میان میبرد. و فهم مطلب را دشوار میسازد و بنای عبارات فارسی راست و لرزان میکند.

الفاظ عامیانه و ناهمگونی کلمات

نکته دیگری را که باید در نویسندگی رعایت کرد، احتراز از بکاربردن امثال و اصطلاحات مبتذل و الفاظ عامیانه است که قبلاً نیز بدان اشارت شد و نیز خودداری از استعمال کلماتی که با سایر کلمات و الفاظ یک نوشته همگون و متناسب نیست. و این عمل در اصطلاح عامه «وصله‌ای ناجور» خوانده میشود که بر لباس فاخر زبان و ادب فارسی دوزند؛ و هر چند این گونه کلمات بتهنائی فصیح و دلنشین بنظر رسد و بخوبی وافی بمقصود و معنی باشد، اما چون با کلمات دیگر هم رنگ و هماهنگ نیست از ارزش و اعتبار اثر میکاهد و آنرا سست و بی رونق میسازد.

(نظیر این الفاظ عامیانه و ناهمگون را در نمایشنامه امیر کبیر دیدیم که از دستگاه صدا و سیما ی کشور پخش میشد، در این نمایش سخنها و محاورات بازیکنان و هنرپیشگان همه جابجایی قدیم استوار و ضخیم بود و چنانکه در حضور اسیران و بزرگان رسم است کلمات بالحنی فصیح و غرا ادا میشد. ولی ناگهان از اوج کمال به پستی و زوال میگرانید و با الفاظی عامیانه و سست در میامیخت و رونق آن فصاحت و فصاحت را که در گفتار آنان دیده میشد از میان میبرد. مانند: آن آدم خیلی سرتقی است. یک سرتبه در دربار هوپو چیچیل یک سرتبه دیگر شاه را وعده میگیریم و یک طریقی حالی او میکنیم... و امثال آنها. کلمات «سرتقی» و «هوپیچیدن» و «حالی کردن» (بجای لجوج و سرسخت) و «مقاوم» و «شایع شدن» و «متشر گردیدن» و «فهمانیدن» و «روشن ساختن» مطلب... همه الفاظی عامیانه است خاصه که با الفاظ و عبارات دیگر نمایش هماهنگی و یک رنگی ندارد و روانیست در آن هنگام که گوینده از قول وزیر یا اسیری جمله‌هایی ادیبانه و فصیح آن هم با آهنگی غرا و متین ادا میکند نظیر آنها را بکار ببرد.

بعبارت دیگر میتوان گفت بکاربردن الفاظ نامتناسب و عامیانه در نوشته‌ای خوب چنانست که از قطعاتی گرانبها و سنگهایی قیمتی صندوقی مرصع سازند ولی برای ساختن در و دستگیره آن با استعمال چوب و خزف و سنگهای بی بها پردازند پیدا است که چنین کاری در شکستن قیمت و کاستن ارج و بهای آن اثری عظیم دارد و اگر چه گاهی هم سبب حسن ادای معنی میشود ولی آنجا که سخن از فصاحت کلمه و کلام در میان آید پذیرفتن این معاذیر مشکل بنظر میرسد. مگر آنکه نویسنده با مهارت و ظرافتی خاص آنها را از سایر الفاظ جدا کند و غایت هنر و کمال خویش را نشان دهد و سخن را بنوعی ادا کند که درشتی و ناهمگونی در میان کلمات محسوس نشود و الفاظ عامیانه و رکیک زنده و زشت ننماید و بگوشه‌ها گران و غریب و ناخوش نیاید. و

۱۰۴

این نیز کاریست بزرگ و بس دشوار که بقول معروف «گاو نر می خواهد و مرد کهن»
چنانکه سخنورانی نامدار چون سعدی و حافظ و بهار و دیگران همه از این موهبت
برخوردار بوده اند بدین شعر سعدی نگاه کنید تا چگونه کلمات «دیک» و «هاون» را در جای خود
و بکار هم نشانیده است.

چودیک بر سر آتش نشان که بنشینم

با حافظ شیرازی که «مصطبه» و «طنبی» را با الفاظ غریب دیگر جمع آورده:

به لیم جونخرم طاق خانقاه و رباط (۱) مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبی است (۲)
(مصطبه) (بکسر اول و فتح سوم) - سکو جای غریبان و گدایان ... طنبی (بفتح اول و دوم) - تالار،
اتاقی که در جلو آن ایوانی بزرگ باشد....

در شرح حال ملک الشعراء بهار آمده است: در آغاز کار مدعیان اشعار نغز و دلکشی را
که می خواند بسبب شیرینی و حسن بیان از آن او تمیذانستند. ناگزیر در اندیشه استعان از اویر
آمدند. چهار کلمه: گل رازقی سیگار - لاله - کشک - رابدو دادند و از او خواستند تا جمع بین
اضداد کند. یعنی آنها را در یک رباعی بگنجانند. وی پس از اندک تأملی چنین سرود:

ای برده گل رازقی از روی تورشک در دیده مه زدود سیگار تو اشک

گفتم که چو لاله داغدار است دلم گنتی که دهم کام دلت یعنی کشک؟

برای پروین همدانی^۳ که سرگشتی نظیر بهار داشت نیز داستانی عجیب از این دست حکایت
کرده اند که تفصیل آن در شرح حال وی بنقل آمده است..... اجمال سخن آنکه وی نیز
فی البدیهه با قراردادن سه کلمه عامیانه «گو» - «مرو» - «ورزو» - در قافیه رباعی عارفانه زیر راساخت
که شنوندگان را بحیرت انداخت:

ای دل تو اگر سیامک استی ورزو و رسام نریمانی و ورزستم گو

یا لله چو اسیر عشق گردی گردد افسانه مجنون بنی عامرنو

- ۱- این مصراع ظاهراً از امثال مشهور عامیانه است و نظیره ایست برای آنچه گفته شد. مصراع قبل آن چنین است: «کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر....» همچنین عبارت «وصله ناجور» در بالا از اصطلاحات عامیانه است که هردو در میان دو قلاب و جدا از سایر الفاظ نهاده شده و مقدم بر آنها عبارات: «در اصطلاح عامه» و «بقول معروف» آورده شده است.
- ۲- رك مقدمه دیوان بهار ج ۱ شرح حال وی، و هم نمونه های دیگر در آنجا ذکر شده.
- ۳- پروین از شعرای قرن اخیر همدان بود. رك بزرگان و سخن سرایان همدان جلد دوم ص ۶۰. تألیف دکتر مهدی درخشان مؤلف این کتاب چاپ سال ۱۳۴۲
- ۴- این کلمات عامیانه است و در نزد مردم همدان بمعنی خاصی است که بهیچوجه با شعر و ادب سازگار نیست. گو: بفتح اول. مرو: بکسر اول و فتح سوم - ورزو: بفتح اول و سوم.

چاهانه: جای بود که در میان مردم و عسکرها گاه می نشستند

سراسر
۱۰۰
عیب‌های جمله‌بگفتی هنرش نیز بگویی

در اینجا باید متذکر شد که ذکر این معایب و بیان این مطالب هرگز دلیل بر آن نیست که عرصه این مراکز علمی و دانشگاه‌ها یا سازمان‌های تبلیغاتی از وجود نویسندگان عالم فاضل کابل‌العیار تهی است. و کسی که بتواند اعلامیه‌ای یا خبری یا نمایشنامه‌ای درست و بی غلط بنویسد در کشور وجود ندارد. بل که باید این گونه اعمال را در شمار پاره‌ای از مآبعت عادات و شتابکاریها و کثرت گرفتاریها گذاشت. که گاهی سبب میشود تا متصدیان کار و عاملان معرب بدین گونه امور بادیده بی‌اعتنائی بنگرند یا اجرای آنرا بناپختگان تازه کار کم تجربه بسپرنند و خود نیز بسبب کثرت مشغله یا علل دیگر فرصت مطالعه و اصلاح و تصحیح آنرا نیابند همچنین عبارات و عناوین روزنامه‌ها و اخبار و گزارشهای خبرگزاریها خاصه که برخی نیز ترجمه از زبانهای خارجیست، چندان ابوه و متراکم است که دقت در اصلاح عبارات و اهتمام در درست نوشتن آنها نیازمند صرف وقتی بسیار است. و تاخیر در اعلام خبر موجب از دست دادن فرصتی است که رونق و ارزش و تازگی آن خبر را از میان میبرد.

از بیان مطلب بدور نیفتیم غرض آنست که در تنظیم عبارات و تلفیق کلمات و ترکیب جملات بیش از همه باید سعی کرد تا جمله‌ها کوتاه و عبارات بلیغ و الفاظ فصیح و بجای خود بکار رود. و نوشته و اثر از تنابع اضافات و عیوب دیگر عاری باشد. مهمتر از همه آنکه از جعل و وضع لغات و ابداع کلمات که در این اواخر بسیار معمول و متداول شده بشدت احتراز باید کرد و واژه‌هایی را که اهل ادب بکار نبرده‌اند تنها بمحض شنیدن از عامه مردم یا بنا بمتابعت از قیاس نباید بکار برد. چه استعمال بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌ات در زبان فارسی سماعیست. نه قیاسی. (باز هم در بخش ترجمه در این باب سخن گفته خواهد شد). پس برای نوشتن انشاء یا نگارش کتاب و اثری باید از هیچگونه کوشش و دقت فروگذار نشود. و گمان نرود که این امتیازها و اختصاصها تنها در انحصار نویسندگان کهن زبان پارسی تایک قرن اخیر بوده و چون شیوه آنان امروز متروک و منسوخ گردیده است دیگر در اندیشه درست‌نویسی و اصلاح سبک نویسندگی نباید بود.

از سوی دیگر باید دانست که امروز دیگر بشیوه و سبک گذشتگان نباید نوشت و نیاز گشت با سلوب پیشینیان نباید کرد که از آن زمان‌ها گذشته و امروز زمان همه چیز را تغییر داده است. زبان نیز قهراً در معرض تغییر و تحول قرار گرفته است. لغات جدید وضع شده. اصطلاحات و امثال و ترکیب‌ات تازه رایج و متداول گردیده. واژه‌های نو بضرورت از خارج بدان راه یافته. اندیشه‌ها و افکار نو در میان مردم پیدا شده. زبان پارسی خواه و ناخواه علاوه بر زبان عربی تحت تأثیر چندین زبان زنده دیگر از ملل غرب قرار گرفته اما این همه تأثیر و تأثر را در جهت بهبود و پیشرفت و اصلاح زبان باید بکار گرفت و باید کوشش کرد تا زبانی ساده و رسا و بلیغ و عاری از عیب و عوار

در میان مردم رواج باید، همچنان که آثار و کتب بسیاری از نویسندگان و استادان فاضل این چنین است.

.....
وقتی یکی از ارباب مطبوعات از این جانب درخواست، کتابی از آثار و مقالات نویسندگان معاصر فراهم سازد تا او اقدام بطبع و نشر آن نماید. این بنده آثار و مقالات و کتابهای بیش از پنجاه نفر از نخبه ادیبان و نویسندگان معاصر را که در قرن اخیر میزیستند از لحاظ درست نویسی و سادگی و فصاحت مورد مطالعه و تحقیق و خوض و غور قرار داد. و باینکه از اهل دانش و ارباب قلم نیز درباره فضل و ادب و سبک نوشته ها و آثار آنان بمشورت پرداخت و از اندیشه و مقصود خویش البته هیچکس را آگاه نساخت. تا امر داوری عاری از تاثیر هرگونه احساس و عاطفه ای صورت پذیرد. سرانجام مجموعه ای را مشتمل بر آثار و مقالات سی تن از برگزیدگان آن پنجاه نفر با شرح حالی بسیار مختصر از هر یک فراهم ساخت و بدو سپرد تا بطبع رساند. ولی انجام کار بقارن با آشفته گیهای اوضاع و دگرگونیهای کشور در پیش از انقلاب شد و کار همچنان ناتمام ماند. فقط آنچه برای من باقی ماند آشنایی با آثاری نفیس و مقالاتی دلکش و نثرهایی ارزنده بود و وقوف باینکه:

«هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوت ناطقه مدد از ایشان بردا»

و دانستم که با همه هرج و مرج و آشفته گیها که در کار نویسندگی امروز مشاهده میکنیم باز هم نویسندگانی نام آور و فاضل در گوشه و کنار کشور هستند که آثارشان خواندنی و گفتارشان شاید که برای همیشه ماندنیست. و مطالعه کتب و مقالات و آثار این افراد و پیروی از سبک و طرز نویسندگی آنان در پیشرفت کار و درست نویسی تأثیری بسزا دارد و صرف نظر از افکار و عقاید سیاسی برخی، در مراتب فضل و دانش و درست نویسی آنان جای تردید و تأمل نیست و هنوز اعتقاد من بر اینست که باید پاره ای از این آثار آنان را بعنوان نمونه و سرمشق طبع و توزیع کرد و در دسترس دانشجویان و عامه مردم قرارداد.

از زمره این گروهند بیشتر استادان زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ها و مدارس عالی از درگذشتگان و یازماندگان و مشغولان و معزولان و برکنارشدگان با اختیار یا با کراه و اجبار - و آنان که عمری رنج برده و دوره تخصصی و دکتری زبان و ادبیات فارسی را گذرانیده اند و دانشمندان و فاضلان صاحب ذوقی که سردر نقاب خاک کشیده و در گذشته اند ولی آثارشان امروز زینت بخش ادبیات فارسی و از نمونه نثرهای شیرین و دلکش معاصر است و میتوان شیوه درست نویسی و آئین نگارش را با پیروی از سبک آنان آموخت. مانند: شادروانان جواد فاضل

۱- شعر از جمال الدین اصفهانیست در قصیده ای که بخاقانی فرستاده بمطلع:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
و مقصود از عراق «عراق عجم» است.

جهانگیر جلیلی آسیایی - محمد سعود (مدیر مجله مرد امروز) - جلال آل احمد - سعید نفیسی
 عبدالحسین وجدانی - سیدفخرالدین شادمان - حبیب یغمایی - مجتبی سینوی - جلال الدین همایی
 رشید یاسمی - محمدعلی فروغی - ملک الشعراء بهار - نظام وفا - علی دشتی - جواد تربتی - عباس
 خلیلی - نصراله فلسفی - بدیع الزمان فروزانفر - میرزا عبدالعظیم قریب - بسیاری کسان دیگر که
 برحمت ایزدی پیوسته اند و نااشان اکنون در نظر نیست و نیز گروهی از نویسندگان و دانشمندان
 فاضل معاصر که در قید حیاتند و غالباً نیز آثارشان زینت بخش مجلات و مطبوعاتست و این مجموعه
 البته گنجایش ذکر نام همه آنان را ندارد.

قلم بشکن سیاهی ریز و دفتر سوز و دم در کش

حسن، این قصه عشق است در دفتر نمی گنجد

اینها

گزارش نویسی

در پایان این فصل سزاوار است مجملی نیز از گزارش نویسی و طریقه آن گفته شود، و
 نکته هایی که باید در این کار بدان توجه داشت.

گزارش نویسی در اصطلاح عبارتست از شرح و بیان یا نوشتن مطلبی برای اطلاع و
 آگاهی دیگران خاصه مقامات و افراد برتر و بالاتر از گزارش نویسنده. و این عمل هنگامی بدرستی
 و کمال صورت می پذیرد که گزارش دهنده خود از موضوع و قوف کامل داشته و جزئیات آن
 آگاه باشد. (رجوع شود به تعلیقات)

گزارش نویسی را باید از جمله مکاتبات رسمی و اداری شمرد که معمولاً از سوی
 اعضای پائین تر مقامات و افراد بالاتر داده میشود. بنابراین باید سعی شود تا بیشتر از نوشته های
 دیگر از تعارف و تکلف بدور ماند.

برای گزارش نویسی باید قبلاً بموضوع گزارش و مقصود از آن توجه داشت همچنین
 باید شخصیت و سابقه و معرفت گیرنده را در آشنائی با موضوع در نظر گرفت. و گزارش را برحسب
 اطلاع و سابقه اواز مطلب تهیه کرد. مثلاً اگر موضوع گزارش نتیجه بازدید از کارگاه و کشف
 و اختراعی است برای اعطای جایزه و پاداش بمخترع آن. هرگاه کارگاه و موضوع اختراع و مخترع
 در نزد گیرنده گزارش معلوم و معین باشد شرح و بسط درباره معرفی و شناساندن آنها زاید و موجب
 اطاله کلام و اطناب است. و باید تنها بذکر نام هر یک اکتفا شود. ولی اگر گزارش گیرنده سابقه
 ذهنی و معرفتی از موضوع و جریان کار نداشته باشد در این موقع معرفی آنها و بیان مطلب بشرح و
 تفصیل لازم بنظر میرسد. فی المثل کار و کارگاه و محل آن و کاشف یا مخترع را جداگانه و

بتفصیل باید شناسانید. و میزان تفصیل و توضیح بستگی بعدم اطلاع و ناآشنائی مخاطب از جریان اسرار دارد. یعنی هرچه اطلاع گزارش گیرنده از موضوع گزارش کمتر باشد توضیح بیشتر خواهد بود و بالعکس.

در مواردی که گزارش گیرنده از جریان مطلع نیست یا گزارش دهنده اطمینانی با گاهی او ندارد بهتر است برای رعایت ادب، او را بظاهر مطلع پنداشت. و مطلب را با عباراتی نظیر: چنانچه بعرض رسانیده اند. چنانچه مستحضرید. برای مزید استحضار بعرض میرساند. برای مزید اطلاع مینگارد برای ادای وظیفه گزارش است تقدیم شد... و مانند آنها آغاز کرد.

تهیه و تنظیم گزارش - در تهیه متن گزارش که باید اساس کار قرار گیرد گزارش دهنده باید دقت کامل کند تا نخست تحت تأثیر احساسات و نظرهای شخصی و حب و بغض واقع نشود و در مورد طرفین دعوی (اگر وجود داشته باشد) بیطرفی کامل و عدم تبعیض را رعایت نماید. دیگر آنکه هرگاه برای تحقیق و کشف مطلب با استفسار و استعلام بپردازد بگوای و اظهار نظر بکفرد اعتماد نکند. همچنین در اظهارات شهود و گواهان دقت و امعان نظر کند تا اگر مبنی بر غرض یا جانبداری باشد با ادامه تحقیق بیشتر بچاره جوئی بیندیشد، و بکوشد تا حقیقت نهفته و آلوده نگردد. بنابراین در کار تهیه گزارش شتاب و عجله خلاف مصلحت است. همچنان که دقت و وسواس بیش از حد نیز اسری غیرطبیعی و نامعقول میباشد.

بطور کلی در تنظیم گزارش نکات زیر باید رعایت گردد:

۱- نوشتن مطالب با عباراتی فصیح و بلیغ در عین حال مختصر و مفید.

۲- تنظیم گزارش بطور ساده و روشن و دور از نکته های پیچیده و مبهم

۳- تنظیم مطالب بر اسلوبی منطقی و مستدل بدانسان که در نوشتن انشاء بیان شد.

۴- اجتناب از طول و تفصیل بیجا و نپرداختن بجزئیات و حواشی که موجب اطناب و

گاهی نیز خلط بحث میشود. *معنی چیزهای که لازم است*

۵- هرگاه گزارش مفصل باشد مطالب آن با دقت و مهارت خاص باید با جزاء و مفصولی

تقسیم گردد تا خواننده سر رشته مطلب را گم نکند.

۶- خودداری از تکرار مطلب و حذف نکات زائد و غیر لازم.

۷- تکیه کردن بر ارقام و اعداد، و محاسبات دقیق و روشن و خودداری از استعمال الفاظ و

کلمات مبهم و نامحدود - (نظیر آنکه برای تعیین مسافتی یا تعداد اوراق کتابی - یا مبلغ پولی بجای نوشتن پنج کیلومتر یا سی برگ یا حدود صد هزار تومان، نوشته شود راهی نزدیک است.

دارای اوراق کمی است. مبلغ بسیاری است..)

۸- خودداری از نهادن بنیاد گزارش بر شایعات و سخنها و غیر قابل اعتماد و گفته های

که بر «گمان» و «حدس» و «احتمال» و «تصور» و پندار مبتنی باشد.
 ۹- سعی شود در صورت امکان گزارش مستدل و مقرون به نتیجه باشد بطوری که منجر
 باخذ تصمیم و تعیین تکلیف گردد چه گزارش بی نتیجه کاری ناقص و ناتمام شمرده میشود.
 ۱۰- تاریخ و عنوان گزارش و در صورت لزوم نام گیرنده گزارش یا مؤسسه در بالای
 صفحه نوشته شود.

۱۱- ذکر خلاصه‌ای از موضوع گزارش نیز در بالای صفحه ضرورت دارد.
 ۱۲- گزارش البته در نسخه‌های متعدد و بی قلم خوردگی تنظیم شود تا اگر نسخه‌ای
 مفقود گردید نسخه دیگر جایگزین آن شود.

خلاصه نویسی

خلاصه نویسی اگرچه در گذشته ارزشی آن چنان که باید نداشت؛ ولی امروز افزون
 ارزنده و عمده بشمار میرود چه در روزگاران پیشین اگر مردم مجال مطالعه هراتری را که دست
 می‌آوردند داشتند، و این مثل رواج داشت که «هیچ کتابی نیست که یکبار خواندن نیرزد»
 امروز با گرفتاریهای روزافزون مردم و کتابها و آثار بسیاری که بچاپ میرسد خواندن همه آنها
 برای هیچکس میسر نیست و ضرب المثل مذکور بصورت زیر رایج و مشهور گردیده: «کمتر
 کتابیست که یکبار خواندن نیرزد» یا کتاب خوب آنست که یکبار خواندن نیرزد. این امر
 و ظاهراً درست هم میباشد. چه اکنون که عمر انسان برای خواندن همه کتب و آثار
 کفایت نمیکند باید کتابها و آثاری را برگزید که ارزش یکبار مطالعه را داشته باشد.

خلاصه نویسی در کتب و آثاری که بنای آنها بر اطناب نهادشده است امری ضروریست
 بویژه در اطنابهای حمل که بسبب اطاله بیجای کلام خواننده با همه رغبتی که بدانستن مطلب
 دارد از خواندن آن سرباز میزند، و منتظر است تا کسی زبده و خلاصه آن مطالب را برای او باز
 گوید.

و آنگاه چنانکه اشاره شد عمرهای کوتاه و آرزوهای دراز و کتب و مقالات بیشمار که
 بچاپ میرسد فرصت مطالعه همه آثار خوب را بانسان نمیدهد.

شاهنامه فردوسی از بهترین آثار حماسی زبان پارسی است و مثنوی معنوی سرآمد
 منظومه‌های اخلاقی و عرفانی و از شاهکارهای آثار ادبی ما بشمار میرود با این همه شاید از صد
 نفر علاقه‌مند چند نفر بیشتر موفق بمطالعه همه آنها نشده باشند ولی خلاصه آنها شاید که
 بعکس این باشد.

۱- ركه بكتاب تدارك پژوهش‌نامه‌ها تألیف دکتر حسین آریان‌پور و آئین نگارش
 تألیف دکتر حسین نخعی.

اسم فاعل بار اخلاص در اصل مثل معقله

فن خلاصه‌نویسی را امروزه بخصوص در مطالب روزنامه‌ها و نمایش داستانها و نمایشنامه‌ها باید بمورد اجرا گذاشت. و باید چکیده و حاصل مطلب آنها را در معرض دید بینندگان قرارداد تا موجب اتلاف وقت و مال نگردد.

بقول ظریفی هدف روزنامه‌ها و دستگاه صداوسیما را که اولی پر کردن صفحات و دومی پر کردن ساعات است باید بفتح خوانندگان و بینندگان تغییر داد آیا نمی‌بینیم که بیشتر خوانندگان روزنامه‌ها از چند هزار کلمه مطلب غالباً بمطالعه خلاصه آن که در چند سطر و بر صدر آن نوشته شده است اکتفا میکنند؟

و نیز باید دانست که فن خلاصه‌نویسی منحصر بداستانها و نمایشنامه‌ها و آنچه گفته شد نیست بل که در تمام رشته‌ها و آثار میتوان آنرا بمقتضای حال معمول داشت ولی در قصص و حکایات و بیان داستانها و وقایع بیش از همه میتوان از آن بهرمنند شد.

در کار خلاصه‌نویسی نکات زیر باید همواره مورد نظر باشد:

نخست آنکه باید کوشش نمود تا با اساس مطلب و مقصود و مراد نویسنده خللی وارد نشود و آنچه از آن کاسته و حذف میشود مربوط باجزاء مطلب و شاخ و برگ آن باشد نه قسمتهای اصلی و اساسی

دوم- در حذف اجزاء و زوائد نیز اگر حذف جزئی از مطلب موجب ابهام معنی و سردرگمی خواننده میگردد باید از حذف آن خودداری کرد و آنرا در کنار مطالب اصلی باید بیان نمود.

سوم- در خلاصه کردن مطالب ضمن رعایت ایجاز در کلام تمام قواعد درست نویسی و شرایط فصاحت و بلاغت را باید مراعات کرد. در عین حال روشی را باید در پیش گرفت که شیرینی و لطف داستان همهجا محفوظ بماند و خواننده با رغبتی کامل بمطالعه آن بپردازد و در آخر کمابیش همان لذت و فایده‌ای را از خواندن خلاصه داستان ببرد که از مطالعه همه آن میبرده جز آنکه در وقت خود صرفه‌جویی کرده است.

چهارم- خلاصه کردن مطلب باید با روشی منطقی و اساسی صورت پذیرد. و از جابجا کردن مطالب و زیر و رو کردن داستان باید خودداری شود و حتی الامکان با همان روش و طرز که نویسنده اصلی، داستان را طرح کرده است باید بیان گردد. نشانه کمال مهارت در این کار آنست که مطالعه خلاصه داستان خواننده را به خواندن تمام آن تحریض و ترغیب کند. یا اگر خلاصه مطلبی را شنید شایق و مایل شنیدن تفصیل آن باشد.

۱- بدین سبب غالب روزنامه‌های معتبر خلاصه مطالب و وقایع را در بالای صفحه

بخط درشت مینویسند. ۲- رك ص ۹۰ برخی از اصطلاحات ادبی در نظم و نثر.

۳- رك ص ۹۳ فن درست نویسی.

بهرین روش
فصل اول
خلاصه نویسی

پنجم- در خلاصه نویسی از توصیف مناظر و شرح و بسطهای غیر ضروری و ذکر نکته های

غیر لازم باید چشم پوشید. با این همه گاهی برخی از مناظر یا وقایع در داستان اصلی چندان دلکش و جذاب وصف شده است که چشم پوشی از آنها بسیار دشوار است. و اگر نقل نشود، گوئی هنر نویسنده مکتوم و نهفته مانده است. تشخیص این گونه موارد از دقایق کارواز نشانه های مهارت خلاصه نویس است که پس از سالها کوشش و تلاش و تجربه میتوان بدان دست یافت.

تصحیح-تألیف-تصنیف

اکنون که درخور این مجموعه سخنی چند از نکات لازم گفته شد؛ بمناسبت نمیداند که اشاراتی نیز بانواع تحقیقات علمی نماید؛ از تصحیح و تحشیه و تألیف و تصنیف و مقالات تحقیقی تا خوانندگان ارجمند اندک وقوفی بهریک حاصل کنند و در شناختن آنها پریگانه نباشند

تصحیح عبارت از اصلاح و تنقیح کتابیست که ناسخان در آن تصرف کرده اند، برطبق قواعد و ضوابطی معین تا بصورت اصل یا نزدیک بدان درآید (ف.معین)

تصحیح کتاب سبب میگردد تا استفاده از آن آسان و همگانی شود.

تصحیح ممکنست از روی دو یا چند نسخه انجام شود: تصحیح نسخه های منحصر بفرد کاریست بس دشوار و چنین نسخه ای غالباً غیر معتبر و مشکوکست. بدین جهت برخی این کار را مجاز نمیدانند. ولی بهر صورت اگر نسخه ای نفیس بدست آید که نسخه بدکل نداشته باشد یا بدان دسترس نباشد نباید آن را خوارویی اعتبار پنداشت. بل که باید بتصحیح و طبع و نشر آن پرداخت. و بدین معاذیر روانیست از عرضه داشت آن باهل ادب دریغ ورزید.

در تصحیح نسخه های قدیم هرچه تعداد نسخه بدل کمتر و خواندن خطوط آن مشکلتر باشد و... احتمال بروز اشتباهات بیشتر می رود، و نیز تصحیح کتب و آثار قدیم که تا قرن هفت و هشت کتابت شده دشوارتر از آثار جدید و بعد از آن میباشد.

کار تصحیح گاهی با اظهار نظر و توضیحاتی توأم میباشد که مصحح در ذیل صفحات یا پایان کتاب سی آورد. این عمل نوشتن حواشی و تعلیقات خواننده میشود. و در سابق آنرا «**تحشیه**» مینامیدند، «چه دانشمندان در زمانهای گذشته غالباً نظر و رأی خود را در حواشی کتاب مینوشتند.» (اکنون نیز گاهی این شیوه در نزد گروهی از آنان معمولست).

برخی از نااهلان کار تصحیح را در شمار کارهای مهم علمی نمیدانند. بل که بعضی نیز آنرا عملی بیهوده و ناسودمند میخوانند. و این هردو اشتباهی بزرگست. چه اگر کتابهای قدیم بپایمردی محققان فاضل تصحیح نشده بود و بهمان صورت در معرض استفاده عموم قرار میگرفت گروهی کثیر از استفاده آنها محروم بودند. یکی بسبب دشواری خواندن خط برخی از نسخه ها و دیگر بجهت اشتباهات و غلطهائی که در آنها دیده میشد.

از مصححان بزرگ درگذشته که زبان و ادب پارسی خدمات شایان کرده‌اند ،
 مرحومان، علامه قزوینی، اقبال آشتیانی، مدرس رضوی، میرزا عبدالعظیم قریب، بدیع الزمان
 فروزانفر، ملک الشعراء بهار، احمد بهمنیار، مجتبی مینوی، را باید نام برد که تصحیح بسیاری از
 آثار نفیس و معتبر زبان پارسی بسعی و اهتمام آنان صورت پذیرفته است.

تألیف چنانکه از نام آن برمیاید بمعنی الفت دادست و فراهم آوردن مطالب و جمع کردن واقعات از کتب و آثار و نوشتن آنها در یک کتاب، با اسلوبی شایسته و مناسب، «و نوشتن کتابی را در موضوعی علمی و ادبی و غیره تألیف گویند.» (ف. معین)

در تألیف مؤلف محتویات یک یا چند کتاب را از مسائل مختلف پس از درک آن بقلم خود و با عباراتی که از خامهٔ او تراوش کرده به تحریر درمیآورد؛ و آنجا که باید توضیحاتی نیز بدان می‌افزاید. در حقیقت واقعه‌ای را دوباره با عبارات دیگر بیان میکند، و گاهی نیز قسمتی از عبارات مؤلف را عیناً بنا بر اقتضا در اثر خود نقل میکند که البته باید بدان اشاره و گاه تصریح شود. «در تألیف بیشتر از نوشته‌های دیگران استفاده میشود.» (ف. معین).

انواع مختلف دیگری نیز ازتالیف دیده میشود که خاصه دراین سالهای اخیر بیشتر معمول و متداول گردیده؛ آزان جمله برخی اقدام بطبع مجموعه مقالات و سخنرانیها و یادداشتهای افراد وانجمنها وغیره میکنند که اگر قبلا طبع و نشر نشده باشد در تنظیم و تدوین آنها باید کم و بیش زنجی برلد و ابتکاری نشان دهند برخی نیز اشعار یا مطالبی را که قبلا تصحیح و تنقیح شده و در دیوانها و کتب دیگر بطبع رسیده است، جمع آوری (وگاهی گلچین) میکنند و دریکه یا چند مجلد به چاپ میرسانند. مانند: بهاریه ها - خزانیه ها منظومه هائی که در وصف مناظر طبیعت یا مرثیه ها یا اخلاقیات یا موضوعهای دیگر سروده شده. یا اشعاری که در حمد و پروردگار و نعت نبی مختار و مدح ائمه اطهار انشا گردیده. و نظایر آنها.

افرادى نیز آثار و مقالات و سخنرانیهای بنیادها و ادارات و انجمنها را که قبلاً تدوین و طبع شده است بی هیچگونه دخل و تصرف (وگاه با مختصر تصرفاتی) دوباره به چاپ میرسانند! این گونه کارها را باید نوعی تجدید طبع دانست، و حداقل فایده آن اینست که تعداد بیشتری از این آثار و مطبوعات در دسترس خوانندگان قرار میگردد.

تصنیف در لغت گونه‌گون ساختن چیزی را گویند، جدا کردن و تمیز دادن بعضی آثرا از بعضی دیگر^۱. و مراد: ایجاد و اختراع و انشاء مباحث علمی است^۲.

تصنیف ازدو قسم پیشین (تصحیح و تالیف) مهتر است. و آن چنانست که محقق کتابی را در موضوعی بخواند مندرجات آنرا با رسالات و مقالات و کتابهای دیگر که در آن موضوع دیده در ذهن و ضمیر خود بدقت مقایسه کند، و نتیجه دانش و درک خود را بر آنها بیفزاید، و در

ساده و گویا
ساده
۱۱۳

آخر دست بپلم برد و آنها را از سواد به بیاض آورد. بعبارت ساده تر: تصنیف نوشتن کتاب یا رساله را گویند توأم با ابتکار و ایجاد مضامین جدید....

گاهی ممکنست مصنف در درک و تشخیص خود اشتباه کند و راهی بخطر رود و نظر نویسندگان دیگر درست باشد و احتمالات دیگر..... شاید بدین جهت گفته اند؛ «من صنف نقد استهدف» (یعنی هر کس کتابی تصنیف کند هدف تیر انتقاد میشود و بر او خرده و ایراد میگیرند) و این گاهی نشانه عظمت و اهمیت کار اوست.

مقالات و رساله های نویسندگان و فضلا که با مراجعه ب مصادر نوشته میشود در ردیف کارهای تحقیقی است، و میتوان بدانها استناد کرد. بل که در گذشته قول آنان نیز معتبر و سند بوده است

نکته ای بسیار

۱- مستطرا است
۲- مستطرا است
۳- مستطرا است

قسم دوم - ترجمه

درباره انشاء و بیان شرائط آن و نکته‌هایی که باید در آن بشرح آورد، مطالبی باختصار برگزار شد و در ذکر غالب مطالب بنقل فهرست و اشارت بسنده گردید. و همین خود برای دانش-پژوهان بادقت نکته‌سنج شاید کفایت باشد.

اکنون لازم میدانم مختصری نیز در باب ترجمه و چگونگی و شرایط آن بنگارد تا دانشجویان (خاصه رشته‌های زبان خارجی) و دیگران را مختصر راهنمایی باشد.

تعریف ترجمه - ترجمه در لغت بمعنی گزاردن و گزارش کردنست. و شرح حال و اخلاق و سیرت اشخاص، و گردانیدن مطلب از زبانی بزبان دیگر^۱. و در اینجا معنی آخرین مراد و مقصود ماست. و تلفظ صحیح آن بنا بر نقل ارباب لغت بفتح اول و سوم است ولی در تداول عامه آنرا بضم سوم تلفظ میکنند و «ترجمه» (بضم جیم) میخوانند. و کسی را که بدین کار میپردازد «مترجم» یا «ترجمان»^۲ نامند و پیارسی در قدیم «گزارنده» گفته‌اند. فردوسی فرموده است^۳:

همه نامه بر رود کی خواندند

گزارنده را پیش بنشانند

برخی نوشته‌اند «ترجمان» معرب «ترزفان» و «ترزبان» است و ترزفان نیز در کتب لغت بدین-معنی آمده است^۴. و ارباب ادب «ترجمه» را صنعتی از صنایع بدیعی شمرده‌اند. و آن چنین است که سخنوری مضمون شعری را ارزبانی بزبان دیگر بیان کند. و وقتی گویند کار ترجمه بخوبی انجام شده که مترجم مطلب را نظیر سخن اصلی یا بهتر از آن ادا کرده باشد. چنانچه متنبی گفته است:

قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

مافات مضی و ماسیاتین فاین

و سعدی آنرا بزبان پارسی چنین بیان کرده است:

سعدیادی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در بیان این و آن فرصت شمار امروز را^۵

فایده و اهمیت ترجمه - از جمله اهمیتها و فواید ترجمه یکی آنست که انسان بدین وسیله با آثار و افکار و علوم ملل و اقوام دیگر آشنائی پیدا میکند. و از دانش و صنعت و پیشرفتهای

۱- فرهنگ معین. ۲- بترکی «دیلماج» میگفتند.

۳- آنجا که از نظم کلیله و دمنه بدست رود کی سخن میراند.

۴- رله. برهان و فرهنگ رشیدی و لغت نامه.

۵- تفصیل مطلب را در صناعات ادبی استاد همائی و سایر کتب بلاغت میتوان مطالعه کرد.

آنان هر وقت بخواهد باسانی آگاه و بهره‌مند میشود. بخصوص امروز که کشورهای مختلف در امور صنعتی و فنی و اقتصادی و اجتماعی و غیره بیکدیگر نیاز کامل دارند اهمیت این کار بیشتر آشکار میشود. در عصر حاضر استفاده از این فن گذشته از علوم و فنون در امور جاری نیز رونق و رواج کامل دارد. بطوری که خبرگزاریها و ارباب جراید و مطبوعات همه روزه اخباری را که از وقایع و حوادث جهان بوسیله رادیو و تلویزیون و غیره بدست می‌آورند بزبان دیگر ترجمه کرده بسرعت بنقاط مختلف جهان میرسانند گفتگوهای رسمی و ارتباطهای سفیران و مقامهای دولتهانیز غالباً بمدد مترجمان صورت می‌پذیرد همچنین مسافران و مهاجران نیز که بکشورهای بیگانه سفر میکنند برای ادای مقصود خود و درك سخن بیگانگان که سلازم باآشنائی بزبانست نوعی عمل ترجمه را انجام میدهند.

سیر ترجمه در زبان فارسی - از آثار فن ترجمه آنچه بیشتر از قرون گذشته برای ما باقی مانده سوادریست که برای توسعه و نشر دانش و افکار بزرگان بکار رفته است. چنانکه ایرانیان قدیم برخی از کتابهای طبی و علمی و ریاضی و نجومی را از زبانهای یونانی و سریانی و هندی و رومی بزبان خود ترجمه میکردند. در زبان ساسانیان چنانکه مشهور است کتاب نفیس و سودمند کليلة و دمنه از زبان سانسکریت بزبان پهلوی ترجمه گردید و در قرن دوم هجری از پهلوی بعربی، و بعدها چندین بار بنظم و نثر بزبان پارسی ترجمه شد. یکی از این ترجمه‌ها که بدستیاری نصراله بن محمد بن عبدالحمید منشی بهرام شاه غزنوی صورت گرفته هنوز هم در میان پارسی زبانان مشهور و از آثار جاویدان زبان پارسی بشمار میرود.

همچنین بعد از ظهور اسلام و نفوذ مسلمین در میان ایرانیان کار ترجمه رواج و رونقی بسزا یافت بخصوص در عهد خلفای عباسی مسلمانان ایرانی و غیر ایرانی و برخی از دانشمندان غیر مسلم (مسیحی و یهودی و زردشتی و غیره) پیدا شدند که آثار و کتابهای طبی و فلسفی و ریاضی و نجومی را از زبان یونانی و سریانی و هندی و پهلوی بعربی ترجمه کردند. چنانکه خاندان بختیشوع و خاندان نوبختی و موسی بن خالد و حنین بن اسحق و اسحق بن حنین و یوحنا بن ماسویه و ربن طبری (ربن بفتح اول و دوم و تشدید ب) و صالح بن بهلمه (بفتح اول و سوم) هندی و نوبخت اهوازی و غیره و غیره از این گروهند.

در دوره‌های بعد نیز علمای اسلامی بترجمه کتابهایی از زبانهای دیگر بعربی و از عربی بفارسی می‌پرداختند مانند ترجمه رساله ذهبیه در علم طب از ابوعلی حسن بن ابراهیم سلماسی که در سال ۶۱۴ هجری نوشته شده و برخی از کتابهای ساده دینی عهد صفویه و پیش از آن.

۱- رك مجله دانشكده ادبیات دانشگاه تهران پاییز سال ۱۳۶۲ و فرخنده پیام از انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد سال ۱۳۶۰ - رساله ذهبیه در علم طب مقاله‌ای از مؤلف.

کتابخانه
دانشگاه
فردوسی
مشهد
۱۳۶۰

۱۳۶۰

از اواسط قرن سیزدهم هجری که سرآوده ایرانیان با اروپائیان بیشتر شذویرخی نیز بزبانهای آنها تسلط یافتند به ترجمه بعضی از کتابها و داستانهای شیرین اروپائی پرداختند و آثاری نغزوارزندگی پدید آوردند. استیاز عمده این مترجمان آن بود که چون بفارسی تسلط کامل داشتند، همین که مقصود مؤلف را در مییافتند و معنی عبارات چیزی را میفهمیدند، مطلب را بقلب فارسی فصیح میریختند و چنان مینوشتند که موردپسند و خوشایند فارسی زبانان بود^۱.

از مترجمان چیره دست و موفق این دو قرن اخیر (از زبان عربی یا اروپائی) نخست باید از محمد ابراهیم بدایع نگار نام برد و بهترین اثر ترجمه شده او نامه اسداله الغالب علی بن ابیطالب است علیه السلام که بمالک اشتر نوشته^۲.

دیگر ترجمه حاجی بابای اصفهانی^۳ است. اثر میرزا حبیب اصفهانی که اصل آن ظاهراً تألیف «جیمز سوریه» انگلیسی بوده یا منسوب بدوست^۴ این ترجمه از جمله ساده ترین و روان ترین نثرهای فارسی است که بزبان امروز نوشته شده است و در سلاست عبارات و تأثیر کلام و لطف بیان شاید که کم نظیر باشد هر چند مؤلف آن در نقل مطالب غرض سیاسی داشته و سوهنیت او غالباً از لابلای عبارات بخوبی پیداست.

دیگر از ترجمه های آزاد کتاب «بت روئین» یا «بوسه عذرا» است. دیگر از ترجمه های خوبی که در قرن اخیر از زبانهای اروپائی شده است. سه تفنگدار جرج رنولدز انگلیسی (سکون ل. د. ز.) که ذکاء الملک فروغی آنرا با عباراتی روان و سلیس انشاء کرده و از ترجمه های بسیار خوب زبان فارسی بشمار میرود و سبک انشای آن از هر جهت همانند کتاب اصلی است^۵.

و کنت سنت کریستو وینویان و تیره بختان را میتوان نام برد که عموماً دارای عباراتی فصیح و ساده و رسا هستند:

سه تفنگدار و کنت دومونت کریستو تألیف «الکساندر دوما» است که محمد طاهر میرزای اسکندری آنها را ترجمه کرده است. وینویان و تیره بختان (اثر مشهور ویکتور هوگو) که اولی ترجمه حسینقلی مستغان و تیره بختان ترجمه اعتصام الملک میباشد. از حدود سالهای ۱۳۱۰ خورشیدی ترجمه کتب و آثار و مقالات زیادی از زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی و آلمانی و ایتالیائی و غیره در ایران روبرواج نهاد. و بیشتر آنها از جهت

۱- پانزده گفتار ص ۳۵۳ ۲- این نامه را بعدها دیگران نیز ترجمه کرده اند.

۳- در چاپ اول پانزده گفتار آمده مترجم آن معلوم نیست. (رکة تعلیقات) و رکة

پانزده گفتار چاپ دوم و از صبا تا نیما ج ۱ ص ۳۹۰ ۴- همان دو ماخذ ص ۳۵۲ و

ص ۲۶۰ ج ۱ ۵- رك سبك شناسی بهار ج ۳ - و از صبا تا نیما ج ۱

میرزا بابا اسکندری

درستی کار وسادگی وروانی عبارات ومراعات نکات دستوری وآئین نگارش عاری از عیب و ایراد بود. چه مترجمان غالباً افراد دانشمندی بودند که بزبان فارسی وقوفی کامل داشتند وزبانی را هم که ازآن ترجمه میکردند بخوبی میدانستند و در ترجمه موضوع نیز دقت کافی ووافی بکار میبردند وآنگاه هدف غائی آنان نیز علاقه وعشق بکار بود وایجاد اثری مطلوب ودلنشین که موردقبول عام باشد. نه بهره برداریهای مادی وعلاقه بمال اندوزی وکسب شهرت بیجا.

برای نمونه و مثال میتوان از آثار و ترجمه های گذشتگانی زنده یاد چون محمدحسین فروغی- وابولحسن فروغی و محمدعلی فروغی نام برد که هر سه از ادیبان و مترجمان خوب و موفق بودند. وکسانی دیگر مانند: دکتر قاسم غنی و نصرالله فلسفی و رشید یاسمی ومجتبی- مینوی و سعید نفیسی و علی اصغر حکمت و علی دشتی و محمد حجازی و کریم کشاورز و غالب بزرگانی که ذکرشان درسلک نویسندگان خوب و ممتاز گذشت (ص ۱۰۷). همچنین از مترجمان چیره دستی که قلم بدست گرفته بشهر آثار ارزنده خود مشغولند^۲.

اگر کتاب « تاریخچه ترجمه فرانسه بفارسی» را بدقت مطالعه کنیم می بینیم که بیش از نیمی از سدرجات آن مشتمل بر ذکر نام وآثار کسانیست که فقط از زبان فرانسه بفارسی ترجمه کرده اند. که البته در میان آنان مترجمان چیره دست ماهر نیز دیده میشود.....

ولی پس از گذشت مدت زمانی (شاید حدود بیست سال) رفته رفته کار بتاهی وفساد کشید. معلومات مترجمان کمتر شد عشق وعلاقه بکار از میان رفت. حرص جمع مال یا بهتر بگوئیم، فقر واحتیاج غلبه یافت. وبآنگاه روز بروز بر کمیت افزوده میگردد و تعداد مترجمان و آثار ترجمه شده بیشتر میشود و کیفیت آن کاهش مییافت. تابدا نجا رسید که در این اواخر هر چند مترجمان زبردست وماهر در گوشه و کنار فراوانند ولی برخی نااهلان کم تجربه در میان آنان راه یافته اند که نه زبان فارسی را بخوبی میدانند ونه زبان خارجی را که از آن بترجمه می پردازند بدین سبب غالب آثار ترجمه شده درخور استفاده اهل مطالعه قرار نمیگیرد. عبارات وترکیبات وبطور کلی الشای آن هم آمیخته باصداها ایراد مییابد. که وصف شمه ای از آنها را در سخنهای دکتر یوسفی (بخش سوم ص ۱۴۴) میخوانیم

موارد کاربرد کلمات وتعبارات

کلمات ولغات گاه دارای معانی متعدد هستند که غالباً بایکدیگر اختلاف دارند و

- ۱- در کار معدودی از این مترجمان از زندگان و درگذشتگان بر حسب اتفاق اگر اندک لغزش وایرادی هم دیده شود درخور اغماض است واز ارزش کار آنان نمی کاهد.
- ۲- سزاوار است استادان ارجمند برخی از افراد این گروه را که هم اکنون در قید حیاتند، معرفی نمایند تا دانشجویان وعلاقه مندان آثار آنها را سرمشق ونمونه کار خویش قرار دهند.

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مرکزی
تاریخ: ۱۳۸۸
شماره: ۱۱۸

بدین سبب موارد استعمال آنها نیز همواره یکسان نیست، و نمیتوان هرواژه‌ای را بیجا در هر عبارت و هر جا استعمال کرد. و باید آنرا قبلاً شناخت. و شناختن آن هم نیازمند مطالعه بسیار و احاطه شامل و دقت کامل و ذوق سلیم میباشد.

این اختلاف بخصوص در مورد واژه‌های فارسی که معادل لغتی بیگانه (عربی یا اروپایی) قرار میگیرد بیشتر میشود. تا بدانجا که ممکنست موجب پروشاهاتی بشود. و گاهی معنی را نیز بکلی تغییر دهد. نااهلانی که بوضع لغت سپردارند بیشتر مرتکب این خطا میشوند. مخصوصاً افرادی که اصرار میورزند معادل فارسی کلمات را برگزینند.

مثلاً «عضو» بمعنی اندام و قسمتی از بدنست. بکارمند اداره یا مؤسسه هم «عضو» گفته میشود. و «عمل»، فارسی آن «کنش» است و بکار پزشکان در هنگام جراحی نیز عمل گفته میشود. «تشریح» در علم پزشکی بمعنی «کالبدشکافی» است. و هم بمعنی بیان کردن و توضیح دادن آمده. اکنون اگر کسی بجای واژه «عضو» بگوید من اندام اداره کشاورزی هستم یا پزشکی بگوید من در بیمارستان کنش جراحی دارم (بجای عمل جراحی) - یا کسی بگوید این مطلب را برای من کالبدشکافی کنید (بجای تشریح کنید شرح دهید - توضیح دهید) درست نیست و باید هر یک از این واژه‌ها را در جای خود بکاربرد.

یادراین عبارت گلستان شیخ «تقصیر و تقاعدی که در مواظبت بارگاه خداوندی میرود» چون تقصیر بمعنی گناه و بزه میباشد. و تقاعد نیز بمعنی بازماندن و بازنشستگی - نمیتوان آنرا به صورت زیر تغییر داد و گفت: «بزه و بازنشستگی که در پاس خدمت بارگاه خداوندی میرود...»^۲ بکار بستن این نکته‌ها در متن ترجمه و وضع لغات از جمله مهمترین مسائلتست که باید همواره آنرا در نظر داشت. مخصوصاً در امثال و اصطلاحات و تعبیرات باید دقت بیشتر بکاربرد تا هر کلمه‌ای بجای کلمه‌ای دیگر که با آن معادلت بیجا و بیهوده بکار نرود. و اشتباه عمده لغت‌سازان مانیز که امروز بوضع لغت میپردازند گاهی همین جاست که تصور میکنند میتوان همه لغات مترادف را بجای یکدیگر گذاشت.

اقبال آشتیانی سینوید: «تعبیرات و تعارفات و امثال متداول هر زبان هیأتی مرکب و سوزونست که اگر کسی دست بترکیب آنها بزند و بجای یک جزء از آنها جزئی خارجی بگذارد دیگر شناخته نمیشوند و آن تأثیری را که برای ایجاد آن این تعبیرات وضع کرده‌اند دیگر نخواهند داشت. مثلاً اگر کسی بجای جمله احوال شما چطور است؟ بگوید «حاله‌ای شما چه

۱- این موضوع غیر از انتخاب کلمات و الفاظست برای رعایت فصاحت، که در فصل آئین نگارش بیان شده است.

۲- رجوع شود به «آرایش و پیرایش» از انتشارات اداره کل تبلیغات و انتشارات دیماه ۱۳۱۹ صفحه ۲۸ و صفحات دیگر.

نوع است.» یا «اکنونهای شما چگونه است» یا این قبیل ترجمه‌های تحت‌اللفظی از آن جمله، هیچکدام اصل مقصود را نمی‌رساند....^۱ (ولیز رجوع فرمایند بص ۱۲۳ نکته‌هایی در باب ترجمه و عبارت کتاب حاج بابا اصفهانی).

شرایط یک ترجمه خوب

کارترجمه در بادی اسرینظر ساده وآسان سینماید ولی اگر دقتی بیشتر شود معلوم می‌گردد که یکی از مهم‌ترین امور علمی است و حاوی نکته‌ها و رسوزو دقایق بسیار. چه یک مترجم خوب همچنان که قبل از اشاره شد. نخست باید بهردو زبان آشنائی ووقوف کامل داشته باشد تا بتواند مقصود مؤلف را بخوبی درک کند سپس آنرا در قالب الفاظ و عباراتی فصیح و ساده و رساترجمه نماید. چنانکه عبارات ترجمه از هر جهت وافی بمقصود باشد و خواننده نیز مراد و منظور مؤلف را دریابد. و محل کاربرد کلمات را نیز که قبل از شرح آمد از نظر دور ندارد.

دیگر آنکه کتابی را که بترجمه آن سپردازد از هر مبحثی که باشد باید مترجم تا حدود لازم اطلاعات کافی از آن مبحث بدست آورد. مثلاً اگر قصد آن دارد که به ترجمه کتابی درباره اقتصاد یا تجارت یا حقوق یا گیاهشناسی پردازد باید قبلاً با اصطلاحات و کلمات خاص آنها آشنا شود و هم با اصول و کلیات آن علوم و فنون فی الجمله و قوفی حاصل کند. همچنین برای ترجمه کتابهایی در رشته مهندسی یا پزشکی یا علوم ریاضی و صنعتی و نظایر آنها آشنائی با اصطلاحات و کلمات خاص آن علوم ضرورت دارد.

دیگر آنکه در ترجمه مطالب سعی کند کلمات و لغاتی معادل با اصل و مناسب و وافی بمقصود پیدا کند سپس فصیح ترین و رساترین آنها را برگزیند.

اما در رشته ادبیات و علوم که با احساسات و عواطف انسانی بستگی دارد این کار به مراتب دشوارتر است و مترجم خواه و ناخواه دچار مشکلاتی میگردد. چه در اینجا وی هر قدر قویست و دقیق باشد گاهی نمیتواند آن لطائف گفتار و حسن بیانی را که در کلام مؤلف نهفته است در زبان ترجمه بیان کند. بخصوص که بعضی الفاظ و عبارات در زبان فارسی آنجا که از ذوقی شاعرانه و طبعی لطیف تراوش میکند معانی بلندی را بذهن میرساند و نکته‌هایی نغز و شیرین را بیاد می‌آورد که ترجمه آن بسیار مشکل است و شرح آن در دفتری نمی‌گنجد. و آن لطف مخصوصی را که خواننده از زبان اصلی درک میکند بهیچوجه از ترجمه آن نمیتواند دریابد. و این خود دلیل و نشانه آنست که مترجم هر قدر در کار ترجمه ماهر و قویست باشد باز هم ترجمه او جای اصل را نمیگیرد و آن دقایق لفظی و لطائف معنوی که در کلام مؤلف وجود دارد همواره نمیتواند چنانکه باید در زبان مترجم جلوه‌گر شود. و البته این مطلب را همیشه نمیتوان دلیل بر ضعف و

نقص کار وی دانست بل گاهی الفاظی که در زبان ترجمه وضع شده است برای بیان آن معانی و مضامین لطیفی که در زبان تألیف هست کافی نمیباشد و در حقیقت دنیای الفاظ زبان ترجمه برای بیان معانی و مفاهیم هنرهای که در تألیف نشان داده شده است تنگ بنظر میرسد.

برای توضیح این قسمت میتوان بسیاری از اشعار یا عبارات فارسی را بیاد آورد بویژه ^{کتاب اسماء و صفات} و ^{فرستاد} عبارات و ابیاتی را که در آنها صنعت ایهام و ذوالمعنیه و توجیه و زشت و زیبا و غالب صنایع معنوی دیگر با مضامین عالی نهفته است. بدیهی است مترجم در این گونه موارد علاوه بر قدرت بیان باید دارای ذوقی لطیف و طبعی شاعرانه و مضمون آفرین باشد تا بتواند بنوعی مضامینی را شبیه یا نزدیک با آثار و سخنهای مؤلف بیان کند. و تا ممکنست شیوه و سبک او را نیز حفظ نماید. و این گونه ترجمه را ترجمه آزاد مینامند که مترجم با حفظ اصل معنی و مقصود مؤلف گاهی مطالبی را بیان میکند که در اصل نیست ولی در اساس با آن مطابقت دارد و حول محور کلام مؤلف دور میزند. اینجاست که هنر یک مترجم خوب در کار ترجمه ظاهر میشود و بیرونق اثر مؤلف نیز میفزاید.

ترجمه کتاب کلیله و دمنه از سنسکریت به پهلوی و از زبان پهلوی به عربی و از عربی به پارسی خواه نظم رود کی (که اشعار اندکی از آن در دست است) خواه ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی که در غایت فصاحت و بلاغت است یا ترجمه منظوم قانعی در ردیف ترجمه های آزاد خوب بشمار میرود. و نیز ترجمه رباعیهای منسوب به خیام که بدست یاری فیتزجرالد انگلیسی انجام شده است از این نوع میباشد. و شهرت فراوانی که در میان انگلیسی زبانان یافته است غالباً بر اثر آسفختن الدیشه و افکار مترجم است که چاشنی آن رباعیها شده است.

ولی ترجمه فرمان مولی امیرالمؤمنین به مالک اشتر، یا رساله ذهبیه در علم طب و همچنین سایر ترجمه های احادیث و مطالب مذهبی در شمار ترجمه های مقید و محدود است. در ترجمه مقید مترجم باید دقت کامل نماید تا از هر جهت رعایت امانت را بکند و چیزی علاوه بر آنچه مؤلف نوشته است ننویسد و مطالب را تعریف نکند و یا تغییر ندهد. اغراق و مبالغه را در تعبیرها و بیان خود راه ندهد. مگر آنجا که مؤلف خود بچنین کارها پرداخته باشد. و بنا بر نقل برخی از مطلعین در زبانهای اروپائی ترجمه اخلاق ناصری و بوستان سعدی بوزبان انگلیسی از ترجمه های خوب مقید است که باهتمام و یکتزی VIKENSE صورت پذیرفته؛ همچنین ترجمه گلستان سعدی بفرانسه که بدست یاری دفرمری Defremery انجام شده.

و نیز برای سلاخظه نمونه های عذیده ترجمه هائی بوزبان عربی میتوان بکتاب مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه و یاسایر کتب ادعیه و زیارات که در دوره صفویه نوشته شده رجوع کرد.

خرده ای که گاهی بر این گونه ترجمه ها میتوان گرفت آنست که شدت حفظ امانت و

اصرار در نقل عین گفتار صاحبان روایت گاهی عبارات ترجمه را از فصاحت دور کرده و از شیوه و اسلوب زبان فارسی کم و بیش خارج ساخته است و این امر ممکنست سبب سستی و ضعف عبارات در زبان ترجمه بحساب آید.

ولی ناگفته نباید گذاشت که این مختصر سستی و ضعف عبارت و تغییر سبک که در اینجا بدان اشاره شد در مقایسه با نثرهای پیشین زبان فارسی است که عموماً از سلاست و استحکام و جزالت و فصاحت کلام برخوردار هستند و گرنه عموماً ساده و وافی ببیان مقصود میباشند و شاید از نثرهای متداول اسر و زرین عامه و امثال آنها بر مراتب بهتر باشند. مانند کتابهای حق الیقین و حلیۃ المتقین و جامع عباسی و غیره و غیره

و نیز باید دانست که مراد از ترجمه مقیدله آنست که الفاظ و عبارات کلمه بکلمه ترجمه شود و ترجمه تحت اللفظی باشد، تا تصور کنیم که این امر ممکن نیست، چنانکه برخی چنین گفته اند، و نوشته اند: «هر ترجمه ای کم و بیش رنگی از آزادی دارد» بل مقصود از ترجمه مقید آنست که گزارنده از خود چیزی بمطلب نیفزاید و عین مفهوم و معنی سخن اصلی را بیان کند. خواه برای هرواژه ای معادلی بدست آورد، و خواه بجای یک واژه ناگزیر از نقل جمله و عبارتی گردد. یا توضیحاتی بیشتر دهد.

ارباب ادب در کتب بدیع آورده اند: کسی دارای چشمه ای روان و آبی جاری بود. و در همسایگی او صاحب مزرعه ای زیننی خشک و بی آب داشت. و آب جاری این همسایه نیازمند بود. و وقتی نامه ای بدو نوشت و عاجزانه از او درخواست تا بگماشتگان خود دستور دهد. زمین او را نیز آبیاری کنند. شاید که حاصلخیز شود و نفعی عاید او گردد. صاحب چشمه و آب جاری که مردی ادیب و نویسنده بود در زیر نامه او نوشت: «بچشم آب میدهم» و همین جمله کوتاه اکتفا کرد که لطف آن معلومست و دارای ایهامی دلپذیر میباشد. یعنی ظاهر آنست که: اطاعت میکنم، و آب میدهم. و ایهام آن اینست که: منت دارم. فرمان شما را بجان میپذیرم و با آب چشم زمین خشک شما را سیراب میکنم. و باز ایهام دیگری در آن نهفته است که معنی مخالفی از آن میتوان دریافت. و آن اینست که صاحب چشمه بخواهد آب چشمه خود را خیلی گران بفروشد یا نخواهد آب بدهد. و عذری آورده بگوید «بچشم آب میدهم» یعنی آب بقیمت چشم است. اگر آب بخواهید باید چشمتان را بدهید.

اکنون اگر این جمله مختصر و عبارت کوتاه را بخواهیم بزبان دیگری ترجمه کنیم بدیهیست که ترجمه تحت اللفظی آن به تنهایی بیان کننده مطلب نیست. و مترجم ناگزیر است توضیحاتی در چندین عبارت بدان بیفزاید. و بهیچوجه نباید گفت که صورت ترجمه از ترجمه مقید خارج شده است.

از اینگونه امثال و عبارات در زبان فارسی کم نیست. همچنین اشعاری که دارای ابهام است و بیش از یک معنی دارد در فارسی بسیار است که نمونه‌های عدیده از آن میتوان آورد.

از نمونه ترجمه‌های دقیق و مفید بزبان عربی باید کتابهای مذهبی و احادیث و روایات و شرح مربوط بزبانات و احکام فقه اسلامی و کتابهایی نظیر آنها را شمرد که خصیصه امانتداری و نقل مطالب مؤلف از هر جهت در آنها رعایت شده است.

دیگر از نکاتی که باید در هنگام ترجمه برعایت رسانید آنست که مترجم عین مطالب و عقاید و افکار مؤلف را خواه در علوم انسانی و معنوی یا مادی و صنعتی هر چند نادرست و برخطا باشد باید بی کم و کاست بیان کند. ولی مجاز است در حاشیه و ذیل مطلب عقیده و نظر خود را اگرچه خلاف آن باشد اظهار نماید.

دیگر از نکته‌هایی که در کار یک ترجمه خوب باید رعایت شود توجه کامل بطرز فکر و مقصود مؤلف است بخصوص برای جوانان امروز که میخواهند از زبانهای اروپائی اثری یا مقاله‌ای یا مطلبی بفارسی ترجمه کنند باید دقت کامل نمایند تا روح اندیشه‌ها و افکار و مقصود نویسنده اصلی را در بیان خود منعکس سازند نه ترجمه ظاهر کلمات و الفاظ و عبارات و ترکیبات و اصطلاحات و استعارات و امثال را، چه طرز نویسندگی و شیوه نگارش مردم مغرب زمین با سبک نویسندگی فارسی زبانان ممکنست گاهی اختلاف داشته باشد. همچنان که غالب آداب و عادات برخی از ملتها با عادات و رسوم ملل دیگر متفاوتست. پس تقلید و متابعت صرف در ترجمه همه وقت جایز نیست و باید گاهی مقصود و منظور مؤلف را دریافت و ترجمه نمودنه عبارات و اصطلاحات و امثال را. مثلاً کسی که مدتی بدیدار دوستی نرفته است اگر ناگهان بدیدار او برود و موجب خوشحالی و مسرت خاطر او گردد آن دیگری برای اظهار رویان تعجب میگوید «چطور شده است که بدیدار من آمدی» آفتاب از مغرب طلوع کرده؟

آفتاب از کدام سمت دید
که تو امروز یاد ما کردی

اما در زبان فرانسه بجای این عبارات میگویند «امروز هوا خوبست».

یادر زبان فرانسه برای پرسش از حال کسی میگویند؛ «چگونه میروید شما» که باید ترجمه شود حال شما چطور است؟ چگونه میگذرانید؟ «چونی و چون همی گذرد بر تو روزگار» و عباراتی از این قبیل.

در کتاب حاجی بابای اصفهانی که ذکر آن از این پیش گذشت. مؤلف نوشته است
ایرانیان همین که بهم میرسند اول از بزرگی بینی یکدیگر میپرسند و میگویند «دماغ شما کنده

۱- (و نیز رجوع فرمائید بکلمات «فکر میکنم» - «پیاده میکنیم» - «در رابطه با» در

است؟ ولی پیداست که مقصود از این عبارت کتاب حاج بابا در فارسی بزرگی بینی و دماغ نیست بلکه پرسش از حال و چگونگی سلامت مخاطب است. و براد از «دماغ شما چاق است» یعنی حالتان خوبست؟ سلامت هستید؟ چنانکه غالباً در هنگام شکوه از بدی احوال میگویند «دل و دماغ ندارم». همچنین صدها کنایه و مثل و اصطلاح و واژه‌های مرکب در هر زبانی هست که ترجمه تحت‌اللفظی آنها بکلی مغایر با مقصود و مراد مؤلف خواهد شد.^۱

لطیفه - گفته‌اند کسی میخواست بنوکر خود پیغام دهد تا پیراهنش را از روی ریمان بردارد که باران آنرا خیس نکند و مقصود خود را بدین صورت ادا کرد:
«جدید الاصم» مریکو «شیخ الحدید» مرا از روی ریمان بردارد که «مع فخذ» میاید و بجای لغات «خادم» و «قمیص» - پیراهن» و «مطر» - باران» کلمات جدید الاصم (= نوپد کر) و شیخ الحدید (= پیر + آهن) و مع فخذ (= با + ران) را بکار برده بود.

البته این گونه لطایف برای ترجمه از کلمات عربی نوشته شده است ولی امروز برای زبانهای اروپائی نیز مصداقهای عدیده و روشن‌تری هست. چنانکه گفته‌اند مترجمی که بزبان فارسی آشنائی کامل نداشت در ترجمه مطلبی از زبان فارسی بفرانسه کلمه «بامداد» - صبحگاه» را دوجزء فرض کرده و بصورت «با + بامداد» ترجمه کرده بود.^۲

دیگر از نکته‌های بسیار مهم که در ترجمه باید رعایت شود آنست که مترجم از جعل و وضع لغات جدید اجتناب کند و تصور آنکه پساوندها و پیشاوندها در زبان فارسی کار لغت سازی را آسان کرده خود سرانه و از پیش خود بوضع لغت نپردازد. همچنین از استعمال این گونه واژه‌ها که گاهی بدست افراد ناپخته و کم تجربه ساخته و بکار برده میشود مطلقاً پرهیز کند. چه بنیاد زبان فارسی در بکار بردن الفاظ غالباً بر سماع نهاده شده و همه‌جا نمیتوان پیشاوندها و پساوندها را بمیل خود و بطور دلخواه باغازو انجام هر کلمه‌ای افزود و از پیش خود واژه‌ای تازه ساخت، که این عمل اگر غلط هم نباشد غالباً مغل فصحاحت و موجب سستی کلام و نشانه ضعف قدرت مترجم و نویسنده است. مانند افزودن الفاظ «سرا» و «زار» و «ار» و «گر» و غیره بعنوان پساوندجا و مکان^۳ و علامت فاعلی در آخر کلمات و بکار بردن کلماتی نظیر: «همیاری» - «خود همیاری» - خود بزرگ بینی - خود کوچک بینی - خود هادی (یک نوع قایق خود هادی)^۴ - یادواره^۵ و بسیاری از واژه‌های مجعول و سست دیگر که امروز رواج یافته.

۱- رك ص ۱۱۴ سوارد کاربرد کلمات و تعبيرات. Avec Le crayon - ۲

۳- رك مقاله زبان فارسی بكجا ميرود قسمت اول. (انواع شعريش از غزل در ساختار زنده و پرتكاپوى فرد و جامعه تأثير دارد. از يك كتاب دستور).

۴- كيهان روز ۶۶۶۶۲۲ و ۶۶-۶-۸ - ۵- در كيهان ۶۶۶۶۸ - در عبارت

«يادواره سرود رزم» ندانستم مقصودشان از اين واژه چيست و از كجا آورده‌اند؟!!

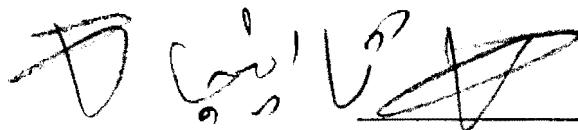
دیگر آنکه مترجم در ترجمه اثر ، بویژه آثار علمی و فنی و نجومی و نظایر آنها دقت بسیار بکاربرد تا اندازه وحد هرچیز را دقیق و بوضوح تعیین کند و از بکار بردن الفاظی مبالغه آمیز و مبهم نظیر : تقریباً - تخمیناً - در حدود - خیلی - بسیاری - اندکی و شمه ای خودداری نماید و این شیوه را که در گفتار ما ایرانیان اغلب رواج دارد در دنیائی که اعشار و دقایق و ثانیه ها با دستگاه « کورنومتر » محاسبه میشود بکار نگیرد. مگر آنکه مؤلف خود چنین کلماتی را بکار برده حدود و مرز چیزی را بطور دقیق روشن نکرده باشد . « مثلاً بجای دیوار قلعه ۸ متر ارتفاع داشت » هوا پنج درجه زیر صفر بود » « ساعت یازده بود » عبارت : « قلعه دیواری بسیار بلند داشت » « هوا خیلی سرد بود » « نزدیک ظهر بود » را بکار نبرد.

دیگر آنکه در ترجمه مطلب خاصه ترجمه مقید کلمه و جمله ای را ترجمه نشده فرو نگذارد. و هیچ عبارتی را از مؤلف زائد و اضافی نپندارد. ولی در ترجمه های آزاد گاهی حذف پاره ای از فصول و ابواب و برخی از قصص و حکایات شاید روا باشد. بشرط آنکه با اساس مطلب و روح داستان و اصول دیگر لطمه ای نزند و ایجاد تغییری در آنها نکند.

نکته مهم دیگر را که در ترجمه باید گفت آنست که مترجم باید بکوشد تا در آثار ادبی و نظائر آن هرچه بیشتر روح اندیشه و افکار و مقصود مؤلف را بدهن خواننده منتقل سازد و بطوری که اشاره شد اگر انتقال همه آن برای مترجم میسر نباشد دست کم باید جهد کند تا حداکثر توفیق را در این راه بدست آورد.

اما اساسی ترین نکته ای که در ترجمه باید رعایت نمود آنست که مترجم سعی کند تا انشاء او از تعقید های لفظی و معنوی عاری و بی زور فصاحت و بلاغت متحلی باشد. و با بیانی خوب و ساده و دلنشین نوشته شود. تا رغبت خواننده را برای مطالعه آن برانگیزد و اگر غیر از این باشد رنجی بیهوده کشیده و زحمتی بی نتیجه برخود هموار ساخته است.

در اینجا برای تیمن و تبرک بهری از ترجمه کتاب « الغدیر » اثر معروف علامه امینی زینت افزای کتاب میگردد.



۱- برای تحمیم فایده و استفاده بیشتر میتوان رجوع کرد بکتابهای آئین نگارش تألیف حسین سمیمی (و تدارك پژوهش نامه تألیف دکتر حسین آریان پور و مقاله فارسی ساختگی از آثار عباس اقبال آشتیانی و از صبا تا نیما و تاریخچه و ترجمه فرانسه بفارسی و « کاغذ زر » و کتب و مقالاتی که در زیر صفحات ذکر شده.

۲- از انتشارات بنیاد بعثت صفحه ۳۲۱ - ترجمه استاد دکتر جلیل تجلیل

(اصول اعتقاد^۱)

سخن را باحمد و ستایش کسی شروع میکنم که همه مخلوقات را آفرید. و بردوام نعمتهایش شکرمی گزارم - او آفریدگار ما و واجب الوجود است. و هرگز زوالی بر ذاتش نیست مردم را نمونه‌ای برای نمایش گنجینه قدرت خود آفرید^۲ و این موجود را بپایانند قرار داد. دین ما پنج اصل دارد که از آن جمله عدلست، که کار خدا پیوسته با آن صفت انجام میگیرد. اصل دیگر توحید است که خدای یگانه است و شریکی ندارد. اصل سوم، نبوتست. و آن لطف عظیمی است که از سوی پروردگار بر مردم افزوده شده است

— چهارمین اصل امانت است که لطف آفریدگار موجب آن شده، تا دین خدا بوسیله آن استقامت پیدا کند.

اصل پنجم معاد است که بر هر جسم و روحی شاملست. و دلایل آنرا ثابت میکند. برآستی که پروردگار در حکمرانی خود عدل بکار بسته و با هرستمگری سردشمنی دارد..... نخستین پیغمبران که پدر آدمیانت، حضرت آدم است که سلام خاص همگان بر او تبارید. و برترین انبیاء پیغمبران او لوالعزم هستند که معرفت بر مقام آفریدگار پیدا کرده‌اند. و این پیامبران عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر امین که خاتم پیامبرانست. پیامبری که ستوده و برترین است و از حیث وقار و شکوه از همه والاتر است. - پس من خالصانه گواهی میدهم که جز خدائی که همه مخلوقات را آفریده خدائی نیست. - و محمد، صلی الله علیه و آله وسلم - پیامبر مرسلی است که برای اداره امور مردم فرستاده شده است. و نیز شهادت میدهم علی علیه السلام، ولی خداست که در راه دین کمر خدیت بسته است. و پیامبر در روز غدیر خم فرمان خدا با او پیمان بسته. و او را بجانشینی خود برگزیده است. و بر فراز منبر بر امامان دیگر که همه از فرزندان علی هستند اشاره فرموده است.

پیغمبر او را برادر خود نامیده و فرمان خدا او را پیشوای مردم خوانده است و او را بزرگ داشته و لقب امیر المؤمنین داده است که جز او کسی شایسته این لقب نبوده و نخواهد بود. و حضرت زهرا را بتول را - که پیوسته سلام خدا بر او باد - به همسری او انتخاب کرده است. حضرت علی مرحضرت زهرا را صلوات اله علیهما - همتائی بزرگوار بود. که از نسل آنان امامان بزرگوار متولد شده‌اند.....

۱- این عنوان در کتاب نیست. و سخن ترجمه اشعار است از شیخ ابراهیم بحرینی که در قرن دوازدهم هجری میزیسته.

۲- اشارتست بحديث قدسی مشهور «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» [یعنی من گنجی پنهان بودم دوست داشتم تا شناخته شوم پس انسان را آفریدم].

بخش سوم

درباب تدریس فارسی عمومی در دانشگاه *

پیشکش اول- مقصود از تدریس فارسی عمومی در دانشگاهها چیست؟

مقصود از تدریس فارسی درست خواندنست و درست نوشتن و درست فهمیدن مقاصد و مطالب دیگران و آشنائی بر سوز و کنایات و اصطلاحات و تعبیرات زبان شیرین پارسی که از دیر- باز با آن در آییخته و گاهی جزء لاینفک زبان ما گردیده. یا بیان دیگر منظور آنست که یک ایرانی بزبان مادری خویش یعنی فارسی آشنائی داشته باشد. فعل و فاعل و مفعول و جای هر یک را در جمله بشناسد. قواعد مطابقت زمان را بداند. زمان حال را بجای گذشته و آینده را بجای حال بکار نبرد؛ ماضی مطلق را در محل ماضی استمراری ننشاند؛ برای فاعل مفرد، فعل جمع نیاورد؛ موارد حذف فعل را بشناسد. افعال وصفی را بیجا و بی دربی آنهم بغلط ردیف نکند. در بیان مطالب و نقل عبارات از غلطهای فاحش و خطاهای بارز دوری جوید مستحق را «مست حق» و ذوالفنون را «زلف و نون» و «بها» را «بهاء» و پول خرد را «پول خورد» و «انشاء الله» را «انشاءالا» و قسط را «قسد» و سیف الله را «صیفا» و بیچگانه را «بچه گانه» و... ننویسد. «الاهم فالاهم» را «اللهم فلاحم» و ابراهیم ادهم را «ابراهیم یکدهم» و یامداد را «یا، مداد» و تکریم را «تک، ریم» نخواند. تنوین را که از مختصات کلمات عربیست بر سر الفاظ پارسی در نیاورد. کلماتی نظیر گاه و زبانا و جاناً و ناچاراً و دوماً و تلگرافاً که ورد زبانه است در نوشته های خود بکار نبرد. و الفاظی مانند ترشی آلات جات، طلا آلات جات، نمرات، گزارشات، سفارشات، تلگرافات آستاله مقدسه، نامه سورخه و کارمند مربوطه و یازرسین گرام و حسب الفرموده و حسب الخواهش و بلاد رنگ و و.... در نوشته های خود نیاورد.

اصطلاحات مخصوص زبانهای اروپائی را که برخلاف قیاس و ناموس زبانست بازبان شیرین پارسی در نیاسزد و....

برای مطالبی که بآنها اشاره شد و اشتباهات دیگر صدها نظیره و مثال در دست است

*- این مقاله نخستین بار در مجله گوهر سال سوم شماره ۱۲ و ۱۱ بهمن و اسفندماه ۱۳۵۴

بچاپ رسید. و این اقتراح از اندیشه های دکتر کاسمی است، ادیب و سخنور معاصر و دبیر کل سابق «بنیاد نیکوکاری نوربانی»

که غالباً در محاورات و مکاتبات، بویژه در صفحه‌های روزنامه‌ها دیده و گاهی نیز از زبان گویندگان رادیو و تلویزیون و مقامهای رسمی شنیده میشود. در نوشته‌ها و مقاله‌های دانشجویانی که تازه بدانشگاه وارد شده‌اند هر نوبت سه چهار نمونه از این گونه اشتباه‌ها برمیخوریم. در بیشتر کتابها که اخیراً از زبان بیگانه بدست ناآشنایان بزبان پارسی ترجمه شده است، ضدها غلط اسلانی و انشائی و دستوری دیده میشود و با اندک دقتی معلوم میگردد که گزارنده و ترجمان آن بقواعد و ضوابط زبان پارسی مطلقاً آشنائی ندارد؛ هر چند معلوم نیست بزبانی که مطلب را از آن ترجمه کرده است نیز واقف و مسلط باشد!

ذکر دو نمونه کوچک و مختصر زیر شاید بخوبی روشن کننده مطلب باشد، البته جویندگان و پژوهندگان با اندک تأملی خود نظیر آنها را بیشتر و گویاتر میتوانند بدست آورند.

« فکر میکنم مقصودشان این هست که بایستی این نقشه را هم در آنجا پیاده کنند »
 «... میخواست با آسانسور بالا برود ولی من از دستش گرفتم و نگذاشتم ناچاراً هردو با پله بالا رفتیم...»

حرف «با» پیش از آسانسور برای معیت است، چون آسانسور بالا میرود «او» هم میرود ولی وقتی که از راه پله بالا میرود آیا پله هم با او بالا میرود؟

همچنین در جمله نخستین «فکر میکنم» را بجای «گمان میکنم» و فعل «هست» را بجای حرف رابطه «است» و «پیاده کردن» را در محل «انجام دادن و عمل کردن و اجرا کردن» بکار برده، بتقلید از زبانهای بیگانه، که البته در فارسی نارواست. و نیز جمله «من از دستش گرفتم» که ظاهراً ترجمه از زبان بیگانه است در پارسی معنی دیگری میدهد و باید نوشته شود: من دستش را گرفتم.

مختصر آنکه علل و عواملی که تدریس پارسی و آموختن آنرا در دانشگاهها ایجاب میکند بسیار است و هیچ دانشجویی در هر رشته‌ای که باشد از آموختن آن بی نیاز نیست؛ در محاوره و مکاتبه و انجام کارهای اداری و خصوصی و برخورد با دوستان و معاشران و محافل رسمی همه جا خود را بدالستن زبان پارسی نیازمند می‌بیند.

دیگر آنکه توقع افراد جامعه در هنگام برخورد و مواجهه با دانشجویان دانشگاه دیده زیاد است از آنان انتظار شنیدن عبارات سست و الفاظ و کلمات نادرست را ندارند. بالاتر از همه حفظ زبان یکی از عوامل مهم و مؤثر وحدت است و نشانه زنده بودن و ادامه حیات هر ملتی بشمار میرود. نگهداری فرهنگ هر کشوری با زبان و ادبیات آن پیوستگی و ارتباط تام دارد و این خود یکی از هدفهای مهم تدریس زبان پارسی در دانشگاهها میتواند بشمار آید.

پرسش دوم: آیا ادبیات را از زبان فارسی جدا می‌دانید؟

زبان پارسی گنجینه گرانبها نیست که مظهر فرهنگ و تمدن و ملیت و شرافت ماست.

ذخیره و سیرانیست ارزنده و کم نظیر و مایه سرافرازی و افتخار ما در نزد جهانیان، و یادگاری پر ارج و بها از یگانگان هزار ساله مادر طول این هزار سال؛ نکته ها و لطائف و هنرهای جاویدان ادبی چون معجونی با آن در آمیخته و ترکیبی دلپذیر و مطبوع ساخته است که جدا کردن آنها از زبان پارسی کاری بس دشوار بل مستعصم است.

بنابراین برای آموختن زبان پارسی و فهمیدن آن از فراگرفتن معنی لغات مشکل و آشنائی بداستالها و امثال و کنایات و اصطلاحات و استعارات و قواعد دستوری گریز و گزیری نیست و تا کسی باین مطالب مختصری آشنا نباشد فارسی درست و فصیح و دلنشین رانه میتواند نوشت و نه میتواند خواند و فهمید. از سوی دیگر اگر بخواهیم این نکته ها و لطائف و استعاره ها و کنایه ها و اصطلاحها و تعبیرها و ترکیبها و تشبیه ها و تجنیسها و سایر صنایع بدیمی و شیرینکاریهای دیگر را از زبان پارسی بگیریم برای آن چه خواهد ماند؟

امروز زبان پارسی در ردیف بهترین و غنی ترین زبانهای ادبی دنیاست و این پایه و مایه را در طول قرن ها از سخنوران و ادیبان و نویسندگان و بمدد و برکت همین لطائف ادبی بدست آورده است. اگر منظور از فراگرفتن زبان، تنها سخن گفتن است و بیان مقصود، که پندارم قایل ماثوئو و همه مردم جهان نیز بزبانی بایکدیگر سخن میگویند و بنحوی افاده مقصود و مطلب میکنند.

ممکنست بزعم افرادی معدود که پارسی را غیر از ادبیات میدانند و ادبیات را دانشی جداگانه میخوانند بگوئیم که این آرایشهای لفظی و معنوی و صنایع بدیمی که رکن اعظم ادبیات و فصل مشکل آنست چیزی زائد است و غیر ضروری، و شاید موجب اتلاف وقت، و امروز بدان حاجتی نیست. باید ساده گفت و ساده نوشت و مطلب را آسان و روان ادا کرد. این افراد معدود مخالف آیا از نثرهای گذشتگان و آثار پیشینیان نثری ساده تر میخواهند؟ آیا نثر کتابهایی چون سفرنامه ناصر خسرو و تاریخ بیهقی و سیاستنامه خواجه نظام الملک و تاریخ بلعمی و قایوسنامه و تاریخ برامکه و اسرار التوحید و ساده و روان و استوار نیست؟ آیا این گونه آثار به نثرهای متكلفانه و مصنوع و آمیخته بدایع و صنایع ادبی نوشته شده؟

اکنون باید دید دانشجویان و جوانان ما این کتابها را بخوبی میخوانند؟ و معنی آنها را کاملاً درک میکنند؟ هیئات!!

البته باید افزود که راه آموختن ادبیات و ادیب شدن از راه آموختن پارسی عمومی جداست. ولی این دو راه، در مراحل نخستین منزلها باهم یکسان و مشترکست، و باید هر دو دسته از آن بگذرند، چه آنان که رشته ادبی میخوانند، چه گروهی که پارسی عمومی میآموزند. در نهایت آنکه مشتاق فراگرفتن ادبیات میباشد وظیفه ای بس سنگین و دشوار و راهی دراز در پیش دارد که باید تا باخر برود و بمقصود برسد. یعنی باید بشقوق مختلف ادب چون صرف و نحو و لغت و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و تاریخ و قصص و آشنا باشد. و این نه

بدان معنیست که هر که فقط طالب آموختن زبان پارسی است باید از این معانی بیگانه باشد. هیچ معانی لغات را نداند. شعر را از اثر باز نشناسد و از تاریخ و قصص و امثال و حکایات و تعبیّرات و استعارات و کنایات پارسی بهره و بونی نبرده باشد. دانستن معنی لغات مصطلح و آشنائی بکنایات و امثال جاری زبان، و شناختن اقسام کلمات، و تمیز اسم و فعل و صفت از یکدیگر، و بکار بردن جمله های درست، و خواندن اشعار و آثار ساده گذشتگان و معاصران بمعنی ادیب شدن نیست. اگر چه این معانی از ادبیات نیز جدا نمیتواند باشد.

کسانی که رشته اختصاصی آنان ادبیاتست، چنانکه گفته شد، تکلیفی روشن و وضعی مشخص دارند. در اینجا روی سخن با دانشجویانیست که رشته های دیگر برگزیده اند چون تاریخ، جغرافیا، زبان، فلسفه، حقوق، پزشکی، مهندسی، کشاورزی و علوم دیگر. پیداست که تمام آنان هم اگر میخواهند فارسی بدانند و فارسی بنویسند، ولی درست بخوانند و درست بنویسند باید پیش و کم از اصطلاحات و فنون و شقوق ادبی بهره مند باشند. معنی واژه های تازی و پارسی را بدانند. مقصود از وضع لغت و مورد کاربرد آنرا بشناسند. کلمات و لغات را بغلط و نادرست ادا نکنند. البته و صد البته که منظور از این واژه ها الفاظ مغلق تازی و واژه های سهجور و متروک زبان پارسی نیست بل همان لغتهائیست که در قرنهای متعادی ادبا و سخنوران ما آنها را در نظم و نثر و حکایات و امثال بکار برده اند و ذخایر گرانبها و فرهنگ زبان ما را با آنها بیش از پیش غنی ساخته اند. و امروز نیز غالباً معمول و مصطلحست.

همچنین برای آشنائی بفارسی عمومی و فرا گرفتن آن آموختن شاخه ها و نهای ادبی بطور اتم و اکمل قطعاً ضرور و منظور نیست. ولی داشتن معلوماتی در حد معمول و متعارف، آنچنان که پیوند دانشجو را از زبان نصیح پارسی نگسلد، بایا و ضروریست و باید خواه و ناخواه وی اندک بهره ای از ادبیات داشته باشد تا بتواند بیدفهای که قبلاً ذکر شد برسد و میتواند از این معنی معلومات عمومی تعبیر کرد.

زیده و خلاصه این مقال آنکه، اگر بگوئیم ادبیات جزء لاینفک زبانست باید بپذیریم که نمیتوان باسانی مرز وحدی فاصل میان آن دو تعیین کرد. الا آنکه در تدریس فارسی عمومی میتوان بداشتن اندک معلوماتی، لاقلاً متوسط، از ادبیات اکتفا کرد. آنقدر که دانشجویان را بمقصد و مقصود برساند آنقدر که اکنون دارند و خود میخواهند و اگر این مقدار را که خود بدان خرسندند کافی بدانیم باید بگوئیم نه تنها دانشجویان که بل بی سوادان ما نیز فارسی میدانند و لو آموزان نیز آنچه رامیگویند بقلم در میآورند و مینویسند. اینجاست که باید فاتحه زبان فارسی را خواند و چشم اسید از بقای آن فروپوشید.

پرسشی سوم - آموزش چه نوع متنهائی در درس فارسی عمومی مناسب است؟

البته هر متنی که بفارسی درست و بی غلط نوشته شده باشد مفید و مناسب است. هر

چه دانشجویان را با طرز جمله بندی و معنی واژه ها و آشنائی بتعبیرها و ترکیبهای مصطلح زبان پارسی آشنا کند، آموختن آن در پیشبرد زبان فارسی بیفایده نیست. اگر چه هزلیات و مطایبات و مطالب لغوی ارزش باشد. ولی بدیهیست باید مراقبت کامل گردد تا برای آموختن زبان پارسی متنهائی برگزیده شود که از یادآموختن و کژاندیشیها و پریشان گوئیها مطلقاً عاری باشد. دانشجویان و آموزندگان را با خصائص و سجایای عالی انسانی هرچه بیشتر آشنا و مأنوس سازد و بر معلومات و دانشهای آنان بیفزاید و حس شناختن فرهنگ گرانقدر ما را در نظر آنان تقویت کند. و در آخر ذوقشان را برانگیزد تا بمطالعه بیشتر آنها پردازند. نکته ای که بیش شایان اهمیت میباشد آنست که برای هر رشته ای باید متنی جداگانه تهیه و انتخاب گردد، درخور و متناسب و سودمند؛ متنی را که برای دانشجویان رشته تاریخ برگزینند سزاوار نیست تا در دانشکده فنی و پزشکی تدریس کنند. مطالب فلسفی و منطق و الهیات با ذوق و کار دانشجویان رشته کشاورزی غالباً سازگار نیست. همچنین رشته موسیقی و هنرهای زیبا با حقوق، و حقوق باصمعی و فیزیک و ریاضی. ازبخت بلند، ذخائر ادبی و زبان و فرهنگ ما از این جهت چندان غنی است که برای هر رشته ای میتوان قطعاتی کم و بیش دلخواه و مناسب برگزید و در دسترس آنان قرارداد.

پرسش چهارم - علت نفهمیدن و عقب ماندگی دانشجویان در فارسی چیست ؟

علت نفهمیدن و عقب ماندن دانشجویان در فارسی گریختن آنان از دانش است و بی رغبتی بدین زبان و علت بی رغبتی و گریز آنان ناآشنائی و بی اطلاعی و نفهمیدن ادبیات و لطائف آن. که گفته اند: «الانسان عدو لما جهله» آدمی، دشمن چیز است که نمیداند، و بیگمان اگر دانشجویان را با ادبیات زبان پارسی و لطائف شیرین آن آشنائی و وقوفی حاصل شود مثلاً اشعار سعدی، حافظ، نظامی و عطار را بخوانند و معانی لطیف آنها را درک کنند، از آنها دل برنمیکنند و الفتی تمام با آنها حاصل میکنند.

دیگر آنکه، دردنیای امروز که غالب کارها و افکار برقائمه مادیات متکی و استوار است ادبیات و زبان فارسی پول ساز و منبع درآمد نیست و دانشجویان از آن طرفی نمی بندند تا رغبتی بفرآگرفتن آن نشان دهند. سازمانها و مؤسسات و وزارتخانه ها نیز با همه هیاهوئی که اخیراً و پس از صدور دستور مقامات مهم مملکتی درباره اهمیت زبان پارسی برآه انداخته اند باز بدان توجهی کامل و شامل ندارند و حتی در واگذاری مشاغل و مقامات دانستن پارسی را عملاً شرط لازم هم نمی شمارند. در نتیجه جوانان و دانشجویان زحمت آموختن فارسی را زحمتی بی اثر و رنجی بی ثمر می پندارند. غالب استادان و معلمان نیز در ابتدائی و متوسطه و دوره عالی از یاری و همکاری در این راه دریغ میورزند و زبان فارسی واقعی نمی نهند و اهمیت نمی دهند. استاد ریاضی یا پزشکی یا فلسفه همین که از روی قرائن دریافت دانشجویی بیپرسشهای او جواب صحیح داده اگرچه عبارات سست و نادریست و املاء کلمات غلط و اشتباه باشد نمره او را میدهد. مؤسسه ای که

بطیبی، حاذق یا سهندسی لایق نیازمند باشد اگر دریافت داوطلبی در فن خود ماهر است، کجا شنیده‌اید برای ندانستن زبان پارسی یا غلطهائی که در نامه‌ها و نوشته‌های اوست از پذیرفتن وی چشم ببوشد؟

پرسش پنجم - باچه تدابیری میتوان این معایب را از بین برد؟

راههای بسیار دارد که بعضی بصبر و حوصله و پایداری و سرور زمان نیازمند است. نخست آنکه عاملان و مصادر امور مطلب را جدی تلقی کنند. از بانگ و میاهو و غوغای مردم فریب بکاهند و با اقدام و کوشش در این راه پیردازند یا تبلیغ و تظاهر را با اقدام و عمل همراه سازند. البته این کاریبامیه فطیر خواهد بود.

دیگر آنکه استادان و معلمان دانشگاه در هر رشته‌ای که تدریس میکنند بقدر وسع و امکان باصلاح و بهبود زبان پارسی و نوشته‌های دانشجویان همت گمارند و با استادان زبان پارسی همکاری و هماهنگی نشان دهند. و اگر دانشجویی مطلبی را ولو درست با عبارات و الفاظی نارسا و غلط ادا کرده است سرسری از آن نگذرند. بر وی خرده بگیرند و بحساب اشتباههای او بگذارند و در نتیجه کار یعنی دادن نمره منظور دارند.

دیگر آنکه برای تدریس زبان پارسی در انتخاب کتابها و تهیه متنها متناسب، چنانکه از این پیش اشاره شد، اقدام کنند. نه تنها در موضوع بل که در الفاظ و عبارات و واژه‌ها و اصطلاحات و غیره هرچه هست باید محتویات آنها درست و کامل و تمام و شناخته و حساب شده باشد. واژه‌ها تا حد معین از لغات معمولی و مصطلح و عبارات دشوار در حدود متعارف و مطالب کم و بیش سودمند و متناسب انتخاب گردد.

دیگر آنکه بر تسلط و حکومت بی‌منازع گویندگان رادیو و تلویزیون بر زبان پارسی و پاره‌ای سخن‌پراکنیها و مصاحبه‌های مبتذل هنرپیشگان نظارت کامل کنند و از شرکت سخنگویان و نویسندگان اندک‌مایه و غلط‌آموز در آن دستگاه و در غالب نشریه‌ها و محافل و مجامع عمومی، چون ورزشگاههای صدهزار نفری و نظائر آن جلوگیری نمایند، یا دست کم سخنها و نوشته‌های آنان را قبل از بدقت واریسی کنند و باز بینند.

هنرمندی که با ساز و آواز طرب‌انگیز یا دیگر هنرهای خود بینندگان را محظوظ میکند، پیشه‌وری که کاری یا صنعتی ارزنده نشان میدهد، و ورزشکاری که موقعیتی بدست می‌آورد، خریدار بلیطهای اعانه‌ملی که برنده جایزه‌ای میشود، بویژه گردانندگان مجالس هنر و آواز و تفریحات تلویزیون در شمار این گروهند.

شگفت‌تر آنکه گاه از اینان باصرار می‌خواهند تا در برابر میلیونها نفر بیننده و شنونده

شرح حال خود را بازگویند و لطیفه و «جکی» نیز بعنوان چاشنی برآنیفزایند.
آیا این گونه سخنها که جوانان و دانشجویان و نوآموزان می شنوند و با رغبتی تمام و میلی وافر بدانها گوش فرا میدهند تأثیری در آموختن زبان پارسی ندارد؟

دیگر جلوگیری از طبع و نشر آثار و رسالهائیست که بشیوه ای بسیار ناروا و بزبانی عجیب و غریب ترجمه و منتشر میشود و به «زبان ترجمه» معروفست. و بهائی ارزان و غالباً بصورت کتابهای جیبی در بین جوانان و دانشجویان دست به دست میگردد.

دیگر چنانکه در میان همه ملتها مرسوم است، برای آموختن زبان و تقویت آن دانشجو را بمطالعه آثار ادبی و کتابهای کلاسیک تشویق و ترغیب نمایند. و آنان بخواهند تا هر چه ممکنست مطالعه کنند و از تمرین و ممارست در نوشتن و خواندن غفلت نورزند. و نیز مراقبت کامل نشان دهند تا دانشجویان سعی و کوشش خود را در مطالعه آثار زبان فارسی، تنها برای گرفتن نمره و اخذ نتیجه و مدرک طلبی و فقط در دوران تحصیل محدود نسازند تا با راهنماییهای صحیح و تدبیرهای عاقلانه این فعالیت برای آنان تبدیل بعادت شود و سپس از پایان امتحان و فراغ از تحصیل نیز خود را همواره بمطالعه و کتاب سرگرم و مانوس سازند. در هر جلسه ای از دانشجویان درسی و تکلیفی و کاری و تحقیقی بخواهند و بر روی هم تدبیری اندیشند تا دانشجویان

۱- این مطالب مربوط بسال ۱۳۵۴ پیش از انقلاب بوده است ولی اکنون صدها بدتر شده و شاید که باوج خود رسیده است. چنانچه دمدم دیده میشود. با اظهار تأسف اما نکته مهمتری را که باید در اینجا بازگفت، آنست که متولیان و متصدیان زبان فارسی غالباً کسانی هستند که تخصص آنان یا در علم حقوقست یا اقتصاد، یا کشاورزی، یا فلسفه، یا عربی یا جامعه شناسی یا هیچکدام و آنکه در میان آنان نیست شاید استاد زبان و ادبیات فارسی است. و چون بنظر این گروه فارسی هم (مانند علم پزشکی قدیم) اطلاع و تخصص نمیخواهد، همه آنها خود را در فارسی دانی استاد و «علامه دهر» میدانند؛ و چون امکانات و وسائل کافی هم در اختیار دارند مقاله مینویسند، سخنرانی میکنند برای خود و همکاران تبلیغ میکنند، بسرکوب مخالفان و شکستن قلم آنان میپردازند از انتشار آثار و افکارشان جلوگیری میکنند. تشکیل انجمنها و سمینارها و محافل سخنرانی هم بعهده آنانست. طبع کتابها و مجلات و اعطای بورسها و امتیازات نیز زیر نظر آنان صورت می پذیرد. و اگر اتفاقاً یکی از متخصصان زبان پارسی راهم (برای رعایت مقتضیات و تشریفات یا پاره ای مصلحتها در میان خویش راه دهند، یا او خود بنا بعضی علل و جهات باین کارها نمی پردازد یا با تدابیری چنان سرگرم و مشغولش می سازند که مجال مداخله ای را پیدا نمیکند.....

(از جمله این محافل و انجمنها «سمینار زبان فارسی در جدا و سیما» بود، که در روزهای ۲۵ و ۲۶ خرداد... تشکیل گردید.)

درس فارسی را مرور و در ظرف سال بیاموزند. نه آنکه مختصر کوششی اگر در این راه نشان میدهند منحصر بشبهای امتحان و هنگام فراسیدن آزمایش باشد.

دیگر: آنکه ساعاتی چند علاوه بر ساعات مقرر جهت تقویت زبان فارسی برای دانشجویان ضعیف و عقب افتاده اختصاص دهند. چه بسیارند کسانی که چون قدم بدانشگاه میگذارند تصمیم میگیرند بدرس استادگوش فرا دهند و آنچه را نمیدانند بیاموزند ولی چون مشکلات خود را زیاد می بینند و معلومات خویش را در زبان فارسی در حدی بسیار پائین تر از قوه متوسط کلاس احساس میکنند، رفته رفته مأیوس میشوند و از کوشش باز می ایستند و گاه برای گرفتن نمره قبولی و گذراندن امتحان بچاره جوئیهای دیگری دست می یازند.

دیگر: در آموختن زبان فارسی تنها بفرآگرفتن معنی لغات نپردازند. بل بمعنی جمله ها و سیاق عبارتها و نتیجه حکایتها و مقصود از اصطلاحها و تعبیرها و طرز آغاز و پایان دادن بمطلبها نیز توجه نمایند. هستند کسانی که معنی بسیاری از واژه ها را در مییابند یا میدانند ولی موارد استعمال آنها را نمیدانند و هم از تعبیرها و ترکیبها و اصطلاحها و قواعد دستور و رسوز زبان بیگانه اند. از این جمله اند ترجمانان و گزارشندگان خام و ناآگاهی که هنگام برگردانیدن مطلبی از زبان خارجی تنها از فرهنگها و کتب لغت مدد میگیرند. و چنین می پندارند که با روشن شدن معنی واژه ای بشرح مطلب و بیان درست عبارت دست یافته اند.

دیگر: دانشجویان مستعد و باذوقی را که بنوشتن آثار یا سرودن اشعار نوتمایلی و علاقه ای نشان میدهند یکباره از پیش خویش ترانند و آنان را دشمن زبان فارسی نخوانند و از کرده ها و گفته ها مأیوس و پشیمان نسازند بل که ضمن مدارا و ملاحظات و راهنماییها و تدابیر آنان را بمطالعه آثار شیوای زبان پارسی تشویق و ترغیب کنند. تا بدین شیوه گفته ها و نوشته ها و سروده های آنان باصلاح گراید و باشد که از این نوپردازان و نوجویان آثاری نفوذ و شگرف و بدیع پدید آید.

آخرین نکته گفتنی در این باره، دقت کامل در استحضار و خودداری از کمکهای بی مورد و ولخرجی و گشاده دستی برخی از استادان در دادن نمره که بزعم آنان بیشتر از بیم متهم نشدن بسوء تدبیر و حادثه سازی و معرکه آفرینی است و همه در دوره «دانشجو سالاری» صورت میپذیرد. البته در این زمینه مطالب گفتنی بسیار است که چون مجال سخن تنگست ناکتن اولیست.

۲- زبان فارسی بکجا می‌رود*

کدام غلط‌مشهور؟ (قسمت اول)

هرزبانی را چنانکه می‌دانیم دستور وقواعدیست که از آن به‌مختصات یا ویژگی‌های آن زبان تعبیر می‌کنند و این مختصات در هر زبانی کم‌وبیش با زبان دیگر متفاوتست. در برخی از زبانها بر سر اسم حرفی بنام «حرف تعریف» می‌افزایند تا در شناختن تذکیر و تأنیث وجه تمییز آن باشد^۱ یا در آخر کلمات فرانسه حرفی می‌آورند که نشانه جمع آن کلمه می‌باشد^۲ در زبان عربی حروف الفبا بدو قسمت «شمسی» و «قمری» منقسم گردیده و برای تشخیص آنها قاعده‌ای ساده و آسان وضع شده که البته براهل ادب پوشیده نیست. همچنین در این زبان برای توسعه و تکثیر کلمات و وضع لغت‌های جدید قواعد صرف و اشتقاق و قلب و ابدال را بکار می‌برند. از کلمه «حمد» حامد، محمود، احمد، حمید، محمد، محمّد، معامد و غیره می‌سازند و باز جای سه حرف آن کلمه یعنی: (ح - م - د) را تغییر داده آنرا تبدیل بکلمه‌ای دیگر می‌نمایند و بصورت واژه «مدح» درمی‌آورند و این را قلب می‌نامند و از آن کلمه نیز مشتقاتی نظیر «مادح»، «مدوح»، «مدحت»، «مداح»، «مدیحه» و غیره می‌سازند و بدین ترتیب با وضع واژه‌های تازه بر تعداد لغات زبان خود می‌افزایند و بدان وسعت بیشتری می‌بخشند.

مزید توضیح را باید گفت که تکثیر لغات در این زبان یکی بطریق صرف است که آن را «اشتقاق صغیر» می‌خوانند، مانند: بردن کلمات بیاب افعال، تفعیل، مفاعله، استفعال و و ساختن ماضی، مضارع، فاعل، مفعول، اسم آلت، اسم زمان، اسم مکان و غیره. دیگر از راه‌های تکثیر لغات (چنانکه اشاره شد) طریقه قلب کلمات است که به «اشتقاق کبیر» موسوم است مانند: حمل، بعض، حمد، مسح، یاس، سلب، که: حلم، بضع، مدح، حسم، ایس، لبس و میل، ... مقلوب آنهاست و این سخن درخور شرح و تفصیل بسیار است که مقام راجعال شرح و بیان آن نیست. استاد^۳ دکتر صادق کیا^۴ را در این باره مقاله‌ای سمع است^۵. و نیز کتابی مفصل بنام «قلب» در زبان عربی نوشته که همه این نکات در آن بشرح آمده است^۶.

* این مقاله نخستین بار در ۲۲ فروردین ۱۳۶۳ (در چهار قسمت) در جریده اطلاعات

درج گردید
۱- چنانکه در زبان فرانسه دو حرف LE و «LA» بر سر کلمات درمی‌آید و مذکر یا مؤنث بودن آنرا مشخص می‌کند

۲- حرف «S» معمولاً در آخر کلمات این زبان علامت جمع است. ۳- علاقه‌مندان

رجوع فرمایند به مجله «دانشکده ادبیات» دانشگاه تهران. سال چهارم شماره چهارم

۴- رجوع فرمایند بکتاب «قلب در زبان عربی» از دکتر صادق کیا انتشارات دانشگاه تهران. و نیز استاد کتابی معتبر درباره «ابدال» تألیف کرده که با اظهار تأسف بچاپ نرسیده است.

طریقه سوم برای تکثیر لغات «طریقه ابدال» است که آن را «اشتقاق اکبر» خوانده‌اند

دیگر «تعریب» کلمات است، که آن نیز اقسامی بسیار دارد. گاه باز یاد کردن حرفی بکلمه و گاه با حذف حرفی از آن، و گاه با تبدیل حرفی بحرف دیگر و گاه با تبدیل و حذف حرف یا تبدیل و افزودن حرف دیگر و غیره صورت می‌پذیرد. و چون این همه از اختصاصات و مباحث زبان عربیست، شرح آن از موضوع بحث کنونی ما خارج است.

در زبان فارسی که دستور آن با قواعد زبانهای دیگر کم و بیش اختلافی دارد برای ساختن کلمات و تکثیر لغات چنین راههایی رواج چندانی ندارد. در اینجا اشتقاق باندازه زبان عربی و مانند آن رایج و معمول نیست؛ ساختن واژه‌های جدید بقاعده قلب بسیار کم است؛ ابدال کلمات و ساختن واژه‌های تازه از این طریق هرگز بوسعت زبان عربی نمیرسد؛ استعمال کلماتی نظیر (دیفال، کران، هرگز، چخر) و غیره بجای دیوار، کنار، هرگز چرخ، (در زبان فارسی از مقوله قلب و ابدالست. و صورت‌های مختلف دیگر که تعداد همه آنها شاید بچندصد واژه نمی‌رسد.

ولی در عوض از راههای دیگری بتوسعه زبان و ایجاد واژه‌های جدید پرداخته شده که از آن میان یکی استعمال تعدادی پیشمار واژه‌های عربی است که بنام «دخیل» و «وارد زبان فارسی» گردیده است. و این خود برخوانندگان پوشیده نیست

طریق دیگر که بمراتب از طریق نخستین مهم‌تر است، وجود اداتی بسیار است بنام «پساوند» و «پیشاوند» که در اول و آخر کلمات درآمده و تأثیری شگرف در ایجاد و افزایش واژه‌های تازه بخشیده است و زبان فارسی را تا حدی بسیار وسیع و غنی ساخته. مانند: کار، گار، گر، سار، زار، سر، سند، بار، بان، دان، وار، ور، گین، ب، با، نا و غیره و غیره. همچنین از راه ترکیب کلمات بانواع مختلف، و اشتقاق آنها نیز تا حد بسیاری این زبان توسعه و تکمیل یافته است. چنانکه کلماتی نظیر صاحب‌دل، گرم‌رو، حقیقت‌شناس، دست‌مزد، پیشکار، دستگیر و واژه‌هایی مانند مردمک، سبزه، چشمه، پایه، دامنه که از مردم و سبز و چشم‌و پای و دامن مشتق گردیده‌اند و هزاران واژه دیگر همه نمونه‌هایی از این گونه لغات است که از طریق ترکیب یا اشتقاق به فرهنگ زبان فارسی راه یافته است. و الحق زبان فارسی را پربار و زبانی شیرین و دلنشین ساخته است.

اسمانند: دیاج، سوق، جوهر، نرجس، جاموس، افرنج، انموذج که به ترتیب معرب دیبا، سو، گوهر، نرگس، گاومیش و فرنگ و نمونه می‌باشد. رجوع فرمائید ببخش نخستین کتاب از جمله صحاح ۸۰۷۹.

۲- رجوع فرمایند بکتاب دستور «قند پارسی در مقدمات زبان فارسی» از سیف‌الدین محمود محلاتی چاپ بمبئی و دستور پنج استاد، جلد دوم و کتاب دستور مرحوم میرزا عبدالعظیم قریب دوره سوم و سایر کتابهای دستور معتبر فارسی. و دستور زبان دکتر خطیب رهبر که اخیراً منتشر شده.

می دهد و در کلماتی چون «بهمان سرا»، «کاروان سرا»، طرب سرا، بستان سرا، محنتکده، ماتمکده بتکده، میکده، دهکده و نظائر آنها بکار می رود.

حافظ فرماید:

طرب سرای محبت کنون شود معمور که طاق ابروی یارمنش مهندس شد
و نیز استاد سخن سعدی گفته است:

شنیدم که یک هفته این السبیل نیامد بهممان سرای خلیل

ولی این گونه ترکیبات موقوف بر سماع است و باید که از بکار بردن آنها پیروی از اهل فن و استادان سخن کرد و سزاوار نیست در هر جا آن را بآخر کلمات افزود. ولی می بینیم بردرو دیوار بعضی دکه ها و فروشگاهها کلماتی نظیر: پارچه سرا، اتومبیل سرا، لقمه سرا، جامه سرا، چای سرا، بستنی کده، خط کده بخط جلی نوشته شده و صاحب فروشگاه بسیار هم خوشحالتست که نامی خوب و مناسب برای محل کار خود انتخاب کرده است. و عید نیست که دیگران نیز بدین قیاس الفاظ دیگری را بعدها بدان بیفزایند. و فرضاً: سبزه سرا، شیرسرا، روغن سرا، درشکه سرا، جارو کده، پارو کده، دارو کده، سیوه کده، ... بکار ببرند. چنانکه هم اکنون، بنا بنقل یکی از دانشجویان باهوش نکته یاب دکه ای اهدیه فروشی به «شکم سرا» نام گذاری شده است!!!

بر سردریک دکه کوچک پارچه فروشی با حروف برجسته فلزی و بخط نسخ درشت و رنگ سبز نوشته شده است: «پارچه زار» که اگر اختراع این گونه واژه های «سن درآوردی» ادامه یابد براحوال زبان فارسی و آینده آن زار زار باید گریست.

بیدانیم که زبان فارسی از زبان عربی و لغات آن تأثیر بسیار پذیرفته و چنانکه گفته شد بسیاری از واژه های عربی بدین زبان راه یافته است و همین امر خود سبب توسعه و رونق زبان ما گردیده است. ولی این تأثیر پذیری در آغاز منحصر پذیرفتن واژه های آن بود. نه در قواعد و دستور و ترکیبات زبان. بطوری که در قدیم قواعد صرف و نحو عربی در زبان فارسی رعایت نمی شد و اگر واژه های عربی را بکار می بردند بیشتر ضوابط دستور زبان فارسی را که بمنزله ارکان و اساس زبان است در آنها مراعات می کردند. وزیر، امیر، کریم، امام... را در حال مصدری و زیری، اسیری، کریمی، اماسی می گفتند. ملوک، منازل، عجایب، قنادیل... را که خود از کلمات جمع عربی است، یک باردیگر جمع بسته ملوکان، منازلها، عجایبها، قنادیلها... بکار می بردند. نامهای عربی را بقاعده زبان فارسی و با افزودن الف و نون بآخر آنها جمع می بستند و در مثل مؤمن و کافرو محارب و فاسق و مالک... را مؤمنان و کافران و محاربان و فاسقان و مالکان می نوشتند. در ذکر صفت و موصوف حتی در کلمات عربی غالباً رعایت تذکیر و تأنیث و مفرد و جمع را نمی کردند از تنوین و بکار بردن کلمات تنوین دار تا آنجا که ممکن بود احتراز می کردند، حالا و مالا، واقعاً، حقیقه، ابداً... را در حال - و مالی - و در واقع - و در حقیقت - و برای ابد - می آوردند. همچنین در

نویسنده
دکتر...

... در این کتاب...

و پس از چندی این غلطها در میان عامه مردم رواج یابد؟ دیگران نیز باید از آنان پیروی کنند؟ تا رعایت این مثل مشهور را که « غلط مشهور به از صحیح ناشهور است » کرده باشند؟ یا باید بفکر چاره کار و در اندیشه اصلاح خطای آنان باشند؟ *

اینکه گفته اند غلط مشهور به از صحیح ناشهور است برای آن معیار و میزانی قرار داده اند و آن استعمال بزرگان و استادان سخن است. یعنی کسانی که قوام و دوام زبان فارسی بآنان است و قولشان حجت میباشد. آنان که شهرت و رونق زبان پارسی باشعار و آثار آنان بستگی دارد. اینان اگر لغتی را غلط استعمال کردند (که البته آن هم بی سبب و بی سندی نیست) و کلمه ای را بحسب ظاهر در غیر موضع خود بکار بردند، دیگران نیز میتوانند بآنان تاسی جویند و از آنان پیروی کنند اینجا این مثل « غلط مشهور به از صحیح ناشهور است » مصداق پیدا میکند و میتوان بسخن این بزرگان و سخنوران استناد کرد و کلمه ای غلط را بجای صحیح آن بکار برد. در معنی کلمات زیر اندکی دقت فرمائید تا مطلب بیشتر روشن شود: « صحرا » واژه ایست عربی و معنی آن دشت و بیابان و سرزمین بی آب و علف میباشد ولی در زبان فارسی استادان سخن از آن جای سبز و سرزمین با صفا و خرم اراده کرده اند. سعدی گوید:

برخیز و بیا بسوی صحرا

شدموسم سبزه و تماشا

حافظ فرماید:

خلوت گزیده را بتما شایچه حاجتست چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجتست

همچنین در این دو بیت کلمه « تماشا » بمعنی بایکدیگر رفتن است و باید بصورت « تماشایی » نوشته شود ولی در فارسی بمعنی نظر کردن چیزی و دیدن منظره ها آمده است، و معنی اصلی کلمه و صحیح کلمه متروک و مهجور گردیده. این تماشایی از خروار زبان نیست، که درس خواندگان ما بدان سخن میگویند.

دیگر از این غلطهای مشهور واژه « فراغت » است که معنی اصلی آن تشویش و اضطراب میباشد ولی در فارسی بمعنی راحت و آسایش بکار رفته است یعنی برعکس معنی اصلی و حقیقی آن

* البته گاهی نیز ذوق عامه مردم واژه ها و ترکیباتی خوب و دلپذیر بسازد که مورد پسند و قبول عموم قرار می گیرد، ولی این مطلب دلیل آن نتواند بود تا هر کسی بدین کار دست یازد و از پیش خود برای هر چیزی لغتی بسازد.

با اظهار تأسف چون بکار بردن کلمات معرب در هنگام چاپ کتاب بسیار مشکل بود و سخت موجب تأخیر کار میشد اکثر کلمات که احتیاج به اعراب داشت در این کتاب هموزن آنها را در مقابل اختیار کردیم (بکسر اول و فتح دوم و...) بتوضیح پرداخت (در روزنامه دستی اعراب گذاشته شده) برای آشنائی با تلفظ صحیح این کلمات نیز رجوع فرمائید بخش اول ص ۷ تا ۱ و صفحات دیگر

و این معنی اصلی شاید که امروز در فارسی بکلی متروک باشد. و نیز واژه «مدارا» که بمعنی نرمی و ملاطفت میباشد صحیح آن «مدارات» است. ولی همه سخنوران آنرا بصورت «مدارا» با حذف «ت» بکار برده‌اند. همچنین است: مُفَاجَا، مُحَايَا، مُفَاصَا، و کلمات دیگر نظیر آنها که با حذف حرف آخر یعنی حرف «ت» استعمال می‌کنند و اگر کسی بجای «مدارا»، «مدارات» بکار ببرد، در اینجا باید بدو اعتراض کرد و گفت؛ غلط مشهور به از صحیح ناشهور است. حافظ فرموده است:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است بادوستان سروت، بادشمنان مدارا

فردوسی راست:

مَدَارَا خرد را برادر بود خرد بر سر جان چو افسر بود

و نیز کلمه «رعنا» که از رعونت مشتق است، در عربی: بمعنی «زن احمق و گول و متکبر» است ولی در فارسی استادان سخن آنرا بمعنی «خوب صورت و زیبا» بکار برده‌اند. و این گونه کلمات از «اغلاط مشهور» است که صحیح آن غیر مشهور و ناستعمل میباشد.

هرگز بود آدمی بدین زیبایی یاسرو بدین بلندی و رعنائی

یا کلمه «خاور» و «خاوران» اصل آن «خوربران» بوده و بمعنی مغرب است یا از اضداد شناخته شده و غالب سخنوران آنرا بمعنی مشرق بکار برده‌اند. چنانکه حافظ گوید:

سحرچون خسرو خاور علم بر کوهساران زد

بدست رحمت یارم در امیدواران زد

امروز نیز همه از شنیدن کلمه «خاور» سمت «مشرق» را اراده میکنند. اگر آنرا بمعنی «باختر» بکار ببرند نارواست. و میگویند غلط مشهور است.^۱

همچنین «افعی» و «حوالی» (اولی بمعنی ساری‌گزنده و سیارسمی و دومی بمعنی اطراف و جوانب) در اصل افعی^۱ و حوالی^۱ است (بروزن افزا و مدارا) ولی در فارسی چنین شناخته شده‌اند و اینها نیز از نوع غلطهای مستعمل میباشد که از صحیح متروک و ناستعمل آنها بهتر است.

همچنین است کلمات: غشی و صافی و خجل و اولی و حور و سیر و تبرا و هدیه و ادعیه و حیوان و جولان و وو... که تغییری در اصل آنها از جهت حروف یا اعراب یا تخفیف یا تشدید یا تغییر معنی و غیره حاصل شده و با همین صورت دگرگون شده و تغییر یافته نیز مشهور و مستعمل میباشد. چنانکه سه کلمه اول را «غشی» و «صاف» و «خجالت» نیز بکار برده‌اند. و باخر «اولی» با آنکه در معنی صفت تفضیلی است، گاهی لفظ «تر» افزوده، «اولیتر» گفته‌اند «حور» را با آنکه خود لفظ جمع است، در معنی مفرد بکار برده‌اند و آنرا جمع بسته «حوران بهشتی» گفته‌اند. «سیر» را که بمعنی حرکت و گردش است، بمعنی نگاه کردن و دیدن، و «هدیه» بشدد را بی تشدید و «ادعیه» بی تشدید را مشدد کرده‌اند. و حیوان و جولان را که بفتح اول و دوم هستند

۱- در این مورد نیز در بخش اول کتاب سخن رفته است (رک ص ۷۵).

گاهی بسکون دوم بکار برده اند و «تَبَرَه» را تغییر داده، بصورت «تَبَرَا» درآورده اند^۱ اینها شاید بیش از دهها کلمه دیگر نظیر اینها از جمله واژه‌هاییست که در ردیف غلطهای مشهور است و اگر کسی صورت غیر صحیح آنها را نیز بکاربرد، در نزد اهل ادب معفو و معذور میباشد.



(قسمت سوم)

نمی ازیمی و قطره‌ای از دریائی

آنچه تا کنون گفته شد دربارهٔ اجزاء کلمات و اشتقاق آنها و بکاربردن الفاظ و ساختن لغات بود و تغییری که در صورت آنها داده میشود، از جهت اعراب و حرکات و حروف و تشدید و تخفیف و تنوین و تغییر معنی یا کاستن و افزودن حرفی بکلمات و غیره و غیره. و البته که این مختصر نمی ازیمی و مجملی از مفصلی و قطره‌ای از دریائی بود که در آنها بسی مطالب را ناگفته ماند و از بسیاری سخن باختصار راندوگاهی نیز فقط با اشاراتی اکتفا شد. امید است که صاحب نظران دانش پژوه با صلاح و تنقیح و بسط و تکمیل آن پردازند و بهر صورت که مصلحت میدانند از رواج نساد و تباهی در زبان فارسی جلوگیری کنند.

ولی دربارهٔ ترکیب جمله‌ها و تلفیق عبارات و بیان مطالب کار خرابی زبان فارسی از این بسیار بدتر و تأثر انگیزتر است. در قسمت نخست اگر کلمه‌ای را بغلط استعمال کنند باری مغایر معنی و مقصود نیست و خواننده مراد نویسنده را درک می‌کند. و چون مقصود او را می‌فهمد بقول ظریفی دیگر هرچه بگوید براو حرجی نیست. ولی در بیان مطالب و ترکیب جمله‌ها و تنظیم عبارات گاه کار بجائی میرسد که انسان معنی آنرا نیز نمی‌فهمد. یا اگر عبارتی مفهوم و مفید معنی است هرگز زبان فارسی و عبارات فخیم و دلنشین آن شباهتی ندارد و بخوبی پیداست که این گونه جمله‌ها و عبارات متأثر از زبانهای بیگانه و اروپائیت و شاید که معنی آنها در فارسی چیز دیگری باشد. مثلاً اگر از کسی پرسند «آیا شما میتوانید فلان کار را انجام دهید؟» یا «آیا برادر شما بخانه آمده است؟» در پاسخ میگوید: «فکر می‌کنم بتوانم...» یا «فکر می‌کنم آمده باشد» ولی مقصود او از جمله «فکر می‌کنم» در واقع فکر کردن و اندیشیدن و تفکر نیست، بلکه مرادوی گمان کردن و چیزی شبیه بآنست. بجای آنکه بگوید «گمان می‌کنم» یا «حدس می‌زنم» یا «تصور می‌کنم» یا «احتمال می‌دهم» یا «چنین می‌پندارم» عبارت «فکر می‌کنم» را بکار می‌برد.

خریدار از پارچه فروش مطالبه پارچه‌ای میکند. از وی می‌پرسد چه رنگش را می‌خواهی جواب میدهد. «رنگشاداش را می‌خواهم»!! و مرادش آنست که رنگش شادی بخش و روشن

۱- رجوع فرمایند بمقالات مسلسل از محقق فاضل، مرحوم دکتر خیام پور در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره اول تا سیزدهم. و نیز بخش اول این مجموعه از ص ۱۰ ببعد

و نشاط آور باشد. و غافل است که «رنگ» صفت است و کلمه «شاد» هم وصف و بدین صورت عبارت را بیان کردن شاید درست یا دست کم فصیح نمی باشد. و این گونه جمله ها را نمی توان فارسی نام نهاد^۱.

کله پاچه فروش خوش ذوقی صفحه ای سیاه را فراهم آورده و آنرا در گذرگاه بر سر چوبی علم کرده بر روی آن نوشته است «در این مکان کله پاچه دایر است» و باز بر صفحه فلزی سیاهی (تابلو) بطول چهارمتر با خط درشت نوشته شده است: «گالری گلها - لباس مردانه و زنانه و بچه گانه و لباس نوزادان و سیسمونی و همه رقم کیف و»

آن مدرس که بتعلیم و تفسیر قرآن کریم مشغولست. آیه ای از قرآن را «فراز» یا «پاراگراف» میخواند. و میگوید معنی این «فراز» چنین است یا ترجمه این «پاراگراف» بفارسی نوشته شده. و مقصودش از این کلمات یک یا چند آیه از قرآن مجید است

تعبیر «پیاپی» یا «در رابطه با» امروز ورد زبان خاص و عام و تکیه کلام این و آن گردیده است. و همه جا بجای «اجرا کردن» و «انجام دادن» و «عمل کردن» و عباراتی نظیر آنها میگویند «این کار را پیاپی میکنیم» و یا بجای «درباره مطلبی سخن گفتن». یا «درباب چیزی بحث کردن» یا «از کسی سخن بمیان آوردن» یا «راجع بآن» یا «در موضوع آن» میگویند: «در رابطه با فلان چنین کردم».

شاید برخی ایراد کنند که عبارات و تعبیرات «این کار را پیاپی کردن» یا «در رابطه با چیزی سخن گفتن» یا «با پله بالا آمدم و خسته شدم» یا «از دستش گرفتم تا لیفتد» یا «انقلاب نوپا» یا «قلم کشنده» که باید بجای آنها گفته شود: «از پله بالا آمدم و خسته شدم» و «دستش را گرفتم تا ...». یا در رسانه های گروهی «استدلال تراشی کردن» یا «طلب استدلال» یا «سنگ حجرا لا سود سیاه» یا «کاسیون باری» یا «مشکل» را «مشکل» و «عسکر» را «عسکر» گفتن و دهها تعبیر ولغت و ترکیب غلط دیگر نظیر اینها چون امروز زیاد بکار رفته و شنیده شده است و دیگران همه معنی آنرا درک می کنند ایرادی ندارد و می توان همه جا آنها را بکار برد. ولی این سخنها نیز از نوع غلطهای مشهور آن چنانیست که ذکر آنها گذشت. و اگر قصد ماسخن گفتن بزبان فارسی است هیچیک از این تعبیرات و ترکیبات البته فارسی نیست. و اگر هست فصیح نیست. و زبان فارسی برای ادای مطالب قدرتی بمراتب بیش از اینها دارد. ولی باید زحمت کشید و درس خواند و مطالعه بسیار کرد و با آنها آشنائی حاصل نمود و گرنه کسی «سعی نا کرده در این راه بجایی نرسد» این مطلب را نیز باید یادآوری کرد که ترجمه آثار از زبانهای خارجی، گاهی تأثیرهای نیکی هم داشته و گذشته از آنکه بوسعیت زبان و غنای ادبی و علمی آن افزوده است، برخی از

۱- رجوع فرمایند بخش اول کتاب - همچنین درباره سایر مطالب این مقاله

۲- رجوع فرمایند بخش اول کتاب

اصطلاحات و ترکیبات خوب و متناسب با زبان ما را نیز در آن وارد ساخته است. حتی در دستور زبان فارسی که برخی آنرا ستون فقرات زبان بشمار می آورند نیز اثری گذاشته است. ولی بیشتر این گونه تأثیرات مثبت و مناسب مربوط به ترجمه هائیکه بدست یاری گزارندگان دانای لایق و مسلط بهر دوزبان فراهم آمده است و تعداد آنها در این سالهای اخیر بسیار کم و شاید انگشت شمار شده است.

قسمت چهارم

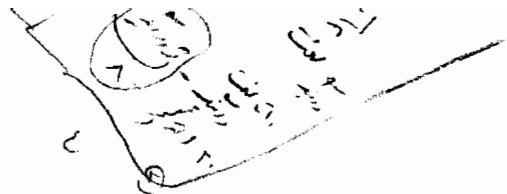
پاسداری فارسی زبانان از زبان فارسی



اشکال کار در این است که در این دوه دهه پیش از انقلاب برخی از جوانان ما بحکم ضرورت هنوز زبان فارسی را نیا سوخته بفرار گرفتن زبان انگلیسی روی می آورند و همین که با آن زبان اندکی آشنائی پیدا می کردند خود را «ذواللسانین» پنداشته بفکر ترجمه و نقل مطالب از زبانهای دیگر می افتادند با اظهار تأسف کم کم ازین راه مدها غلط املائی و انشائی و دستوری و ترکیبات مخالف قیاس و تعبیرات نامناسب و اصطلاحات غلط و واژه های سست و کجک (ومن عندی) بزبان پارسی راه یافت و آنچه نیز پیش از این از خرده ها و نواقص وجود داشت کسی باندیشه اصلاح آنها نيفتاد و کار نا بسامانی زبان بدانجا رسید که میان زبان فارسی ادبی واقعی با زبان مصطلح مافاصله ای عظیم افتاد چنانکه غالب ما با سوادان و درس خواندگان امروز معنی کتابها و عبارات نویسندگان پیشین را نمیدانیم و از درک مقصود آنها گاهی عاجزیم. و اگر این روش ادامه یابد و این تعبیرات و ترکیبات در زبان فارسی روی بفرزونی نهد روزی فرا خواهد رسید که زبان نویسندگان و سخنوران پیشین برای ما زبانی بیگانه بشمار آید.

استاد کتر غلامحسین یوسفی را تحت عنوان «زبان فردوسی و زبان ما» مقالتی است تحقیقی و بسیار مستح که در آن نکته ها را گفته و گفتنیها را بشرح آورده است. انصاف را که حق مطلب را بخوبی ادا کرده و بهتر از آن همراه گز یاری ادای مطلب نیست. و اینک قسمتهایی را از آن زیب افزای این مقال می سازد.

استاد یوسفی پس از نقل اشعاری از سخنهای استوار فردوسی بذکر نمونه هایی از جمله ها و عبارات مردم امروز می پردازد و از اصطلاحات و تعبیرات نابجائی که وارد زبان فارسی شده، نمونه هایی بدست میدهد و این عبارات را غالباً زائیده ترجمه از عبارات خارجی و نا آشنائی مترجمان بزبان فارسی یا بهر دوزبان میداند و چنین می آورد: «این نمونه ایست از زبان فردوسی که لقد عمر را بر سر آن نهاد و برای ما بمیراث گذاشت. اما ما فارسی زبانان چگونه از آن پاسداری کرده ایم!!»



در جریان مسابقاتی ورزشی در برنامه‌ای تلویزیونی سربی والیبال دختران یابه تعبیر سستفرنگان «کوچ» در مصاحبه‌ای گفت: «ما حالا روی فیزیک دختران کار می‌کنیم» و مقصودش آن بود که آنان را با تمرینهای بدنی آماده می‌سازیم. بلی ما اکنون می‌نویسیم «روی دوستان خود حساب می‌کنیم» یعنی با آنان تکیه و اعتماد داریم. بجای اجراء و عملی کردن برنامه را «پیاده می‌کنیم» بعوض «میزان افزایش جمعیت» می‌گوئیم «نرخ افزایش جمعیت» از «پوشش درمانی» و از «چتر درمانی» سخن می‌گوئیم و منظورمان آنست که تا چه حدودی از جمعیت رادرمان می‌کنیم... انبوهی وسائل ثقلیه را به «فشرده‌گی ترافیک» تعبیر می‌کنیم. در مدرسه سابقاً می‌گفتیم چیزی را می‌آموزیم و امتحان می‌کنیم، اینک «آموزش میدهم» و «امتحان می‌گیریم» طرفه‌تر آنکه برای هرکاری می‌نشینیم، «بگفتگو می‌نشینیم، بغذا خوردن می‌نشینیم، به تماشای فیلم می‌نشینیم...»

اینها مشتی است از خروار، از زبانی که درس خواندگان مابدان سخن می‌گویند. سپس ضمن بیان مطالب می‌نویسد: «اگر کتابهای برخی از مترجمان امروزی را بگشایند و مثلاً در صفحه‌ای از ترجمه داستانی از ویلیام فاکنر عباراتی از این نوع را می‌خوانند: «دستها می‌بینند، انگشتها خنک می‌کنند، گلوی ناپیدای قوجایی که کمتر از عصای موسی احساس داشت از لیوان نامعین که به تپیدن گلوی لاغر خنک در حال تپیدن، خنک شدن فلز لیوان پرلریز در حال خنک شدن لیوان انگشتان خواب را برمی‌انگیزند و طعم خواب نم کشیده رادر سکوت دراز گلوبجا می‌گذارند؟ !!!»

در نشریه‌ای نیز می‌خوانیم: «دانشجویان فلان رشته بزودی از تحصیل در دانشکده فراغت حاصل خواهند کرد و سپس راهی جامعه خواهند شد تاملت‌های پری را که در سالهای تحصیل در دانشکده اندوخته‌اند، پیش روی نونهالان این مرز و بوم بازکنند». تا حالا در زبان فارسی مشت کسی را باز کردن کنایه بود از اسرار او را فاش کردن و رسوایش ساختن اما این جانویسنده آن را بمعنی ابراز لیاقت و هنرنمایی یعنی درست برعکس بکار برده است. وقتی بشیوه فرنگی لباس می‌پوشیم، فرنگی پذیرایی می‌کنیم، فرنگی غذا می‌خوریم و می‌نوشیم و فرنگی رفتار می‌کنیم حتی بعضی ازما زبان آبا و اجدادی را ناسا یافته در گفتگوی روزانه هم بزبانی دیگر افاده مرام می‌کنیم، شگفت نیست که برخی دیگر در کتاب علمی هم که می‌نویسیم، فقط روابط جمله هابان فارسی است. و بقیه اجزاء کلام از زبانی بیگانه است چندان که درک مطالب آن برای عموم خوانندگان دشوار و گاه محالست.

آنگاه فارسی ندانستن و بی خبری خود را از چگونگی اختیار زبان علمی در بهانه نامعقول ناتوانی زبان فارسی در ادای مفاهیم پنهان می‌سازیم.

دکتر یوسفی پس از نقل مطالبی می‌نویسد: «آشناگی زبان فارسی در همه زمینه‌ها

مشهود است زبان مطبوعات نیز وضع بهتری ندارد. وگاه برخی از مطالب آنها برای فارسی‌زبانان نامفهوم است...»

در جای دیگر می‌آورد: «مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان، مهم‌تر از آنست که برخی از درس‌خوالدگان ما می‌پندارند. زبان فارسی فقط وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندیهای روزانه ما نیست که بتوان با چند ساعت تدریس آن در دبستان و دبیرستان بتوسط هر کس که باشد سrote قضیه را بهم آورد و دلخوش بود که وظیفه خود را انجام داده‌ایم...» و بعد از شرحی که درباره اهمیت زبان فارسی و مطالب دیگر می‌نویسد، چنین می‌نگارد: «... ما الفاظ فصیح و مانوس زبان فارسی را از یاد برده‌ایم و بجای آنها کلماتی بیگانه بکار می‌بریم، مثل: «سینار شنبوزیم- کمسیون سو کمسیون - کمیته - پورسانتاژ - ته‌دانسان - تی پارتی - تیراژآپار - فتوکی - گودبای پارتی - کاباره - کافه‌تريا - سلف سرویس - سوپرمارکت - دراگ‌استور... کاوبوی - وسترن - گاردن پارتی میزالن سناریو و غیره» حتی باستعمال غیر ضروری و روزافزون کلمات بیگانه اکتفا نکرده تعبیرات آنها را نیز بفارسی ترجمه لفظ بلفظ می‌کنیم و با واژه‌های فارسی را بسباق آنها در جمله می‌آوریم و می‌گوئیم: «آهنگ رشد اقتصادی» بجای «سرعت رشد و میزان رشد اقتصادی» به فلان مؤسسه «سرفیس می دهیم» یعنی با آن «همکاری می‌کنیم». روی کتابی یا موضوعی کار می‌کنیم «در نزد بچه‌ها فلان بیماری را اتود می‌کنیم» یعنی چگونگی آن بیماری را در میان بچه‌ها مطالعه و بررسی می‌کنیم و می‌نویسیم «در نزد حافظ فلان موضوع چنین است». یعنی آن نکته در نزد حافظ چنین است. آن دونفر «همدیگر را نمی‌فهمند» یعنی بایکدیگر توافق اخلاقی ندارند. و همدستان و موافق نیستند. «می‌رویم که کاری را انجام دهیم» یعنی درصدد انجام دادن آن هستیم. «برای تهران حرکت می‌کنیم» یعنی عازم تهران می‌شویم. «بیکدیگر زنگ می‌زنیم» یعنی تلفن می‌کنیم می‌گوئیم فلان چیز «بطور وحشتناکی زیاد است» یعنی بسیار زیاد است. بعد از آن دکتر یوسفی مطالبی می‌آورد که خلاصه آن چنین است: روزگاری بود که برخی از اهل دانش و باسوادان در نوشته‌های خود، ترکیبات و عبارات و اصطلاحات عربی را بکار می‌بستند. مانند: بث الشکوی - قس علی ذلک - علی‌ای تقدیر - بناء علی هذا و بسیاری لغات دیگر امثال اینها «راست است که شیوه تعبیر آنان نیز فارسی نبود. اما بسیاری از ایشان، فارسی و عربی را می‌دانستند و حقیقه تحت تأثیر محفوظات و معلومات خود قرار می‌گرفتند و در این زمینه افراط می‌کردند. اما ما که فارسی را درست نمی‌دانیم و به پیروی از تعبیرات فرنگی، زبان شیرین خود را چنین آشفته و ویران می‌کنیم آیا شاگردان شایسته فردوسی هستیم؟ بی‌گمان خیر.» «... سخنان فصیح و کوتاه و پر مغز فردوسی را قیاس کنید با جمله‌های دراز و درهم پیچیده‌ای که هر روز می‌خوانیم و بزحمت معنی آنها را می‌فهمیم. کافی است مثل من کتابی را باز کنید و بر حسب تصادف با جمله‌هایی از این قبیل روبرو شوید: «قرن ما، عصاره شتی کینه آواره به‌بشت - نخ عدم فراموشی، دستهای پینه بسته،

بالگشت دوراز بستر نرم، در زیر لوای ظلمت زدای آفتاب، بیگانه باشی، بیگانه به تردید، بیگانه بخواب، کوله پستی سملو از سیلیونها قلب پاره پاره به پشت، در پشت سنگر زیست روی روی مرک، در کار پیکار بخاطر زندگی است.^۱»

سپس ادامه میدهد: «آنجا هم که میخواهیم کوتاه بنویسیم، بقول آن استاد (بعنون حذف کردن) مبتلی می شویم و جمله هایی بقلم می آوریم ناقص و نارسا، پس شگفت نیست که گاه برخی از بیگانگان آشنا بزبان فارسی بگویند: چرا ایرانیها فارسی را فراموش کرده اند...»

و باز استاد یوسفی ضمن بیان مطالبی می نویسد، فردوسی در هزار سال پیش از این بزبان فارسی کلمات را چنان هنرمندانه بنظم در آورده که ما امروز معنی آنرا بخوبی می فهمیم ولی جای تأسف است که ما با داشتن چنان میراث گرانبغای آن قدر در بیان مطالب و زبان مادری خویش ضعیف و پیاده باشیم که بنویسیم:

« حال اگر - بالاخره قرار باشد - جمله آغاز برگردم و بخواهم آنچه را گفته شده در یک جمله بشمرم از نو - خوب البته - فیلم را باید اثری خوب دانست و سه نقطه دنبال امارا (که نویسنده در آغاز بحث آورده) شاید بتوان با توضیحی، زمینه دور شدن آنتونیونی از سینمای داستان گو و گرایش سوی بیان مستقیم حرفهایی که در باره هنرمند امروز دارد و سوی یک سخنرانی سینمایی و این که اگر متفکری صاحب نظر نیست، فیلم ساز خیره کننده ای است، پر کرد.^۲»

مطالب استاد دکتر یوسفی و ذکر نمونه های حیرت آور و تأسف انگیز او هنوز ادامه دارد. بررسی آنکه گفتنیهای خود ما نیز همچنان ناگفته مانده و بسیاری از نکته ها حتی بدانها اشارتی نشده است. ولی چون مقام را بیش از این مجال نیست، سخن را در اینجا به پایان می برد و از خوانندگان ارجمند بسبب اطاله کلام پوزش می خواهد.

۱- این عبارات منقول از کتابیست که دکتر یوسفی از ذکر نام آن خودداری کرده است.

۲- نام کتاب یا مأخذ این عبارات را باز استاد دکتر یوسفی نویسنده مقاله ذکر نکرده است. رک

بمقاله او در مجله دانشکده ادبیات مشهد ۷ سال ۱۳۵۳ - و مقالاتی از دکتر سید ضیاء الدین

سجادی تحت عنوان «غلطهای مشهور» مندرج در مجله رادیو تیرماه ۱۳۳۷ و خرداد ۱۳۳۸

۳- نشر نوظهور*

زبانی را که ما اکنون بدان سخن می‌گوئیم و مطالب خود را بدان می‌نویسیم یعنی زبان فارسی، نه‌ساخته و پرداخته مردم امروز و نسل معاصر است که بیش از هزار سالست تا پدید آمده و قوام یافته و کامل شده و قرنهای متمادی پیشینیان ما بدان سخن گفته و کتابها نوشته‌اند. این زبان در این زمان دراز بسی نشیب و فراز پیموده و از پیچ و خمها گذشته و بسا که دستخوش تباهی و آشفته‌گیها نیز شده است؛ ولی همواره نگهبانان ملک ادب و آرایشگران عروس سخن نه تنها زنگار خطها و معایب آن را زدوده‌اند که بر رونق و زیبائی و اعتلای آن نیز افزوده‌اند. چنانکه در همان قرنهای نخستین ظهور آن، صدها اثر ارزنده و نفیس بدین زبان بمنصبه ظهور آمده است که هریک بنیاد زبان فارسی را تا باسروز بمشابه قائمه‌ای استوار بشمار میرود. مانند قابوسنامه. سیاست‌نامه. نزهت‌نامه. دانشنامه. سفرنامه. نوروزنامه. سرزبان‌نامه و تاریخ بلعیمی و تاریخ بیهقی و تاریخ برمکیان و تاریخ سیستان و کلیله و دمنه و چهار مقاله و کیمیای سعادت و غیره و غیره. در عبارات و ستون هریک از این کتابها اگر اندکی تأمل شود همه جا آثار عذوبت کلام و فصاحت بیان و بلاغت گفتار که بسیار وقتها بعد اعجاز رسیده در آنها نمایانست و همواره جمله‌ها کوتاه و عبارتها رسا و نوشته‌ها درست و سخنها سخته و پیخته و موافق اسلوب و آئین زبان بوده است؛ و نویسندگان هر وقت چیزی می‌نوشتند نخست بذکر فاعل می‌پرداختند، بعد از آن بذکر مفعول بی واسطه، سپس مفعول بواسطه و اجزاء دیگر جمله را می‌آوردند و در آخر همه فعل را بکار می‌بردند و اگر گاهی فعلی بر فاعل مقدم می‌شد یا در جای برخی از اجزاء جمله تغییری پدید می‌آمد بنا بضرورتی بود که نقادان بر آن صحه گذاشته بودند و نیز مورد قبول و تأیید ادیبان و سخن‌سنان قرار گرفته بود و این شیوه با اندکی اختلاف تا این سده اخیر همچنان رواج و دوام داشت. ولی دریغ که چندیست^۱ این ضوابط درهم ریخته و این اساس ازهم پاشیده است و این سنتها بدست فراموشی سپرده شده و کسی نیز از این پاسداران سخن بحفظ و حمایت آن دست نمی‌یازد و یرفع معایب آن نمی‌پردازد. ^۱ چندان که نزدیکیست هجوم این خام کاریها و سست شکنی‌ها شیرازه این زبان شیرین را ازهم بگسلد و آن را بزبان دیگری مبدل سازد. راستی در زمان ما این مردان آزاده نکته‌دان بکجا رفتند؟ و این سخن‌سنان بصیر و ادب دوستان دانش‌پژو و چه

* این مقاله نخستین مرتبه روز پنجشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۶۲ در جریده کیهان بطبع رسیده
 ۱ - بخصوص در این ۳۰-۲۰ سال اخیر این آشفته‌گیها در زبان فارسی شدت و وسعت بیشتری یافته و شاید که این امر در نتیجه تأثیر زبانهای بیگانه غربی و ترجمه کتابهای آنها باشد، بدست کسانی که آشنائی کامل بقواعد زبان فارسی ندارند و گرنه آثار و مقالات نویسندگان فاضل معاصر از هرگونه عیبی مبرا است و نثرهای آنان گاه نمونه‌های تمامی از نثرهای کمال یافته زبان فارسی می‌باشد.

شدند؟ و چه شد که دیگر دم فرو بسته و خاموش نشسته اند و قلمها را شکسته اند؟

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
 عندهایان را چه پیش آمد هزاران راجه شد
 لعلی از کسان سروت بر نیامد سالهاست
 تابش خورشید و سعی ابرویاران را چه شد
 که در اینجا با هزار افسوس باید گفت نخل کهن سال زبان فارسی بصد ها آفت و عیب
 و عوار دچار گردید ولی از این باغبانان باغ ادب کسی کمر بچاره جوئی نیست و بدفع آن آفات
 برنخاست و همین سکوت و بی اعتنائیها سبب گردید تا این خرده ها و معایب روز بروز روی بفرزونی
 نهد و آب و روئی زبان مارا ببرد و در آن معایبی پدید آورد که وجود غلطها و اشتباهاتی نظیر:
 مشدد خواندن برخی از کلمات بی تشدید - تلفظ پاره ای از واژه ها بغلط آوردن تنوین در آخر کلمات
 فارسی - استعمال مصدرهای جعلی بقیاس الفاظ عربی - بکار بردن صفتهای مؤنث برای کلمات فارسی
 جمع بستن کلمات فارسی بسیاق قواعد عربی - ساختن لغتهای سخیف و بی ارزش از پیش خود -
 پدید آوردن صفت از کلمه جامد - تتابع اضافات در نوشتن عبارات - طولانی کردن بیش از اندازه
 جمله ها - ایجاد فواصل بسیار در میان مبتدا و خبر و بسیاری از معایب و نواقص دیگر شمه ای از
 آنهاست و شرح هر یک را دقتی جداگانه می باید.

یکی دیگر از جمله این معایب که شاید بیش از همه زبان ما را خوار و بی پایه ساخته
 و از ارزش و اعتبار آن کاسته است بجای خود نشانیدن علامت مفعول بی واسطه است. یعنی
 حرف اضافه «را» که بکلی ترکیب زبان ما را دگرگون کرده و آن را بصورتی زشت و ناپسند در
 آورده است و این نکته، هم اکنون مورد بحث مادر این مقال می باشد.

راستی اگر کسی بجای این عبارت. جوانان ما بزودی راه قدس را که از کربلای معلی
 میگذرد فتح می کنند بنویسد: جوانان ما بزودی راه قدس که از کربلای معلی میگذرد را فتح
 می کنند شما تعجب نمی کنید؟ یا اگر بجای: محمد مددش را از جیب برای نوشتن نامه بیرون
 آورد. بنویسد: محمد مددش از جیب برای نوشتن نامه را بیرون آورد. یا بجای حسن فرزندش
 را که خانه بود بیرون برد و باولیای مدرسه سپرد بنویسد: حسن فرزندش که در خانه بود را
 بیرون برد و باولیای مدرسه سپرد. بنظرتان عباراتی سخیف و خنده آور نمی آید؟ و نمی پرسید این جمله ها
 و عبارات چه معنی دارد؟ این نثر نوظهور کی و از کجا آمده؟ که بزبان فارسی هزار ساله ما هرگز
 شباهت ندارد؟

ممکنست خوانندگان ارجمند با مطالعه این عبارات نگارنده را به پریشان گوئی و گرافه

۱ از حسن اتفاق بعد از آنکه نوشتن این مقاله پایان رسیده بود. ناگهان «ستاره ای
 بدرخشید و ماه مجلس شد» و در سخنانی که ساعت ۱۱ بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ۲۰ از رادیو شنیده شد
 گفتاری بسیار سودمند در باره پدید آمدن معایب و آشفته گیها در زبان فارسی و تأثیر عظیمی که
 رادیو در اصلاح و بهبود آن دارد، ایراد گردید که مایه امیدواریست.

اندیشی متهم کنند و وجود جمله‌ها و عباراتی را نظیر آنچه خواندند در زبان فارسی منکر شوند. اما «گواه عاشق صادق در آستین باشد» ذکر نمونه‌های زیرو نمونه‌های بسیار دیگر که اغلب روزها می‌خوانیم یا می‌شنویم بهترین برهان اثبات این مدعا تواند بود.

۱- وآقای... نامه گروهی از نمایندگان مجلس بوزیر آموزش و پرورش که برای رسیدن بوضع تحصیل عشایر کشور نوشته شده بود را قرائت کرد. (صدای ایران شبکه اول ساعت ۱۴ روز ۶۲/۱۰/۲۰)

۲- گروهی از حمله‌کنندگان سپاهیان عرب مقر صهیونیستها در پاریس که از آنجا حمل اسلحه می‌کنند را با آتش توپخانه خود نابود کردند. (صدای ایران اخبار ۶۲/۱۰/۲۴)

۳- هواپیماهای رژیم تحت‌الحمايه اسرिका مناطق مسكونی مورازان که از طرف مخالفین تصرف شده است را مورد حمله قرار دادند (صدای ایران ساعت ۸ روز ۶۲/۱۱/۱۵)
۴- سرانجام دولت عراق مجبور شد بر اثر فشار دولت جمهوری اسلامی تعداد ۴۱ تن از رزمندگان که دچار بیماریهای صعب‌العلاج شده و یا معلول می‌باشند را آزاد نماید (صدای ایران ساعت ۸ صبح ۱۰/ بهمن ۶۲)

چنانکه می‌بینیم در هر یک از عبارتهای مذکور حرف اضافه «را» از متعلق آن بکلی جدا شده و با اصطلاح «فرسنگها» از جای اصلی خود بدور افتاده است.

در عبارت نخستین این حرف «را» متعلق به «نمایندگان مجلس» است و باید بلافاصله بعد از آن قرار گیرد. و در عبارت دوم این علامت یعنی حرف اضافه «را» به «مقر صهیونیستها» تعلق دارد و معمولاً باید پس از آن بیاید. و در عبارت سوم این علامت به «مناطق مسكونی مورازان» راجع می‌گردد و باید بعد از آن نوشته شود. و در آخرین عبارت جای آن بعد از کلمه «رزمندگان» می‌باشد. بررسی آنکه در این عبارات طول جملات و نتایج اضافات نیز سبب سستی و آشفتگی جمله‌ها و ابهام معنی گردیده است و در زبان فارسی رعایت فصاحت را سزاوار است تا هر یک از آنها بدو سه‌و گاهی چهار جمله تقسیم گردد.

سخنور محترمی ضمن شرح و تفسیر برخی مطالب علمی چنین می‌آورد: «دانشمندان موادی که موجب فساد درخت شده است را کشف کردند»... آیا آنچه دانشمندان کشف کرده‌اند «فساد درخت» بوده است؟ یا فعل «شده است»؟ یا «سواد»؟

اگر می‌پذیریم که آنچه کشف شده موجب فساد درخت گردیده است «سواد» می‌باشد باید حرف اضافه «را» را بعد از آن بیاوریم نه بعد از کلمه دیگر.

۱- مراد از حرف «را» همان علامت مفعول بی‌واسطه است که یکی از حروف اضافه می‌باشد و حرف یا کلمه «را» نیز خوانده می‌شود. رجوع فرمائید لغت نامه ذیل حرف «را» و برخی کتب دستور معتبر

این عبارت نیز از تراوشهای قلم نویسنده محترمیست که اگر اشتباه مطبعی نشده باشد باید گفت که شاید قصد تفنن داشته است،

«مصوبات جدید این مؤسسه بشرح زیر اعلام شد:

۱-... «مدرسه تربیت مدرس، دروس مخصوص تربیت مدرس غیر از دروس تخصصی دوره کارشناسی ارشد که در دانشگاهها دایراست را بصورت متمرکز ارائه دهد» که گویا مقصود وی چنین بوده است. مدرسه تربیت مدرس دروس مخصوص تربیت مدرس را بصورت متمرکز ارائه دهد. غیر از دروس تخصصی دوره کارشناسی ارشد که در دانشگاهها دایراست (کیهان ۶۲/۱۰/۲۸ ص ۱۹)

هرچند رشته سخن ممکن است بدرازا بکشد از ذکر این نمونه نیز نمی توان گذشت: «گزارشات رسیده از مراکش حاکیست که عمال رژیم شاه حسن اجساد صدها تن از مردم مسلمان شهرهای شمال مراکش که در تظاهرات خونین ۲۹ دینامه گذشته بشهادت رسیدند را بطور مخفیانه در گورهای دسته جمعی دفن کرده اند.»

در تمام این عبارات علامت «را» بقول آن استاد (۶) جای خود را کم کرده و سرگردانست.

هرزبانی دارای قواعد و ضوابطی است که ناگزیر باید رعایت شود. بکاربردن حرف اضافه «را» نیز تابع آن قواعد و ضوابط می باشد و چنان نیست که آن را خودسرانه و بطور دلخواه بهر جای جمله و عبارت که خواستند بیاورند. اگر خواسته باشیم بنویسیم «جواد کتابش را که در کیف گذاشته بود از کیف بدر آورد و مطالعه پرداخت» نمی توانیم بجای آن بنویسیم «جواد کتابش از کیف را بدر آورد... یا جواد کتابش که در کیف گذاشته شده بود را ... یا جواد کتابش از کیف بدر آورد را و مشغول مطالعه شد» این «را» علامت مفعول بی واسطه است. یعنی «کتاب» و متعلق بدان باید بلافاصله پس از آن قرار گیرد نه بعد از همه اجزاء جمله حتی فعل. بردن آن بجای دورتر و آوردن کلماتی دیگر در فاصله آن نارواست و مخالف سنت و ناموس زبان پارسی. و بنا بقول ظریفی چنانست که فرزندی را از مادرش جدا کنند و به نامادری بپارند یا در اختیار پرستاری بیگانه قرار دهند.

البته شاید که این کار همواره نادرست و خطا نباشد و گاه نیز از آوردن آن در غیر موضع معنی مناسبی که وافی بمقصود تواند بود بدست آید ولی بی گمان هم مغل فصاحت است و هم دوراز رموز بلاغت و هم ناشیوه زبان پارسی که دستو قواعد زبان نیز از آن گرفته شده است، بکلی مغایرت دارد و در تمام آثار و نثرهای هزار ساله فارسی و قصص و حکایات و تاریخ و سیرو فلسفه

۶- چندی پیش آقای دکتر منوچهر ستوده تحت عنوان «رای سرگردان» مطالبی در محله آینده نوشت که ظاهراً هیچ اثری در اصلاح کار نبخشیده (رک مجله آینده)

وحکمت و اخلاق و عرفان و ترجمه احادیث و تفسیر آیات شریف قرآن شاید که نمونه و نظیری برای آن بنظر نرسد.

بدیهیست کسی مدعی آن نیست که اگر مطلبی باید با عبارات سست و نادرست بیان شود بهتر که بیان نشود یا اگر سخنی بایان خوب ادا گردد همه مشکلات فردی و اجتماعی حل می شود خیر چنین نیست.

گر بسخن کار میسر شدی کار نظامی بفلک بر شدی

ولی در بیان مقصود سخن خوب را اثری عظیم است و حسن بیان در پیشرفت کار تأثیری بسزا دارد که «ان من الیابان لسعرا»

زبده سخن آنکه این زبان فارسی یادگار هزار ساله اجداد ماست و بیش از هزار سالست که پیشینیان ما بدان سخنها گفته و کتابها نوشته اند و آثاری دلنشین و نثرهایی نفوذ شیرین فراهم آورده اند که خواندن آنها هر لحظه اشک شوق از دیدگان جاری میکند و مطالعه آنها دل را نشاط و جان را انبساط می بخشد اگر تمام آنها را بخوانیم و صفحه بصفحه از نظر بگذرالیم شاید عبارتی را نیابیم که این حرف اضافه علامت مفعول صریح را بدین سان از متعلق آن جدا کرده باشند. بیائیم برای رضای خدا بدعت بیجا نگذاریم و این زبان را به نثری نوظهور تبدیل نسازیم و چنان کنیم که اگر می توانیم آن را بوضعی خوشتر از آنچه هست بآیندگان بسپاریم. والسلام

④ فارسی نویسی صحیح*

نزدیک دو سال از این پیش، تحت عنوان «نثر نوظهور» شرحی بعرض خوانندگان گرامی رسانیدم که در روزنامه کیهان بطبع رسید^۱ و مقصودم از بیان آن این بود تا بگویم این زبان فارسی که امروز در بیشتر کشورهای جهان مورد توجه و اعتناست، یادگار بیش از هزار سال اجداد و نیاکان ماست، و نزدیک دوازده قرن سخنوران و نویسندگان، بدان شعرها سروده اند و کتابها نوشته اند و داستانها پرداخته اند و در هر گوشه و کنار مطالبی نغزودلنشین فراهم ساخته اند که آثاری نظیر آنها را بدان روانی و استواری و انسجام امروز بسیار کم می توان یافت. وروانیست با سهل انگاری و بی اعتنائی و نادانی آنرا سبک و خوارسازیم و چهره زیبای این شاهد دلارام رازشت و لکه دار کنیم. و روز بروز غلطها و اشتباهاتی تازه بر آن بیفزائیم.

یکی از این اشتباهات بکار بردن حرف «را» است، در غیر محل خود و آوردن کلماتی در فاصله میان آن و متعلق آن. این حرف «را» علامت مفعول صریح می باشد و باید بلافاصله بعد از متعلق آن قرار گیرد و سزاوار نیست در میان این حرف و متعلق آن حروف و کلماتی آورند، و فاصله قرار دهند.

و نیز گفته شد در میان آثار نغزودلنشین گذشتگان، خواه در نثرهای ساده و روان یا آثار مصنوع و مزین که در این مدت ده قرن نوشته اند و بدست ما رسیده است، حتی یک مورد نیز نظیر آنچه امروز بغلط معمول و رسوم گردیده است، دیده نشده و سخنوران زبان فارسی همواره این حرف را بمتعلق آن می چسبانیدند و در کنار آن می آوردند و شیوه ای که امروز آن را بکار می برند اگر خطا نباشد. دست کم موجب فساد زبان فارسی و برخلاف فصاحت و سنت گذشتگان است، و دور از اسلوب و سبک مرسوم و مقبول پیشینیان.

همچنین یادآوری شد که حد اعلای ترقی و کمال این زبان، در همان دوره های پیشین بوده است و اگرچه در اوایل این دوسده اخیر نیز تحولی عظیم در آن پدید آمده، ولی آن از جهت سادگی بیان و روشنی عبارات و درک مفهوم و معانی بوده و هیچگاه نثر فارسی در روانی و استواری کلمات و فصاحت الفاظ و سلاست عبارات بدان حد نرسیده است که در زمان گذشته بوده. پس از انتشار این مقاله و یک سلسله مقالات دیگری درج رده و زین اطلاعات، تحت عنوان «زبان فارسی بکجا میرود» برخی چنین می گفتند که دیگر کار تمام شد و از این پس کسی را یارای بکار بردن «رای» بیجانیت و هیچ گوینده ای بعد از این، علامت مفعول صریح را بیهوده و جز در جای خود بکار نخواهد برد.

پس این مقاله نخستین بار روزه اسفند ۶۴ در روزنامه اطلاعات درج شد

۱- در روز پنجشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۶۲

۲- در مقاله شماره ۲ درص ۱۴ که در چهار قسمت درج و نشر گردید.

ولی دریغ که باین همه یادآوری و امیدواری، وضع هرروز از روزپیش بدتر می‌شود و آنچه آرزوی ما و بسیاری از علاقه‌مندان بزبان فارسی بود، جامهٔ عمل نمی‌پوشید روزی نمی‌گذشت که چندین عبارت سست و نادرست و «را»های «سرگردان» و بیهوده از رادیو و تلویزیون شنیده نشود و یا در جراید و روزنامه‌ها بنظر نرسد نظیر جمله‌ها و عبارات زیر که در دو هفته پیش شنیده شد:

« رزمندگان انقلابی عراق... یک خودرو نظامی متعلق به نیروهای صدام که در شمال شرقی این کشور مستقر شده بود را مورد حمله قرار دادند.»

« هر ساله وزارت فرهنگ موظف است تعدادی از کسانی که بورسیه می‌باشند را بخارج اعزام کند.»

« آنگولان نزدیک به سه سال است که اشغال بخش جنوبی از خاک خود توسط اولیای آفریقای جنوبی را تحمل می‌کند.»

و صدها مثال دیگر که نمونه آنها در مقاله « نثر نوظهور » و رای سرگردان (ص ۶۴) درج شده است.

طبیعی است این گونه جمله‌سازیها و عبارت‌پردازیها، خاصه که در مورد نشر اخبار کشور باشد، کم‌کم از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مردم و سایر دستگاههای آنها اثر می‌گذارد، چه رادیو و تلویزیون بهترین و مهم‌ترین دستگاههای تبلیغاتی است در داخل و خارج کشور و بیانات گویندگان آن و مطالبی که بوسیله آن پخش می‌شود در رواج زبان پارسی اثری عظیم دارد بی‌جهت نیست که به «دوقیم زبان فارسی» مشهورند.

اینجاست که در روزنامه‌ها ضمن شرحی که یک نفر شاکی از تخلفات بیمارستانها نوشته است، این عبارت را می‌خوانیم:

« بدون دارو، بیمار که در حال تنگی نفس شدید بود و با کسیرن نیاز داشت رابستری نکردند.»

یا این عبارت را: « سنای امریکا شورخود پیراسون لایحهٔ کمک خارجی این کشور در بودجهٔ سال آینده را آغاز کرد.»

در حالی که این وضع مدت‌ها ادامه داشت و این عبارات ناروا و ترکیبهای غیر فصیح با جمله‌های طولانی و گاه الفاظ ناسازگار همچنان تکرار می‌شد، برخی از ادب‌دوستان و علاقه‌مندان بزبان فارسی، زبان بشکوه باز میگشودند و فریادها بلند می‌کردند که چه نشسته‌اید. چرا چیزی نمی‌نویسید؟ چرا دیگر سخنی نمی‌گویند؟ چرا اعتراض نمی‌کنند؟ آیا منتظرند وضع زبان فارسی از این هم بدتر شود؟

یکی از جمله این معترضان نویسنده‌ای در دانشا و نکته‌دان بود بنام آقای مهدی

محمودیان که طی نامه‌ای که باهت فرستاد، مطالبی نوشته بود که قسمتهائی از آن با مختصر حذفی در زیر نقل میشود:

«... نوشته‌های^۱ ... شما را در صفحه فرهنگ و آموزش^۲ با اشتیاق فراوان خواندم. همچنان مشتاق ادامه یافتن آنها هستم. زیرا فارسی‌نویسی صحیح را برای همه فارسی‌زبانان نه لازم که واجب می‌دانم. می‌خواهم یک‌بار دیگر غلطی که چندبست در گفتارهای رادیو و تلویزیون و سخنرانیها شنیده می‌شود نام ببرم، و از شما خواهش کنم باز هم زشتی این غلط را توضیح و تصویر بفرمائید. باشد که مؤثر افتد. «را» بلی همین «را» ی خیلی ساده و بی‌آزار که اگر آنرا در جای ویژه خودش بکار ببریم بادای مقصود و زیبایی جمله‌های فارسی کمک می‌کند. ولی وای اگر از آن برخلاف قواعد زبان فارسی استفاده کنیم و آن را بجای خود ننشانیم که خدا می‌داند تاجه‌اندازه زیبایی و سلامت جمله‌ها لطمه می‌زند...»

با اظهار تأسف، چون این شخص نشانی خود را در نامه قید نکرده بود. مطالبش همچنان تا امروز بی‌جواب ماند و هیچگاه نتوانستم باین احساسات پاک و توجه او پاسخی بدهم ولی خیلی مایل بودم نشانی او را داشته باشم و در پاسخ او بنویسم:

رفیق عزیز درباره آنچه گفتید من هم باشما همدردم. و گروه بسیاری نیز از این موضوع شکایت دارند. این تغییر محل حرف «را» بیش از همه چیز خاطر علاقه‌مندان بزبان فارسی را آزرده ساخته و این زبان شیرین را از رونق و اعتبار انداخته است. هرچند گفته‌اند: «در گفتن اثریست که در نگفتن نیست». ولی در این مورد باید گفت:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته بجائی نرسد فریاد است.

تأیید این سخن را، استاد احمد آرام که مراتب فضل او بر کسی پوشیده نیست چنین بیان داشته بود، در مصاحبه‌ای که از او خواستند تا در باره مطلبی سخنی بگوید و اظهار نظری بکند. پاسخ داده بود. «چه نتیجه دارد مگر دکتر درخشان اینهمه راجع به درست بکار بردن حرف «را» نوشت اثری بخشید؟»^۳

فاضل نکته‌سنج دیگری که نخواست نامش برده شود، بعد از انتشار این مقاله وقتی این دهن کجیها را دید و باز نظیر آن عبارتها را شنید گفت، جای کمال تأسف و تعجب است که این عاملان هوشمند با کفایت (یعنی گویندگان صدا و سیما) با این همه دانش و درایت که در بیشتر آنها دیده می‌شود، هرگز بدین مطلب توجهی ندارند و عواقب زشت آن و زبانی که به زبان فارسی از این راه وارد می‌شود اعتنائی نمی‌کنند و هیچگاه در اندیشه رفع و اصلاح آن نیستند.

۱- قسمتهائی که نقطه گذاشته شده مشتمل بر تمجید و تحسین از نگارنده بود که چون جنبه تعریف و تعارف داشت حذف شد.

۲- سراد روزنامه اطلاعات است که مقالاتی از نگارنده در آن درج است.

۳- گلچرخ ضمیمه روزنامه اطلاعات ...

امروز زبان فارسی دستخوش نابسامانی و تبااهی عجیبی است، غلطهای بسیار در آن راه یافته. خطاهای املائی و انشائی و دستوری زیاد در آن دیده می‌شود، از نامه‌های اداری تا بخشنامه‌های شهرداری و مکاتبات وزارتی و مراسلات مراکز قانون‌گذاری و آگهی‌های مؤسسات مختلف تجاری و بازاری و گفتگوها و محاورات غالب متصدیان رادیو و تلویزیون و نویسندگان و مترجمان و مؤلفان و سخنوران^۱ و همه و همه دچار لغزش و خطا و ایراد و اشتباه هستیم و هر یک بنوعی چهره زیبای عروس زبان را بجای آرایش، زشت‌ولکه‌دار می‌کنیم ولی شهادت‌الله که زبان هیچیک برای زبان فارسی باین اندازه نیست و لطمه‌ای که از بکاربردن «را»ی غلط و تبعات و عواقب آن بزبان فارسی وارد می‌شود بیش از همه اینهاست.

حرف مضمومی را مفتوح گفتن یا مفتوحی را سکسور تلفظ کردن، یا اسلای کلمه‌ای را غلط نوشتن، یا حرف بی‌تشدید را مشدد خواندن، یا کلمات و الفاظی را چون «انسان» و «بشر» جمع بستن^۲ یا صدها لغت غلط و «من درآوردی» جعل کردن یا الف و لام و تنوین را بر اول و آخر کلمات فارسی درآوردن، یا کلمات فارسی را بسیاق عربی جمع بستن، و سایر قواعد و ضوابط زبانهای بیگانه را در زبان فارسی اجرا کردن و دهها سهو و اشتباه دیگر.^۳ هیچ یک برای نابودی و تبااهی زبان فارسی تا این حد زیان‌آور نیست.

حتی بکاربردن کلمات و اصطلاحات نابجای «فکر می‌کنم» و «پیاده می‌کنیم» و «در رابطه با این کار» و «خودهمیاری» و «روی او حساب می‌کنیم» و امثال آنها نیز که غالباً مأخوذ و مقتبس از کلمات و اصطلاحات زبانهای غریب است، هیچکدام بقدر استعمال بیجای حرف «را» از ارزش و قدر زبان فارسی نمی‌کاهد و آن را بسوی زوال و اضمحلال نمی‌کشاند. چه زبان غالب آنها باجزاء و مفردات زبان فارسی است و چه ترکیب دلنشین و موزون زبان صدمه‌ای آن چنان وارد نمی‌سازد. ولی استعمال حرف «را» در غیر موضع خود به ترکیب زبان لطمه می‌زند و تار و پود آن را سست و ضعیف می‌کند و در آخر ارزش و اعتبار و لطف آن را می‌برد و آثار شومی نیز بمتابعت از آن ظاهر می‌گردد، که یکی از آنها طولانی‌شدن عبارات و دراز شدن جملات است در بیشتر موارد و این خود برخلاف شیوه و شرط فصاحت است در زبان فارسی و دیگر آوردن دو فعل است در غالب اوقات بدل‌بال یکدیگر^۴ و همچنین احتمال پیدا شدن عیوب و نواقص دیگر در عبارات و جملات می‌رود که براهل ادب پوشیده نیست.

- ۱- برای تمام اینها نمونه‌هایی در دست است که غالب آنها در این مقاله ذکر شده و مآخذ قسمتهائی نیز که ذکر شده در ذیل مقاله مندرج در اطلاعات درجست که اینجا از تکرار آنها صرف نظر شد.
- ۲- رك بخش اول - کلماتی را که نباید جمع بست.
- ۳- قسمتی از آنها در مقاله مندرج در اطلاعات ذکر شده است.
- ۴ - این دور رژیم ارتباط با کشورهای... که از طرف امریکای رهبری می‌شوند را دارند.

برخی از ظاهرینان کوتاه‌نظر چنین می‌گفتند: این مختصر اختلال که در کار زبان فارسی پدید آمده درخور اهمیتی آنچنان نمی‌باشد و شایان این همه سروصدا و هیاهو نیست ولی اکنون که سالی چند از آن گذشته است و خرابی و خلل در بنیان زبان روی‌بفرونی نهاده خطر آن را از هر جهت مشاهده می‌کنیم و بخوبی می‌بینیم که در نامه‌های ادارات و نوشته‌های افراد و گزارشهای مؤسسات کشور و برخی ترجمه‌ها و تألیفها که گاهی بدست نااهلان صورت می‌پذیرد. همه جاین عیب بزرگ، شیرینی و لطف زبان و فصاحت آن را از میان برده است و بدان لطمه‌ای شدید وارد آورده.

شاید بهتر باشد که مطلب را با ذکر نمونه‌ها و ایراد مثالهایی چند روشن کنیم. بررسی آنکه نقل این عبارات برای نشان دادن آشفتگی و انحطاط زبان فارسی و رواج هرج و مرج آن نیز نمونه‌هایی خواندنی و ارزنده است.

۱- در ترجمه کتابی که در تاریخ طب نوشته شده، مکرر این حرف «را» جای خود را گم کرده و سرگردان شده است. از آن جمله یکبار چنین آمده است.

آیا براستی شگفت‌آفرین نیست، اگر ببینیم که ریشه نظریات پزشکی بقراط یعنی همان کسی که پدر طب لقب گرفته است را می‌توان در باورهای ایران باستان پیدا کرد؟

۲- این عبارت نیز در شرح گزارشهای مربوط بمجلس بیان شده: «مجلس شورای اسلامی در جلسه علنی امروز خود طرح قانونی نحوه هزینه کردن اعتبارات قانونی که از سایر اعتبارات دولت مستثنی هستند را تصویب کرد.

۳- این هم نمونه دیگری از یک آگهی استخدام که علاوه بر بیبोधه بکار رفتن «را»، عیوب و اشتباهات دیگری نیز در آن دیده می‌شود تا بدانی که بچندین هنر آراسته است.

بیمارستان... شهرستان.. نیاز خود به تخصصهای ارتوپدی - داخلی اطفال - زنان را جهت شرکت در طرح خود کفائی و رفع نیازهای مربوطه با حقوق مکفی دعوت به همکاری می‌نماید پزشکان ستقاضی میتوانند جهت اطلاع بیشتر از مزایای مربوطه به سازمان منطقه بهداشتی واقع در بلوار ... تماس حاصل نمایند. یا شخصاً جهت اشتغال مراجعه فرمایند^۲ که معلوم نیست این بیمارستان محترم «نیاز» را با حقوق مکفی دعوت می‌نماید، یا تخصصها را، یا رشته‌های تخصصی را، یا متخصصان را و منظور از طرح خود کفائی چیست؟ و آیا مقصود از «تماس حاصل کردن» مکاتبه است یا حضور یافتن. چه اگر مراد حضور یافتن باشد که عبارت بعد از آن (شخصاً جهت

۱- در اجزاء و کلمات تمام این عبارات این چندین نمونه غیر از استعمال بیجای حرف «را» معایب بسیار دیگر نیز مانند بکار بردن الفاظ و کلمات سخیف و سست (مانند نظریات و باورهای ایران باستان) و حذف فعل بی‌قرینه و عدم سطابقت زمان و طولانی شدن جمله‌ها و داشتن تعقید و شوش بودن عبارات و بسیاری دیگر بخوبی مشهود است.

۲- نقل از روزنامه کیهان صفحه ۱، شنبه ۱۷ دیماه ۶۴

اشتغال مراجعه فرمایند) زائد است...

اگرچه ذکر نمونه‌ها بسیار شد و تصدیق از حد درگذشت ولی این خبر نیز خواندنیست: از گفتگو بایکی از مسئولان درباره طرح جدید اتوبوسرانی: «.. اتوبوسهای شهری باید با اتوبوسهای بیابانی تفاوت داشته باشد تا هم راننده و هم مسافران راحتی از اتوبوس استفاده کنند بهترین نمونه این اتوبوسها اکنون اتوبوسهای ۳۱۰ است... که دارای کیفیتی بسیار مطلوب می باشد و تقاضای تعداد ۱۰۰ دستگاه نیز را بدولت داده ایم.»

هرچند در نقل نمونه‌ها نیز ذکر از روزنامه‌ها شد، ولی بنظر می‌رسد، منشأ این گونه خبرگزاریها دستگاه مهم صداوسیما ایرانست که بیش از همه بدین کار اصرار می‌ورزد و شاید نوبتی را نتوان یافت که خبرگزاران یا مفسران یا سایر سخنوران محترم دو دستگاه مرتکب این اشتباه نشوند و ضمن ایراد مطالب چندبار حرف «را» را از محل خود تغییر ندهند. و این موجب تأسف است. دستگاهی که بیش از همه از زبان و ادبیات فارسی بهره میجوید و از نام تاشام بخواندن داستانها و حکایات و بیان اشعار عاشقانه و مطالب عارفانه و نقل مباحث دینی و دنیوی و اخلاقی و اجتماعی و فلسفی و حکمی می‌پردازد و آثار و محتویات این زبان همه‌جا موجب رونق کار و گرمی بازار اوست چرا آن را خوار و بی‌مقدار می‌سازد و گوئی که ندانسته تیشه بر ریشه آن می‌زنند.

چقدر مناسب حال و موافق مقالست در اینجا این اشعار شیخ شیراز:

یکی بر سر شاخ بن می‌برید	خداوند بستان نگه کرد و دید
بگفتا که این مرد بد می‌کند	نه بر من که بر نفس خود می‌کند

شبی یکی از گویندگان ارجمند شبکه اول صدای ایران این حکایت را می‌خواند: زنی چیزی از بوذرجمهر پرسید. بوذرجمهر گفت: نمیدانم، زن گفت: اگر نمیدانی پس نعمت سلطان چرا می‌خوری؟ و از او حقوق چرا می‌ستانی؟ بوذرجمهر گفت: من آنچه از او می‌ستانم برای آنهاست که میدانم و اگر بنابراین باشد که بدانچه نمی‌دانم بستانم، همه سال جهان مرا بسند نیاید (کلمه بسند را بفتح دوم و سوم و بروزن «به حسن» و «به ثمر» تلفظ فرمودند).

کلمه بسند که آن گوینده فرمودند بهیچوجه درست نیست و ظاهراً صحیح آن «بسند» می‌باشد (بروزن رونده و دوونده) بمعنی کافی و بس و تمام.

گوینده ارجمند دیگری باصوتی دلشین و غراخواندن این حکایت سعدی را از رادیو آغاز کرد: پارسازاده‌ای را نعمت بیکران از ترک‌ه عمان بدست افتاد فسق و فجور آغاز کرد و مبدری پیشه گرفت... الخ،

ولی پیش از آنکه حکایت را بپایان برد پنج خطای مسلم داشت. یعنی در پنج مورد مرتکب لغزش و اشتباه شد. صرف نظر از آنکه برخی نکته‌های ادبی را نیز که مراعات آنها لازم بود در خواندن بر عایت نرسانید.

نظیر این گونه خطاها و اشتباهات هر قدر هم کوچک و جزئی باشد از دستگاهی که بهترین پیشرفت و جلوه‌های زبان فارسی را از نظم و نثر همواره در آن باید جستجو کرد هرگز خوشایند نیست پس باید هر چه سریعتر کمر برفع آن بست. اگر این وضع ادامه یابد و زبان فارسی همچنان روی بخرابی و انحطاط آورد، دیگر این زبان از افتخارات و مایه‌های ما نخواهد بود، و در دانشگاه‌های سایر سالمات نیز مادری بنام زبان فارسی نخواهیم داشت. و کشورهای پهنای چون هند و پاکستان و سایر سالمات خاور میانه با سوختن و ترویج زبان فارسی شوق و رغبتی نشان نخواهند داد، رفته رفته فاصله جوانان ما و نسل معاصر با زبان فارسی زیاد خواهد شد و بخوبی معنی آنرا نخواهند فهمید و لطائف آنرا درک نخواهند کرد.....

«ب»، «می»، «بی»، «ند» و «الف» است را:

۵- جدا باید نوشت یا پیوسته؟

روزی یکی از علاقه‌مندان بزبان پارسی پرسید که این «بای» حرف اضافه را چرا شما برسر بعضی کلمات چسبانیده‌اید و حال آنکه همه جدا مینویسند. گفتم کجا همه جدا نوشته‌اند و مقصودتان از «همه» چه کسانی هستند؟ مگر این مسائل تابع ضابطه و قاعده و یادست کم‌رویه وستی نیست که هرکسی هرطور خواست بنویسد. یا هر وقت دلش خواست قاعده‌ای جدید برای آن وضع کند و آنرا تغییر دهد؟ واز دیگران نیز بخواهد که آنچه را او گفته و نوشته است، رعایت کنند؟ گفت حالانظر شما چیست و کدام درست است؟ گفتم من عقیده خود را در این باره می‌گویم اما یقین دارم که نتیجه و تأثیری در اصلاح کار و تغییر آن ندارد. چه قبلا هم در این مسائل گفته‌ام ولی توجهی چنان که باید نکرده‌اند.

گفت مقصودتان بکار بردن حرف «را» است که برخی امروز بشیوه‌ای نوظهور آنرا بکار می‌برند؟ گفتم آری، مقصودم همانست ولی اکنون جای بحث از آن نیست و نمی‌خواهم از این مقوله چیزی بگویم. فعلاً این سخن بگذار تا وقت دیگر.

شما از «ب» حرف اضافه پرسیدید که چرا من در کتاب حکیم کسانی که اخیراً چاپ شده گاهی آنرا چسبانیده‌ام و گاه جدا نوشته‌ام. در این باره حقیقت امر را اگر بخواهید بقول معروف «زورم» بکارکنان مطبعه نرسیده. همچنین بیا کنویس کنندگان و ماشین‌نویسان و دیگر آنان که در این کار مؤثرند.

وقت غلط‌گیری و تصحیح هم اگر من آنرا بکلمه‌ای چسبانیده‌ام، آنها بسلیقه و میل خود یا بنا به عادت باز جدا کرده‌اند. اصرار و پافشاری و غلط‌گیری هم گاهی موجب بروز غلط‌های دیگری شده که از آن مهتر بوده است.

اما عقیده و نظر من، بی آنکه متوقع باشم تا دیگران هم ملزم به رعایت آن باشند اینست که: بهرشکلی که بصره نزدیکتر است باید نوشت، پیشینان ماهم که این زبان و ادبیات پارسی میراث آنانست، بیشتر در نوشتن این حرف رعایت صرفه‌جوئی در وقت را میکردند. و همه جا «ب» حرف اضافه را می‌چسبانیدند. مگر در پاره‌ای موارد که کلمه‌ای خیلی ناهموار یا تعداد دندانه‌ها بسیار میشد، آنرا جدا میکردند، اگرچه برسر فعل بود.

مثلاً کلمه «بینید» را اگر «بای» تأکید یا «نون» نفی بر سر آن در می‌آمد بجای آنکه «بینید» یا «نبینید» بنویسند. برای آنکه تعداد دندانه‌ها و مراکز حروف خیلی زیاد و اشتباه‌انگیز نباشد، گاهی آنرا جدا و بصورت «به‌بینید» و «نه‌بینید» مینوشتند یا اگر جای نوشتن تمام کلمه

در آخر سطری نبود، قسمتی از آنرا باول سطر جدید میبردند یا «ب» تأکید را بصورت «به» در آخر سطر و فعل آنرا در آغاز سطر پایین مینوشتند. (نسخه مخطوطی است از تفسیر قرآن کریم متعلق به پانصدسال پیش و بالغ بر سیصد صحیفه که در آن بیش از چهل بار نیمی از کلمه‌ای را در آخر سطر و نیمی دیگر را در آغاز سطر بعد نوشته است.) همچنین در سایر کلمات و ناسی این حرف «ب» را متصل مینوشتند. مانند: یاو، بآن، بدو، بدان، بجز، بجا، بهر کس، بهر جای، بتو، بشما بایشان، بروی چشم، بزیر پای، «برستم چنین گفت اسفندیار» بخدا، بیبر پیغمبر قسم.... پروائی هم نداشتند که ممکنست خواننده‌ای را جل و مبتدی در این کار باشتباه بیفتد و کلمه‌ای را غلط بخواند و نکته‌ای را درک نکند. بل که معتقد بودند خواننده مکلف است آنچه را نوشته شده است مطابق مراد و مقصود نویسنده بخواند و معنی مطلب را دریابد و اگر هم از عهده بر نیاید بر نویسنده ایرادی نیست چنانکه گفته اند:

من سخن راست نوشتم تو اگر راست نخوانی جرم لجلاج نباشد که تو شرطی ندانی
اکنون هم همه بخوبی میدانیم که این خط و نقطه و ویرگول و گیومه و پرانتز و علامت
تعجب و سؤال و اشارة اینها که امروز در نوشتن مرسوم و معمولست در این قرن اخیر رواج یافته
و از غریبان بما رسیده است. و از نوع تسهیلاتیست که خوانندگان زودتر و بهتر درک مطلب کنند.
هر چند با این همه تسهیلات باز هم اکثر غلط میخوانند و مقصود نویسنده را درک نمیکنند. و این
بدان جهت است که گمان میکنند اگر این مسائل تمامی رعایت شود نویسنده‌ای همه جا حرف
اضافه «ب» را جدا بنویسد یا در نوشته‌هایش همواره نقطه و ویرگول و علامت استفهام و دیگر
علامات متداول را رعایت کند، همه میفهمند و دیگر کسی آنرا غلط نمیخواند. ولی شاید که از
این نکته غفلت دارند که بنابمثل مشهور «عینک سواد نمیآورد» و دیده پینا باید با سواد و دانش
توأم باشد تا بتوان چیزی را بخواند.

سابق بر این با آنکه کلمات و عبارات پارسی هیچیک از این علامات معمول امروز را
نداشت و گاهی بر سر حروف همزه و سرکج و مد و تشدید و حتی نقطه هم گذاشته نمیشد خوانندگان
بنیروی فهم و دانش و کمال فضل، مطلب را درست میخواندند و مقصود نویسنده را هم بخوبی
درک میکردند. و این بسبب احاطه و تسلطی بود که بر زبان پارسی داشتند و برای حصول این
منظور قبل از هر چیز بفرآ گرفتن و تکمیل زبان پارسی میپرداختند و آنرا کلید درک سایر علوم
میدانستند.

یکی از خاورشناسان که مدتها بتحصیل زبان فارسی اشتغال داشت، در باره برخی
از رموز و نکات این زبان گفته بود: «در هر زبانی نوشته‌ای را باید اول بخواند بعد بداند ولی
فارسی را باید اول بداند بعد بخواند.» و غالباً نیز چنین است که او گفته و در خواندن خطهای
شکسته و کم نقطه و بی سرکج و فاقد هرگونه علامت سابق این نکته را می بینیم. و روزگار ما از
نمونه‌های بارز آن نسخه‌های پزشکان است که خواندن آنها جز برای کارکنان داروخانه‌ها

برای کسان دیگر غالباً دشوار است. البته مقصود من آن نیست که باید مدوشد و همزه و نقطه و سرکج و دیگر علامات راهنمایی کلمات را یکباره بدور بریزیم. یا همه جا «ب» حرف اضافه را بر سر کلمات متصل بنویسیم. بل غرض آنست که از افراط پرهیزیم و بمصدق حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم منقولست در این کار نیز رعایت میانه روی و اعتدال را بنمائیم که «خیر الاسوار وسطها».

در حدود چهل سال پیش از این همه محققان و ادیبان فاضل را بر این نکته اتفاق حاصل بود که «بائی» که بر سر افعال در میآید و آنرا «بای» زینت یا تائید مینامیدند همه جا متصل نویسند. و در غیر آن مورد تنها آنرا از نامهای خاص و برخی کلمات استثنائی جدا کنند. کلمات استثنائی بالفاظ و کلماتی اطلاق میشد که در آغاز آنها دو سه حرف دندانه دار یا بیشتر قرار داشت مانند: نبید - نبیره - نیایش - نبیل - نبینه - نتیجه و امثال آنها. یا مصدر (بروزن محمد بخوانید) بحرف «بی» بودند مانند: بیخیالی و بی نیازی و بیقراری که اگر «ب» بر سر آنها در میآوردند غالباً «بی» را بکلمه میچسبانیدند. به بیقراری به بینازی و به بیخیالی مینوشتند. ولی چند سالیست که گروههایی مختلف در هر گوشه و کنار بنام اصلاح کتب درسی یا شیوه املائی فارسی یا تعیین رسم الخطی واحد و غیره و غیره هر چند گاه یکبار دست باقدامی زده و تغییرهایی در آن داده اند. تا بدین جای رسیده که اکنون با اعتقاد اینان جز بر سر افعال شاید هیچ «بای» اضافه ای نیست که متصل نوشته شود.

یک حساب ساده

حال بیائیم و حساب ساده ای بکنیم و فرض نمائیم در هر صفحه از یک کتاب ۳۰۰ صفحه ای بطور متوسط ده نوبت «بای» حرف اضافه آمده باشد که عموماً باید متصل نوشته شود ولی آنها را جدا بنویسند. در تمام کتاب دوهزار نوبت باید «ب» را «به» نوشت یعنی حروف چین و ماشین نویس بجای یک حرف دو حرف باید بکاربرد که در مجموع دوهزار حرف اضافه خواهد شد. (و اگر تعداد حروف اضافه ای را هم که بعد گفته خواهند شد بدان بیفزائیم شاید این رقم بدو برابر یعنی چهار هزار حرف اضافه بالغ گردد).

«می» و «ند» علامت ماضی و جمع

این محاسبه و ایراد اخیر در املائی برخی الفاظ و حروف دیگر که بعضی معمول داشته اند نیز وارد است. مانند: «می» که بر سر فعل مضارع و اسرو ماضی در میآید و معنی استمراری از آن بر میآید و دیگر «ند» علامت جمع که در آخر بسیاری از کلمات اضافه میشود و معنی جمع از آن حاصل میگردد.

گروهی اصرار میورزند که باید بنویسیم: خندان اند - مؤدبانند - عالم اند - فاضل اند

راضی اند - ولی ننویسیم: خندانند - مؤذبنند - عالمند - فاضلند - راضیند چه اشتباهی! این گونه کلمات هم تابع ضابطه وقاعده ایست. اگر این علامت جمع یعنی «ند» ملحق شود بکلمه ای که آخر آن «های» غیر ملفوظ باشد، البته باید جدا وبصورت «اند» نوشته شود مانند: «چنان خفته اند که گوئی مرده اند.» «آنان که سر بر این آستانه سوده اند، همیشه آسوده اند.» در سایر موارد جدانوشتن آن اگر خطا هم نیست کاری است اضافه و بی مزد واز نوع حرف اضافه «ب» که حساب آنرا کردیم. و آنگاه اگر بخواهیم تلفظ کلمات وحروف را هم ملاک قرار دهیم «الف» در تلفظ ساقط میگردد و خوانده نمیشود. با این اوصاف دیگر محلی برای نوشتن آن باقی نمی ماند همچنین پیشاوند «سی» و «همی» را که علامت ماضی استمرار است، گفته اند که باید جدا نوشت. یعنی باید بنویسیم: می گویم - می رفتند - می خوردم - می زد - می رود و ننویسیم: میگویم - میرفتند - میخوردم - میزد - میرود.

این پیشاوند نیز مانند اولیست و آن چنان هم بی حساب و کتاب نیست که بنشینند و انجمن کنند و برای آن قاعده ای نو وضع نمایند. «می» را بر سر افعال همه جا میتوان هم جدا و هم متصل نوشت. الا آنکه اگر فعل «مصدر» بحرف «الف» مددود باشد بهتر است آنرا جدا بنویسند. مانند:

آنکه دایم هوس سوختن مامیکرد کاش می آمد واز دور تماشا میکرد

و اگر بخواهند متصل نویسد جایز است و بر آن هم ایرادی نمیتوان گرفت، جز آنکه بهتر است علامت «مد» را از روی «الف» بردارند. یعنی بنویسند: میامد و او را میازرد. و نیز اگر «می» بر سر فعلی در آید که با «همزه» آغاز گردد، میتوان آنرا جدانوشته، یا آنکه «همزه» را به «ی» بدل ساخت. می افکند - می انداخت - می افسرد. می افزود یا نوشته شود: میفکند - مینداخت - میافسرد. میافزود

در قدیم اگر بعد از «می» یا «همی» و فعلی که پس از آن در میاید، «بای» تأکید یا «نون» نفی یا کلمات دیگری میاوردند. یعنی میان «می» و فعل متعلق بدان فاصله ای قرار میگرفت این «می» البته جدا نوشته میشد. مانند: می برفت - می ندانم - هر روز او را سی بکارهای گران گرفت. (- هر روز او را بکارهای گران میگرفت)

خلاصه وزیده سخن آنکه رعایت صرفه جوئی در وقت و سرعت در امر نوشتن و ظرافت خط فارسی و ضرورتها و علل دیگر حکم میکند که این گونه حروف را بتتابعیت از شیوه و سنت گذشتگان و باتوجه بقواعد و شرائطی که ذکر شد هم جدا و هم متصل بنویسند بخصوص از جدا کردن حرف اضافه «ب» جز در موارد استثنائی و ناسنای خاص بیزهیزند. «می» و «همی» نشانه ماضی استمراری را نیز با رعایت شرائطی هم جدا و هم متصل میتوان نوشت. جدانوشتن آن هم اگر کاری بیهوده و عبث نباشد و موجب اتلاف وقت و برخلاف اقتصاد نگردد، غلط نیست.

پساوند «ند» علامت جمع را نباید بصورت «اند» جدا از کلمه پیش از آن نوشت. مگر آنکه حرف ماقبل آن «های» غیر ملفوظ باشد.

همچنین است در مورد برخی حروف و علامات دیگر مانند «بی» که حرفی برای نفی و سلب کردنست و آنرا بر سر کلماتی در میاورند تا صفت منفی از آن سازند وalf «است» خبری که هنگام اتصال بکلمه پیش از خود بتلفظ در نیاید و معمولا هنگام نوشتن نیز نوشته نمیشود. مگر آنجا که دندانه‌ها زیاد و سبب دشواری در نوشتن گردد یا هیأت و شکل کلمه زشت و ناپسند شود.

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست یادم عیسی پیوند نسیم سمنست
لیکن چو کسی دهد ونستاند احسان آنست وین نه آنالست

برخی از فضلا نوشته‌اند «بی» را معمولا جدا از کلمه بعد باید نوشت. مانند: (بی قرار، بی درنگ، بی گناه، بی سواد، بی شعور) که نباید بنویسیم: (بیقرار، بیدرنگ، بیگناه، بیسواد، بی شعور) ولی در کلمات زیر پیوسته نوشته میشود (بیمار، بیکار، بیچاره) من ندانستم (بیکار بیمار بیچاره) چه فرقی و مزیتی بر (بی گناه بی سواد بی قرار) دارد که اینها را باید جدا نوشت و آنها را متصل یکی از آزاد یخواهان پیش از انقلاب سروده است:

بیدار هر که گشت در ایران رود بدار بیدار وزلدگانی بیدارم آرزوست

که بیدار آخرین را بهتر است جدا و بصورت «بی دارم آرزوست» بنویسند اما اگر متصل بنویسند تجنیس دلپذیر کاملی از آن حاصل میشود. پس (بیگناه و بیقرار و بیسواد) را هم اگر پیوسته بنویسیم شاید اشکالی نداشته باشد چنانکه جدا نوشتن آن هم بی اشکال است. اما بطوریکه گفته شد رعایت صرفه جوئی در کلمات و صرف وقت برای نوشتن حکم میکند که باید آنرا پیوسته نوشت.....

۱- البته بیدار و «بیدار» تجنیس مرکب است. اینکه گفته شد تجنیس کامل مراد تجنیس تام یا کامل نیست مانند باز و باز - شور و شور - بروبر که هر کدام بیک معنی هستند بل که مقصود آنست که از ترکیب حروف و کلمات تجنیس مرکب و دلپسندی بدست آمده که از هر جهت با هم مطابقتند - (رک بخش ۱ ص ۶ و بخش ۳ مقاله ۷)

۶- زبان معیار زبان مردم کوچه و بازار است*

پرسشهایی درباره « زبان معیار » طرح فرموده‌اید و جواب آنها را خواسته‌اید. اگرچه بظاهر هفت پرسشی بیش نیست ولی حاوی صدها پرسش بل عمده مشکلات زبان فارسی است که زیر کانه در این چند سؤال جمع آمده خلاصه شده است.

اکنون اگر بخواهم آن چنان که شما خواسته‌اید بیکایک آنها پاسخ دانی و وافی بدهم مطلب بسیار مفصل خواهد شد و « تراطاعت نباشد از شنیدن » و « رانیز مجال و بارای گفتی » ناگزیر نکته‌هایی در مورد رؤوس برخی از آن مطالب باختصار بیان می‌شود.

نخست نوشته‌اید: « اصولاً زبان معیار چیست و عوامل تعیین کننده آن کدام است ؟ »
 زبان معیار بنظر من فعلاً زبان مردم کوچه و بازار است، زبان روستائیان بیسواد و درس نخونده، زبان آنان که بشهر نیامده‌اند، تلویزیون ندیده‌اند، گوش به برنامه‌های رادیو نداده‌اند، اخبار روزنامه‌ها را کمتر شنیده یا خوانده‌اند. بالاتر از همه تحت تأثیر سخنهای مترجمان از فرنگ برگشته و واژه‌تراشان خرد ساخته و آلودگیهای جدید زبان فارسی قرار نگرفته‌اند.

زبان معیار یعنی زبان « قصه کودک » زبان قصه پردازان ساده نویسی، زبان کتابهای اساطیر و افسانه‌هایی چون رستم نامه، خاور نامه، چهل طوطی، قهرمان نامه و ترجمه حاجی بابا و امثال آنها. زبان معیار یعنی زبانی که ادبیات ما را از ما نگیرد و پیوند ما را با افکار گذشتگان و زبان آنان قطع نکند و میان ما و زبان نیاان ما جدائی نیفکند، زبانی که بین محاوره و مکاتبه آن فرقی نباشد یا اگر بود بسیار اندک باشد. زبان معیار یعنی زبانی که هر که با آن آشنا باشد معنی کتابهای ساده و روانی را چون سیاست نامه، سفر نامه، نوروز نامه، تاریخ براسکه، تذکره الاولیا، و کتابهای فارسی دوره صفویه و نشرهای ساده دیگر را بفهمد و برای درک معانی آنها نیازمند مترجم و مفسر نباشد، همچنان که تا ۱۰۰۰ سال پیش هر که با زبان فارسی آشنائی داشت با معانی این گونه کتابها نیز « جز در سواردی شاذ » آشنا بود زبان معیار یعنی زبانی که مردم هندوستان و پاکستان و افغانستان و ماوراءالنهر و قفقاز و ترکیه عثمانی بدان عشق می‌ورزیدند و بفرار گرفتن آن علاقه نشان میدادند و اکنون نیز علاقه دارند. زبان معیار زبان کسانیست که برای بیان مطالب خود بواژه‌ها و اصطلاحاتی که در این ۱۰۰۰ سال اخیر پیدا شده نیازمند نباشند، زبان معیار یعنی زبانی که هر نوآموز بدعت گذاری هر روز و هر ساعت بوضع لغات و اصطلاحاتی جدید در آن نپردازد و بمیل و سلیقه خود ترکیبها و واژه‌های تازه‌ای در آن وارد نسازد، یعنی زبانی که از آفت ترجمه‌های غلط و تأثیر زبان بیگانه محفوظ و بدور باشد. زبانی که قواعد آن بر اسلوب نویسندگی و آثار نویسندگان و استادان زبان فارسی بنا نهاده شده باشد؛ زبانی که از روی تکلف و خودنمایی و اظهار فضل و

* این مقاله در پاسخ نظرخواهی متعددی فرزندگی روزنامه اطلاعات (خانم ماریاناصر)

و پرسشهایی که کرده بود، نوشته شده و در روز ۲۴ تیرماه ۹۰ در آن روزنامه چاپ شده است

تظاهر بسخنوری ادا نشود، یعنی زبانی که «هست» را لحظه بلحظه بجای «است» بکار نبرد بجای هوا روشن است نگوید هوا روشن هست و بجای «وقتی صحبت از دولت می کنند منظورشان قوه قضائیه است، مجلس است، قوه اجرائیه است نگوید .. منظورشان قوه قضائیه هست، مجلس هست، قوه اجرائیه هست» و بجای ساعت هفت و پانزده دقیقه است، ماه رمضان ماه پرکارتری برای خانمهاست. زندگانی ما خیلی خوبست. بابانگی رساوغرا نگوید:

«ساعت هفت و پانزده دقیقه هست، ماه رمضان ماه پرکارتری برای خانمها هست زندگانی ما خیلی خوب هست.»

زبان معیار یعنی زبانی که در آن کلمات خاندان و اندیشه سنده، استوار، بهره ور، دیده بان، پیشه ور، زدائیدن، سرائیدن ووو... را خاندان، اندیشه مند، استوار، بهره ور، دیده بان، پیشه ور زدائیدن، سرائیدن ووو... نخوانند و بصورت های گوناگون تظاهر بسخن گفتن ادیبانه و لفظ قلم ننمایند زبان معیار یعنی زبانی که از برخی واژه ها و ترکیبها و عبارات مخصوص و کلماتی که نمونه هائی از آن ذیلا آورده شده است عاری باشد.

۸۵ حالا [در رابطه با] این پرسش از شما دعوت می کنم این [چند فراز] که بعنوان [الگو] با [همیاری] بعضی از گزارشگران [همتای] ماتهیه شده است [رابا] هم گوش کنیم تا [ناخود آگاهانه] فرق میان زبان معیار با زبان معمول امروز را بشناسیم.

وضع ما کلا خیلی خوب هست. در رابطه با آهنگ رشد اقتصادی در سطحی بالا هستیم. ساعت حدوداً هفت و پانزده دقیقه هست. مادر دقایق پایانی برنامه هستیم. چون وقت برنامه رو پایان هست و زمان زیادی در دست نداریم فکر می کنم بهتر است دیگر گلایه ها را بازگو نکنیم بخاطر اینکه علی الرغم گرمای هوا با شرائط مساعد کاری خوبی رو برو هستیم. فکر می کنم در آتیه ای نه چندان دور زیر پوشش بعضی ارگانها در سطح کشور و با ابعاد گسترده ای بتوانیم این الگو را در خط انقلاب پیاده کنیم و هر از چندگاه با همیاری و کمک انسانهای زحمتکش فعالیتهای هر چه بیشتر چشمگیری داشته باشیم و با اتفاق گزارشگران آنها را بازگو کنیم در آتیه ای نه چندان دور باز هم این مطلب را پی میگیریم.

در این نمونه مختصر که بیشتر جمله ها و کلمات آن از رادیو گرفته و ترکیب و تلفیق شده است آثار دوری و بیگانگی از زبان شیرین فارسی که باید زبان معیار خوانده شود بطور کامل پدیدار است.

بعضی لغتها و ترکیبهای آن اساساً غلط است. برخی زبان عامیانه و یا خارج از فصاحت است پاره ای زبان ترجمه است و در زبان فارسی حتی برای یک بار هم بکار نرفته است برخی اگر چه واژه هایی درست و خوبست آن قدر مکرر و بیجا بکار برده شده که خوبی و شیوایی آن از میان

۱- رک. بخش اول ص (۴۷)

۲- بسکون حرف سوم خوانده شود (رجوع فرمایند بص، ۲ و ۱۳)

رفته و در ردیف لغات و کلمات مبتذل قرار گرفته است بعضی نیز در جای خود استعمال نشده و
بمعنی دیگری بکار رفته است.

«علی الرغم» بمعنی برخلاف میل و برخلاف خواست کسی بناخواست و ناخواه، سعدی گوید:

اشب براستی شب با روز روشنست عید وصال دوست علی رغم دشمنست

یعنی برخلاف میل دشمن و برخلاف میل و آرزوی اوست. ولی ما آنرا غالباً در معنی «با وجودی که» «با آنکه» و نظیر آنها بکار می‌بریم و در گزارشها و اخبار بجای آنکه بگوئیم، تابستان با آنکه هوا بسیار گرم است کودکان با ستخر شنا زیاد روی نمی‌آورند. یا با آنکه وسائل نقلیه زیاد است مردم غالباً پیاده می‌روند؛ می‌گوئیم - تابستان علی الرغم گرمای هوا، کودکان با ستخر شنا زیاد روی نمی‌آورند یا مردم علی الرغم وسائل نقلیه زیاد غالباً پیاده می‌روند.

آیا در چنین زمانی با چنین زبانی که این همه ترکیبهای سست و نادرست و اصطلاحات غلط یا محل فصاحت در آن بکار رفته، یک «علی رغم» را بکار بردن چه معنی دارد و نشانه چیست شما یک بار باخبر رادیو و تلویزیون و صاحب‌های آن گوش فراد دهید، یا برنامه راه شب و سلام صبح بخیر را بگیرید و دقت فرمائید، بینید روزی چند بار کلماتی را نظیر: - از شما دعوت می‌کنم چشمگیر - دراز مدت - کوتاه مدت - نه چندان دور - زیبا - جالب - گسترده - با هم بگفتگو می‌نشینیم گزارشگر ما و کلمات دیگری نظیر آنها را میشنوید که اگر بعضی غلط هم نباشد همان طور که گفته شد از کثرت تکرار یا استعمال بیجا زشت و مبتذل شده است یا کلماتی مانند: فکر نمی‌کنم در رابطه با - پیاده می‌کنیم حساب می‌کنیم - اینک چند فرازی از امام جعفر صادق (ع) - آهنگ رشد اقتصادی و... که هیچ یک از آنها در فارسی سابقه ندارد و غالباً بر اثر ترجمه مترجمان ناآشنا وارد زبان فارسی شده است.

بکار بردن کلماتی نظیر شهروند - بازگو می‌کنیم - بازگو کردن - گلایه - الگو، انسانها همیاری - ناخود آگاهانه - غیره یا غلط است یا خارج از فصاحت، ولی ما اینگونه کلمات و واژه‌ها را از بام تاشام بکار می‌بندیم و چنین می‌پنداریم که کلماتی درست و فصیح هستند - الگو، کلمه‌ای عامیانه است و در دوزندگی بکار می‌رود، بمعنی از روی چیزی بردن و در مقابل لفظ خارجی «مدل» و «ماکت» میباشد و بجای آن در فارسی کلمات «طرح» «نمونه» «سر مشق» «دستور» و مانند آنها را باید بکار برد نه آنکه عارف و عاسی و عالی و ذاتی در هر وقت و هر جا تکیه کلامشان «الگو» باشد.

«شهروند» یعنی چه؟ از کجا آمده که اینقدر هم عزیز شده و هر روز صبح شهروندان عزیز می‌گوئیم. اگر مقصود ساکنان شهر و شهرنشینان است که در غرب و عجم و در تمام کتابهای لغت چنین واژه‌ای بدین معنی دیده نشده و اگر مراد شهرنشینان است که آن هم بمعنی محبوس و

گرفتار و پای بند در شهر می باشد و اگر لغت سازان در ترکیب این کلمه با «وند» واژه ای ساخته اند بمعنی دارنده و صاحب که باز دچار اشتباه شده اند که معنی مقصود از آن حاصل نمی شود^۱ انسان کلمه ای است عربی، مفرد و جمع در آن یکسان است (مانند بشر و بطیروعدو) و قریب هزار و چهارصد سالست که بکار رفته و یک بار هم دیده نشده که آنرا جمع بسته باشند و انسانها بگویند.

ولی امروز بزبان طبقات مختلف مردم سهواً یا گاهی از روی بی اطلاعی این کلمه «انسانها» ساری و جاریست *

«گلایه» لفظی است بی معنی و هیچگاه بمعنی «گله» نیامده و بازگو کردن، بازگویی کنم از الفاظ غلط یا کم از کم محل فصاحت است، چه «باز» از پیشاوندهائی است که یکی از معانی آن تکرار است، باز دیدن، باز دادن، بازگشت، بازخواست.

بازآمدم و غم تو باز آوردم ای دوست سخنهاى دراز آوردم
«بازگوئی» یا «بازگفتن» بمعنی تکرار کردن سخن است و سخن گفته را بازگفتن و اگر بخواهیم یک فعل «کردن» نیز باخر آن بیفزائیم «بازگفتن کردن» میشود که طبیعت درست نیست. همچنین است واژه های همیاری، خود همیاری، خود اظهاری، ناخودآگاهانه، خود بزرگ بینی، خود کوچک بینی، روند، نه چندان ضروری، نه چندان پررنگ و مشتقات آنها که همه از مستحدثات و ساخته های ما لغت پردازان ناآشنا بقواعد زبان فارسی است که اگر غلط هم نیستند بشدت از رونق و فصاحت و شیرینی زبان میکاهند. اکنون غرض باز شمردن غلطهایی که در زبان فارسی وارد و رایج شده، نیست که این مطالب تکرار مکررات است و حتی نیز بتفصیل در همین روزنامه اطلاعات نکته هائی بشرح آمد^۲. هر چند کوچکترین اثری هم در گوش کسانی که در این بازارند، نداشت، حالا هم ندارد و یقین دارم که درآینده هم نخواهد داشت^۳، دیرگاهيست که گردونه زبان فارسی بسرایشی انحطاط و سقوطی افتاده که اگر همچنان ادامه یابد، خطر نابودی و زوال آن حتمی است و بدین سادگی و آسانی هم آن را از حرکت نمی توان بازداشت و هر سال نیز از سال پیش بدتر می شود، هر چند نزد ما بخوبی محسوس نیست. ولی اگر مقایسه ای اجمالی در این باره بعمل آوریم و برای آزمایش عبارات و نوشته های روزنامه اطلاعات را در پنجاه سال پیش با آنچه امروز نوشته می شود کنار هم بگذاریم این تغییر و دگرگونی را بخوبی احساس خواهیم کرد.

۱- ولی با این همه گویا امروز جز از قبول این واژه معمول چاره ای نیست.

۲- علاقه مندان رجوع فرمایند بمقاله ای تحت عنوان زبان فارسی بکجا میرود در همین

بخش ص ۱۳۴.

۳- پس از مدتی این مطلب را از استاد دکتر زرین کوب شنیدم (و بخش اول ص ۹۰)

البته مقصود من آن نیست که تمام آثاری که امروز نوشته میشود، نادرست است یا دیگر نویسنده‌ای توانا و هنرمند نداشته تادر این عرصه گردگرددی کند، معاذالله هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوه ناطقه مدداز ایشان برد. هنوز بسیاری از نثرهای خوب و روان گاهی از رادیو شنیده میشود. هنوز برخی از نوشته‌های درست و یکدست و هموار در لایه صفحات روزنامه‌ها بدیده می‌آید چنانکه تعداد اینان در برابر آنان بمنزله یکی از هزار و اندکی از بسیار است. دیگر آنکه این نوحاستگان جوان غالباً مواضع حساس را در دست دارند و مجال جلوه‌گری و هنرنمایی بدیگران و جز با مثال و اقران خود نمی‌دهند و هیچ تذکار و نصیحت مشفقانه‌ای را هم نمی‌پذیرند.

این همه سهل است، گاهی دهن کجی هم می‌کنند، شنیدم برخی از نوچگان تازه کار فرمانبردار آنان بدفاع برخاسته‌اند که ایها الناس این ایرادها هیچ یک وارد نیست، زبان رادیو و تلویزیون بهترین زبانهاست. اخبار و مصاحبه، با کلماتی فصیح و عباراتی بلیغ و جمله‌هایی کوتاه و واژه‌هایی سخنه و خالی از هرگونه عیب و نقص بیان می‌شود، جزوه‌هایی که برخی مراکز درباره شیوه نویسنده‌گی و اسلای فارسی منتشر میکنند، هیچ غلط ندارد و باید همانها را پذیرفت هر که ایراد بگیرد و انتقاد کند از روی افاده و فضل فروشی است، خودخواهست، لاف می‌زند، یاوه می‌گوید، گزاف می‌نویسد، گوش بحرفش ندهید و سخنهایی از این قبیل. سر رشته‌داران بزرگ نیز که سرنخ بدست آنانست و در کسوت متولیان زبان پارسی گاهی انجمن می‌کنند، سمینار تشکیل می‌دهند و نمایشها و مصاحبه‌های تلویزیونی براه می‌اندازند چندان گرفتارند که شاید هرگز غم اصلاح زبان پارسی را ندارند و مجال رفع این مشکلات را نمی‌یابند.

آنچه تاکنون گفته شد اشارتی بواژه‌ها و کلمات و لغات زبان فارسی و سبائلی مربوط بدانها بود و حال آنکه اساس زبان در ترکیب کلمات و ساختمان جملات و سبک آنست که باید مطابق با قواعد و ضوابطی باشد. اگر در زبانی هزارها واژه بیگانه بکار برده شود مادام که از کان عبارت‌ها و ترکیب جمله‌ها و طرز بکاربردن افعال و پیوندها و قواعد و دستورهای آن زبان رعایت می‌گردد خللی آنچنان بدان زبان راه نمی‌یابد مانند نثرهای مصنوع زبان فارسی که در آنها صدها واژه بیگانه بکار رفته است. لختی از دیباچه گلستان سعدی را بخوانید:

«سنت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکراندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو می‌رود بمد حیاتست و چون برسی آید نفع ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.» در این عبارت که حدود سی کلمه است صرف نظر از کلمات مکرر و تپید و ربطات آن فقط چهار کلمه فارسی دیده می‌شود و مابقی واژه‌های عربی است با این همه بهترین عبارات زبان فارسی است، و عرب زبانان نیز از درک معنی آن فرو می‌مانند، اکنون اگر در عبارتی، جمله‌هاست و واژه‌ها نادرست، لغت‌ها مجعول و ترکیبها متماثل با نثر ترجمه از زبانهای

بیگانه باشد تشرش باصطلاح «بوی شعر نو بدهد» جمله‌ها که باید در چند کلمه ادا شود گاهی به چند سطر برسد، فعلهای وصفی بیجا و حذفهای بیموقع و تعبیرات نامفهوم در آن راه باید و حرف «را» علامت مفعول صریح با متعلق خود فاصله‌اش بسیار شود، تصور میکنید چنین زبانی با زبان معیار چقدر تفاوت خواهد داشت؟

میان ماه من تاساه گردون تفاوت از زمین تا آسمانست

پرسیده‌اید اگر اغلاط مشهور و تعبیرات سبک و بیمایه، و نامفهومی در زبانی جایفتد و آن چنان مرسوم شود که عدم استعمال آن بدور از واقع بنماید آیا چنین تغییر و تحولی در زبان پسندیده است؟

سؤالی طرفه و شگفت‌انگیز است. اگر غلطهای مشهور و تعبیرات سبک و بیمایه و نامفهوم در زبانی تاییدان حد نفوذ یابد که خودداری از استعمال آن موجب نقص زبان گردد فاتحه آن زبان را باید خواند و خط بطلان بر روی آن باید کشید معلوم می‌شود دیگر چیزی از آن زبان بجای نمانده و بقول خواجه باید «بر او چو مرده بفتوای من نماز کنید» در اینجا هر چه هست تعبیرات و کلمات نادرست و عبارات نامفهوم و مطالب بی‌معنی و موهوم است یادست کم چندان فساد برارکان آن زبان راه یافته که بقول شما اگر لغات و کلماتی درست در آن وارد شود؛ بیگانه و دور از واقع می‌نماید؛ و این چنین زبانی عرصه وسیع بوستانی را مانند که بجای سرو و کاج و صنوبر و اشجار سودمند و شمر و گلها و ریاحین و سبزه‌های معطر در سرزوبوم آن علفهای هرزه و درختان شوره و شاخهای خاردار و بیخهای آفات و سموم روئیده و غلبه با آنها باشد و در چنین سرزمینی اگر سبزه و ریحانی یا شاخ گلی از گوشه‌ای بروید غریب و دور از واقع می‌نماید.

و برای یکدست کردن آن باید این شاخه‌گله را بیرون آورد و بجای آنها خار و خشک کاشت یا صندوق جواهریست که بجای درو گوهر و یاقوت و زرناب از سفال و صدف و خرمهره و خرف انباشته و همه یکدست بنظر آید تا بدانجا که اگر چند قطعه جواهر، بغلط در آن ریزند عجیب و خلاف واقع نماید.

درینا اگر زبان فارسی به چنین روزی افتاده و چنان حالی پیدا کرده باشد.

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن که روزگار طیب است و عاقبت بیمار

اهل تحقیق و کسانی که بتصحیح و تنقیح متنی می‌پردازند، اگر لغات و کلماتی نامأنوس بینند که بامتن کتاب موافق و سازگار نیست آنرا بیگانه می‌پندارند و در اندیشه تغییر و تبدیل و اصلاح آن برمی‌آیند. اکنون اگر بزعم شما غلطهای مشهور و تعبیرات سبک و نامفهومی چنان در متنی نفوذ یافته که «جا افتاده» و خواه و ناخواه باید آنها را بکار برد، چنین می‌توان نتیجه گرفت که آن متن خود از این نمونه و ستاع گردیده و سعی در اصلاح آن آب در هاون سائیدن است و آهن افسرده کویدن.

اما در مورد تغییر و تحول در زبان همان گونه که نوشته‌اید این مطلب « امری پذیرفته و مسلم است » و نه زبان که همه چیز در زیر این آسمان نیلگون دستخوش تغییر و تحول است (آنچه تغییر نپذیرد خداست) ولی مسأله این است که باید کوشید تا این تغییر و تحول در جهت بهبود و تکامل حاصل شود نه برای تباهی و فساد و اضحلال زبان.

درست و غلط در زبان فارسی کدام است؟ و آیا باید بزبان پیش از اسلام برگشت؟

و هرگونه اختلاط را در زبان منکر بود ...؟

درست آنست که با قواعد زبان پارسی مطابق باشد و نیز برخلاف سماع یا سغایر ذوق اجتماع نباشد. در این عبارت نکته‌هایی نهفته است که شرح آنها کتابی جداگانه خواهد شد از آن جمله یکی آنست که مراد از اجتماع اکثریت کیفی است. یعنی فهمیدگان و متخصصان فن نه اکثر « کمی » و عددی که از آنان به « هم‌لا یعقلون » تعبیر میکنند؛ و این دقیقه ایست که نیازمند شرح و توضیح بسیار است فعلاً در خانه اگر کسی است یک حرف بس است.

دیگر آنکه قواعد زبان پارسی غالباً مأخوذ و مقتبس از زبان استادان و سخن‌آنانست و این را سماعی گویند در برابر قیاسی، یعنی آنچه در آن قاعده کلی شرط نباشد و این همان راهی است که متظاهران بدانند و ادب همه خلاف آن می‌روند و سپیندارند که آنان نیز می‌توانند « لغت‌سازی » کنند از این روی همین که با معنی، سرا - ار - زار - کده - گر - ور - خود، و پیشاوندها و پساوندهای دیگری از این گونه آشنا شدند آنها را در آغاز یا پایان هر کلمه‌ای در می‌آورند و در پیش خود بوضع لغت می‌پردازند و چون در اشاعه و تبلیغ نیز قوی‌دست و توانا هستند در مدتی کوتاه این واژه‌های مجعول و بدعتها را بگوش همه ساکنان کشوری رسانند و در میان مردم رواج میدهند و بدین طریق نادانسته موجبات تباهی و فساد زبان را فراهم می‌سازند.

دیگر آنکه اگر وقتی فردی یا جمعی ذی‌صلاح یا بی‌صلاح لغتهایی ساختند و بوضع واژه‌هایی پرداختند و در نزد عامه رواج یافت، معیار رد و قبول آن ذوق ارباب دانش و اهل فن می‌باشد نه پذیرفتن « اکثریتی » که قبلاً بدان اشاره شد.

اما اینکه نوشته‌اید - آیا باید بزبان پیش از اسلام برگشت؟ - ندانستم مرادتان از زبان پیش از اسلام چیست؟ کدام یک از ما و شما بازبانهای پیش از اسلام تاحد سخن گفتن و نوشتن آشنائی ووقوف داریم و می‌توانیم بدان سخن بگوئیم؟ اگر مراد از چنین زبانی، زبان فارسی پیش از اسلام است آیا واقعاً آن زبان عاری از هرگونه اختلاطی بوده و حال آنکه صدها واژه عبرانی

۱- چنانکه اخیراً واژه‌های «نوشتار» و «شنیدار» و «ساختار»... بقیاس گفتار دیدار و غیره وضع شده و شاید فردا نیز گروهی عوس کنند از رسیدن - ریختن - پختن - شستن - دوختن - خواندن و امثال آنها کلمات: رسیدار - ریختار - پختار - شستار - دوختار - خواندار و غیره را بکار ببرند.....

و کلدانی و سریانی و یونانی و آشوری و آرامی و عیلامی و غیره و در آن وجود داشته است. آیا ادیبان و نویسندگان «در گذشته ای» چون دشتی و فروغی و نفیسی و بهار و یغمائی و فروزانفر و صدها نظیر آنان بزبان فارسی پیش از اسلام سخن می گفتند؟

آیا زبان نویسندگان فاضل معاصر بزبان رادیو و تلویزیون شباهت دارد و آیا در تمام آثار و تالیفات و نوشته های ساده و روان آل احمد - صادق چوبک - حبیب یغمائی - محمد حجازی جهانگیر جلیلی و عبدالحسین وجدانی و محمد سععود و دکتر عبدالحسین زرین کوب و امثال آنها از آنچه در این مقال مورد ایراد باست و بدانها اشاره گردید، برای نمونه هم شده می توان اثری پیدا کرد؟

خلاصه و زبده سخن آنکه هیچ زبانی از پذیرفتن زبان دیگر نمی تواند مصون باشد و خواه و ناخواه واژه ها و نامهای ویژه ای از زبانهای دیگر وارد آن میشود ولی در این کار نخست باید اندازه نگه داشت و تا آنجا که ممکنست واژه هایی نغز و دلپسند وضع کرد و بجای آنها گذاشت دیگر آنکه در بکار بردن واژه هایی که از زبان بیگانه گرفته می شود، نیز باید رنگ و شکل زبان فارسی بدانها داد و با اصطلاح اهل لغت آن کلمات را «مفرس» کرد، همچنان که عرب کلمات غیر عربی را «معرب» می کند. همچنین در وضع و انتخاب اصطلاحات و ترکیبات و تعبیرات و معانی و مفاهیم علمی نیز باید همت گماشت، تا آنچه از بیگانگان گرفته می شود در زی زبان فارسی در آید و رنگ و هیات این زبان را بخود گیرد. و چندان در این کار دقت و ظرافت نشان داده شود که خوانندگان در وهله نخست آنها را فارسی پندارند.

اما نکته ای که بیش از همه باید بدان توجه داشت طرز بکار بردن واژه ها و ترکیبات و اصطلاحات و تعبیراتست که اگر کلمات بجای خویش نشینند و واژه ها و تعبیرات در مقام خود استعمال نشوند هر قدر که لغات و الفاظ و اصطلاحات خوب و آراسته و سخته باشد کوچکترین اثری در رسائی عبارات و فصاحت کلام و ترکیب سخن نخواهد داشت.

فساد زبان به چه معنی است؟ چه وقت سیگوئیم زبانی فاسد شده است اگر معنی فساد زبان را می خواهید بدانید بهمین زبانها که در بالا بدانها اشاره شد نگاه کنید اگر قبول دارید که زبان فارسی از زبانهای خوب و شیرین دنیاست و کتابهایی چون گلستان و بهارستان و نگارستان و امثال آنها در گذشته از نمونه ها و مظاهر خوب آن زبانست و در پنجاه سال اخیر آثار نویسندگانی چون بهار، یغمائی، آل احمد... و دیگران که قبلاً نام برده شد دنباله آنها و صورت تحول یافته ای از این زبانست، اکنون ببینید زبانی که امروز در میان عامه غالباً رواج دارد بکدامیک از این زبانها شبیه است؟ اگر مانندگی و شباهتی در میان نیست بفرمائید زبان فارسی فاسد شده است.

پرسشهای ۶-۵- بهم نزدیک است. دگرگونی واژه ها در زبان و دگرگونی معنایی

چگونه و به چه صورت امکان پذیر است؟ و واژه سازی بر چه اساس باید صورت گیرد و آیا صورت حاضر پسندیده است؟

ندانستم مراد شما از «صورت حاضر» کدام است؟ آیا مقصود ساختن لغت‌های «نوظهور» است که هر کسی با استفاده از پیشوندها و پسوندها چنانکه اشاره شد می تواند بسازد؟ و گاهی ترجمه های تحت اللفظی و نامناسب بصورت واژه ای جدید درآورد؟ در کشورهای بزرگ برای این منظور بنیادها و محافل عظیم تأسیس شده و فقط آن مؤسسات با شرایطی دشوار و بیاری اهل دانش و بصیرت قادر بانجام این کار هستند در کشور ما نیز پیش از انقلاب اعضای فرهنگستان با همه تلاشی که در این زمینه داشتند، باز هم بسیاری از ساخته های آنها مورد قبول عامه قرار نمی گرفت و اجتماع مهر «باطل شد» بر آنها میزد، برخی را نیز خاصان نمی پذیرفتند و اگر از هر صدی پنج واژه پذیرفته و رایج می شد بموقعیتی عظیم دست یافته و کاری بس بزرگ انجام داده بودند.

۱- این که در صدر مقال گفته شد «زبان معیار فعلاً زبان مردم کوچه و بازار است» بدان جهت است که زبان رادیو و تلویزیون و دستگاه های رسمی تازمانی که آلودگیها و نواقص آن از هر جهت رفع نگردیده بهیچوجه نمیتواند معیار و زبان رسمی کشور قرار گیرد و نیز ترجیح زبان محاوره و زبان مردم کوچه و بازار بر آن، بسبب سادگی و بی پیرایگی آنست. جز آنکه در زبان محاوره و عامه مردم غالباً افعال ناقص و کلمات شکسته تلفظ میشود که زبان معیار باید فاقد این گونه عیب و عوار باشد.

۷- ضرورت داشتن رسم الخطی واحد*

مقدمه

«در این شماره شاهد پاسخگویی دکتر مهدی درخشان استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران هستیم، مقاله زیر که دربردارنده پاسخ سؤالات مطروحه‌ها در باب رسم الخط زبان فارسی است، توسط ایشان برشته تحریر درآمده است که باهم می‌خوانیم»

*س: در دوسه دهه اخیر شعار داشتن رسم الخط واحد بسیار باب شده است و بدنبال آن در چند سال اخیر، مراکز انتشاراتی معتبر و مؤسسات آموزشی جزواتی انتشار داده‌اند که از یکسان‌نویسی حکایت می‌کند، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که چه ضرورتی باعث مطرح شدن یک رسم الخط واحد شده است؟

ج- موضوع داشتن رسم الخط واحد در زبان شاید که سابقه‌ای قدیم‌تر از این داشته باشد، همان‌گونه که افراد سعی داشته‌اند تا بزبان یکدیگر آشنا باشند، بهمان سبب هم کوشیده‌اند تا با خط و املاهای یکدیگر آشنایی یابند و رسم الخطی مشترک و واحد انتخاب کنند ضرورت وجود یک رسم الخط واحد برای جامعه واحد ضرورت داشتن یک زبان واحد است برای آن. تا آنجا که اگر افراد جامعه دارای رسم الخطی واحد نباشند، آشنا بدرك مطالب و مفاهیم ذهنی یکدیگر از طریق کتابت نخواهند بود و این خود مشکلی بزرگ در کار تفهیم مطالب و بیان مقاصد می‌گردد چه اگر این افراد بعلامت و اصوات و رموزی که خود بدانها آشنائی دارند، دیگران را آشنا نسازند و همه در نوشتن یک شیوه و رسم واحدی رادر پیش نگیرند، سرانجام از بیان مطالب و انتقال افکار بیکدیگر محروم خواهند بود. پس بطور اختصار باید گفت اگر رسم الخط واحدی در میان نباشد و هر کس هر طور دلش می‌خواهد بنویسد خواندن و فهمیدن نوشته‌های افراد برای دیگران مشکل می‌شود و چون مردم عموماً از مافی الضمیر یکدیگر آگاه نیستند بناچار باید قرار داد و ضابطه و معیاری عالمانه و مورد پسند و قبول اهل علم در میان باشد که از هر ج و برج و غلط نویسی و بروز سایر مشکلات جلوگیری شود.

سزاوار است گفته شود اختلافهای موجود فعلی در نوشتن بعضی کلمات فارسی و برخی لغزشها و اشتباهات املائی تا بدان حد نیست که قائل بوجود دورسم الخط در زبان فارسی بشویم *س- اساساً در مکتوبات و ملفوظات هر زبانی قاعده توأم با استثناست آیا اصل یکسان نویسی با استثنائات زبان منافات ندارد؟

ج- خیر منافاتی ندارد. همان قواعدی را که برای یکسان‌نویسی وضع می‌کنند بحکم

*- این مقاله نخستین بار در ۲۰ مردادماه ۱۳۶۶ در روزنامه اطلاعات درج شد

۱- خانم «ساریانصر» مسؤول امور فرهنگی روزنامه اطلاعات

«ما من عام وقد خص له» خود مشتمل بر استثناهائیست، ولی آنچه در یک نواخت کردن رسم الخط مهم است، اینست که چون هر گروهی عقیده و نظر خود را بهتر میداند، اصرار دارد تا «خاص و عام» را خود تعیین و نظر خود را بدیگران تحمیل کند و با اصطلاح می‌خواهد تا آنچه را او وضع و اختیار کرده است معیار باشد و دیگران از نظرها و عقاید او پیروی کنند.

***س- معیار رسم الخط رایج عادات خطی مردم است یا قواعد علمی و ذهنی**

محقق زبان؟

ج- اگر برادتان رسم الخط رایج فعلی است که این رسم الخط هر چند جسارت است، آتش در هم جوشی است که نه در خور قبول خواص است نه مورد متابعت عوام، نه بمزاج این سازگار است و نه بذائقه آن خوشگوار. مطالب آن قسمتی با قواعد علمی و عقاید محققان زبان منطبق است و قسمتی دیگر عادات خطی مردم. و بهری نیز نظرهای ناشیانه برخی از متظاهران بدانند یا مقلدان آنهاست که اتفاقاً این قسمت اخیر سهم سهمی از آن را تشکیل میدهد. البته عرف جامعه و عادات مردم در محاوره و مکاتبه سهمی عظیم دارد و محققان و صاحب نظران نیز بدانها توجه دارند، و از آنها الهام میگیرند؛ ولی در تعیین و ترسیم و راهنمایی و اصلاح آنها باید همواره با اسعان نظر بآثار و متون ادبی و مراجعه بکتب لغت و فرهنگها و ملاحظه ذوق مردم و حسن قبول عامه و توجه کامل بعادات و اصطلاحات جامعه و عوامل دیگر بتعیین رسم الخط معیار و یک نواخت و وضع لغات پردازند. اما بشرط آنکه کارفرمایان کار را با عملش بسپارند و میدان را از یک تازی خود نمایان مغرور و نااهلان خالی سازند. پس بهتر است معیار رسم الخط رایج خاصه در این روزگار بیاری و پایدردی ارباب نظر و اهل تحقیق معین شود که البته آن خود با مراجعه بکتب لغت و فرهنگها و توجه بذوق مردم و قبول عامه و اسعان نظر بمتون ادبی نویسندگان پرمایه و چیره دست باید صورت پذیرد و عادات خطی مرسوم عامه مردم که غالباً ناشی از کم سواد است کمتر ملاک کار قرار گیرد. مگر مردمی که بقواعد علمی زبان آشنائی کامل داشته و در زمره اهل تحقیق باشند. بعبارت ساده تر اگر صد نفر شکل مار را کشیدند و دو نفر کلمه «مار» را نوشتند، نباید حکم بظاهر کرد و عقیده اکثر را درست خواند بنابراین عادات خطی مردم بخصوص در این نیم قرن اخیر که روز بروز میزان دانش و معلومات ادبی افراد روی بتقصان نهاده و غلطهای املائی و انشائی و دستوری در آثار زبان فارسی بیشتر شده، تحت شرائطی باید ملاک عمل قرار گیرد، نه بی قید و شرط.

روزگاری بود که در زبان فارسی بمتابعت از قواعد عربی اگر الف در مرتبه چهارم یا بیشتر واقع می شد بصورت «ی» نوشته می شد. مانند موسی - عیسی - کبری - صغری این قاعده استثنائاتی هم داشت که آنها هم روشن بود و تکلیف همه را معلوم میکرد. مثلاً اگر حرف ماقبل الف «ی» بود دیگر جمع کردن دویاء را با هم جایز نمی دانستند، مانند رویا -

زوايا - خطايا . يا اگر در حال اضافه بود يا حالات ديگر^۱ باز تابع قواعدی بود که همه مراعات می کردند و غير از اينها کلماتی که استادان و پيشروان ادب آنها را با الف می نوشتند و ديگران نيز از آنان متابعت می کردند. نظير: تقاضا - تماشا - تمنا - وغيره ... بعدها گروهی که از اين قاعده مستمر جاری بی اطلاع بودند، آنرا عملی لغو و يهوده پنداشتند و گفتند کلمات را همان گونه که می شنوند بايد بنويسند. بنا بر اين کلمات: کبری^۲ - صغری - عقبی - معنی - را بايد: کبرا، صغرا، عقبا - معنا - نوشت تا ايرادی هم گرفته ميشد که اين کلمات عربی است و مطابق قواعد و ضوابطی بايد باشد، و بدین صورت نوشتن آنها صحيح نيست، فوری پاسخ میدادند، زبان ما پارسی است و مستقل است و خود دارای قواعدی جداگانه است. ولی نمی گفتند آن قواعد که بآنها اجازه اين غلط کاریها را داده است، کجا و کی نوشته شده و که وضع کرده است، و از چه وقت مورد قبول اهل تحقيق و ارباب ادب قرار گرفته است؟

يا آنکه برخی کسان خود قواعدی وضع کردند و جز خودشان کسی از آنها متابعت نکرد. حتی پس از چندی خود نيز از آنچه پيشهاد کرده بودند شايد که پشيمان شدند. چنانکه برخی گفتند کلمات: مثلاً - قلباً و لطفاً را بايد مثلن - قلبن و لطفن نوشت يا فرضاً عبارت «حيوانات شباهه خانه شان ميروند» را بايد نوشت «حيوانات شباهيخونه شان ميروند» تا نوشتن و تلفظ هر دو مطابق باشد.

اين یکی گفت بايد کلمات را همه جا جدا نوشت و هر بخشی را از بخش ديگر مجزا کرد تا املاي آن برای نوآموزان آسان باشد مثلاً «چيست» را «چی ست» صندوق را «صن دوغ» و «سفارش» را «س فارش» و بهتر را «به تر» و گفتيم را «گف تيم» بنويسيم^۲ ديگری گفت کلمات بسيط را بايد جدا و کلمات مرکب را بايد همه جاسر هم بنويسيم مثلاً دانش آموز فرشته خصلت را «دانشاموز فرشته خصلت» و طهماسب قلی خان صاحب همت را «طهماسب قلی خان صاحب همت» و چشم پزشک کم تجربه را «چشم پزشک کم تجربه» بايد نوشت. همچنين افعال مرکب را نيز مانند کلمات مرکب بايد سرهم نوشت. اما بدتر از همه آنکه تشخيص کلمات و افعال مرکب هم خود مشکلی عظيم تراز همه مشکلات شد و آنرا اهل دستور بصورت غولی مهيب درآوردند که اکنون خودشان هم نمی توانند شاخش را بشکنند.

وقتی دستورهای ساده ای برای مبتديان و خارجيان که ميخواستند فارسی بیاموزند نوشته شده بود که بر روی هم رفع احتياج عموم را ميکرد زيرا مردم، فارسی را از راه کسب دانش و مطالعه ستون و ممارست در خواندن نظم و نثر و آثار استادان فرا می گرفتند نه بوسيله دستور و آموختن قواعد خشک آن و بهمان سبب هم بی آنکه بجزئیات قواعد دستور آشنا باشند، سخن

۱ - رک بخش نخست صفحه ۲۰

۲ - هنوز برخی افراد در نوشتن از اين شیرين کاریها می کنند!!

درست می‌گفتند و مقصود خود را نیکو مینوشتند و شعر نیز سره و خوب می‌سرودند و غلطها و هرزم کاریهائی را که اکثر در نوشته‌های امروز می‌بینیم مرتکب نمی‌شدند. ولی حالا شاید بر اثر بسط و تحقیق در کار دستور و تردید در آنکه فلان کلمه «قید» است یا «صفت»، «بسیط» است یا «سرب» نه قواعد دستوری کامل و منسجمی داریم نه آثاری فصیح و درست و روشن. و نه رسم- الخطی جامع و بی‌عیب. «خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين».

ناگفته نباید گذاشت که در این مدت گاهی رسم الخطهائی نیز برای درست‌نویسی کلمات نوشته شده که میتوان آنها را در ردیف آثار خوب و مورد قبول بشمار آورد. و هر چند پاره‌ای نواقص در آنها دیده میشود ولی با مختصر افزایش و کاست و تغییر و اصلاحی در مندرجات و یکنواخت کردن مطالب آنها سزاوار است این گونه آثار را اساس و بنای تهیه رسم الخط معیار قرار داد مانند: «قواعد املاى مبسوط و مفصل و مجمع استاد احمد بهمنیار رحمة الله علیه که در حدود نیم قرن پیش نوشته شده و از زمان انتشار مایه و سرسقی برای دیگر محققان گردیده است و دستور املاء و انشای علی اصغر فقیهی که در حدود کتابی ارزنده و آسوزنده است و راهنمای تعلیم انشا و املاى احمد کوشا و شیوه خط فارسی مصطفی مقربی و غیره غیره. و نیز زنده نامانی برحمت ایزدی پیوسته چون علامه قزوینی و میرزا عبدالعظیم خان قریب و ملکه الشعرای بهار و استاد جلال همائی و عباس اقبال آشتیانی و سعید نفیسی و مجتبی مینوی و استاد دکتر معین رحمة الله علیه اجمعین و بسیار کسان دیگر از دانشمندان و محققان که نامشان اکنون در نظر نیست مقالات و اشارات و یادداشت‌هائی به تفصیل یا اجمال در این مقال دارند که در لابلای مجلات و کتب و آثار آنان دیده می‌شود. همچنین از زندگان مفتنم الوجود، استادانی چون سید محمد محیط طباطبائی و دکتر محمد مقدم و دکتر صادق کیا و دکتر حسین خطیبی و محمد علی جمال زاده و دکتر شفیع کدکنی و دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر صفا و دکتر عبدالحسین زرین کوب و گروهی دیگر در این امر صاحب فتوی و ذی نظر هستند، که باید از وجود آنان استفاده شود.

***-س- کسانی که بر رسم الخط واحد و جدید استناد می‌کنند غالباً چه منابع اصیل و مهم زبان فارسی را ملاک کار قرار داده‌اند؟**

ج- این سؤال را لطفاً از خودشان بپرسید و هم بخواهید تا معلوم کنند که این رسم- الخط جدید کدام است ؟

***-س- نقش مطبوعات و مراکز انتشاراتی در ارائه رسم الخط درست تا چه حد مؤثر است. آیا این ارگان‌ها تا کنون در این زمینه بوظایف خود درست عمل کرده‌اند؟**

ج- اگر مطبوعات را منحصر به دو جریده کثیرالانتشار اطلاعات و کیهان بدانیم که هر روز شاید بیش از دویست هزار شماره از آنها در بیست صفحه بزرگ منتشر میشود و در همان ساعتهای آغاز انتشار تمام و نایاب میگردد، میزان رغبت مردم را بمطالعه مطبوعات و روزنامه

و تأثیر آنها را در ذهن افراد درسی یابیم و حال آنکه مطبوعات فقط باین دو روزنامه اطلاق نمی‌شود بلکه سایر نشریات و جراید و مجلات و کتابهای مختلف و کتب درسی و امثال آنها همه در ردیف مطبوعات می‌باشد. بنابراین اهمیت آن به مراتب بیش از اینست که نیازمند توضیح باشد. اصولاً خواندن روزنامه و جراید یکی از وسایل سرگرمی و تکمیل معلومات افراد (خاصه در نزد مردم کم‌سواد) است که از این راه بفرارگرفتن شیوهٔ املا و انشاء و ازدیاد معلومات خویش می‌پردازند اکنون اگر این افراد در روزنامه‌ها و مطبوعات آن هم گاهی بخط و حروف درشت ببینند که واژه‌هائی نظیر: رؤف - رؤوس - رؤوس - حتی - معنی - مشکل - عسکر - قراگزلو - حجة الاسلام - خرد - معنیش این است که - آن درختی که ... و صدها کلمات و واژه‌های دیگر بصورت، رؤف - رؤوس - رؤوس - حتا - معنا - مشکل - عسکر - قراگزلو - حجة الاسلام - خورد، معنی اش اینست که - آن درختیکه ... نوشته شده است^۱ بهمین طریق نیز یاد میگیرند. حتی اگر صحیح آنها هم در ذهنشان باشد ممکن است دچار اشتباه شوند و چنین پندارند که آنچه تا کنون میدانسته‌اند غلط بوده است. آنگاه این گونه کلمات با همین شکل و املاء مانند نقش بر حجر در ضمیر آنها اثر میگذارد. تازه آنچه بر شمردیم مربوط بتغییرهای ساده و اغلب نیز کلمات فارسی است و گرنه غلطهای اسلائی منجز و صریح جراید و مطبوعات اهمیتشان بیش از اینهاست که بتوان چنین مختصرید کر آنها پرداخت^۲

وقتی برای انتخاب پرسشهایی جهت آزمون شناسی بکتابهای فارسی دبیرستان رجوع میکردیم، بر حسب اتفاق بنکته‌هائی شگفت‌انگیز برخوردیم که سخت مایهٔ حیرت شد. در این کتابها که باید مطالب آنها در ذهن پاک و ضمیر سنیر جوانان منعکس شود، اشتباهاتی بنظر رسید (غیر از مسائل جزئی و اختلافاتی که در رسم الخط کلمات دیده می‌شود و معنای نادرست برخی کلمات و تعریفها^۳). مثلاً در یکی از صفحات کتابی «اقصی» را با «ی» و در صفحهٔ دیگر همان کتاب بشکل «اقصا»^۴ و حرف آخر آن را با الف نوشته بود همچنین حرف آخر کلمهٔ مصطفی رادر

۱- این گونه کلمات در فارسی بایک واو نوشته می‌شوند. مانند، رؤس رؤوس - رؤف

۲- و رجوع فرمایند به برخی غلطها که در بخش اول قسمت دوم (ص ۵۴) ذکر شده و نظیر آنها بارها در روزنامه‌ها و مطبوعات دیده شده است.

۳- مقصود غلطهایی است که از شبیه شدن برخی حروف مانند (ز - ذ - ض - ظ) و (س و ص) و (ه، ح) و غیره ممکن است پدید آید.

۴- مانند تعریف «قطعه» که بغلط بیان شده است (رک کتاب دوم ص ۱۹۸ چاپ ۶۳) یا این عبارت که در کتاب چهارم ص ۵ آمده «بمزید تربیت و ترشح مخصوص گشت» که صحیح آن ترشیح است و اشتباهات دیگر در معانی لغات و تعریفها و اصطلاحات و کلمات که جای ذکر آنها اینجا نیست. ۵- کتاب اول ص ۱۷۰ چاپ ۶۳

سودی «ی» و در جای دیگر بصورت «مصطفا» با الف آورده بود^۱. کلمه «مسطوره» که بمعنی نمونه و شلاله است و باید با «ط» نوشته شده باشد. بشکل «مستوره» باتای نقطه دار چاپ گردیده بود.^۲

البته می توان احتمال بسیار داد که این اشتباهات و اغلاط از نوع غلطهای مطبعی باشد ولی سزاوار است که متصدیان محترم باصلاح آنها بپردازند. چه این گونه اشتباهات و لغزشها هر قدر هم کوچک باشد. در ذهن نوجوانان تأثیری بزرگ و عمیق میگذارد. یا بدو صورت نوشتن کلمات در این سنین، آنان را دچار سرگشتگی و تناقضات می کند^۳. بنابراین تأثیری که جراید و مطبوعات و روزنامه ها در انتشار اغلاط دارند، معلوم است و چنانکه اشاره شد بیش از آنست که احتیاجی بتوضیح داشته باشد.

*- خطر بزرگ:

با این همه باید اقرار کرد زبانی که از این راه، یعنی نوشتن کلمات غلط عاید زبان فارسی می شود هزاران بار کمتر است از تلفظ غلط کلمات و بکاربردن نادرست الفاظ که گاه و بیگاه از مراکز پخش برنامه های رادیو و تلویزیون شنیده می شود، و شاید بتوان گفت مقایسه این دو عامل خطرناک و زیان بخش با هم بمنزله سنجش دو مقدار مساوی و هم وزن از ماده ای زهر آگین است که یکی باید خورده شود تا از راه دهان و دستگاه گوارش بخون برسد و دیگری عصاره آنست که از طریق تزریق در رگ و عضله وارد خون میگردد... بدیهی است خطر این یکی بمراتب بیشتر و بزرگتر از آن یکست.

این سخن را ترجمه پهنآوری گفته آید در زمان دیگری

در مورد پاسخ قسمت اخیر پرسشهای یعنی انجام وظیفه مطبوعات و مراکز انتشاراتی اگر از حق نگذریم باید گفت دو جریده کیهان و اطلاعات بخصوص بعد از انقلاب در این زمینه و سایر نکات و مطالب مربوط بزبان فارسی قدسهای مفید برداشته و مقالاتی عدیده منتشر ساخته اند ولی دریغ که سایر دستگاهها و مؤسسات رسمی مسؤول بیاری و همکاری با آنها برنخاسته اند مگر آنکه هر چندگاهی افرادی ذی نفوذ، گروهی مردم ذیصلاح و بیصلاح را بدور خود جمع کرده اند و بوضع قواعدی جدید و رسم الخطی نو پرداخته اند، که در همان مراحل نخستین مورد مخالفت و انتقاد دیگران قرار گرفته و اگر محسنات و مزایائی هم داشته آنها را نادیده انگاشته اند.

*-س- آشفته گیها و سردرگمی هائی که در رسم الخطهای کنونی دیده میشود چه تأثیر

سوئی در آینده روی زبان فارسی خواهد گذاشت؟

۳- البته مقصود «ب» حرف اضافه، و «سی» و «بی» و «است» و مانند آنها نیست.

ج- این آشفته‌گیها اگر جزئی و اندک باشد برای عامه مردم و باسوادان زبانی آنچنان ندارد و قابل اغماض است. چنانکه اکنون این چنین است، فقط ممکن است برخی از آنها (مانند جدا نوشتن بای اضافه و می استمراری و غیره) موجب اتلاف وقت گردد. ولی اگر خیلی زیاد شد. «اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد» بقول شیخ:

دیدیم بسی که آب سرچشمه خرد چون بیشتر آمد ربه و یارب برد

زیرا چنانکه قبلاً اشاره شد اگر رسم الخط واحدی در میان نباشد، اولاً انتقال اندیشه و افکار بدیگران صورت نمی پذیرد. هر کس برای خود چیزی مینویسد و دیگری ممکن است آن را چیز دیگر بخواند، ثانیاً ارتباط نسلهای آینده را با فرهنگ و ادب گذشته تهدید بقطع شدن می کند. خواندن هزاران ستون خطی را از نظم و نثر که در کنج کتابخانه ها و گنجینه ها است دشوار و در آخر مستمع می سازد. چنانکه خواندن خطوط نویسندگان پیشین، امروز برای همه کس میسر نیست. بالاتر از همه آنکه چهره دلفریب و زیبای خط فارسی را (کریه) وزشت میسازد.

اما زبان این آشفته‌گیها و سردرگمیها برای خردسالان و نوآسوزان و خارجیانی که قصد آموختن زبان فارسی را دارند اگر انصاف دهیم مهتر و بیشتر است. هم موجب اتلاف وقت آنان در فرا گرفتن مطالب متناقض می گردد و هم سبب حیرت و سردرگمی برخی در آموختن کلمات صحیح میشود همواره بلا تکلیفند، نمیدانند چه باید بکنند و چگونه باید بنویسند خارجیانی نیز گاهی در اندیشه فرو می روند که مثلاً بای اضافه را اگر باید متصل نوشت چرا همه جاداً کرده اند؟ و اگر باید جدا نوشت چرا تاچندی پیش همه جاستصل مینوشتند و منظور از این عمل لغو و بیهوده چیست؟ و این همه «بای» اضافه جدا که نوشته میشود بحساب کیست و فایده اش چیست و آیا مخالف صرفه جوئی در وقت و خلاف طبیعت نویسندگی نیست^۱

(چه نویسنده می خواهد طبیعت سریع بنویسد و قلم را از روی کاغذ برنگیرد، همچنان که خط شکسته چنین است.) و هم اگر این گونه تغییرها که داده میشود برای تسهیل در کار آموزش است، چرا کشورهای ژاپن و چین و غیره که خطشان از خط ما مشکلتر است، هر روز این تغییرها را نمیدهند و در اندیشه فراهم کردن این تسهیلات نیستند؟

*-س- آیا ما مجاز هستیم کلمات غیر عربی و فارسی را بدله خواه خود بهر صورت که

بخواهیم بنویسیم؟

ج- این پرسش و پرسش بعدی که آخرین پرسش شماست نیازمند شرح و تفصیل بسیار است، که بیان آنها هرگز در این مقال نمی گنجد و بدین مختصر هیچگاه حق مطلب ادا نمی شود. مجملی از آن مفصل آنست که اگر ما خود را بدین کار مجاز بدانیم ناچار بدیگری نیز این اجازه را خواهیم داد که او هم این گونه کلمات را بهر صورت و بدله خواه خود بنویسد. در

نتیجه کار بجائی میرسد که نه ما معنی نوشته های او را می فهمیم نه او معنی نوشته های ما را و نه دیگران و خارجیان معنی نوشته های هردو ما را. مثلاً اگر ما بخواهیم کلمات: اتوبیل، سقراط، بقراط، ققنس - قورخانه، دانش آموز - اسکندر - شیشه، سکنجبین و بنشین ... را بصورت، عطوموبیل - صغرات، بوغرات، غغ نوص - غرخانه، دانش آموز - عص کن درشی شه، سکنج بین و بن شین ... بنویسیم و این شیوه و روش را تا مدتی ادامه دهیم پس از آنکه دیدیم که خط و زبان ما شبیه علائم طلسمات و رموز گردیده و ارتباط بین نسل آینده و فرهنگ گذشته نیز رفته رفته قطع می گردد و خاورشناسان و علاقه مندان بزبان شیرین فارسی نیز که در خارج از کشور هستند دیگر چیزی از فارسی نمی فهمند و خطوط زیبای فارسی که از قرنهای پیش در ردیف ذخائر کشور و مفاخر آثار هنری ما بوده نامفهوم و بی ارزش می شود و سرانجام در شمار رسمهای مرموز و طلسمات و خطوط لایق قرار خواهد گرفت آن وقت است که فاتحه این خط و زبان و ادبیات و فرهنگ را باید خواند و مانند برخی از کشورهای دیگر (همسایه) که بهوس اروپائی شدن و میل بتجدد و تغییر خط ادب و فرهنگ چند صدساله خود را از دست دادند و اکنون چیزی جز حسرت و انسوس در دست ندارند پس باید این گونه کلمات نیز تابع ضوابط و قواعدی باشد و اگر تصمیم بتغییر دادن آنها گرفته شود، بر مبنای اصولی تغییر یابد و معیاری برای آنها وضع گردد که البته ذکر جزئیات و تفصیل این مطالب چنانکه گفته شد، در اینجا مقدور نیست. ولی اگر بنای سخن باشارتی باشد، زبده کلام آنست که برخی کلمات و الفاظ معرب یا غیر معرب را که قرنهای در زبان فارسی بشکل و حیاتی مخصوص شناخته شده اند، بهتر است بهمان وضع قدیم حفظ کنیم و تغییر شکل ندهیم.

مانند: سقراط - بقراط - افلاطون - ارسطو - جالینوس - فیثاغورث - بطلیموس - جبل الطارق - طنجبه و - ویا کلمات معرب و ترکی را نظیر: قهستان - اصطهبانات - اصفهان - دهقان - صندل - طاق بستان - قاشق - قاطر - قوری - سنجاق، قیمة، قورمه ... و برخی کلمات را نظیر غلطیدن - طپیدن - طپانچه - طهران - اصطخر و غیره. بیش از نیم قرن است که معمولاً با «ط» نمی نویسند و با «ت» بشکل تپیدن - تپانچه، غلتیدن - تهران، استخر ... می نویسند. بنظر میرسد که حفظ این گونه کلمات بهمین صورت جدید اخیر اشکالی نداشته باشد همچنین کلمات دیگر را نظیر طهماسب، طهمورث، کیومرث و غیره. تاریخچه و دلیل و تفصیل این مطالب در مقالات مفصلی که سید احمد کسروی و مرحوم علامه قزوینی در حدود شصت سال پیش در مجله ارمنان بیان کرده اند مندرج است^۱ کلمات خارجی و نامهای امکنه و ممالک غربی مانند انگلیس - اتریش، اسکاندیناوی سوئد، استکهلم - بریتانیا - هودسن - هندوراس و غیره را نیز تا آنجا که ممکن باشد با حروف فارسی باید نوشت. چنانکه در این اواخر نیز چنین مرسوم و متداول شده. همچنین نام داروها و مواد شیمیائی و اساسی خاص خارجی را باید تابع ضابطه کرد و بی جهت با افزودن و استعمال حروف

عربی بیشتر در کلمات فارسی مشکلات رسم الخط فارسی را زیادتر نکرد. (در بیان این نکته نیز امکان بحث بسیار است که جای آن در اینجا نیست).

***-س: بعضی از کلمات فارسی ویفود و پیشاوندها را باید جدا نوشت یا پیوسته؟**

ج- در این پرسش اولاً کلمه «بعضی» کار پاسخ دهنده را تا حدودی ساده و آسان کرده است. چه حکم کلی درباره تمام کلمات مرکب نمی توان صادر کرد ثانیاً پرسش مشتمل بر اجزاء چند نیست که دست کم می توان آنرا بدو جزء تقسیم کرد نخست بعضی از کلمات فارسی است که پرسیده اید، باید جدا نوشت یا پیوسته، کلمات فارسی بسط را که دارای معنی مستقلی هستند. معمولاً جدا می نویسند ولی اگر کلمه ای مرکب بود بهتر است که روی هم و پیوسته نوشته شود، در اینجا چند نکته شایان تذکار است، یکی آنکه تمام کلمات مرکب را نباید نمیتوان پیوسته نوشت، چه نوشتن برخی از آنها بصورت پیوسته آرایش خط را بهم میزند و هیأت و شکل کلمه را زشت و ناخوش نما می کند. گاهی نیز سوار کردن حروف کلمه مرکب بر روی هم دشوار و موجب تضییع وقت است. مانند حسینقلیخان - حسنعلی بیگ - ستم پیشه مرد^۱ در غالب آثار نویسندگان و سخنوران پیشین نیز متصل نوشتن کلمات مرکب چندان رایج و متداول نبود. چنانکه کلماتی نظیر: شاهباز، شاهدانه، علفزار - تختگاه - رهگذر - خوشخرام - دکاندار و... را بیشتر جدا می نوشتند و حتی گاهی برای ساختن جناس و آوردن صنعت بدیع از این جدا نوشتن استفاده میکردند. بدین شعر نگاه کنید:

خود شب چراغ هستی و داری به شب چراغ کی شب چراغ جلوه کند پیش شب چراغ
که اگر بخواهیم بیان کلمات بسط و مرکب در نوشتن فرق گذاریم. باید آنرا چنین بنویسیم:
خود شب چراغ هستی و داری به شب چراغ کی شب چراغ جلوه کند پیش شب چراغ
یاد این شعر: سخن هر سری را کند تاج دار سخن هر سری را کند تاج دار که باید «تاج دار» را در مصراع اول بصورت تاجدار (دارنده) تاج نوشت و در مصراع دوم جدا. حتی گاهی کلمه «گلاب» را هم برای آوردن جناس و استعمال صنعت ایهام بشکل «گل آب» می نوشتند، تا ذهن خواننده را متوجه دو معنی دور و نزدیک کنند^۲. غرض آنست که هر چند پیوسته نوشتن کلمات مرکب دارای ضوابط و حدودیست و جدا نوشتن کلمات بسط نیز محدود و محدودی دیگر. با این همه اگر وقتی برخی از کلمات مرکبی جدا نوشته شود از جهت درستی املاء و رسم الخط نباید زیاد مورد ایراد قرار گیرد. و برخلاف هر کلمه ای را بحکم آنکه مرکبست نباید متصل و بر روی هم نوشت مانند:

تیز رو و تیز دو و تیز گام خوش روش و خوش پرش و خوش خرام
یا بزرگ زادگی و حلال زادگی و برگ ریزان و اشال آنها که اگر بخواهیم آنها را چون کلمات

مرکبی هستند، متصل بنویسیم درنوشتن شاید خالی از اشکال نباشد و تشخیص مرکب بودن آنها هم برای همه آسان نمی نماید و اگر آنها را جدا بنویسند. ظاهراً هیچیک را نمی توان غلط بشمار آورد، بدیهیست هرچه کلمات مرکب بیشتر پیوسته شود، خواندن آنها مشکلتی در عوض درک معنی آنها آسان تر میگردد و بالعکس، مثلاً این شعر را:

بنده ای گمراه و حیران ره نمایاره نمای
خسته ای افتاده از پا دستگیر دست گیر
اگر بصورت زیر بنویسیم :

بنده ای گم راه و حیران ره نمایاره نمای
خسته ای افتاده از پا دست گیرا دست گیر
هرچند بظاهر غلط نیست ولی برخلاف عرف و معیار زبان فارسی است و بدین سبب امروزه جدا نوشتن این گونه کلمات و نظایر آنها را روا نمیدارند و گاهی نیز حکایت از این میکنند که نویسنده معنی آنها و معنی شعر را درک نکرده است. و ندانسته که کلمات (گمراه - رهنما - دستگیرا) کلماتی مرکب هستند.

کوتاه سخن آنکه درنوشتن کلمات مرکب اگر شکل و هیات کلمه زشت و ناخوش نما و برخلاف متعارف گردد یا کلمه زیاد کشیده و دنباله دار شود یا سوار کردن حروف بر روی هم و نیز خواندن آن مشکل باشد باید جدا نوشته شود. تعیین رسم الخط معیار و بیان یکایک این کلمات نیز که کدام را باید جدا و کدام را باید پیوسته نوشت در این مورد غیر مقدور و بی مورد است. برای شناختن آنها ذوق سلیم و مطالعه بسیار و احاطه با دبدب و زبان فارسی و درک معانی و اژه ها بهترین راهنما و حلال مشکل است. که بخوبی طرز نوشتن هر کلمه را معلوم و معین میسازد.

استاد تو عشقت بدانجا چوری
او خود بزبان حال گوید چون کن

در مورد جدا نوشتن برخی از کلمات فارسی که بسیط هستند و پیرشهای دیگران اگر بتفصیل بپردازیم سخن پدرازا میکشد ولی ما بنا را بر اختصار میگذاریم و از شرح و تفصیل آن در میگذریم تا بیش موجب اندوه و ملال نگردد.

درنوشتن کلمات فارسی جدا کردن ضمایر از آخر کلمات کاری بیهوده و نارواست و نوشتن «دست اش» و «کتاب فروشی ام» و «معنی اش» و «روشنائی ام» بجای دستش، کتاب فروشیم، معنیش، روشنائیم و نظیر آنها ظاهراً معمول و بصلاح نیست.

«ها»ی علامت جمع را نباید همه جا از کلمه پیش از خود جدا نوشت. و در کلماتی که مختوم به های غیر ملفوظ باشد، های نخست حذف می شود، مگر آنکه احتمال بروز اشتباهی برود، مانند لاله ها، جامه ها، که اگرهای کلمه را حذف کنیم و متصل بنویسیم «لالها - جامها» می شود که ممکن است با جمع «لال» و «جام» اشتباه گردد. البته این اشتباه نیز برای مبتدیان و کم سوادان غالباً دست می دهد نه برای اهل دانش و تحقیق، بدین سبب در متون قدیم و

نسخه‌های سخطوط کهن این نکته را هیچگاه رعایت نمی‌کردند؛ و همه جا «های» غیر ملفوظ را حذف و «های» علامت جمع را با آخر کلمه می‌چسبانیدند.

«با» ی تأکید را که بر سر افعال می‌آید همه جا باید متصل بفعل نوشت و جدا نوشتن آن روانیست^۱. «بای» حرف اضافه اگر بر سر نامهای خاص درآید بهتر است جدا نویسند و به سنت و صلاح نزدیکتر است، چنانکه در ذیل پاسخ پرسش ششم توضیح داده شد. اگر حرف «ب» بر سر اسم یا صفت درآید و از آن اسم یا صفتی دیگر ساخته شود، در حکم یک کلمه می‌گردد و باید پیوسته نوشته شود مانند: بخرد - خردمند - بهوش - هوشیار - بدست - وجب. هرگاه این پیشاوند «ب» بر سر افعالی درآید که با حرف «آ» شروع می‌شود، معمولاً علامت مد را حذف میکنند و بجای آن بعد از «ب» حرف «ی» مینویسند مانند: بیارامید - بیامد.

بیاموز فرزند را دسترنج اگر دست‌داری چو قارون بگنج

همچنین اگر این پیشاوند بر سر افعالی درآید که حرف نخستین آنها مضموم یا مفتوح باشد الف ممدود و تبدیل به «ی» می‌گردد مانند بیفزود - بینداز - بیفکن - بینداخت - بیفتاد، ولی اگر حرف اول کلمه مکسور باشد الف، بحال خود باقی می‌ماند. مانند: ایستاد - بایستاد، و اگر نون نفی و برای انکار و تخصیص باشد جدا باید نوشته شود مانند، نه میروم - نه میزنم - نه میخورم^۲.

«ای» حرف ندای فارسی را از کلمه بعد جدا نویسند. ای خدا - ای آقا - ای شه‌خویان بعاشقان نظری کن.

«که» موصول را اگر بعد از «آن» و «این» آید معمولاً پیوسته می‌نویسند جدا نوشتن آن نیز رواست.

اینکه توداری قیامتست نه قاست وین نه تبسم که معجز است و کرامت

آنکه دائم هوس سوختن مامیکرد کاش میامد و از دور تماشا میکرد

ولی در آخر کلمات دیگر هنگام نوشتن، جدا نوشتن آن بهتر و بلکه اولی است مانند: اینست که وقتی که شبی که.

درختی که پروردی آمدبیار بدیدی هم اکنون برش درکنار

الف «است» خبری که امروز بلفظ غالباً آنرا «هست» می‌خوانند، بعد از الف، واو، ی، گاهی نوشته نمی‌شود و اگر هم نوشته شود عموماً بتلفظ در نمی‌آید. این گل خوشبوست، دارای زور

۱- رجوع فرمایند به مقدمه‌ای که بر کتاب مرآت الحیات نوشته‌ام - مجله دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران سال ۱۳۰۰ شماره ۸۰

۲- رجوع شود بمقاله شماره ۵ و توضیح ص ۱۷ همین کتاب

۳- رجوع شود به مطالب بخش اول این کتاب از ص ۱۶ املائی کلمات فارسی.

بازوست، روزگار پیریست، آدم خویبست، سردی داناست. ولی اگر بعد از حروف دیگر باشد نوشتن یا حذف آن تابع زیبایی خط و دشوار نبودن کار و رعایت نکته‌ها و ملاحظات دیگر است و بر روی هم غالباً حذف آن بهتر و بصلاح و صرفه‌جویی در وقت نزدیکتر است.

اگر پیش از این الف (یعنی الف است خبری) یاء نکره یا یکی از یاهای مشابه با یاء نکره باشد، خواه نوشته شود یا حذف گردد، الف خوانده نمی‌شود. مانند: سخنی است - سخنیست - تلخی است - تلخیست - روزگار عجیبی است - روزگار عجیبیست حافظ فرماید:

اگر چه عرض هنر پیش یاری ادیبست زبان خموش ولیکن دهان پراز عریبست
همچنین اگر الف «است» خبری پیش از حروف متصل دیگر قرار گیرد، حذف آن در نوشتن سزاوار است و از این رو که با تلفظ مطابقت بهتر و مناسب‌تر است. سعدی فرماید:

پای سرو بوستانی در گلست سرو مارا پای معنی درد لست
تا آخر غزل که الفاظ قافیه‌ها حاصلست - ساحلست - عاقلست ... الخ، می‌باشد و بدین صورت نیز باید نوشته شود.

ولی آنجا که اگر متصل نویسند شکل کلمه غیر طبیعی و دراز شود یاد دانه‌ها زیاد گردد، باید جدا نوشته شود، مانند چنین است، نخستین است، اینجا فلسطین است، چکنم قافیه اسروز بنام حسن است^۱.

«سی» را از فعل بعد هم جدا می‌توان نوشت هم پیوسته، بر روی هم پیوسته نوشتن آن اگر کلمه دراز نشود و ضرورت دیگری در کار نباشد، بهتر است، مانند، میدیدم، می‌خوردم ولی اگر در میان لفظ «سی» و فعل بعد از آن حرفی یا کلمه‌ای فاصله باشد، باید جدا نوشته شود. مانند: می‌توانم می‌نرود.

زانکه هر بد بخت خرمن سوخته می‌نخواهد شمع کس افروخته
«همی» را چون شکل و ترکیب کلمه در وصل کردن نامناسب می‌شود جدا می‌نویسند. مانند:

همی رفتم شتابان در بیابان همی کردم یک منزل دو منزل
«بی» حرف نفی و سلب کردن را متصل بکلمات بعد می‌نویسند. مانند بقرار - بیدوست - بی‌خواهی - بینوایی - مگر آنجا که دندانه‌ها زیاد شود و نوشتن دشوار گردد. مانند: بی‌نیازی - بی‌بنیاد

بی‌پیر سروتو در خرابات هر چند سکندر زمانی
حرف «چه» را در چند کلمه مانند: چرا، چگونه - چقدر - چسان پیوسته باید نوشت ولی در کلمات دیگر جدا نوشته می‌شود، غبار همدانی گفته است:

چه شد که لاف کلیمی نمیزند بلبل ز شاخ گل مگر آتش بدر نماید.
کلماتی که به‌های غیر ملفوظ ختم شده‌اند اگر بکلمه‌ای دیگر اضافه شوند بجای کسره اضافه

همزه‌ای بدل از «یاء» بالای آن میگذارند مانند: دانه تسبیح، رشته محبت

ای ریزه روزی توبوده از ریزش دو کدان مادر (خاقانی)

هرگاه بکلمه مختوم‌بهای غیر ملفوظ یاء نکره یا وحدت افزوده شود سه وجه برای رسم و نوشتن آن تا کنون پیشنهاد شده است ۱- «ه» ۲- «ای» ۳- «یی» - از این سه صورت وجه سوم سردود، وجه اول و دوم قبول و مورد پسند عمومست ولی وجه دوم یعنی «ای» رایجتر و شاید بهتر است.

همچنین درباره کلمات مختوم به «ها» ی غیر ملفوظ که در سواردی این «ها» تبدیل به گاف می‌شود، و درباره «را» علامت مفعول صریح و نوشتن آن در آخر ضمایر و کلمات دیگر و نیز راجع به پساوندها که بآخر الفاظ و کلمات فارسی افزوده می‌شود مانند - زار، سار، سر، سیر، ناک، گان، گین، بار، وار، واره، ... باید سخن گفت، و از حروف ملفوظ غیر مکتوب (مانند: دو-تو-چو) و «واو» اشباع شده (چون طاوس - کاوس، داود) و اسلاهای برخی ناسهای خاص در فارسی مانند، ابراهیم، اسماعیل، هارون و ... کلمات عربی که در فارسی بکار می‌روند و مختوم به «ت» می‌باشد (مانند - زحمت - جهت - رحمت) و از کلماتی که دارای همزه هستند و در فارسی معمول و مصطلحند و یکی از مشکلات در زبان فارسیست و بسیاری مطالب دیگر باید سخن گفته شود که حال و مجال گفتن و نوشتن آن نیست^۱

آنچه باید در اینجا بدین مقال افزود آنست که چون در بخش اول (ذیل ص ۱۹) گفته شد که در نوشتن خط فارسی غیر از قواعد و اصول عوامل دیگری نیز دخالت دارد و تفصیل مطلب را بمقالات ه و و موکول ساخت، توضیحات کافی در اینجا ذکر شد و مطالب زیر نیز بدانچه گفته شد افزوده می‌گردد:

از جمله مهم‌ترین این عوامل یکی توجه بحسن خطاست و سلیقه و ذوق خوشنویسان و تسلط آنان بنوشتن کلمات، چنانکه برخی از آنان پاره‌ای از حروف را بد شواری مینویسند یا بعضی حروف را بهتر مینویسند.... بالعکس. یا برای زیبایی و آرایش خط بعضی کلمات متصل را جدا مینویسند تا حروفی کشیده بدست آید و تناسب قرینه در خط رعایت شود مثلاً در یک سطرگاهی از دو حرف کشیده یکی رادر اول و دیگری رادر آخر قرار میدهند، و اگر یکی باشد آنرا در وسط می‌آورند، و آرایشهای دیگر غیر از اینها. همچنین در حروف دایره‌دار دایره‌های حروف را نیز مانند حروف کشیده در نوشتن مراعات میکنند تا خط زیباتر شود و سعی دارند تا همه دایره‌ها در امتداد هم و در یک ردیف قرار گیرد^۲.

۱- راجع بدین مطالب در بخش اول کتاب سخن گفته شده.

۲- حروف دایره‌دار ج - س - ص - ع و اخوات آنها ق و ل و ن و ی میباشد.

عامل دیگر وضع کتاب و نامه است که گاهی نویسنده را ملزم میسازد تا اگر کلمه بلندی
 بآخر سطر قرار گرفت و نوشتن تمام آن بسبب کمی جا دشوار بود با متصل کردن بعض حروف
 آنرا در یک سطر بگنجانند، یا بالعکس برخی کلمات را برای پر کردن سطر جدا بنویسد. مثلاً:
 کی مرد دیوسیرت سلیمان شود» ممکنست بصورت «کی مرد دیوسیرت سلیمان نشود» مسطور گردد.
 یا: ای حجت خدا بصورت: «ایحجتخدا» یا مرد میباید که باشد مردمی» بصورت: مردمی باید
 که باشد مردمی... یا «صرف نظر» بشکل «صرفنظر» و غیره.

عامل دیگر نشان دادن صنایع بدیعی است در خط. خاصه برخی از اقسام جفاس، چنانچه
 در کلمات «شب چراغ» و «شب چراغ» و «تاج دارو» «تاجدار» گفته شد. و از این قبیل است شعر زیر:

ساقی از آن شیشه منصور دم دررگ و درریشه منصور دم (من صوردم)

و عوامل متعدد دیگر که سبب تغییرهای جزئی در املاي کلمات میشود. و این همه
 از مختصات و مزایای خط و زبان فارسی است.

۸- نکته‌ها و لطائف ادبی*

بعضی مطالب را انسان هنگامی که می‌شنود باور ندارد و چنین می‌پندارد که این هم سخنی است در ردیف سایر لطیفه‌ها و مطایبات یا با اصطلاح غریبان «جک». و آنرا جعل کرده‌اند تا سایه خنده و نشاط دیگران و سبب انبساط خاطر این و آن گردد. ولی گاهی حقیقت غیر از این است و مثل مشهور «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها» مصداق پیدا میکند و بیشتر این وقایع یا نظیر آنها اتفاق افتاده است و شاید که خود نیز شاهد برخی از آنها بوده‌ایم از آن جمله است وقایع زیر:

تسنن کجاست؟!!

یکی از دوستان فاضل که بقول او اعتمادی کامل حاصلست^۱، میگفت در همسایگی ما نوجوانی بود که در کلاس سوم متوسطه تحصیل میکرد و غالباً در فضای نزدیک منزل ما قدم زنان به‌حاضر کردن درس خود می‌پرداخت روزی که مشغول روان کردن درس جغرافیا بود، شنیدم که میگفت «مردم افغانستان بیشتر پیر، واهل تسنن (پروژن بستن خوانده شود) هستند». کلمه‌ای غریب بود. حواسم را جلب کرد. گوش فرادادم تا بینم چیست. برای آنکه حفظ شود جمله را چندبار تکرار کرد. همان بود که قبلاً شنیدم. «مردم افغانستان بیشتر پیر، واهل تسنن هستند.» بیشتر رفتم، گفتم یعنی چه «پیر، واهل تسنن هستند؟» بی تأمل گفت «پیر» که معلومست، یعنی جوان نیستند اما اهل تسنن، تسنن.... نمیدانم کجاست. برای او توضیح دادم که خواندنش چنین نیست و درست آنست که بگوئی «پیر واهل تسنن» (فتح اول و دوم و تشدید و ضم سوم) هستند یعنی از مذهب اهل سنت و جماعت پیروی میکنند.

چقدر بجاست که برخی از معلمان گرامی و دلسوز و مهربان آنجا که احتمال میدهند ممکنست دانش‌آموزان در خواندن برخی از مطالب مشکل کتاب دچار لغزش و اشتباه شوند، متن کتاب را در سر کلاس بخوانند. امروزه این مشکل نه تنها در مدارس ابتدائی و متوسطه ممکنست پیش آید که گاه در دانشگاه‌ها نیز رخ میدهد. و برخی هنگام تحقیق در متون ادبی یا معنی کردن شعری یا کلمه‌ای بسبب غلط خواندن آن، از معنی اصلی و صحیح منحرف میشوند.^۲

رفیق یزید کیست؟!!

بایزید بسطامی را که از عارفان و صاحب‌دلان قرن سوم هجریست، شاید که همه

*- این مقاله در جریده کیهان بتاريخ هفتم فروردین ۱۳۶۷ بجای رسيد.

۱- آقای دکتر اسمعیل حاکمی والا ۲- چنانکه نظائر آنها را در این کتاب می‌بینیم.

می‌شناسیم. کنیت وی «ابویزید» یا «ابایزید» بود. سعدی در بوستان حکایتی در باب وی آورده و چنین سروده است:

زگرما به آمد برون بایزید	شنیدم که وقتی سحرگاه عید
فروریختند از سرائی بسر	یکی تشت خاکسترش بیخبر
کف دست شکرانه مالان بروی	همی گفت ژولیده دستاروسوی
زخاکستری روی درهم کشم؟	که ای نفس من درخور آتشم

بناباین حکایت منظوم که در بوستان مندرجست، روزی با یزید در آن هنگام که ازگرما به بیرون می‌آمد و بسوی خانه میرفت ناگهان از سرائی کسی ظرفی پر از خاکستر بر سرش فروریخت. بایزید بجای آنکه از خشم چهره برافروزد و در اندیشه انتقام جوئی ویدگوئی برآید، درحالی که بشکرانه حق تعالی مشغول بود، و کف دستها را بروی میکشید باخودگفت: ای نفس (ای بایزید) تو سزاوار آتش هستی مبادا که از رنج این خاکستر روی درهم کشی و آزرده شوی اکنون بیائیم برسر این لطیفه. روزی دانش‌آموزی که در کلمه «بایزید» «با» را حرف اضافه و در معنی معیت و همراهی گرفته بود و «یزید» را نامی جداگانه. باصراحت و سادگی از معلم خود پرسید «در این مصراع که میگوید: زگرما به آمد برون بایزید. چه کسی ازگرما به با یزید بیرون آمد؟ آنکه همراه او بود که بود؟»

درخت «گل اندر»

سعدی غزلی معروف دارد بمطلع :

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند	درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند
یکی از بیت‌های این غزل چنین است:	
که سروهای چمن پیش قامتش پستند	یکی درخت گلی در میان خانه ماست

این بیت در بعضی نسخه‌ها چنین آمده: «یکی درخت گل اندر میان خانه ماست...» و از جهت معنی نیز تفاوتی نمیکند. و نیز احتمال این سیرود که هردو سخن و کلام سعدی باشد. و «اندر» نیز چنانکه میدانیم بمعنی «در» است و این کلمه از پیشاوندها واداتی است که تا قرن هفتم در زبان ما رایج بوده و سعدی نیز در نظم و نثر مکرر آنرا بکار برده است. چنانکه در دیباچه گلستان آورده «منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکراندرش مزید نعمت» اکنون که این توضیحات را خواندید باین نکته توجه فرمائید:

وقتی در مجلسی کسی این غزل را میخواند:

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند	درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند
-----------------------------------	---------------------------------

تاریس بدین بیت: یکی درخت گل اندر میان خانه ماست الخ یکی از متظاهران بدان‌ش وادب

روی بجمع کرد و پرسید: راستی این درخت «گل اندر» چیست و چگونه درختیست. من هرچه در کتابهای لغت گردیدم نام و شرح آنرا ندیدم!!

درخت «گز انگور»

نظیر آن حکایت دیگریست از کسی که این شعر بوستان را خوانده و درمعنی آن فرو مانده بود:

چوید میکنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار
یعنی هیچگاه گز (درخت خار) انگور بار نمیآورد و شاخه گز میوه انگور نمیدهد. ولی
او میپرسد «گز انگور» چگونه درختیست !!؟

یابوی لادن

این لطیفه نیز نتیجه یکی از غلط خوانیهاست. لادن ماده ایست چرب و نرم و خوشبوی و بیشتر برنگ سیاه، و در اصطلاح امروز نام گلی است. و البته آنچه در اشعار و آثار ادبی گذشته ما آمده معنی اول اراده شده است. از جمله در این بیت سعدی که در طبیات درجست:

بوی بهشت میگردد یا نسیم باغ یا نکهت دهان تو یابوی لادنست
کسی در خواندن این شعر اشتباهاً کلمه «یا» را که در اینجا برای دودلی و شک و تردید آمده و معنی استفهام میدهد، بالفظ «بو» جمع کرده و آنرا «یابو» خوانده بود که یکی از چهار پایان بارکش است. بعد میپرسید نمیدانم «یابوی لادن» چه یابوییست و از چه نژاد است و در این شعر سعدی بچه مناسبت آمده !!؟

(نظیر این گونه اشتباهات و سهواً لسانها گاهی برای گویندگان محترم ... نیز دست میدهد. بخصوص در نیمه های شب و از ساعت ۳ به بعد که متون ادبی و اشعار سخنوران گذشته را میخوانند.)

قلب شتا

از دانشمندی علامه که بر مراتب فضل او همه اذعان دارند، نقل کرده اند که در حاشیه کتابی یادداشت کرده بود:

«نوشته اند قلب شتا بمعنی آتش است. ولی من نفهمیدم چگونه ممکن است معنی این لغت چنین باشد. بتمام فرهنگها و کتب لغت هم مراجعه کردم در جایی چنین لغت را با چنان معنی ندیدم.»

البته میدانیم که در اینجا مراد از قلب، قلب لفظی کلمه است. یعنی اگر حروف کلمه «شتا» را که (ش ت ا) است معکوس و مقلوب کنیم، آتش بسمت می آید. اما چنین لغزشی از

چنان فاضلی حیرت آور است که از عهده تصحیح متون مشکلی برآمده و کتابهای ادبی و تاریخی مهمی را تصحیح کرده است. رحمة الله علیه
عرب گوید: «لکل جواد کبوه ولکل رجال هفوه» - یعنی برای هر اسب تیز رفتاری سکندری و برای هر مرد بزرگی لغزشی است.

آنجا که نخود چرخ زند

از طالب علمی که «صرف میر» میخواند پرسیدند که تا کجا خوانده ای؟ گفت تا آنجا که «نخود چرخ زند».

چون دید حاضران متحیر شدند و از جوابش چیزی نفهمیدند کتاب را باز کردند و این عبارت را نشان داد «نحوه خرج زید» که بعضی نقطه های آن روشن نبود.

کاسب سیه رو

یکی در برابر جمعی شاهنامه میخواند باین شعر رسید:
بفرمود کاسب سیه زین کنند دم اندردم نای زرین کنند
کاسب (= که اسب) را «کاسب» بروزن کاتب خواند بمعنی پیشه و رو کسب کننده
و چون از او معنی شعر را پرسیدند خیلی صریح و با اطمینان جواب داد «کاسب سیه»
یعنی پیشه و رسیاه رو. سابق روی کاسبان گرانفروش را سیاه میکردند و آنان را روی زین می نشاندند
و با بوق و کرنا در شهر میگردانیدند!!!

اَخْرَجَه

(در المعجم ص ۳۳۵) نظیر این حکایت آمده)

سابق بر این در نوشتن خط پارسی پ - ژ - ج - را بایک نقطه می نوشتند، علامت مد «~» راهم بر روی الف غالباً نمی گذاشتند. و خوانندگان بفراست و تسلط بر زبان این حروف را از هم باز میشناختند و از حروف مشابه تشخیص میدادند. وقتی یکی از طالب علمان این رباعی را که کلمات آخر آن بسیاق رسم الخط قدیم نوشته شده بود میخواند:

دنیا بمراد رانده گیر اخرجہ وین نامه عمر خوانده گیر اخرجہ
گیرم که بکام دل بماندی صدسال صدسال دگر بمانده گیر اخرجہ

و چون علامت مد بر بالای الف نبود و حرف «ج» هم یک نقطه بیش نداشت، کلمات «اخرجہ» را در آخر مصرعها «اخرجہ» میخواند و چنین می پنداشت که منظور «اخرج» است. ماضی باب افعال که بر حرف آخر آن ضمیر مفرد مذکر غایب افزوده اند. یعنی «خارج کرد او را» سپس با التماس از این و آن میپرسید این ضمیر «اخرجہ» بکی باز میگردد؟!

دوای الکی

این یکی را هم بخوانید تا برویم بر سر داستانهای جدید. حافظ را غزلیست بمطلع:

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می علاج کی کنمت آخر الدواء الکی

«کی» بفتح اول و سکون دوم در اینجا کلمه‌ای عربیست بمعنی داغی که با آهن تافته یا غیر آن برعضوی می‌نهند. و عبارت «آخرالدواء الکی» از امثال و اصطلاحات عربست. یعنی آخرین چاره و دوا داغ کردن میباشد و زخمی که با هیچ دارو و سرهم بهبود نیابد، باید آنرا سوزانید. از کسی معنی این شعر را پرسیدند که «آخرالدواء الکی» یعنی چه؟ گفت یعنی دواى آخری «الکی» (بر وزن «فلکی» خوانده شود) است. فایده و سودی ندارد!!

غیر از اینها لطیفه‌های دیگری نیز هست که «گر بگویم شرح آن بیحد شود» ولی چون غالباً تکراری و باصطلاح «دست دوم» است بمصداق «سخن نوآر که نورا حلاوتیست دگر» بهتر است که یک دوسه چشمه هم از رویدادهای جدید و لطیفه‌های «دست اول» بشنوید.

نبتهل نام شهریست!!

کسانی مروزی از سخنوران شیعی مذهب زبان پارسی است که در هزارسال از این پیش سیزیست. قصیده‌ای بدو منسوبست که در مدح اسیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و خاندان عصمت و طهارت سروده است^۱

در روزگاری که آتش اختلاف و تعصب بین فرقه‌های مختلف مسلمانان شعله‌ور بود. کسانی در این قصیده با مخالفان و منکران مقام اهل بیت بمعارضه پرداخته و برای اثبات کلام خویش آیاتی را نیز از قرآن که در حق آنان نازل شده است، نقل کرده. از آن جمله آیتی است که مفاد آن چنین است: ... ای پیغمبر گرامی با آنان که باتو... مجادله میکنند... بگو بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود مباحله کنیم یعنی یکدیگر را نفرین کنیم تا لعنت خداوند بر هر که دروغگو باشد فرود آید. ^۲ این آیه بمناسبت کلمه «نبتهل» که در آن بکار رفته به آیه «مباحله» مشهور است. کسانی آیه را بدین صورت در شعر درج کرده:

«قل تعالو اندع» برخوان و زندانی گوش دار لعنت یزدان بین از «نبتهل» تا «کاذبین»
یعنی ای مخالف ولایت علی و مقام اهل بیت برو آیه «... قل تعالو اندع ابناؤناو

۱ - این قصیده را نخستین بار دکتر محمد امین ریاحی از روی نسخه‌ای خطی

بدست آورد و بطبع و نشر آن پرداخت. رک مجله یغما سال ۲۲ آبان ماه ۴۸

۲ - سوره آل عمران آیه ۶۱

ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الکاذبین. را بخوان تا بمقام آنها آشنا شوی و اگر ندانی و تکذیب کنی منتظر نفرین و لعنت خدا باش که فرموده است ما نفرین و لعن خود را بر دروغگویان قرار خواهیم داد.

از دانشجویی که این مطالب مفصل برای او گفته شده و آیه قرآن در پیش رو و برابر چشمش قرار داشت خواسته شده بود تا معنی « از نبتهل تا کاذبین » را بنویسد. نوشته بود « نبتهل » نام شهر است « کاذبین » هم یعنی « کاذبین » و شاید مقصودش « کاظمین » بوده است.

نانورد یعنی نان بیات

این کسائی مروزی در اواخر عمر چندین بار از رنج پیری زبان بشکوه گشوده از اینکه جوانی و جمال خود را ازدست داده است حسرت پرده و شکایت کرده است. از آن جمله درد و بیت زیر چنین میسراید:

نورد بودم تاورد من سورد بودی برای ورد، همی ترك من مرا پرورد
کنون گران شدم و سرد و نانورد شدم از آن سبب که بخیری همی پیوشم ورد

شعر زبان مردم هزار سال پیش است. شاید امروز اندکی نیازمند توضیح باشد بنابراین باید برخی از واژه‌ها را معنی کرد. قرائن و عبارات و سیاق کلمات نیز راهنمای خوبیست.

نورد: بمعنی خوب و سزاوار و درخور است. نانورد: یعنی ناسزاوار و نالایق و نادرخور ورد: بمعنی سرخ و گل و اینجا کنایه از گل رخسارست. سورد: (بر وزن محمد) یعنی سرخ و شکفته. ترك: کنایه از معشوقه و شاهد زیبا رویست. گران: یعنی شخص ناگوار و مسکروه طبع و کسی که معاشرتش موجب آزرده‌گی دیگران گردد. سرد: افسرده و بی‌مزه: خیری: یکسر اول شبو. نام گلی است زرد رنگ. در اینجا کنایت از روی زرد است. اکنون با این توضیحات ظاهراً معنی شعر روشن است. یعنی: «تاگل رخسار من سرخ و شکفته بود خوب و درخور توجه و پسند دیگران بودم و معشوقه و دوست من نیز بمن توجه داشت و مرا نوازش میکرد و پرورش میداد ولی اکنون که پیر شده‌ام و گل رخسارم زرد گردیده، افسرده و نامطبوع و زشت و نادرخور شده‌ام و معاشرت من موجب کراهت طبع و آزرده‌گی خاطر دیگرانست.»

برخی از دانشجویان که معنی واژه‌ها را نمیدانسته‌اند. از روی قرینه آنها را چنین معنی کرده‌اند. نورد بودم: یعنی نه‌گل بودم. نانورد: (نان + ورد) = نان بیات. ترك: ارباب و صاحب مال. سورد: یعنی سورد توجه.

بخیری: به نیکویی و خوبی. گران: بمعنی سنگین. مانند نان بیات سرد و سنگین شدم...!! ولی بفرض آنکه کسی معنی شعر و معنی واژه‌ها را نداند با توجه بقرائن خیلی بی‌ذوقی و کج سلیقه‌ی لازمست تا بتوان چنین معانی برای چنان کلمات پیدا کرد.

پروین یعنی مانند پر

چند سال پیش از انقلاب در یکی از دانشکده‌های دانشگاه تهران جهت انتخاب دانشجو مجلس مسابقه‌ای برگزار شد. برای آزمایش فارسی از داوطلبانی که همگی دیپلمه خردادماه بودند، خواسته شده بود تا در شعر زیر:

خوروماه و پروین برای تواند
قنادیل سقف‌سرای تواند

کلمات «پروین» و «قنادیل» را معنی کنند. میدانیم که «پروین» نام چند ستاره کوچک است که مانند خوشه‌ای پهلوی هم قرار گرفته و آنرا بهربی «ثریا» گویند. و قنادیل جمع قندیل است بمعنی چراغدان و چراغ، بخصوص چراغی را که از سقف آویزند قندیل (بکسر اول) گویند.

برخی از پاسخها که باین دو واژه داده بودند، چنین بود. پروین: یعنی زمین-یعنی ماه-یعنی خورشید-بعضی از آسمانها-نام فرشته است.

کسی که از اطلاعات دستوری خویش استفاده کرده، نوشته بود پروین یعنی مانند پر. برخی از خوش ذوقان!! نیز که گرفتار انحطاط اخلاقی و مستغرق در فساد بودند و چیزی جز وسوسه‌های شیطانی و اندیشه‌های شهوانی و نفسانی شاید نمی‌اندیشیدند، چنین جواب داده بودند: منظور دختر زیباست؛ پروین یعنی خوشگل، یعنی حوری، یعنی کسی که صورت‌ماه داشته باشد!!

چشمه‌ای از هزار چشمه - پیراهنم بیجا بود!

معنی عبارات در زبان پارسی گاهی بموئی بنداست. مختصر تغییری در آهنگ کلمات و آوای الفاظ معنی سخن را بکلی زیرورو میکند. یک لحظه فصل یا وصل بیجا مطلب را تغییر میدهد! آن‌چنان که گاه زشت رازبیا و زیبا رازشت میسازد. بدین شعر توجه فرمائید:

ای مسلمانان بمسجد میشود ایمان درست من زایمان برگزینم - سوی مسجد میروم
شاهد بر سر کلمه «بر» میباشد. اگر آنرا بدنبال «ایمان» و بصورت «ایمان‌بر» (برنده ایمان، شیطان) بخوانیم معنی درست میشود. ولی اگر آنرا ازادات و پیشاوند‌های تأکید بدانیم و «برگزینم» بخوانیم غلطو معنی شعر دستخوش تناقض میگردد. یا این شعر زیر:
بکش محب علی را بهر کجا دیدی دوان دوان سرخود را بپای او انداز
که ظاهراً معنی مصراع اول با دوم متناقض است؛ مگر آنکه دانسته باشیم کلمه «بکش» تخلص شاعر است و شاعر اینجا بخود خطاب میکند و میگوید:

۱- نگاه کنید بمقاله «نقش‌های تکیه در زبان فارسی»، دکتر تقی وحیدیان کامیار

«بکش» (ای کسی که نام یا تخلص تو بکش است) محب‌علی راه‌جا دیدی جان خود رانثار راهش کن. اکنون که این توضیحات را شنیدید این چشمه‌آخر راهم که یکی از هزار چشمه است بخوانید:

شب‌گوبنده محترمی از رادیو این شعر غبار همدانی راسیخواند:
روزی که کلک تقدیر در پنجه قضا بود بر لوح آفرینش غم سرنوشت مابود
تار سید بدین بیت:

ساقی شراب شوقم دیشب زیادتر داد گریاره شد ز سستی پیراهنم، بجا بود
ولی این گوبنده محترم شعر را چنین خواند: گریاره شد ز سستی، پیراهنم بجا بود.
عبارت دیگر بجای آنکه کلمه «پیراهنم را» بلافاصله بدنبال «سستی» بیاورد و آنرا بدو بچسباند پس از ادای کلمه سستی توقف و سکوتی کرد و سپس گفت «پیراهنم بجا بود». باصطلاح اهل دستور «پیراهن» را فاعل فعل «بجا بود» قرار داد، نه فاعل فعل «پارشدن». در نتیجه معنی این شعر بلند عارفانه (که صحیح آن چنین است: دیشب بیش از همه شبهاست جمال یارو گرم شوق دیدار بودم چندانکه از فرط اشتیاق پیراهنم را پاره کردم. و این کاری نادرست و بیجا نبود بلکه بجا و مناسب آن حال بود.) تغییر کرده و بصورت دیگر درآمده است: سعدی فرموده:
صد پیرهن قبا کنم از خرمی اگر بینم که دست من چو کمر بر میان اوست^۱
و باز در غزلی دیگر سروده است:

پیرهن می‌بدرم دسبدم از غایت شوق که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم
و اگر بآن صورت غلطی که بدان اشاره شد، خوانده شود معنی چنین میشود:
دیشب اگر از فرط سستی و بر اثر دیدار یار پاره شد^۲ باکی نیست شکر خدا را که
پیراهنم سالم و بجا بود!!

اکنون دقت فرمائید با این تغییر بسیار مختصر شعر چه معنی زشت و مهملی پیدا کرده و یا چقدر نامفهوم گردیده است.

۱- شواهد در این باره بسیار است و شعر نیز محتاج توضیحات دیگر که چون مقصود اشاره بلغزشها و اشتباهات است که در خواندن رخ میدهد از تفصیل خودداری میشود و نیز باید دانست که وقوع اینگونه اشتباهات اکنون هم ادامه دارد، و مکرر در مکرر شنیده میشود که عباراتی غلط خوانده میشود، نام شهرها و جایهایی نادرست ذکر میشود، اشعاری تصحیف میگردد و وزن و معنی آنها بکلی در هم میریزد نمونه‌های عدیده‌ای که اخیراً بگوش رسیده برای جلوگیری از تکرار قریباً منتشر خواهد شد.

۲- معلوم نیست که فاعل چیست.

۹- یک شعر و سه شاعر*

در میان اشعار و منظومه های زبان پارسی گاه شعرهائی دیده می شود که از غایت خوبی و روانی و لطف مضمون و رد زبان خاص و عام گردیده، ولی ما سراینده آنها نمی شناسیم یا آنرا به سخنور دیگری غیر از سراینده حقیقی آن نسبت می دهیم.

اتفاقاً تعداد این گونه اشعار هم کم نیست. از طرفی چنین بنظر می رسد که اگر گوینده شعری را باز نشناسیم شاید چندان درخور اعتنا نباشد و یا خود بگوئیم این چنین مطالب درخور بحث و فحوصی آن چنان نمی باشد؛ که نظر بر سخن است نه گوینده سخن. سخنی که نفوذ دلنشین افتاد مورد قبول و پسند همه خواهد بود. گوینده آن هر که خواهد گویاش

ولی همواره این چنین نیست گاهی طبع کنجکاو و ذوق جوینده و نکته یاب انسان بشناختن گوینده شعری سخت دلبستگی پیدا میکند و آن چنان بدین کار شیفته و مشتاق می شود و از خود بی تابی نشان می دهد که پنداری طرفه چیزی را گم کرده و در جستجوی آن بی اختیار بهر سوئی می رود.

از جمله این اشعار غزل نفوذ دلکشی است منسوب به «صفای اصفهانی» متوفی به سال ۱۳۳۲ هجری قمری بمطلع:

چنین شنیدم که لطف یزدان بروی جوینده درنبتد

دری که بگشاید از حقیقت براهل عرفان دگر نبندد

این غزل رنگین و بدیع که در مجموعه کوچکی بنام «برگی از صفای سپاهانی» طبع و نشر شده^۱ و در دیوان صفای اصفهانی نیز آمده است^۲ جمعاً مشتمل بر ۸ بیت است که اینکه همه آنها برای مزید اطلاع خوانندگان و تحری حقیقت در زیر نقل می شود:

۱- چنین شنیدم که لطف یزدان بروی جوینده درنبتد

دری که بگشاید از حقیقت براهل عرفان دگر نبندد

۲- چنین شنیدم که هر که شبها نظر ز فیض سحر نبندد

ملک ز کارش گره گشاید فلک بکینش کمر نبندد

۳- دلی که باشد بصبح خیزان عجب نباشد اگر که مردم

دعای خود را بکوی جانان بیال مرغ اثر نبندد

۴- اگر خیالش بدل نیاید سخن نگویم چنان که طوطی

جمال آئینه تانیند سخن نگوید خبر نبندد

* این مقاله نخستین بار در جریده کیهان روز پنجشنبه ۸-۱۰-۶۲ در دو قسمت درج

و منتشر شد. و که تعلیقات ۱- سال ۱۳۳۶ خورشیدی ۲- این دیوان بسعی دانشمند

احمد سهیلی خوانساری بطبع رسیده است.

- ۵- برشهیدان کوی عشقش بسرخ روئی علم نگرده
برنگ لاله کسی که داغ غمش بلخت جگر نبندد
- ۶- بزیردستان مکن تکبر ادب نگهدار اگر ادیبی
که سربلندی و سرفرازی گذر برآه سحر نبندد
- ۷- زتیر آه چوماقیران شود مشبک اگر که شبها
فلک زانجم زره نپوشد قمر زهاله سپر نبندد
- ۸- صفابرندی کجا تواند دم از مقامات عاشقی زد
هرآنکه نالد بناله نی چونی بصد جا کمر نبندد

این غزل باهمین هیأت و تعداد ابیات درمأخذی که ذکر شد بنام صفای اصفهانی درج گردیده ولی حقیقت آنست که شعر اصلاً مطلقاً به «صفای اصفهانی» ارتباطی ندارد و سراینده آن شاعر دیگریست که در زمان صفویه یعنی نزدیک سه قرن پیش از صفای زیسته است و هرچند کسی که شعر را ابتدا بصفا منسوب داشته است در جای دیگر درصحت این انتساب اظهار تردید نموده و مطلب را باقید احتیاط و احتمال بیان کرده ولی چون آنجا که شعر را آورده برصدر آن عبارت «صفای اصفهانی» را درج کرده است همین اظهار نظر و درج این عبارت اگرچه از روی خطا و اشتباه بوده سبب گردیده که شعر همه جا بنام «صفا» شناخته و درج گردد و کسی از سراینده اصلی و حقیقی آن آگاه نباشد. چنانکه تاکنون هفت بار (تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد) در کتب و روزنامه ها و مجلات معتبر شعر بنام صفای اصفهانی چاپ و درج شده و احتمال دارد که باز هم بشود اینک برای رفع اشتباه و شناختن سراینده حقیقی آن و نیز روشن شدن مطالبی دیگر ذکر نکاتی چند را لازم می بیند.

نخست آنکه صفای اصفهانی از سخنوران نیمه دوم قرن سیزدهم هجری بوده و در اوایل قرن چهاردهم هجری درگذشته است و این شعر زیاده از دو قرن پیش از زندگانی وی سروده شده، بنابراین توهم اینکه شعر از «صفا» ست از هر جهت خطا و نابیجاست. دلیل این ادعا آنست که در مجموعه ای خطی و بسیار نفیس تمامی این اشعار که بصفا منسوبست درج گردیده و آنرا از «خالص استرآبادی» که معاصر نویسنده مجموعه است دانسته. این مجموعه که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و در ردیف نسخه های خطی شماره ۲۴۶۵ مضبوط است نسخه ایست ارزنده و منحصر بفرد که بسال ۱۱۰۴ هجری برای کتابخانه سلطنتی

۱- اخیراً دیده شد مؤلف «از صبا تا نیما» هم (ج ۲ ص ۱۵) شاید بنقل و متابعت از آنها و چند مأخذ دیگر همین اشتباه را تکرار کرده است، و باز در فاصله این چند سال بیش از ده بار دیگر در کتابهای فارسی دانشگاهها این شعر به همین صورت و بنام دیگری غیر از سراینده اصلی آن درج شده است.

نوشته شده، باحواشی مذهب و منقش و جلدی کم نظیر و گران بها و وضعی آراسته^۱ قسمتی از محتویات این مجموعه شامل کتابیست بنام «تحفة العالم» در تاریخ ایران و مطالبی درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی آن در زمان صفویه و ناسه‌هایی از بزرگان و شاه‌های زمان و اطلاعاتی از وضع دربار شاهان صفویه. و در حواشی آن اشعاری دلکش از شاعران مشهور معاصر از آن جمله این شعر منسوب بصفای اصفهانی رادویار با مختصر اختلافی، یک بار در صفحه ۳۳ و بار دیگر در صفحه ۱۲۱ درج کرده است.

نکته دیگر آنکه این هشت بیت که در دیوان صفا و بنام او آمده است و در آغاز مقال نقل گردید تمام آن از خالص استرآبادی نیست. سه بیت آن از شاعر دیگریست متخلص به «ادیب صابر» که خالص استرآبادی شعر خود را با استقبال از غزل او سروده و مصرعی از شعر وی را نیز با ذکر نام او در آخر به تضمین آورده و چنین گفته است:

در این قصیده دعای گویم چنانکه گوید «ادیب صابر»

«کسی که بندد کمر بکینت میان مردان کمر نبندد»

و آن سه بیتی که از «ادیب صابر» است، بیت اول و ششم و هفتم از غزل هشت بیتی منقول در آغاز این گفتار می‌باشد بنابراین مجموع هشت بیتی که در دیوان صفای اصفهانی و بنام او آمده پنج بیت آن از «خالص» است و سه بیت آن از شاعر دیگری بنام «ادیب صابر» و بیت آخر که با تخلص «صفا» آمده تحریفی است از بیت ششم قصیده «خالص» و گویا کسی که شعر را بصفا نسبت داده برای آنکه قول خود را بدلیلی هم بستند کرده باشد در شعر تغییری داده و کلمه صفا را در آن گنجانیده است. و اصل شعر در نسخه خطی چنین است:

کجا تواند دم از مقامات عاشقی زد کسی که هر دم

بیاد کویش ز ناله کردن چونی بصدجا کمر نبندد

بدین ترتیب موضوع یک شعر و سه شاعر در اینجا مصداق پیدا کرده است.

مطلب دیگر آنکه این شعر تا آنجا که بدست ما رسیده است بالغ بر سی و یک بیت است مشتمل بر مضامین عارفانه و شورانگیز و آمیخته با سوز و حال و از بیت هشتم گریز بمدح شاه خراسان حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام زده و از بیت چهاردهم بمدح ممدوح و شهریار زمان خود و وصف اسب او می‌پردازد. و نیز چنین می‌نماید که این قصیده را در نوبت یا بیشتر در جایی و پیش کسانی خوانده است. نوبتی در مدح شاه خراسان و نوبتی دیگر در مدح پادشاه وقت (شاید شاه سلیمان صفوی). و گویا ابیاتی نیز از آن در هنگام کتابت حذف شده و قصیده نیز در

۱- رك همندرجات مجله دانشكده ادبيات شماره ۳ سال ۲۳ ص ۲۱۰ مقاله‌ای

تحت عنوان «خالص استرآبادی» از نگارنده این مقاله.

این مجموعه با اندک اختلاف و تکرار غالب ابیات دوبار درج شده است، چنانکه گذشت. آخرین نکته‌ای که ذکر آن لازم می‌نماید تضمین این مصراع است از «ادیب صابر» که قبلاً ذکر شد. در دیوان ادیب صابر ترمذی شاعر مشهور قرن ششم نه‌چنین مصراعی دیده می‌شود و نه اساساً شعری بدین وزن و قافیه سروده است و از شاعران دیگری که «ادیب» تخلص کرده‌اند و تعداد آنان بریست و شش نفر بالغ می‌شود^۱ وضع هیچ یک با شاعر مورد نظر ما منطبق نیست. ولی در صفحه ده نسخه خطی مضبوط در کتابخانه دانشگاه سه بیت زیر دیده می‌شود که در بالای آن بخط سرخ و جلی نوشته شده: «ادیب رحمه الله»

چنین شنیدم که لطف ایزد بروی جوینده در نیندد

دری که بگشاید از حقیقت براهل عرفان دگر نیندد

زاشک دایم از آن به تنگم که گاه نظاره بر جمالش

نمیشود که تموج خون‌گره به تار نظر نیندد

ادب نگهدار اگر ادیبی بسینه ریشان مکن تکبر

که سربلندی و خودپسندی گذر برآه سحر نیندد

معلوم می‌شود «ادیب» شاعری که معاصر «خالص» بوده و شعرش در او اثر گذاشته و مورد پسند و استقبال وی قرار گرفته است همین است که در سال ۱۱۰۴ هنگام کتابت نسخه وفات یافته و نسخ از وی با جمله «رحمه الله» یاد کرده است.

اما آنچه این احتمال را تأیید میکند و این حدس را بایقین قرین می‌سازد، سندرجات مجموعه‌ایست خطی بنام «لطایف الخیال» از سید محمد صالحی رضوی، متولی موقوفات دربار صفوی در بیش از ۷۰۰ صفحه با خطی خوش و قطع رحلی، متعلق با اوایل قرن دوازدهم مضبوط در کتابخانه مدرسه عالی استاد مطهری (سپه سالار سابق) بشماره ۲۷۳۰ که در اولین صفحه آن ده بیت با قافیه‌های مجانس از «خالصای استرآبادی» زیب دفتر شده، سه بیت آن چنین است:

ای شده نام تو زیب هر کتاب گویم از حسن تو دارد هر که تاب

شمع رویت چرخ را پروانه کرد عالمی را سوخت و پروا نکرد

تا آنجا که گوید:

هر که زین گفتار خالص در شکست تاقیاست باد در کارش شکست

در یکی از صفحات این مجموعه چنین آمده است:^۲ «ادیب صابر»

۱- رجوع فرمایند بفرهنگ سخنوران (اثر مرحوم دکتر خیام‌پور) ذیل کلمه «ادیب»

۲- در این مجموعه که ظاهراً مقارن با همان نسخه «تحفة العالم» نوشته شده است. اشعار

دیگری از خالص استرآبادی درج شده که بیشتر آنها در شرح حال خالص نقل گردیده است. (رک مقاله

سابق الذکر مندرج در مجله دانشکده ادبیات سال ۲۳ ش ۳ ص ۲۱۰)

چنین شنیدم که لطف ایزد بروی جوینده درنبتند دری که بگشاید از حقیقت براهل عرفان دگر نبندد
ادب نگهدار اگر ادیبی بسینه ریشان مکن تکبر که سربلندی و خود پسنندی گذر برآه سحر نبندد
بنابر این جای تردید نیست که این ادیب صابر شاعری بوده است بجز ادیب صابر
ترمذی مشهور که در قرن ششم می زیسته و هم بجز ۶-۲ تن شاعرانی که «ادیب» تخلص داشته اند.
هر که بوده شاعری سخندان و خوش طبع و نغز گفتار بوده و در قرن یازدهم می زیسته و
نام وی در فرهنگ سخنوران و تذکره هائی که در دست است نیامده. بامید آنکه روزی شرح حال
و آثار و اشعارش پیدا شود و در دسترس علاقه مندان قرار گیرد.
اینک تمامی قصیده خالص استرآبادی که در مجموعه تحفة العالم ثبت افتاده است
در زیر نقل می شود:

- ۱- شبی شنیدم که هر که شبها نظر زفیض سحر نبندد
ملک ز کارش گره گشاید، فلک به کینش کمر نبندد
- ۲- کسی که باشد ز صبح خیزان محال باشد که صبح وصلش
ز غنچه گل شکر نخندد ز آب شبنم گهر نبندد
- ۳- دلی که باشد ز شب نشینان عجب نباشد اگر که مردم
بکوی جانان دعای خود را به بال مرغ اثر نبندد
- ۴- اگر خیالش بدل نتابد سخن نگویم چنانکه طوطی
جمال آئینه تابیند سخن نسازد خبر نبندد
- ۵- بر شهیدان کوی عشقش به سرخ روئی علم نگرود
به رنگ لاله کسی که داغ غمش بلخت جگر نبندد
- ۶- کجا تواندم از مقامات عاشقی زد کسی که مردم
بیاد کویش زناله کردن چونی بصدجا کمر نبندد
- ۷- بگو بخواجه که سیم وزر رانگاه دارد ولی بشرطی
که وقت بخشش برهن آسا بسینه نقش حجر نبندد
- ۸- در این قصیده من و ثناهای شهر یاری که وقت همت
چو کیسه خود را گره نسازد چوسکه خود را بزر نبندد
- ۹- شه خراسان که بی رضایش علی موسی که بی ولایش
سخن زد لها برون نیاید صدف بدریا گهر نبندد
- ۱۰- چنان رضایش بحق موافق که بی رضایش بنظم عالم
هوا نجند، فلک نگرود، قضا نگیرد، قدر نبندد
- ۱۱- بغیر حکمش سوای لطفش و رای فیضش بدون عدلش
سحر نخندد، صبا نرقصد، چمن نروید، شجر نبندد

- ۱۲ - سحاب فضلش چهارموسم اگر نبارد بهصفحه دهر
بهندنای قلم نروید به مصر تنگ شکر نبندد
- ۱۳ - بدون رایش شه کواکب بهر سحرکه بهیکه تازی
علم نگردهد سنان نگیرد زره نبوشد سپر نبندد
- ۱۴ - ششی که فردا کند خیال قتال دشمن شه مخالف
چنان گریزد که از توهم بخود یراق سفر نبندد
- ۱۵ - پی شیبخون خیل خصمش اگر تابد بچرخ شبها
سماک راسخ سنان نگیرد مجره تیغ دوسر نبندد
- ۱۶ - شهی که خواهد زملک گیری هفت کشور علم برآرد
چوصبح صادق بدون مهرش لوای فتح وظفر نبندد
- ۱۷ - اگر نبارد سحاب فیضش به بوستانهای هفت کشور
بهیج باغی گیانروید بهیج شاخی ثمر نبندد
- ۱۸ - پی شکست سپاه خصمش اگر نباشد همیشه دریا
بخود زسوج وحباب هردم زره نبوشد سپر نبندد
- ۱۹ - زهی سروت که روزهیجا اگر غنیمی شود گریزان
پیش تازد کمین نسازد رهش نگیرد گذر نبندد
- ۲۰ - سخوشا سمند جوان پسند زمانه گرد جهان نوردش
که رخس رستم بجلوه او بخویش بال هنر نبندد...
- ۲۱ - فلک مثالی ملک خصالی براق عزیمی ستاره سیری
که در مسیرش شهاب ثاقب به تیراندیشه پر نبندد
- ۲۲ - زشوخ وشنکی ودلربائی برنگک طاوس باغ جنت
کسی که بیند بجلوه او را دگر زحیرت نظر نبندد
- ۲۳ - همیشه یارب بود مبارک بزیر زین خجسته فالت
چنانکه هرگز سوار خصمت باسب زین ظفر نبندد
- ۲۴ - شهاشندیم زیوالفضولی بهرزه گفتا که طبع خالص
باین فصاحت سخن نگوید بدین نجابت گهر نبندد
- ۲۵ - کمال عارف ز نقص جاهل چه باک دارد که آب دریا
بخوردن سگ نجس نگردهد خطا بسیل خطر نبندد
- ۲۶ - درسمانی زهر محیطی برون نیاید چنانکه هرگز
طلازکان شبه نخیزد گهر از آب شمر نبندد

۲۷- درین زمانه که هر کریمی بدان مثابه خسیس گشته
که آب راهم دمی ننوشد در سرا را اگر نبندد

۲۸- درین قصیده دعوت گویم چنانکه گوید «ادیب صابر»
«کسی که بندد کمر بکینت میان مردان کمر نبندد»

۲۹- من و ثناهای شهر یاری کرم گساری که دست جودش
بوقت همت چو برگشاید در خزائن دگر نبندد

۳۰- ز شوق مدحش اگر نباشد یقین که هرگز درین گلستان
باغ طبعم گلی نخندد به نای کلکم شکر نبندد

۳۱- ز بس که فیض تو عام گشته بهر که بینم شده است شاعر
و گرنه هرگز درین گلستان بهیچ باغی ثمر نبندد

بی مناسبت نیست یادآوری شود که بیتهای تمامی قصیده در صفحه ۳۱ نقل شده ولی در صفحه ۱۲۱ بیتهای ۱۵ و ۱۷ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ نیامده است. در پاره‌ای ابیات نیز اختلاف و تغییرهایی بسیار مختصر بایکدیگر دیده میشود که محتملست از کاتب نسخه باشد. آخرین نکته‌ای را که البته باید متذکر شد آنست که از مضامین ابیات و ارتباط معنی آنها با یکدیگر چنین برمیاید که این قصیده بدین صورت که درین مجموعه نقل گردیده تمام نیست و در پیوند معانی گاهی گسیختگیهایی بنظر می‌رسد. ولی هرچه هست از نقل آن با همه نقائص در نزد اهل ادب حقیقتی روشن شده و اشتباهی رفع گردیده است.

خالص، چنان که در شرح حالش آمده است از شیعیان خالص اهل بیت بوده و در مدح خاندان پیغمبر و شاه اولیاء و علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء اشعاری سروده است. خالص نجیب نام داشته و گاهی در شعر از نام خود بجای تخلص استفاده میکرده است بدین سبب اشعاری با تخلص «نجیب» یا «نجیبا» از وی دیده می‌شود.

از آن میان غزل بدیع و دلکشی است که در صفحه ۵۲ مجموعه تحفة العالم نوشته شده بمطلع:

دارم بتی بجلوه دل سنگ آب کن از عکس خویش آینه عالیجناب کن
و در آخر میگوید:

ست از می رقیب و گزک از نجیب خواه ساغر ز غیر گیرودل ماکباب کن

برخی از ماخذ: نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۴۴۶۰ که

در این مقاله گاهی تحفة العالم نامیده شده. نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) متعلق باوایل قرن دوازدهم از سید محمد صالحی رضوی متولی موقوفات در دربار صفوی مضبوط بشماره ۲۷۳۰ - (و این لطائف الخیال بجز کتابیست که اخیراً بدین نام بچاپ رسیده است). دیوان صفای اصفهانی بتصحیح احمد سهیلی خوانساری - برگگی از صفای اصفهانی گرد آورده آقای دکتر مصفا - و باز از ایشان قندپارسی نمونه های شعر در چاپ ۱۳۴۸ صفحه ۵ و چاپ دوم جزء دوم صفحه ۱۵۱ - نشریه اختصاصی گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران سال ۱۳۶۱ شماره ۱ صفحه ۶۳ - از صبا تانیمای تألیف آرتین پور - ج ۲ ص ۱۵ - فرهنگ سخنوران و سایر تذکره ها...

علاج گناه*

پيامبرگرامی که درود خدای برروانش باد فرمود: هردردی را دوائیست که چون بآن برسد درد باذن خدای تعالی بهبود پذیرد^۱.

در امثال نیز آمده است که خدا اگر درد داده است دوايش را هم داده است. بدین سبب اهل ادب بنابکشی ذوق و تمایل بحسن بیان، این حدیث نبوی را باظرافهای ادبی درهم آسیخته، گاه داروهائی شفا بخش و معجونهای لذیذ و دلپذیر از آن درست کرده اند که طبیعت آدمی هرچه هم «بددوا» یعنی کج سلیقه و بی ذوق باشد باز هم کم و بیش رغبتی بخوردن آنها نشان میدهد.

چنانکه برخی از ظریف طبعان و خوش ذوقان برای معالجه عاشقان خسته داروهائی ساخته و نسخه هائی فراهم آورده اند که بیشتر آنها با ظرافتها و لطف ادبی نیز درآمیخته است. سه نسخه از آنها تاکنون بنظر نگارنده رسیده است که در اینجا سربحث و نقل هیچیک از آنها نیست. آنچه را که اکنون میخواهیم از آن سخن بمان آوریم، علاج گناهست و ذکر نسخه های آن که تاکنون بدست آمده، و شیوه های گوناگون معالجه آن. قضا را غالب آنها مأخوذ و مقتبس از آیات قرآن و احادیث پیغمبر اکرم و پیشوایان اسلام است. ونص حدیث بطوری که در کتب احادیث منقولست چنین میباشد: «لکل داء دواء و دواء الذنوب الاستغفار» که ترجمه آن پیارسی چنین است: هردردی را دوائیست و دواي آسزش گناهان استغفار است، یعنی طلب مغفرت از خدای آمرزنده سهربان. اما این استغفار اگر از روی اخلاص و صفای باطن کرده نشود و در بیان آن دل بازبان یکی نباشد. اگر هزار بار هم گفته آید قیل و قال و گردش زبانی بیش نیست. و اثری از آن ظاهر نخواهد شد. بل باید گنهکار را نخست حالت پشیمانی از گناه حاصل شود و خود را از آنچه کرده سخت نادم و زیانکار بیند و ازین دندان تصمیم به ترك آن گیرد، تا گناه او در مقام بخشش قرار گیرد. و توفیق چنین توبه ای گنه کار را آن گاه میسر شود که از درگاه حضرت باری طلب بخشش کند. و صفحه خاطر را از غبار گناه با شکر حسرت بشوید و به صیقل پشیمانی و توبه تیرگیهای معصیت را از آئینه دل بزدايد و پیوسته «رَبَّنَا ظَلَمْنَا» گوید و طریق بندگی پوید. اگر چنین کند و در بکارستن این دوا مداومت دهد، امید هست که باتوکل حضرت ذوالجلال از این بیماری جانکاه رهایی و خلاص یابد. آن سخنگوی پارسی این مضمون را چنین ادا کرده است

درد گنه را نیافتند حکیمان جز که پشیمانی ای برادر درمان

اکنون علاج گناه را در نسخه هائی چند از پیشینیان که از کتابهای مخطوط و سفینه های

* این مقاله نخستین بار در روزنامه اطلاعات (۶۳/۴/۱۱) چاپ شده است

۱- لکل داء دواء فاذا أصيب دواء الداء بری باذن الله تعالی. (نهج النصاحه بتصحیح

مرحوم ابوالقاسم پاینده شماره ۲۲۵۲ ۲- نهج النصاحه شماره ۲۲۵۳

کهن منقولست در زیر درج میکند.^۱

«آورده اند که عارفی نزد طبیب آمد و گفت داروئی که علاج گناه باشد بگو، طبیب حاذق بود وزیرك. تأمل کرد و گفت: بگیر برگ صبر و بیخ فقر و هلیله تواضع و لیلله خشوع را و درهاون توبه بکوب و بدست توفیق بسای و در دیگ عصمت افکن و باتش محبت بجوشان و بحریر فکر بیالای و در جام رضا کن. چاشنیی از ورع برنه. و بکفجه استغفار بگیر، و بلب توکل بازخور تا عارضه عصیان به شود.

نسخه دیگر

آورده اند که روزی شیخ شبلی از تیمارخانه بغداد میگذاشت. طبیبی را دید که دیوانه ای را بسته علاج میفرمود. حضرت شیخ پیش طبیب شد و گفت شربت گناه چیست؟ طبیب عاجز شد هیچ نگفت. دیوانه گفت پیش آی تا جواب ترا بگویم. شیخ نزد دیوانه شد، گفت برو تخم تواضع و برگ پشیمانی و بیخ نیازمندی و میوه نداشت و اشک حسرت را درهاون توبه بنه و بدسته «ربنا» بکوب و یاب نداشت حل کن و در دیگ دل بریز؛ و باتش محبت بپز و با کفجه عبادت برهم زن و در قدح عشق ریز؛ و بکتان «سبحان الذی اسری» بیالای؛ و قند محبت اهل البیت بر آن داخل کن و در طباقچه «الحمد لله» بنه. هر سحرگاه اگر نوش کنی، باشد که از مرض شفایابی. این نسخه ای را که آن دیوانه بشبلی داد، در آن نکته هائی ظریف نهفته است که براهل ادب پوشیده نیست. و نیز «ربنا» اشارتست بآیه شریفه «ربنا ظلمنا انفسنا و ان ...»^۲ که ترجمه ظاهر آن چنین است: «پروردگارا، ما بخوشتن مسم کردیم. اگر ما را نیاسری ویرما رحمت نیآوری، هرآینه ما از زیانکاران خواهیم بود و «سبحان الذی اسری» اشارتست بمعراج نبی اکرم (ص) که از عروج انسان بصفای باطن و معراج کمال او سخن رانده است. شاعری در این معنی خوش سروده است.

یارب چو بخوانیم «سمعنا» گویم فرمان تو را بجان «اطعنا» گویم

برمن تو بفضل اگر «غفرنا» گوئی من آیم و «ربنا ظلمنا» گویم

و اکنون که سخن بدین جای کشید، ذکر این حکایت را نیز در باب علاج گناه بی-مناسبت نمی دانم که نویسنده ای در آن بگونه دیگری غیر از دو حکایت سابق الذکر بعلاج گناه پرداخته است. و از راه دیگری گناهکاران را بتوبه و انابه واداشته است.

یکی از بزرگان دین روزی با اصحاب خویش بصحرا بیرون آمد. جمعی از جوانان را دید که بمیخواری و نی نوائی مشغولند. سریدان گفتند ای شیخ دستوری ده تا که برویم و برایشان امر بمعروف کنیم و آنان را از اینکار منع کنیم. شیخ گفت شما باشید تا من بروم و بدین امر قیام

۱- بیاض سعینای اردو بیادی ص. ۴۲ بشماره ۲۵۹۱ ۲- آیه ۲۲ - از سوره اعراف

نمایم. ایشان گفتند رواباشد. پیر نزدیک جوانان آمد و گفت: السلام علیکم. ایشان همه برپای خاستند و گفتند دانستیم که آمده‌ای تا اسیر معروف کنی و ما را از این گناه براه توبه خوانی.

قدحی بدست او دادند و گفتند تونیز با ما در این قدح موافقت کن، آنگاه جمله توبه کنیم. گفت چنین باشد و قدح بردست نهاد و گفت نه عادت شما آنست که هر کس قدح در دست گیرد، بیاد مطلوبی خورد؟ و مرا نیز شاید که بیاد یکی بخورم. ایشان گفتند شاید پیر قدح بر دست گرفت و گفت این بیاد روزی که تنهای ما را بخاک سپارند و جانهای ما را باقی اعلی بر آرند و میراث ما را میراث خوارگان برند. و بیاد روزی که ما را بر آن سریر عریان نهند و منادی ندا کند که کجاست آن تن توانای تو و کجاست آن زبان گویای تو و بیاد روزی که ما را بر آن مرکب چوبین عریان بخوابانند و از جانبی ندا کنند که ای برادران و ای خواهران و ای اهل خاندان و خویشتان من زنه‌ار دنیا شمارا نفریبد، چنانکه مرا فریفت. و زندگانی دنیا شما را بازیچه قرار نهد چنانکه مرا قرارداد. و یاد آن روزی که ما را در آن گورتنگ و تاریک بخوابانند و خاک گور بزبان حال گوید: من خانه تاریکیم. من خانه تنهاییم. من خانه ترس و وحشتم، من خانه بی‌کسی و غربتم و یاد آن روزی که ندا آید: «اسروز روزیست که سپید شوند و رویهائی وسیاه شوند رویهائی»^۱ و ماندانیم که از کدام گروه باشیم. و یاد آن روزی که حق تعالی فرماید: اما آنکه نامه‌اش بدست چپش داده شود و اما آنکه نامه‌اش بدست راستش داده شود^۲ و ماندانیم که نامه‌ما بدست راست دهند یا بدست چپ و یاد آن روزی که ملک تعالی گوید «میگذاریم ترازوهای عدل و داد را برای روز قیامت»^۳ و ماندانیم که کفه طاعت ما گران تر آید یا معصیت ما و یاد آن روز که خدای تعالی گوید «گروهی در بهشت باشند و گروهی در دوزخ»^۴ و ماندانیم که ما را سوی بهشت برند یا سوی دوزخ»

چون سخن شیخ بدین جای رسید فریاد از آن جوانان برآمد گفتند ای شیخ ما خواستیم که ترا از شراب دنیا مست کنیم تو ما را از شراب عقبی مست کردی و ما را از ارتکاب گناه پشیمان ساختی. اگر توبه کنیم خدای تعالی توبه‌ما را قبول کند یا نه؟ پیر گفت خدای سبحانه و تعالی فرماید «او کسی است که میپذیرد توبه را از بندگانش و در میگذرد از گناهان و میداند آنچه آنان میکنند»^۵. خاقانی فرماید:

ای خواب‌رفته قافله عمر رفت خیز عجل بدرك قافله العمر لاتنم
بگذشت عمر و دانه طاعت نکاشتی اکنون چه سود آه و فغان کردن ازندم

۱- اشارتست بآیه شریفه ۲۲ از سوره آل عمران
۲- اشارتست بآیه ۹ سوره
۳- آیه ۷ سوره انبیاء
۴- آیه هفتم سوره شوری
۵- آیه ۲۵ سوره شوری

کم مانند از حیات و گناه از قیاس بیش مسکین کسی که نیست جز اینش زبیش و کم
در این مقام سزاوار است تا بخشی نیز از مسائل روز بمیان آورد و از آنان که گنهکاران
و آلودگان را در بند زندان کرده اند، و قصد تهذیب و اصلاح آنان را دارند و در زندانها و ندامتگاهها
با پند و اندرز و تذکار و تهدید و تشویق آنان را توبه میدهند و از کار زشت باز میدارند، سخن گوید
که این همه نیز روا و بجاست و هر یک در حد خود راهی است از برای ترک گناهان و مقدمه ایست
برای پیداشدن چنان حالات که پیشینیان گفته اند یعنی توفیق توبه و انابه*.

مأخذ: قرآن کریم. نهج الفصاحه چاپ ابوالقاسم پاینده - ینبوع الاسرار فی نضائح
الابرار با مقدمه و حواشی نگارنده چاپ انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۶۰ - نسخه خطی سفینه
معینای اردو بادی از قرن دوازدهم مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۲۵۹۱ -
دو حکایت نخستین در «علاج گناه» ظاهراً از آثار و افکار نویسندگان عهد صفویه است و تا کنون
در جائی بطبع نرسیده است. ولی حکایت اخیر را فقط در کتاب ینبوع الاسرار ص ۲۱۸ دیده ام.
این حکایت با تغییر و تلخیص و ترجمه آیات قرآن کریم درج شده.

* نقل این مقالات که قبلاً در جراید و روزنامه ها بطبع رسیده، در اینجا گاهی با مختصر
تغییر و تلخیصی انجام شده است.

سخن آخر

این کتاب که در آن همه جا سخن از عیب دیگران رفته است، شاید که خود نیز از سهو و خطا و لغزش و اشتباه عاری نباشد. و در برخی از عبارات و مطالب آن خرده ها و ایرادهائی بدیده آید؛ از سهو و نسیان و زیاده و نقصان و گفته های پریشان و تعقید عبارات و ضعف اشارات و نارسائیهای جملات و توضیح و اضمحلت و تکرار مکررات و اطنابهای سمل و ایجازهای سخل و غلطهای مطبعی و کج تابیهای مخصوص و بالاتر از همه اختلاف سلیقه ها که در مسائل ادبی گاهی بظهور میرسد. خاصه در نزد سالخوردگان و پیروان سنتها و جوانان نوجوی نسل معاصر و عیوب دیگری که بدانها خدا داناست.

چنانکه در پایان کار مشاهده گردید که برخی سهوها و اشتباهات در خلال کلمات و عبارات پدید آمده، یا غلطهای مطبعی بهنگام تصحیح از نظر گریخته و بدیده نیاسده، و سبب گردیده تا غالب عبارات وافی بمعنی و مراد نباشد و گاه نیز بر خلاف مقصود و مغایر با آن بنظر آید و یا نقطه و حرفی کم و زیاد گردد، و در ک مطلب را پیچیده و دشوار نماید..... همچنین نقطه و ویرگول نیز در موارد عدیده بجای خود ننشسته. گاه این بدان یا آن بدین بدل گردیده. گیومه و پراکنش بیجهت باز و بسته شده، ارقام و شماره های متن با مطالب ذیل صفحات مطابق نیفتاده، و غیره و غیره و غیره.

امید است که خوانندگان ارجمند این گونه ایرادها و هر خرده و ایراد دیگری را که ببینند، بهرنحوه که مقتضی و صلاح دانند اعلام و گوشزد فرمایند. شاید که در حصول مقصود، یعنی اصلاح و بهبود زبان فارسی، که منظور و مطلوب همه ماست توفیق بیشتری بدست آید.

نکته دیگر آنکه اگر در مبحث انشاء و ترجمه بنویسندگان و مترجمان مبرز معاصر کمتر اشارتی رفته و بیشتر نام رفتگان و درگذشتگان بیان آمده است، این نه نشانه بی اعتنائی بمقام والای علمی و آثار نفیس آنانست، بل چون آن زنده نامان اکنون رخت از جهان بسته و دست از حیات شسته اند (و هم بجهت دیگری)، ذکر نام و سعی در نشر آثار آنان را بصلاح و صواب اولی دید.

باشد که از من و تو شود یسار روزی که از من و تو اثر نیست

از طرفی این زندگان مغتنم الوجود که با نشر آثار ارزنده خود زبان فارسی را رونق و نظامی بسزا می بخشند، خود بهترین معرف خویشند و نام خود و زبان فارسی را همواره جاودانه خواهند ساخت. ان شاء الله الحمد لله رب العالمین و لا و آخراً

۱- پیاره ای از آنچه بنظر رسیده در برگی جداگانه اشارت گردید و از ذکر برخی غلطها که خوانندگان خود بدانها توجه خواهند داشت چشم پوشید. مانند «این» که مکرر «این» شده، یا «غیر مملووظ» که «غیر مملووظ» بچاپ رسیده، ۰۰۰ در طبع دوم کتاب ضمن تجدید نظری که بعمل آورد. تا آنجا که دیده شد این غلطها اصلاح گردید.

فهرست برخی از مآخذ و مقالات*

- آریان پور- دکتر حسین: کتاب تدارك پژوهشنامه. از انتشارات دانشکده الهیات
 آرین پور- یحیی: کتاب از صباتانیا (دو جلد) چاپ شرکت سهامی کتابهای جیبی
 اقبال آشتیانی - عباس: مقاله فارسی ساختگی (مجله مهرش ۶ س اول) - مقاله
 (گذشتن و گزاردن) مجله یادگارش ۲ سال ۱۳۲۴ - و مقالات دیگر
 باطنی - دکتر محمد رضا تقدی بر کتاب - (مجله آدینه خرداد ۱۳۶۷ و بعد از آن
 ابوالقاسمی - دکتر محسن: در باره زبان فارسی (چند مقاله در باب زبان شناسی) سخن
 مرداد و مهر ۴۸ - کلمات عربی در زبان فارسی (اطلاعات ۲۷ مرداد ۶۶)
 بهار محمد تقی: سبک شناسی ۳ جلد - بهار و ادب فارسی چ ۱ و ۲ (مقالات نثر فارسی
 دستور ادبی) - دستور زبان پنج استاد
 بهمن بیگی - محمد: مقاله (مجله آینه س ۱۳ ش ۱ ص ۸۲)
 بهمنیار - احمد: خطابه برای ورود بفرهنگستان، مندرج در لغتنامه
 تبلیغات و انتشارات - (اداره کل): آرایش و پیرایش زبان چاپخانه ایران سال ۱۳۱۹
 (مؤلف نامعلوم)
 تجلیل - دکتر جلیل: رساله ای در استعاره. آرام نامه ص ۲۳۷ از انتشارات انجمن
 استادان زبان فارسی
 ترجمه اسرارالبلاغه (از انتشارات مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران) - ترجمه
 الغدیر (از انتشارات بنیاد بعثت)
 جمالزاده سید محمد علی: مقاله اصلاح املاء رسم الخط فارسی (مجله دانشکده ادبیات
 س ۱۲ ش ۳ ص ۳۱۱) فارسی شکر است (از کتاب یکی بود یکی نبود)
 حاکمی والا - دکتر اسمعیل: مقالات « ضرورت داشتن رسم الخطی واحد » و « وضعیت
 زبان فارسی در حال حاضر » (مندرج در روزنامه اطلاعات ۶۶/۵/۲ و ۶۵/۳/۶ - کتاب ادبیات
 معاصر ایران (از انتشارات رز)
 خانلری - دکتر پرویز: مقاله نویسندگی (سخن س ۹ ص ۸۳۳) - درس فارسی
 مقالاتی در باره زبان فارسی سخن آذرودی ۱۳۳۹ تاریخ زبان فارسی (کتاب) از انتشارات
 بنیاد فرهنگ

*- در این فهرست از ذکر نام دیوان شاعران و تذکره ها و کتب لغت عربی و متون
 تاریخی و ادبی بسیاری از مآخذ مشهور دیگر خودداری شده، وغالباً با اشاراتی که در ذیل صفحات
 گردیده اکتفا شده است.

خرم‌شاهی - دکتر بهاء‌الدین: مقاله « زبان معیار » .. (روزنامه اطلاعات . ۶۵/۴/۱)
خطیبی - دکتر حسین: کتاب فن‌ثر در ادب پارسی ج ۱ (چاپ سال ۱۳۶۶)
خطیب وهبر - دکتر خلیل: دستور زبان فارسی (حروف اضافه و ربط) چاپ سال ۱۳۶۷ -

از انتشارات سعدی

خوئی حسن بن عبدالمؤمن: کتاب «غنیة الکاتب» از انتشارات دانشگاه آنگارا
خیام‌پور - دکتر - عبدالرسول - سلسله مقالات «غلطهای مشهور» نشریه دانشکده
 ادبیات تبریز سال ۱۳۲۹ - فرهنگ سخنوران

دائی جواد - رضا: دستور زبان فارسی. از انتشارات کتابفروشی تأئید اصفهان
دهخدا علی اکبر: لغت‌نامه . یادداشت‌های دهخدا در لغت‌نامه.
رستگار - دکتر منصور - آموزش زبان فارسی پیش از دانشگاه (انتشارات وزارت علوم
 سال ۱۳۵۰)

رشید یاسمی غلامرضا: ادبیات معاصر ایران (چاپ ابن‌سینا سال ۱۳۱۶) - دستور
 پنج‌استاد.

ریاحی - دکتر محمد امین: نفوذ زبان فارسی در قلمرو عثمانی (مجله دانشکده ادبیات
 دانشگاه تهران فروردین ۱۳۵۰) - مرصاد العباد (مقدمه و حواشی) چاپ بنگاه ترجمه و نشر
 کتاب.

زرین کوپ - دکتر عبدالحسین: « با کاروان حله » (انتشارات علمی چاپ سال ۱۳۴۷
مبهر - محمد تقی (لسان‌الملک): براهین العجم باتصحیح و تحشیة دکتر سیدجعفر
 شهیدی.

سجادی سید ضیاء‌الدین: «غلطهای مشهور» مندرج در مجله رادیو تیرماه ۱۳۳۷ و
 خرداد ۱۳۳۸ - در مکتب استاد (از انتشارات کتابفروشی فروغی سال ۱۳۴۵)
سیف‌الدین محمود محلاتی: کتاب «قندپارسی» در مقدمات زبان فارسی (چاپ بهمنی
 سال ۱۳۴۱ قمری مطبعه مظفری

شمس قیسی رازی - مؤلف المعجم فی معانی اشعار العجم - بتصحیح استاد مدرس رضوی
شهیدی - دکتر سیدجعفر: ادبیات فنی و تعهدما در مقابل آن (مجله دانشکده ادبیات
 سال ۲۴ ش بهار و تابستان ۵۶) - لغت‌نامه - حواشی براهین العجم
صفا - دکتر ذبیح‌الله: نثر فارسی. از آغاز تا عهد سلاجقه (چاپ کتابخانه ابن‌سینا) -
 آئین سخن (مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر سال ۱۳۳۰)

فرشیدپور - دکتر خسرو: تأثیر ترجمه در زبان فارسی (مجله فرهنگ و زندگی س ۲۳) -
 زبان معیار (مجله تماشا)

فروغی - محمدعلی: آئین سخنوری - (چاپ سال ۱۳۳۰، کتابخانه دانش)

فقیهی - علی اصغر: دستور اسلاء و انشاء چاپ دوم قم ۱۳۴۳

قریب میرزا عبدالعظیم: دستور زبان فارسی - دستور پنج استاد و...

کسروی سیداحمد: «خاورویاخر» مجله ارمغان س ۱۱ ش ۴ سال ۱۳۱۰

کمال الدین خوارزمی - حسین: ینوع الاسرار فی نصائح الابرار (با مقدمه و حواشی و تصحیح نویسنده این کتاب) از انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.

کیا - دکتر محمدصادق: کتاب «قلب» در زبان فارسی (از انتشارات دانشگاه تهران) مقاله ای در همین موضوع (مجله دانشکده ادبیات تهران س ۴ ش ۴)

مشکور - دکتر جواد: نصاب الصبیان (با تصحیح و تعریب و ملحقات)

مصفا - دکتر مظاهر: راهی ازین بست. درباره خط فارسی (چاپ اتحاد سال ۱۳۴۳)

معین - دکتر محمد: لغت نامه دهخدا فرهنگ معین - برهان قاطع با تصحیح و حواشی و مقدمه آن و مقالات مندرج در این فرهنگها - قاعده های جمع و وو

مقدم - دکتر محمد: «زبان فارسی و آموزش آن» (آموزش زبان و ادبیات فارسی - از انتشارات وزارت علوم آذربایجان ۱۳۵۰)

مقربی - دکتر مصطفی پیشنهادی برای یکسان شدن خط فارسی (مجله آموزش و پرورش ش ۱۰ س ۳)

متینی - دکتر جلال: نمونه هایی از اثر نصیح معاصر دو جلد چاپ سال ۱۳۳۸ ج ۱ و ۲ (۱۳۵۷ ج ۲)

معینای - اردوبادی: سفینه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی

منفع میرزا ابراهیم - کتاب علم و ادب (در باب خطا به ترجمه و نگارش) چاپ کتابفروشی تأیید اصفهان

میروی - مجتبی - هانزده گفتار «گفتار هشتم و دهم در باب ترجمه» - از انتشارات دانشگاه

تهران

میهنی - محمد بن عبدالخالق - دستور دبیری (از انتشارات دانشکده الهیات دانشگاه

انکارا)

نظمی - دکتر حسین: آئین نگارش (چاپ دوم ۱۳۵۲)

نفیسی-سعید: مقاله «روش تجدد در زبان و ادبیات فارسی» و مقاله «زبان ناگزیر از عاریت گرفتن است» (مجله آینده ش ۶ ص ۳۲۷-کتاب: «درمکتب استاد» (چاپ دوم سال ۱۳۴۴ کتابفروشی عطائی)

نوابی-دکتر داود: تاریخچه ترجمه، فرانسه بفارسی در ایران... (چاپ ۱۳۶۳)

هدایت-رضاتلیخان: مدارج البلاغه (مطبعة شیراز چاپ سال ۱۳۳۱ قمری)

هروی-محمدحسن: دستور حسن (چاپ سال ۱۳۱۰ مشهد)

همائی-جلال الدین: خطابه استاد برای ورود بفرهنگستان (مقدمه لغت نامه)-مصناعات ادبی-دستور پنج استاد....

یوسفی-دکتر-غلامحسین: مقاله «زبان ما و زبان فردوسی» (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد سال ۱۰ ش ۴ زمستان ۱۳۵۳-کتاب «کاغذ زر» (از انتشارات یزدان) «فایده انیس بازبان فارسی در ترجمه»

فهرست مطالب و مندرجات

سرآغاز	۱-۴	درست نویسی کلمات - رسم الخط
تقسیم مطالب	۵	نوشتن کلمات مرکب
کلمات دخیل	۵	کلماتی که با «آ» آغاز میشود
راشناختن آنها	۶	«ب» تأکید
حروف مخصوص عربی و فارسی	۷	«ب» حرف اضافه
اشکال در شناختن کلمات عربی و فارسی	۷	توضیح درباره «ب»
تلفظ صحیح برخی از کلمات و		«ای» حرف ندا
تغییرهایی که در فارسی یافته اند	۷	«را» علامت مفعول صریح
تحقیقات مرحوم دکتر خیام پور	۹	«ها» علامت جمع
تحت - فوق - بین	۱۰	پساوندها
غلطهای مشهور و رعایت قواعد		کلمات مختوم به «ها» ی غیر ملفوظ
زبان (نظر مرحوم بهار)	۱۱	تلفظ کلمات: خاندان و.....
جمع کلمات فارسی به «ات»	۱۱	همزه «ه» بجای «ی» در حالت
و «ین»		اضافه
تنوین و تائی تانیث در کلمات		
فارسی	۱۱	
ساختن مصدر بسیاق عربی	۱۱	حروف مهمله و معجمه
زدودن و سرودن	۱۳	حروف معانی و مبانی
گرام یا گرامی	۱۳	حروف شمسی و قمری
«ال» بر سر کلمات فارسی	۱۴	حروف متماثل و متقارب
تلفظ صحیح برخی از کلمات	۱۴	حروف ملفوظی و مکتوبی
له و علیه - اقلا و اکثراً	۱۴	حروف ملفوظ غیر مکتوب
باسمه تعالی	۱۴	دو - توجانه ...
هفده و هجده	۱۵	ابراهیم - اسحاق و.....
دو غلو و دو قلو	۱۵	روش متقدمان
استان	۱۵	طاوس - کاوس - داود...
نوین	۱۵	حروف عله
اشک. رشک. خشک...	۱۶	حروف ابثی و ابجدی
مشکل عسکر و مسکر....	۱۶	حروف ابجد و اقسام آن

۴۵	بقیه نقطه گذاری	۲۳	ارقام حروف ابجد
۴۷	است یا هست	۲۳	القاب حروف
۴۹	الف «است» خبری	۲۴	حرف «ت» در فارسی و عربی
۴۹	کسره اضافه بیجا	۲۴	طریق نوشتن
		۲۵	کلمات عربی مختوم بالف
		۲۵	موارد استثناء
		۲۶	طرز نوشتن همزه
		۲۷	شناختن یاء نکره از وحدت
		۲۷	فایده اضافه
		۲۷	وصف یا صفت
		۲۸	فرق اضافه با صفت
		۲۸	افعال لازم و متعدی
		۲۹	فعل معلوم و مجهول
		۲۹	فعل وصفی و شرایط استعمال
		۲۹	طرز استعمال صفت
		۳۱	حذف فعل
		۳۲	چه، که، چه که، هر چه که
		۳۳	چنانکه، چنانچه، اگر چنانچه
		۳۶	راهی ساده برای شناختن...
		۳۷	آینده محقق الوقوع
		۳۸	تتایع اضافات
		۳۹	جمع بستن کلمات مختوم بالف و واو
		۴۰	کلماتی را که نباید جمع بست
		۴۱	انسان، طیر، بشر، دام...
		۴۱	نرمش و پیدایش
		۴۲	گذاشتن و گزاردن
		۴۳	برگزاری مجلس. یا برگزاری...
		۴۴	رموز و علامات اختصاری
			نقطه گذاری
		۴۴	مؤلف دستور دبیری گوید
			برخی الفاظ و عبارات بیجا
۵۰	نقطه نظر		
۵۰	فکر میکنم		
۵۰	در رابطه با		
۵۰	روی او حساب میکنند		
۵۰	با پله رفتن		
۵۱	پیاده کردن		
۵۱	سرویس دادن		
۵۱	فراز		
۵۱	دوش گرفتن		
۵۱	پاراگراف		
۵۱	کانال		
۵۲	ارگان		
۵۲	سری		
۵۲	روال		
۵۲	نرخ افزایش جمعیت		
۵۳	نظر برخی از استادان		
			قسمت دوم
۵۴	ماده (با تشدید یا بی تشدید)		
۵۴	قضات (بی تشدید)		
۵۵	پراوه - غراوه		
۵۵	به بهانه میدهند		
۵۶	مأذنه - پروژن - مشربه		
۵۶	جناب نگه دار		
۵۷	تنگ شکر نه تنگ شکر		

۷۱	مبداء تاریخ - اقسام سال و ماه	۵۷	راکد نه راکت
۷۲	ماههای شمسی	۵۷	سد معبر
۷۲	برجها	۵۸	مشوب یا مشوب
۷۲	ماههای قمری	۵۸	پیکر یا پیکره
۷۲	ماههای روسی	۵۸	سعه صدر
۷۳	هفت فلک	۵۸	عامه (با تشدید میم)
۷۴	نه فلک	۵۸	استمداد طلبیدن
۷۴	فلک اطلس - فلک اعظم	۵۸	کشاف (بر وزن صراف)
۷۴	فلک الافلاک	۵۹	یادآوری - هر آنکه بی هنر
۷۴	سعد و نحس کواکب		افتد نظر بعیب کند
۷۵	مقارنه دو ستاره		
۷۵	خمسه متحیره		
۷۵	چهار سمت	۶۰	اقتصاد یا اتقاد
۷۶	شش جهت	۶۰	جامعه عمل
۷۶	اسهات اربعه (عناصر اربعه)	۶۰	سپهد «قرنی» - نه «قره نی»
۷۶	سوالید ثلاث	۶۰	بالکن نه بالکان
۷۶	هفت برادران	۶۰	ورشونه و رشاب
۷۶	هفت مردان	۶۰	محوطه بروزن مجسمه
۷۶	هفت پدران	۶۱	معدودنه محدود
۷۷	هفت اقلیم	۶۱	خوراک زیبا
۷۷	هفت دریا	۶۱	نطق گسترده
۷۷	هفت اعضا	۶۲	آهنگ شاد
۷۷	هفت سبع	۶۲	نه چندان دور
۷۸	هفت درهفت	۶۲	بخطر
۷۸	هفت ونه	۶۳	قانون کاری
۷۸	هفت دوزخ	۶۲	خود کوچک بینی ... خود ...
۷۸	هفتهای شهور دیگر	۶۳	ناب
۷۸	هشت بهشت	۶۳	شکستن کلمات
	خطوط اسلاسی: خط کوفی - ثلث	۶۴	رای سرگردان
۷۸	رقاع - نسخ - ریحان	۶۶	مختصات زبان فارسی
	تعلیق نستعلیق شکسته		
			لسم دوم

۸۹	نثرین بین	۷۹	تعریب و تفریس
۸۹	مقامه نویسی	۸۰	نشانه های معرب بودن کلمه
۹۰	نثر معاصر	۸۱	نشانه های مفرب بودن کلمه
برخی از اصطلاحات ادبی		۸۱	همه و هر
۹۰	اطناب و اطناب ممل	۸۱	فرق میان دال و ذال
۹۰	ایجاز - ایجاز مغل	۸۲	«چی» علامت نسبت
۹۱	مساوات	۸۲	ضمیر متصل «شین» و «ه»
۹۱	سخن فارغ	۸۳	طرق توسعه زبان (در عربی)
۹۱	سخن متکلفانه	۸۳	اشتقاق (صغیر و کبیر)
۹۱	ارتجال	۸۳	قلب
۹۱	بیت الغزل	۸۴	ابدال
۹۱	بیت القصیده	۸۴	طریقه توسعه زبان فارسی
بخش دوم قسم اول		۸۴	مطابقت فعل با فاعل
۹۲	انشاء - تعریف	شعر و نثر	
۹۲	ارکان انشاء	۸۵	اقسام شعر
۹۲	هنرنویسندگی	۸۵	مثنوی
۹۳	چگونه میتوان موفق بدست نویسی شد	۸۶	غزل
۹۳	۲۰ نکته برای درست نویسی	۸۶	قصیده
۹۵	نکته های دیگر	۸۶	قطعه
۹۵	مطالبی که از شرح آنها نمیتوان گذشت	۸۶	رباعی
۹۶	آل (نمونه نثری ساده)	۸۶	دویتی
۹۸	گلستان سعدی	۸۶	ترجیع بند
۹۹	نمونه های نثر امروز	۸۶	ترکیب بند
۱۰۰	یک جمله حیرت انگیز	۸۷	مسطر. (یادآوری)
۱۰۱	تقدیرات	۸۷	مستزاد
۱۰۳	الفاظ عامیانه و ناهمگون	۸۷	برخی از صنایع شعری (لفظی و معنوی)
۱۰۴	کلماتی ناهمگون در اشعار سعدی	۸۸	نثر و اقسام آن
	وبهار و پروین همدانی	۸۸	نثر ساده یا سربل
۱۰۵	عیب می جمله بگفتی	۸۸	نثر فنی یا مصنوع
۱۰۶	تفاضای یکی از ارباب مطبوعات	۸۸	نثر موزون و مسجع

مقالات از آیت الله العظمی خلیفه السلام
مجله تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۶
بخش سوم مقالات

گزارش نویسی	۱۰۷
خلاصه نویسی	۱۰۹
تصحیح - تألیف - تصنیف	
تصحیح	۱۱۱
تألیف	۱۱۲
تصنیف	۱۱۲
قسم دوم ترجمه	
تعریف ترجمه	۱۱۱
فایده و اهمیت ترجمه	۱۱۴
سیر ترجمه در زبان فارسی	۱۱۴
از مترجمان قرن اخیر	۱۱۵
گروهی از مترجمان	۱۱۶
موارد کاربرد کلمات	۱۱۶
شرایط یک ترجمه خوب	۱۱۸
ترجمه مقید	۱۱۹
ترجمه آزاد	۱۱۹
لطیفه	۱۲۲
اصول اعتقاد	۱۲۴
۱- تدریس فارسی عمومی در دانشگاهها	۱۲۵
۲- زبان فارسی بکجا میرود (درع قسمت)	
قسمت اول (کدام غلط مشهور)	۱۳۴
دوم - غلط مشهور به از تصحیح مهجور	۱۳۶
سوم - اینها شتی است از خروار	۱۳۹
یا نمی از یی است	۱۴۱
چهارم - پاسداری از زبان فارسی	۱۴۳
۳- نثر نوظهور	۱۴۷
۴- فارسی نویسی صحیح	۱۵۲
۵- جدا باید نوشت یا پیوسته	۱۵۹
۶- زبان معیار زبان مردم کوچه و بازار است	۱۶۴
۷- ضرورت داشتن رسم الخطی واحد	۱۷۳
۸- نکته ها و لطائف ادبی	۱۸۹
۹- یک شعر و سه شاعر	۱۹۵
۱۰- علاج گناه	۲۰۳
سخن آخر	۲۰۷
فهرست مأخذ و مقالات	۲۰۸
فهرست مندرجات	۲۱۲

فهرست ملحقات چاپ دوم و سوم

برخی از اظهار نظرهای استادان	ازینبوع الاسرار ۲۲۸
و توضیحات	ترجمه فرمان امام ع ۲۳۱
راجع به (چنانچه)	از منشآت قائم مقام ۲۳۴
راجع به «گذارد»	از امیر نظام گروسی ۲۳۶
برخی از صنایع ادبی	از دکتر شادمان ۲۳۸
نمونه هایی از نظم و نثر فارسی	از فراسری ۲۴۱
از سیاست نامه	اشعاری از سعدی ۲۴۵
از چهارمقاله	از ناصر بخاری ۲۴۶
از تذکرة الاولیا	از خاقانی و نظامی ۲۴۷

تعلیقات

برخی از اظهار نظرها - استاد دکتر غلامحسین یوسفی بیشتر مطالب کتاب را به حوصله و دقتی کامل از نظر گذرانیده نکته ها و دقایق سودمندی را از راه لطف یادآوری کرده است که زبده و خلاصه آنها چنین است :

تمام نقطه هائی را که بجای «ویرگول» گذاشته شده، یا بر عکس مورد ایراد قرار داده و اصلاح کرده است. و این نشانه کمال دقت و سوشکافی ایشانست. همچنین پرازنرها و دو گوشه ها که بیجهت بازو بسته شده، یا نشده، و غلطهای مطبعی و غیر مطبعی و نکته ها و مبهات دیگر را، که بر روی همه انگشت نهاده است.  ابرار در خدمت است

برای استفاده بهتر و بیشتر از مندرجات کتاب «حسن تألیف و تقسیم بندی مطالب» را لازم شمرده و متذکر شده برخی از مباحث درهم است و بعضی مطالب در جای خود قرار نگرفته چنانکه در ص ۸ واژه «بدرود» در ردیف کلمات عربی آمده یا بر روی برخی کلمات بناچار باید اعراب گذاشته شود تا غلط تلفظ نگردد و صحیح کلمه معلوم باشد، ولی گذاشته نشده. یا بحث املا و درست نویسی چند کلمه در مبحثی دیگر بیان آمده (رک او اخر ص ۱۰) - یا طرح بعضی مباحث برای دانشجویان غیر ادبی زائد میباشد (مانند شناختن اقسام حروف و کلمات. یا طرز نوشتن کلمات عربی مختوم بالف و امثال آنها) - یا در مورد تلفظ درست برخی کلمات تکلیف خواننده معلوم نگردیده و نکته های ظریف دیگری امثال اینها.

توضیح - غلطهای مطبعی آنچه بنظر رسید اصلاح گردید. همچنین نقطه ها و پرازنرها و ویرگولها. اما درهم ریختگی مطالب و عدم تقسیم بندی کامل در آنها ناشی از آنست که به برخی نکته ها و مسائل ضمن چاپ کتاب و بعد از تدوین آنها برخورد، چنانکه در حین چاپ کتاب وقتی یکی از گویندگان بر فراز کرسی وعظ نشسته در برابر صدها شنونده کلمه «بدرود» را بضم دوم و «بدرود» تلفظ میکرد. یقین کردم که در محافل دیگر و همه جا به همین صورت آنرا تکرار و ادا خواهد کرد. دریغ داشتم از رواج بیشتر آن غلط جلوگیری نشود. ناگزیر اگرچه کلمه ای فارسی بود آنرا در کنار کلمات عربی آوردم. و چون جای شرح و تفصیل هم نبود بتدکاری مختصراً کتفا کردم نکته های دیگر عموماً نظیر آنست که سوجب آشفته کی مطالب و ضعف تألیف گردیده است. مطالبی که دشوار است غالباً با علامت ستاره (*) مشخص و ستاز شده تا اگر بخواهند بخوانند یا از آن چشم پوشی نمایند.

بتلفظ صحیح برخی از کلمات تا آنجا که لازم مینمود اشاره شده، بعضی اختیاری و برخی الزامی است، و پاره ای اگر رعایت شود بهتر است و معدودی را روانیست تا صحیح آنرا بکار برند، چنانکه گفتن پسر و جوان و گلو امروز نارواست و شنیدن آن نیز بگوشها غریب میباشد.

ص ۱۴ - در مورد استعمال دو لفظ «له و علیه» که نباید بر سر آنها «بر» افزود ولی امروز

فارسی‌زبانان غالباً این نکته را رعایت نمیکنند؛ استاد یوسفی نوشته است «آیا از نوع-اولی تر- و امثال آن نیست؟» یعنی هست و اگر رعایت نکنند با کی نیست.

ص ۱۵- همچنین استاد نوشته است «بجای سه قلو و چهار قلو پیشنهادی بفرمائید». این کار با فرهنگستان است. و اگر بجای «دوقلو» «توام» یا توأمان» گفته شود و بجای سه قلو و چهار قلو «سه گان» و «چهارگان» یا «سه گانه» و «چهارگانه»، شاید که بر نامناسب نباشد.

ص ۱۶- در ورود در باره عبارت «ولی در این مورد هم بقول حافظ برمن و تودر اختیار نگشاد است» نوشته است «سبهم است». آیا منظور اینست که حافظ در اختیار بکار برده است یا غیر آن؟

پاسخ- هر دو هم غرض آنست تا گفته شود حافظ «در اختیار...» و «بر در ارباب میمرود دنیا» گفته است، و هم منظور آنست که بکار بردن آن و ترجیح یکی بر دیگری در اختیار مانهست هرچه ما بنویسیم یا بگوئیم این کلمه غلطست، باز هم کسی گوش بما نمیدهد و همه جا عبارات «درب ورود» «درب را ببندید» «قبلادرب بزنید»... دیده میشود. و در فن بدیع این گونه عبارات یا اشعار را که از آن دو معنی مستفاد شود صنعت «ذوالمعنین» گویند. یعنی دارای دو معنی است و این صنعت «به ایهام» شبیه و نزدیکست. که شرح آنها در ص ۲۲۳- آمده است.

اصلاحات و توضیحات دیگر در برخی از مطالب

غیر از تصحیح غلطهای سطحی و نکته‌های ارزنده‌ای که استادان دکتر یوسفی و دکتر خطیب رهبر و دکتر تجلیل بیان کرده‌اند و شرح برخی گذشت. گاهی نارسائیهائی در عبارات و تعقید هائی در بیان بعضی مطالب دیده شد که برای درک بهتر مطلب و رفع شبهه سزاوار است توضیحاتی درباره آنها داده شود، یا شواهد دیگری بدست آمده که باید نقل گردد. از آن جمله است: ص ۸ می ۱۳- کلمه سجده بفتح و کسر حرف اول هر دو آمده، ولی بعضی آن را برخلاف بضم حرف اول تلفظ میکنند.

ص ۳۵ راجع به «چنانچه» و «چنانکه»

چنانکه بتفصیل گفته شد لفظ «چنانچه» بجای («چنانکه» در آثار پیشینیان سکرر در- سکرر بکار رفته است و «حصر بچند نمونه‌ای که (در ص ۳۴ کتاب) ذکر شد نیست. اینک بموارد دیگر اشاره میشود. یکی از این جمله نسخه‌ایست خطی بنام شیخه که بسال ۸۵۷ هجری نوشته شده در آنجا بقلم و زبان چند نفر از عارفان و بزرگان سکرر این کلمه بکار رفته است. مثلاً در شرایط ذکر خفی مطالبی نوشته و پنج بار لفظ «چنانچه» را بجای «چنانکه» بکار برده است. از

۱- درباره نسخه خطی شیخه، مقاله‌ای تحقیقی از طرف مؤلف نوشته شده که نخستین بار در روزنامه کیهان (دوشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۶۲) بچاپ رسید. چاپ دوم آن در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (شماره‌های ۲۱ و ۲۲ سال ۲۷- بهار ۱۳۶۸ ص ۸۷) میباشد.

جمله گوید: ... سر را آهسته بالا بردن چنانچه سهره‌های پشت راست شده باشد. دیگر گوید: ... سر را فرود آوردن چنانچه سر بنزدیک پستان چپ برسد.

... زبان را در دهان بکلمه طیه... حرکت دادن چنانچه آواز از وی بیرون نیاید. همچنین در نسخه خطی دیگری که از قرن هشتم هجری در دست است و مشتمل بر تفسیر جزو سی‌ام قرآن می‌باشد^۱ لفظ «چنانچه» بسیار زیاد آمده. از جمله در ص ۱۴۱ می‌نویسد: «چنانچه» سفتی را در جواب فتوی که متردد باشد گویند.

دیگر- در نسخه‌ای خطی بنام مقام رضا در شرح حالات حضرت رضا (ع) که در اواخر قرن یازدهم نوشته شده^۲ سکر بکار رفته است. چنانچه در ص ۳۰۳ آمده: «چون خواهی وداع کنی بایست چنانچه در زیارت می‌ایستی...»

در کتاب اخلاق محسنی تألیف کاشفی سبزواری که بسال ۹۰۷ ق تألیف شده (چاپ سنگی سال ۱۲۶۸ قمری). این کلمه بارها بکار رفته. چنانچه در ص ۱۶ گوید: «... کهنکار از کردار خود شرم دارد چنانچه آدم صبی چون در بهشت گندم تناول کرد لباسهایی که پوشیده بود از تن آن حضرت فرو ریخت» «چنانچه در اخبار آمده که در عهد ماسون خلیفه...» دیگر در تاریخ بلعی ص ۳۰۴: ... ملکه سند را رتبیل خوانند چنانچه ملکه عجم را گسری خوانند.

ص ۹۱- سخن فارغ - در المعجم (ص ۲۳۸) آمده است: الفاظ ظروف معانیست و معانی امتعه آن پس هر سخن که در آن معنی لطیف نباشد که طبع اهل تمیز را بدان میل بود همچنان باشد که ظرفی خالی و در وی هیچ متاعی نبود.

ص ۱۱۶- ص ۲۷- در چاپ اول پانزده گفتار نوشته است مترجم کتاب حاجی بابا معلوم نیست. ولی این نظر در چاپ دوم اصلاح شده و همان میرزا حبیب اصفهانی است.

در مورد ص ۹- نظرات شادروان دکتر خیام پور باید گفت که مشکلست امروز تمام - نظر آن مرحوم را پذیرفت. چه غالب این واژه‌ها (مانند اغاذ، حراف، جزوه جتعه و غیره) اگر- مستحدث هم باشند مطابق با قواعد عربی هستند و برای خود در فارسی جایی باز کرده‌اند.

ص ۶۷- ص ۲۱- در چاپ اول «جزئیات» آمده، بجای آن «نوازشات» گذاشته شد. ص ۱۰۷-۱۰۸- گزارش گاهی مشتملست بر شرح مسافرتها و لژدشها و بازدیدهای علمی و نظایر آنها و بیان وقایع یا حوادثی خوب یابد؛ و آنرا بفرانسه «رپرتاژ» گویند. در این مورد نویسنده باید شرایط لفظی و نکاتی را که در نوشتن انشاء و خلاصه نویسی ذکر شده رعایت کند و نیز از

۱- کتاب تفسیر جزء سی‌ام قرآن را از روی نسخه‌ای منحصر بفرد تصحیح و تکمیل کرده‌ام با مقدسه‌ای مفصل و حواشی لایق مہیای طبع است.

۲- درباره کتاب «مقام رضا» مقاله‌ای مفصل نوشته‌ام که در کیهان فرهنگی تیر ماسال ۶۶ درج شده کتاب نیز با مقدسه‌ای تصحیح شده آماده طبع است.

تفصیل بجاو تکرار مطلب و نقل مطالب جزئی و بی اهمیت خودداری نماید.

ص ۱۹۵ یک شعر و سه شاعر - آقای دکتر یوسفی نوشته اند «موضوع این مقاله با دیگر مطالب کتاب چندان ارتباطی ندارد»

برای سزید توضیح می‌کارد که این شعر (که موضوع مقاله است) سالهاست نام سراینده آن با شتاب در کتابهای درسی درج شده

در اینجا درج این مقاله و نقل این اشعار بدان جهت است تا شاید در چاپهای بعد دانشمندان در اندیشه اصلاح آن بر آیند و عنوان بالای شعر را از «صفای اصفهانی» به «خالص استرآبادی» که سراینده اصلی آنست، تغییر دهند

و آنگاه آشنائی بمعانی و مضامین این اشعار بر وسعت دانش و اطلاع خوانندگان قطعاً خواهد افزود.

ص ۱۲ ص ۲۷ - در مورد کلمات منیت - دوئیت - خریت - آقای دکتر یوسفی نوشته است «حدود رواج و استعمال را نیز باید در نظر گرفت».

تعلیلات و اضافات چاپ سوم

ص ۶۸ س ۲۷ - بیشتر آنچه بروزن فعلول (بفتح اول) باشد بروزن فعلول (بضم اول) خوانند.

ص ۱۱۹ س ۱۱ - دیگر آنکه مترجم کتابی را که به ترجمه آن می‌پردازد از هر بحثی که باشد باید تا

ص ۱۲۰ س ۱۳ - برای توضیح رجوع شود برخی از صنایع ادبی ص ۲۲۲

ص ۳۳ س ۱۴ راجع به «چه، که»

اگرچه استعمال لفظ «که» بعد از «چه» غیر نصیح است ولی در آثار استادان و فصحا گاهی بکار رفته است و باید گفت شاید سنی ندارد. مانند این شعر از قائم مقام (ثنائی)

شب ب سرم نوبه تاخت روز لب آمد هر چه که آمد بمن ز روز و شب آمد

اما آنچه را که باید از آن دوری جست آوردن «که» بعد از «چه» است که هر دو بمعنی

تعلیل باشد و یکی از آنها زائد است مانند معلمان خود را احترام کنید، چه که آنان پدران روحانی شما هستند.

ص ۴۳ در مورد «گذار»

بجز شعرکسانی مندرج در ص ۴۳، برای کلمه «گذارن» که اقبال آشتیانی آنرا درست نمیدانسته شواهد دیگری دیده شده است. از آن جمله در تاریخ بلعی گاهی بکار رفته^۱. در این مصراع: (کار برداشت کار او بگذارد)^۲ نیز آمده است.

ص ۵۹ - درباره صدا و سیما کشور

درباره انتقادهائی که از دستگاه با نفوذ صدا و سیما کشور ذیل صفحه ۵۹ و ۱۵۷ (وباره ای صفحات دیگر) بعمل آمده، سپاس خدای را که در کار و کارکنان محترم این دستگاه تحولی رخ داده و کم و بیش پیشرفتهائی حاصل شده است. در قسمت «در تاریخ آورده اند» اصلاحاتی اساسی در همه جهات آن صورت پذیرفته، عنوان آن هم تغییر کرده است، بجای «در تاریخ آورده اند» عنوان «شنیدنیهای» تاریخ اختیار شده که حاوی سخنها و مطالب سودمند است. بعضی شعرها را که غلط خوانده میشد اکنون درست میخوانند ... بر روی هم توجه باین مسائل نشانه بهبود کار و مایه امیدوار است.

البته باید اذعان کرد که آنچه تا کنون انجام شده کمال مطلوب نیست، هنوز هم نواقص دارد، هنوز هم گاهی برخی اشعار و کلمات را غلط میخوانند. حرف «را» علامت مفعول صریح که گویا «تقرین کرده» شده است «هیچگاه بجای خود بکار نمیبرد، بین «است» و «هست» گاهی فرق گذاشته نمیشود، مهتر آنکه هنوز کارخانه «لغت سازی» فعالیت، و هنوز واژه هائی معمول و جدید و غیر مأنوس مشتق از مصدر شینی و غیر آن از این دستگاه بگوش میرسد. مانند: تبش، تنش، پراکش، پردازش، آمایش، گرمایش، سرمایش.... یا «گوسفندان شاداب» و نطق زیبا... و امید است با تأسیس فرهنگستان و ایجاد مؤسسه ای علمی این مختصر نواقص نیز بکلی رفع و اصلاح شود.

ص ۱۷۷ س ۱۶ در باره کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش

در مورد مطالب ص ۱۷۷ و ۱۷۸ و ذیل آنها و ایرادهائی که در کتب درسی دبیرستانها قبلا دیده شده چنانچه معلومست بدتیس بر اثر اقدامات و مساعی پیگیر دکتر نجفی وزیر وقت و معاونان لایق وی اصلاحاتی اساسی در همه جهات صورت گرفته و اشتباهاتی نیز که هنگام طبع در کتب درسی پدید آمده است، اصلاح گردیده.

۱- در پادشاهی شیرویه گوید: ولیکن اسپر غمها و میوه ها بجلس بنهد تا حق آن

مجلس گذارده باشد (تاریخ بلعی، باهتمام دکتر مشکور ص ۲۴۶) []

۲- عروض همایون، میزان الاوزان از محمد حسن هروی ص ۱۸۵

برخی از صنایع ادبی

خواسته
نشود

ایهام، توجیه، زشت و زیبا، ذوالمعنیتین، محتمل الضدین

استاد دکتر یوسفی ضمن مطالعه و نقد کتاب نوشته است صنعتهای ایهام و ذوالمعنیتین و توجیه و زشت و زیبا و غالب صنایع معنوی که در اینجا (ص ۱۲۰) ذکر شده است برای بعضی از خوانندگان روشن نیست و مطلب محتاج توضیح است. بدین سبب لازم دانست برای توضیح مطلب و رفع ابهام شرح مختصر زیر را در اینجا بنگارم^۱.

در زبان شیرین پارسی پاره‌ای کلمات و عبارات و اشعار از ابهامی خالی نیست و غالباً دارای دوسمعنی می‌باشد. این گونه کلمات و سخنها را در تداول عامه «دوپهلو» می‌گویند و در ترجمه آنها بزبانی دیگر بفرض آنکه بایبانی مبسوط مقصود گوینده نخستین بیان شود باز لطف کلام گاهی از دست خواهد رفت و در برخی موارد نیز شاید نقض غرض شود. چنانچه اگر کسی در انتظار انجام کاری از طرف دیگری باشد و انجام دهنده کار در اتمام آن تأخیر کند. شخص منتظر که حوصله‌اش بسر آمده می‌گوید «زودتر تمام کن» یا (چرا تمام نمی‌کنی) که اگر سخش آمیخته با غرضی باشد معنی دیگری از آن استنباط می‌شود که تمام کردن جان و سر آمدن عمر می‌باشد.

این گونه سخنها را در اصطلاح ادب می‌گویند دارای (ایهام) است.

ایهام آوردن لفظ یا عبارت است که دارای دوسمعنی باشد، یکی نزدیک و دیگری دور

ذهن شونده ابتدا بمعنی نزدیک رود بعد منتقل شود که معنی دور مراد بوده است مانند:

بناز سرمه مکش چشم بی‌ترحم را	نشسته گیر بخاک سیامردم ^۲ را
یا: در آب دو دیده از تو غرقم	امید لب و گنسار دارم
یا: مردم چشم بخون آغشته شد	در کجا این ظلم با انسان کنند
یا: پیوسته کسی خوش نبود در عالم	جز ابروی یار من که پیوسته خوشست

نزدیک بصنعت ایهام است صنایع ذوالمعنیتین و محتمل الضدین و قول بموجب و زشت و زیبا

ذوالمعنیتین - آنست که کلام یا شعری دارای دوسمعنی باشد مانند :

این رشته محبت هرگز گسستی نیست مابسته توهستیم حاجت به بستنی نیست

و رجوع شود بص ۱۲۱ و عبارت «بچشم آب میدهم» که محتمل الضدین نیز هست.

- ۱- نویسنده این اوراق را در فن بدیع تألیفی است در حد خود جامع که برای دانشجویان دانشگاه تهیه کرده و سالهاست بصورت تکثیر از آن استفاده میشود. اگر توفیق رفیق گردد اقدام بطبع آن خواهد شد.
- ۲- کلمه مردم ایهام دارد هم «سردم» چشم وهم «آدمیان» همچنین لفظ «انسان در بیت دیگر

محتمل الضدین یا توجیه آنست که سخنی را بتوان هم مدح و هم قدح قرارداد، در واقع کلامیست دارای دو معنی که ضد یکدیگرند.

خانه هاشان بلند و همت پست ای خدا هردو را برابر کن

یا این شعر:

از ما و تو یک کدام ناچار بیمهر و وفاست ، یا تو یا من

قول بموجب آنست که کلام متکلم را برخلاف مقصودش حمل کنند و این صنعت نیز شبیه توجیه یا محتمل الضدین است.

رقیب گفت که افتاده ام سرا بردار دعاش کردم و گفتم خدات بردارد
گفت خوابت هیچ نباید به چشم گفتم آری تا بینم روی تو
گفت رفتی سوی باغ و بوستان گفتم آری بشنوم تا سوی تو

متزلزل آنست که کسی سخنی بگوید که با مختصر تغییری در اعراب یا حروف یا آهنگ کلمات (وگاه نیز بی تغییر در اعراب یا حروف) معنی عوض شود یا مدح بدم بدل گردد.

بکش محب علی را بهر کجا دیدی دوان دوان سرخود را پیای او انداز

ورک ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۱۹۳ یا این دو شعر

آمد عربی که من رسولم گفتم تو پرو که من خدایم (خودآیم).
شاد گردد بدولت غمگین پیسر گردد بدولت تو جوان

بصنعت تجنیس در ص ۱۹۳ و ص ۱۸۱ - اشاراتی شده است. و درباره صنعت حذف نیز بص ۳۲ همین کتاب رجوع شود. سزاوار بود بفالب صناعات ادبی نیز - اگر چه باختصار - اشاره ای بشود ولی چون صفحات کتاب بیش از حد زیاد میشد، بناچار از این کار چشم پوشید.

نمونه هائی از نظم و نثر پارسی

گزیده ای چند از نثر دوره های مختلف با انضمام اشعاری مختصر از بعضی سخنوران مشهور. برای آشنائی با متون زبان پارسی و آموختن آن غیر از آثار مختصری که از این پس درج شده است، میتوان از آثار صفحات ۹۶ تا ۹۷ و نیز از قطعات بلند درج در صفحات ۱۸۹ تا ۲۰۷ کتاب نیز استفاده کرد.

از اینها

سیر السلاطین
اسناد
مردم

از سیاست نامه خواجه نظام الملک *

حکایت حسین بن علی علیه السلام با قومی از صحابه و وجوه بر خوان نشسته بودند و نان میخوردند، حسین علیه السلام جامه ای گرانمایه پوشیده بود و دستار نیکو بر سر بسته ، غلامی خواست که کاسه خوردنی در پیش او نهد از بالای سر او ایستاده بود، قضا را کاسه از دست غلام رها شد و بر سر وی حسین آمد و دستار و جامه او بخوردنی آلوده شد، بشریتی در حسین پدید آمد و از تیرگی و خجالت رخسار او برافروخت، سر بر آورد و در غلام نگرست، چون غلام چنین دید پرسید که او را ادب فرماید گفت : والکاظمین الفیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین حسین روی تازه کرد و گفت ای غلام ترا آزاد کردم تا یکبارگی از خشم و ادب من ایمن باشی، و بزرگواری حسین در چنین حال پیدا شد و پستیده داشتند.

حکایت هاشمی بر گروهی سردمان عریه کرد، پیش پدرش آمدند و از او بنالیدند پدر خواست که او را عقوبت کند، پسر گفت یا پدر من گناهی کردم و خرد بامن نبود تو مرا عقوبت مکن و خرد با هست، پدر را این خوش آمد و او را عفو کرد.

حکایت مردی بود در شهر مرو رود^۲ او را رئیس حاجی گفتندی و محتشم بود و ضیاع بسیار داشت ، و در روزگار وی از او توانگر تر کسی نبود و سلطان محمود و سمعد را خدمتها کرده بود و ما او را دیده بودیم ، و در ابتدا عوانی^۳ سخت بود و مطالبتها و شکنجه ها کرده بود و خاندانهای قدیم برده و از وی بیرحم تر کسی ندیده، و در آخر عمر پنداری یافت و دست از مردم آزاری و عوانی برداشت و بر کار خیر و درویش نواختن و پل و رباط کردن مشغول گشت و بسیار بنده آزاد کرد و واسهای مسلمانان بگزارد و یتیمان را جامه کرد و غازیان را و حاجیان را نفقات داد و مسجد جامع در شهر مرو و دیگر شهرها مثل نیشابور و غیره بکرد بعد از آن بسیار خیرات، و در

* سیاست نامه یا سیر الملوک یکی از نفیس ترین آثار نثر فارسی است، اثر خواجه نظام الملک طوسی و وزیر سلجوقیان که سال ۴۸۴ ق. تألیف شده است. حکایات زیر از صفحات ۱۰۰ و ۱۶۱ و ۱۸۱ کتاب مصحح عباس اقبال آشتیانی با تلخیص انتخاب شده است.

- ۱- سورة آل عمران آیه ۱۲۸ - یعنی فروخورندگان خشم و عفو کنندگان از مردم و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
- ۲- شهری بوده در کنار مرغاب در سر راه بلخ
- ۳- مأمور اجرای دیوان

سیاحت مهر

ایام امیر جعفری^۱ رحمه الله بهج رفت، چون بغداد رسید او را قرب پنج ماه مقام افتاد، روزی از خانه بیرون آمد تا در بازار رود، در راه سگی دید عظیم گرگن^۲ و سوییها از اندام ریخته و ازرنج گر بیچاره گشته، دلش بروی بسوخت و بدل گفت این هم جانوری باشد آفریده خدای تعالی، چاکری را گفت زود برو و دومین نان ورسنی^۳ بیاور، و همانجا بایستاد تا چاکرش بیامد و بدست خویش نان پاره کرد و پیش سگ انداخت تا سگ سیر شد، رسن در گردن سگ انداخت و بدست چاکر انداخت و گفت این را بخانه بر و خود از بازار بازگشت و چون در خانه فرود آمد سه من دنبه بخريد و بگذاخت و روغن پیش آورد و چوبی برگرفت و رکونی^۴ در چوب پیچید، در روغن میزد و در اندام سگ میمالید تا اندامهای سگ روغن بگرفت، پس چاکر را گفت تو از من محتشم تر نیستی، من از این که کرده ام عار و ننگ ندارم، تو که چاکر منی باید که همان کنی و ننگ نداری، خواهم که میخی در دیوار کوبی و این سگ را بر آن بندی و هر روزی یک من نان بامدادش دهی و یک من شبانگاه و دوبارش همچنین در روغن گیری و نان ریزه و استخوان پاره که در سفره مانده باشد بدو دهی تا آنکه که به شود. پس این چاکر هم بدین قاعده میکرد تا دو هفته این سگ گریه نکند و سوی برآورد و فربه شد و چنان خوی گرفت که او را بهد کسی از خانه بیرون نمیشد کردن، رئیس حاجی با قافله رفت و حج بکرد و بسیار مال در آن راه صرف کرد و با سرو رود رفت و بعد از چند سال فرمان یافت و مدتی بر این بگذشت، شی زاهدی او را بخواب دید بر براتی^۵ نشسته و غلمان و حوران پیش و پس او ایستاده و دست چپ و راست او گرفته و آهسته و خندان بر آتش میرانندی در روضه ای از روضه های بهشت، زاهد پیش او دوید و او را سلام کرد، او عنان باز کشید و علیک گفت، زاهد پرسید که ای فلان در اول تو مردم آزار بودی و دراز دست چون بیداری یافتی از آزار مردم اندر گذشتی و چندان خیرات بکردی که کسی نکرد و چندان صدقات بمستحقان که تو دادی کسی نداد و حج اسلام بگزاردی، مرا بگوی که این درجه بکدام طاعت و عبادت بدست آوردی؟ گفت ای زاهد در کار خدای عزوجل عجب مانده ام تا تو نیز عبرت گیری و تکیه بر طاعت نکنی و عبادت بسیار غره نشوی، بدان که مرا جای در دوزخ ساخته بودند بدان معصیت ها که در کار و بار خویش کرده بودم، و آن چندان که من کرده بودم مرا هیچ سودی نداشت، در وقت نزع آن همه باروی من باز

-
- ۱- برادر طغرل اول شاه سلجوقی.
 - ۲- پر از گری و آکنده به گر- بیماری جرب
 - ۳- بفتح اول و دوم ریسمان
 - ۴- رکو و رکو بضم اول جامه و پاره ای از پارچه
 - ۵- براق بضم اول اسب تیزرو، مرکب حضرت رسول اکرم ص
 - ۶- کار و بار یعنی کار و هر چه از نوع آنست این طرز استعمال مانند خان ومان، تار و مار، رخت و پخت از قدیم در فارسی معمول بوده است.

زند تا آن طاعت و خیرات و عبادات و عمارت مسجد و رباط و بذل و حج من بها و هدر گرداند حال من از نومیدی بجایی رسید که امید از بهشت بیریدم و دل بر عذاب دوزخ بنهادم ، همی آوازی بگوش من آمد که تو سگی بودی از سگان ترا در کار سگی کردیم و همه معصیت های تو انا کرده انگاشتیم و بهشت ترا عطا کردیم و دوزخ بر تو حرام کردیم از بهر آنکه تو بر آن سگ رحمت بردی و کبر از گردن بینداختی ، فرشتگان رحمت را دیدم که چون برق درآمدند و مرا از دست فرشتگان عذاب بستند و بهشت بردند و از همه طاعت آن یکی دست من گرفت در آن بیچارگی . بنده این حکایت بدان یاد کرد تا بداند که بخشودن چه نیکو خصلتی است ، بدانکه رئیسی بر سگی بخشود بهر دو جهان این درجت یافت ، بیاید دانست که اگر بر مسلمانی که در مانده باشد بخشاید از خدای تعالی چه درجه یابد .

برگزیده از چهار مقاله نظامی عروسی *

حکایت در عهد ملک شاه و بعضی ^۳ از عهد سنجر فیلسوفی بود بهرات و او را ادیب اسماعیل گفتندی . سردی سخت بزرگ و قاضی و کامل ، اما اسباب او و معاش او از دخل طیبی بودی ، و او را از این جنس معالجات نادره بسیار است سگر وقتی بی بازار کشتاران بر میگشت . قصابی کوفسندی را سلخ ^۴ میکرد و گله گاه دست در شکم کوفسند کردی و پیه گرم بیرون کردی و همیشه خورد . خواجه اسماعیل چون آن حالت بدید در برابر او بقالی را گفت که « اگر وقتی این قصاب ببرد پیش از آنکه او را بگور کنند مرا خبر کن . » بقال گفت : « سپاس دارم » چون این حدیث را ماهی پنج شش برآمد ، یکی روز با سادای خبر افتاد که دوش فلان قصاب ببرد بمفاجا بی هیچ علت و بیماری که کشید ، و این بقال بتعزیت شد . خلق دید جامه دریده ، و جماعتی در حسرت او همی سوختند که جوان بود و فرزندان خرد داشت . پس آن بقال را سخن خواجه اسماعیل یاد آمد ، بدوید و وی را خبر کرد . خواجه اسماعیل گفت « دیر مرد » پس

۱- هبا و هدر گرد بر باد شده و از میان رفته .

۲- بخشودن بمعنی عفو کردن و در گذشتن و بخشیدن بمعنی عطا دادن و وا گذاشتن . اسم

مصدر اولی بخشایش و دومی بخشش است . (ذیل کتاب سیاست نامه ص ۱۸۴) .

* نوشته شده بسال ۵۰۱ ق با حواشی شاد روان استاد دکتر محمد معین ص ۱۲۸

۳- مراد قسمتی و بعضی از زمان سلطان سنجر است .

۴- بفتح اول و سکون دوم ، پوست باز کردن

۵- خبر ، واقعه ، قصه ۶- مفاجات ، ناگهان

عصا برگرفت و بدان سرای شد و چادر از روی مرده برداشت و نبض او در دست بگیرفت و یکی را فرمود تا عصا بر پشت پای او همی زد. پس از ساعتی ویرا گفت «بسکت است»^۱ پس علاج سکت آغاز کرد و روز سوم مرده برخاست، اگرچه مفلوج شد^۲ سالها بزیست. پس از آن مردمان عجب داشتند، آن بزرگ از پیش دیده بود که او را سکت خواهد بود.

~~شیخ~~ شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس الله روحه^۳ با این خواجه تعصب کردی و بارها قصد او کرد و کتب او بسوخت. و این تعصبی بود دینی که هروی در اعتقاد کرده بودند که او مرده زنده میکند. و آن اعتقاد عوام رازیان میداشت. مگر شیخ بیمار شد و در میان مرض فواق^۴ پدید آمد، و هر چند اطبا علاج کردند سود نداشت، ناامید شد آخر بعد از ناامیدی قاروره^۵ شیخ بدو فرستادند و از و علاج خواستند برنام غیری. خواجه اسماعیل چون قاروره نگریذ گفت: «این آب فلان است و فواقی پدید آمده است و در آن عاجز شده‌اند و او را بگوئید تا یک استار^۶ پوست مغز پسته با یک استار شکر عسکری^۷ بگویند و او را دهند تا باز رهد و بگوئید که علم بیاید آموخت و کتاب نباید سوخت» پس از این دو چیز سفوفی^۸ ساختند و بیمار بخورد و حالی فواق بنشست و بیمار برآسود.

کتاب تاریخ بزم

از تذکرة الاولیاء شیخ عطار نیشابوری*

طریق = راه

ابوعلی شقیق رحمه الله علیه یگانه عهد بود و شیخ وقت بود و در زهد و عبادت قدسی راسخ داشت و همه عمر در توکل رفت و در انواع علوم کامل بود و تصانیف بسیار دارد در فنون علم و استاد حاتم اسم بود و طریقت از ابراهیم ادهم گرفته بود و با بسیار مشایخ او صحبت داشته بود. و گفت هزار و هفتصد استاد را شاگردی کردم و چند اشتر وار کتاب حاصل کردم. و گفت راه خدای در چهار چیز است یکی امن در روزی و دوم اخلاص در کار و سوم

۲- مفلوج، فلج زده.

۱- (بفتح اول و دوم) کافی

۳- خدای روان او را با کیزه گرداناد.

۴- بضم اول. سسکه و آنچه محتضر را در وقت نزع دست دهد.

۵- شیشه و ظرفی که ادرار در آن ریزند.

۶- استار معادل شش درهم و نیم

۷- منسوب به عسکر شهری در خوزستان

۸- بفتح اول آرد پیخته مطلقا و خصوصا از ادویه

* کتابیست در شرح حال واقوال ۹۶ تن از عارفان و صوفیان، که به نثری ساده و روان

نوشته شده. از شیخ عطار مقتول بسال ۶۱۶ ق

در اصطلاح اصغر

لشون

۱۰۰۰

۹۰۰۰

هداوت باشیطان و چهارم ساختن مرگ. و سبب توبه او آن بود که برکستان شد بصارت و بنظاره بخانه رت بت پرستی را دید که بتی را میپرستید و زاری میکرد شقیق گفت ترا آفریدگاری است زنله و قادر و عالم او را پرست و شرم دار و بت پرست که از او هیچ خیر و شر نیاید بت پرست گفت اگر چنین است که تو میگوئی قادر نیست که ترا در شهر تو روزی دهد که ترا بدین جانب باید آمد؟ شقیق از این سخن بیدار شد و روی ببلخ نهاد گبری همراه او افتاد با شقیق گفت درجه کاری گفت در بازگانی گفت اگر در پی روزی میروی که ترا تقدیر کرده اند مرو که خود بتو رسد شقیق چون این سخن بشنید بیدار شد و دنیا بردنش مرد شد.

...قلست که در بلخ تعطی عظیم بود چنانکه یکدیگر میخوردند غلامی دید در بازار شادمان و خندان گفت ای غلام چه جای خرمی است نبینی که خلق از گرسنگی چون اند غلام گفت مرا چه باک کمین بنده کسی ام که ویرادهی است خاصه و چندین غله دارد مرا گرسنه نگذارد شقیق آن جایگاه از دست برت گرفت الهی این غلام بخواجه ای که انبار داشته باشد چنین شاد باشد تو مالک الملوكی و روزی پذیرفته ما چرا اندوه خوریم در حال از شغل دنیا رجوع کرد و توبه نصوح کرد و روی براه حق نهاد و در توکل بعد کمال رسید پیوسته گفتی من شاگرد غلامم. قلست که شقیق در سمرقند مجلس میگفت روی بقوم کرد و گفت ای قوم اگر مرده اید بگورستان و اگر کودکید بدیهستان و اگر دیوانه اید بیمارستان و اگر کافرید کافرستان و اگر بنده اید داد مسلمانان از خود بستانید ای مخلوق پرستان، یکی شقیق را گفت مردمان سلامت میکنند ترا و میگویند از دسترنج مردمان نان میخورند یا تامن ترا اجرا کنم گفت اگر ترا پنج هب نبودی چنین کردمی یکی آنکه خزانه تو کم شود دوم آنکه دزد ببرد سوم آنکه پشیمان شوی چهارم آنکه دور نبود اگر از من عیبی بینی اجرا از من بازگیری پنجم روا بود که اجل در رسد ولی برگ مانم اما مرا خداوندی هست از همه عیبهای پاک و منزّه است.

از کتاب پنوع الاسرار*

در حقوق والدین و دعای غیربروالد

قال الله تعالى: «وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه ويا لوالدین احسانا...» بدانکه حضرت باری عز وجلت قدرته در نگاه داشتن حق پدر و مادر مبالغه بسیار کرده است و مراعات جانب

۱- وظیفه و راتبه و مقرری

* پنوع الاسرار فی نصاب الارباب کتابیست در علم اخلاق و عرفان از کمال الدین خوارزمی، نوشته شده بسال ۸۳۴ ق. این کتاب با مقدمه ای مشروح و مفصل و حواشی مناسب بسال ۱۳۹۰ خورشیدی با تصحیح نویسنده در دانشگاه تهران طبع رسید. (رک ص ۲۱۰).

ایشان را بکمال لطف و احسان چون عبادت خویش از قضاهای مبرمه و احکام محکمه داشته،
و بنظم جواهر این دو امر در سلک یک آیه، لوی عزت والدین بر ذرّه عرش افراشته که
«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...» الایه... یعنی بندگی مکنید جز او را، که مذلت و بندگی و

عجز و سرافکندگی بر آستانه جاه و حریم درگاه او پیرایه زندگی و سرمایه فرخی و فرخندگیست.

...خواجه علیه السلام میفرماید که هر فرزندی که در روی پدر یا مادر خود از
روی مرحمت نظر اندازد و از سر شفقت بحال ایشان پردازد، بفرمان حضرت عزت هر نظر مرحمت او به ما من

را کرام کاتبین در دیوان اعمال او ثواب حج و عمره بنویسند، و اگر روزی هزار بار نظر مرحمت
کند ثواب هزار حج و عمره یابد. و سعید بن مسیب روایت میکند از حضرت خواجه علیه السلام

که فرمود که هر که در حق پدر و مادر نیکوکاری کند هرگز بدکرداری نمیرد. از آنجا که

و در خبر آمده است که در روز قیامت فرزندان را اول از نماز پیرسند بعد از آن از حق
پدر و مادر، و زنان را از نماز پیرسند بعد از آن از حق شوهر. یکی را از اهل تصوف پرسیدند که

حق پدر و مادر چگونه نگاه باید داشت و معامله با ایشان چگونه باید کرد گفت باید که در
هنگام کلام آواز بلند نکشی و در روی ایشان از سر ملامت نگاه نکنی و در ظاهر و باطن موافقت

ایشان ورزی، و در هیچ حال مخالفت جایز نداری، و مادام که در قید حیاتند مرحمت و اشفاق
و معاشرت بحسن اخلاق بتقدیم رسانی، و بعد از ممات دعای خیر از ایشان دریغ نداری، و

با دوستان ایشان وفا داری و حق گزاری بجای آری، که حضرت خواجه علیه السلام میفرماید.
«إِنَّ مِنْ أَهْلِ النَّارِ مَنْ يَصِلُ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدَائِهِ» یعنی از نیکوترین کارها رعایت حقوق موافقت

است با دوستان پدر.

شیخ حسن بصری را رضی الله عنه از حقوق پدر و مادر سؤال کردند، گفت: حق پدر
اعظم است و حق گزاری والد و الزام است. و لهذا خواجه علیه السلام میفرماید: «والوالدة

اوسط ابواب الجنة» یعنی والد و در میانگی بهشت است که بهترین درهلی است...
از سلطان المشایخ پاپزید بسطامی قدس سر سؤال کردند که در بیان اصحاب طریقت

و ارباب حقیقت سبب اشتهاار شما بسلطانی چیست و سرمایه نیل این سعادت نفس مبارک چیست؟
گفت سبب اختصاص من باسم سلطانی و موجب ادراک سعادت حاودانی مراعات جانب

والد بود در اهل بیت بود که ابایا بر برد بار
و قصه چنان بود که شبی از شبهای زمستان که برودت بر طبیعت هوا غالب بود و

سرغان آبی در هوای مجاورت آتش شیخ آهنین را طالب والد شریفه آب خوردنی را طلبید
برخاستم و چون آب در خانه حاضر نبود رنتم و بنعم بسیار آب از کاریز برگزتم و چون باز آمدم

والدۀ عزیز را چشم گرم شده بود از خواب خوش بیدار ساختن مصلحت ندیدم و آب بر زمین
نهادن و تکیه کردن از حسن ادب بعید شناختم لاجرم آن شب (سبب) بردست گرفته بر پای

کتابت

قالبو نساجی
بای مجنون کسره ای ۱۱ سکه اسباب ۲۰ سکه
کافی بی میهمان

ایستادم و حال آنکه ظرف آب از سردی هوا بدست من چسبیده بود و والدۀ شریفه مکتبه شد و چشم مبارک بگشاد گفتم ماما اگر رغبت باشد آب حاضر است گفت ای سلطان ماسلم بیار تا بخورم و چون بخورد دعای خیر کرد. این همه سعادت و شهرت باسم سلطانی ببرکت نفس و اثر دعای والدۀ است....

هکایت موسی علیه السلام گفت الهی آنرا که در بهشت ندیم من خواهد بود بمن بنمای جبرئیل علیه السلام بفرمان ملک جلیل خبر داد که فلان جرقصایی است در بهشت ندیم تو خواهد بود. موسی علیه السلام پیامد جوانی را دید بر شکل عیاران گوشت فروآویخته می فروخت. موسی علیه السلام از دور دوری نگاه می کرد وقت نماز شام نزدیک شد مرد پارچه ای گوشت در دست گرفت و در دکان در بست و روی بخانه نهاد موسی علیه السلام گفت ای آزاد مرد! اشب مرا میهمان توانی داشت؟ گفت آری علی الرأس والعین موسی را علیه السلام بخانه برد و چراغی پیش نهاد و طعمائی می ساخت و زنبیلی از میخ در آویخته بود هر ساعت پیامدی و سر در آن زنبیل کردی و چیزی بگفتی و سرکار باز آمدی چون طعام (حاضر) شد سفره را پیش موسی علیه السلام نهاد و آن زنبیل از میخ فروگرفت و روی در زنبیل نهاد و هر ساعت کفجه ای طعام برداشتی و دست در آن زنبیل کردی چون فارغ شد موسی علیه السلام از آن زنبیل آوازی شنید ولی ندانست چه میگوید. چون زنبیل در میخ کرد موسی علیه السلام گفت ای جوان این زنبیل چیست و این چه حال است اول که درآمدی سر در آن زنبیل کردی چه گفتی؟ جوان گفت مادری پیردارم و ضعیف نتواند نشست او را در آن زنبیل نهاده ام او را پرسیدم که حال چو نیست و آن کفجه های طعام در دهان او می نهادم موسی علیه السلام گفت آوازی شنیدم چه می گفت؟ جوان گفت دعا می کرد که خداوند عزوجل ترا در بهشت ندیم موسی علیه السلام گرداند. موسی علیه السلام گفت ای جوان مرد ترا بشارت باد منم موسی و خداوند مرا خبر داد که تو در بهشت همنشین من باشی و حالی معلوم کردم که این شرف و کرامت ترا ببرکت رضای والدۀ و از یمن دعای او بوده است....

هکایت یکی از بزرگان دین بگورستانی بگذشت و روضۀ پدر را زیارت نکرد آن شب پدر خود را در خواب دید و سلام کرد پدر روی از او بگردانید. گفت ای پدر چرا روی از من بگردانیدی؟ گفت ندانستی که چون برخاک پدر و مادر گذر کنی و ایشانرا زیارت نسازی آزار ایشان جسته باشی گفت ای پدر شما را از آمدن و زیارت کردن ما خبر باشد گفت هرگاه که تو از آن سرگورستان پدید آئی جان من در تو نظاره می کند و ترا می بیند و امید می دارد که بسر خاک من برسی و زیارت کنی و بر حال من رحمت آری و از بهر من صدقه بمستحق دهی و چون تو برگذری و زیارت نکنی و از من یاد نیاری و مرا نومید گردانی آن روز و آن شب غمگین باشم و هر که روا دارد که مادر و پدر او غمگین بود از جمله اهل عتوق باشد و «العاق لا یدخل الجنة»

آقا خورشید

ترجمه بدایع نگاره

بخشی از ترجمه نامه مبارک امیرالمؤمنین علی ع بمالک اشتر

بسم الله الرحمن الرحيم

این فرمان بنده خدای ، امیرالمؤمنین علی است بسوی مالک بن العارث النخعی در آن عهد که بدو نبشت، بدانگاه که مُلک مصر بدو گذاشت تا خراج دیوان فراهم کند و با خصم دین در اندازد و مردم را باصلاح آرد و مُلک را آباد دارد. بفرمود او را: پرهیز از خدای سبحانه و گزیدن طاعت او و فرمان بردن او در آنچه در شرع رسول ناگزیر بود و نیکبختی باستال او منوط باشد و بفرمود تا خدای سبحانه ، را بدست و دل و زبان یاری دهد ، چه باری ، عزّ نصره، در نامه خویش بر نصر ناصر خویش و عزیز داشتن عزیز خواه خویش تمهید فرمود، در آنجا که گفت: ولینصرن الله من کنصره^۱، باری دهد آن را که بار اوست و عزیز دارد آن را که خوار اوست ، و بفرمود که بوقت آرزوها خود را فروش کند و چون بر هوایی فیروزی طلبد، نفس را باز دارد ، چه نفس مردم بزشتی فرمان دهد . مگر آن را که خدای ، سبحانه، ببخشد. ان النفس لامارة بالسوء^۲ اما رحم ربی^۳، و از این پس بدان ای مالک که ترا بمالکی گسیل داشته‌ام که پیش از تو دولتها بر آن گذشته است و از داد و بیداد بسی دیده‌اند و مردم همان در تو بینند که تو در مردم بگذاشته همیدی و همان در تو گویند که تو در ایشان همیگفتی و هر آینه نیکوکاران را توان شناخت، بدانچه خدای ، سبحانه، بزبان بندگان ، از ایشان یاد کند. پس هوای نفس خویش را بدست خویش دار و آنچه بحقیقت بر تو روا بود بر خویشتن مپسند، چه زنی^۴ بجای خویش ، انصافی بزرگ باشد در آنچه نفس را خوش آید و یا ناخوش نماید. بر رعیت ببخشای و ایشان را دوست دار و با ایشان نیک سهریان باش و بر ایشان باری چون سبعی ضاری^۵ باش که خورد ایشان را غنیمت شماری، زیرا که ایشان بدو گونه‌اند. فرقه‌ای در دین با تو برادرند و طایفه‌ای در سرشت با تو برابر، هر گونه زل^۶

* میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی ملقب بدایع نگار از نویسندگان زبردست و از مشایخ و دبیران محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار بود قسمتی از ترجمه نامه که امام بمالک اشتر نوشته است و بقلم او ترجمه شده در اینجا نقل میگردد.

- ۱- آیه. ۴ س حج ۲- آیه ۳ سوره یوسف . همانا نفس آدمیان بدی فرمان دهد الا آنکه پروردگار رحمت آرد. ۳- زنی بضم اول و سکون دوم بخل و اساک و خشونت یعنی بخل و سختگیری بر نفس بدفرمای
- ۴- ضاری رونده در پی شکار (از مصدر ضراوه) ۵- بفتح اول و دوم لغزشها جمع زلت

از ایشان پدید آید و سایر علل برایشان طاری^۱ شود و در عمد و یا خطا از ایشان دست توان گرفت و بر منهج صدق و طریق صواب توان داشت، پس ایشان را از عفو و گذشت همان بخش که تو از خدای، سبحانه، امیدواری و بدان چشم همداری، چه ترا برایشان همان مزیتست که باری جل و علاء را بر تست و باری، عزذکره، کفایت اسر ایشان از تو خواسته است و ترا بدیشان آزمون همی خواهد. زینهار بر خدای، تعالی، مستیز ورنج خویش میفزای، زیرا که تحمل انتقام او نتوانی کرد و از عفو و رحمت او بی نیاز نتوانی شد. چون بر یکی ببخشی، پشیمان مشو و چون بردیگری سخت گیری، شاد مباش و در آن وقت که عفو را مجال یابی، بخشم مگرای و اگر چند خدای، سبحانه، ترا اسر داد^۲، تو خود را البته امیر مطاع مخوان، چه در پی هوای نفسی شدن، دل را مفسدت باشد و در دین سستی و منهکت آرد و روزگار ترا آسان بگرداند. چون در ملک خویش بنگری و روعت^۳ حکم و ابهت اسر خویش عظیم انگاری بشکيب و فریفته مشو و مملک خدای، تعالی، درنگر و از توانائی او بیندیش که او در تن و جان تو آن تواند کرد که تو با خویشنت نتوانی و چون چنین کنی هر آینه نظر فروگیری و حدت شره و سبکی عزم تو فرو نشیند و آنچه از دانش تو برفته باشد با تو باز آید و بر حذر از آنکه با خدای، سبحانه، در بزرگی و جبروت مساوات^۴ ورزی و تشبه نمائی که خدای، تعالی، جباران را خوار دارد و متکبران را پست نماید. انصاف خدای، سبحانه، بده و آنچه در شرع رسول بر تو فرض افتاده بر پای دار و همه را از خویش و خویشاوند خویش انصاف ده و حق هیچیک فرو مگذار، چه اگر ندهی، ظلم کرده باشی و خدای، سبحانه، با ظالمان خصمی کند و هر آنکو، خدای سبحانه، خصم او شود، او را حجت نماند و خویشنت داری نتواند و هیچ چیز تغییر نعمت و تعجیل نعمت^۵ باری عزشانه، را نتواند^۶، چنانکه ظلم، که باری، عزشانه، دعوت مظلومان را همی بشنود و یرحال ایشان غیرت آرد و هوللظالمین بالمرصاد^۸ و باید محبوبترین کارها ترا میانه روی بود در حق و زیاده جوئی در عدل و آنکه رضاء عموم رعیت را حاصل خواهی، چه اگر عموم خلق از تو در سخط شوند، رضاء تنی چند خاصه را فایدتی نبود و اگر تنی چند خاصه از تو در سخط شوند، بارضای عاصه، ترا زبانی نرسد و خود خواص رعیت را بروالی حملی گران بود و فایدتی اندک از انصاف کراهت ورزند و بالحق^۹ مسئلت نمایند و شکر عطیت واجب نشناسند و در حوادث روزگار مصابرت نمایند و بعزت جاه از تحمل مکروه تجانی^{۱۰} ورزند و هر آینه عاصه نه بر اینگونه باشد،

۱- عارض ۲- امیری و حکومت داد. ۳- بفتح اول و سوم ضعف و سستی

۴- بفتح اول و سوم ترس و بیم ۵- نبرد کردن با کسی در بزرگی (مصدر باب مفاعله)

۶- نعمت: بکسر اول پاداش به قوت و کینه کشی ۷- یعنی جلب نکند.

۸- اشاره بایه شریفه س... یعنی او در کمین ستمکار است.

۹- ستیزیدن، نزاع و جدال ۱۰- دوری کردن

بکمتر انصاف سرور شوند، و بمختصر عطیت دعاگویند و هر آینه ایشان عماد^۱ دین باشند و قوام^۲ مسلمین و ذخیره وقت و وقایه^۳ روزگار، پس ترا رضای ایشان حاصل باید کرد و میل خاص بدیشان باید فرا نمود. هر آنکو عیب خلق بر تو شمارد، از خویش دوردار و دامن از و در کشی که تو خود بپوشیدن عیب خلق از هر کس سزاوارتری و هر آنچه بر تو پوشیده بود، در کشف آن مبالغت مجوی، چه آن عیب که بر تو روشن بود، اصلاح آن بر تو باشد و آنچه از تو پوشیده بماند، خدای، سبحانه، خود براو حکم کند، پس بر آن مایه که بتوانی، عیب مردم بپوش، تا مگر خدای، سبحانه، آنچه تو از مردم پوشیده می خواهی، بر تو بیوشد.

کینه کس در دل جای مده و از آنچه بر تو درست نیاید، در گذر و هر کوی بر آیین نصیحت سعایت کند و عیب مردم بر تو شمارد، پند او میپذیر و او را در آنچه گوید، صادق شناس و چون مهمی روی دهد با مردم فرومایه در میان منه که طریق فضل بر تو فرو بندند و از فقر و تنگدستی بترسانند. و از جان^۴ رستگاری مطلب که ترا از جلال^۵ امور باز دارد و از اکتساب معالی خالی گذارد و از حریص خیر مجوی که ترا بشره^۶ فرمان دهد و ذل طمع و لئامت طبع در چشم تو بیاراید، چه بخل و جبن و حرص طبایع گوناگون اند که از سوزن با خدای، سبحانه، خیزند و مردمی که بدین صفات موسوم باشند، خدای، سبحانه، را چنانچه شاید، نستانند و از کمال فضل و جمال قدرت و فر توانائی او سخت بیخبرند و چون در تدبیر ملکه از وزیری کافی بی نیاز نتوانی بود، آنکس را بطانه^۷ خاص و وزیر مشفق شناس که با صحبت اشرار بر نیامده باشد و در اوزار^۸ و آتام^۹ ایشان انباز نگشته و کس را بظلم و گناه مدد نداده، چه این طایفه اعوان^{۱۰} ائمه^{۱۱} و اخوان ظلمه و تبعه ظلم و طلبه جور باشند و تو خود از ایشان نیکوتر خلف توانی یافت، مردمیکه بر صفت ایشان بچودت رای و نفاذ حکم موصوف باشند و از آتام و آلام و اوزار^{۱۲} و آصار^{۱۳} ایشان مصون و هر آینه این مردم بسی سبکبار باشند و نیکو باری دهند و جانب تو فرو

- ۱- تکیه گاه ستونها ۲- بکسر اول: نظام کار ۳- بکسر اول: نگاهداشتن
 - ۴- بفتح اول: ترسو ۵- بفتح اول کارهای بزرگ ۶- بفتح اول و
 - دوم: حرص و آزار ۷- بکسر اول: آستر جامه و کنایه از نزدیکان و یاران مخصوص
 - ۸ و ۹- بزه ها و گناهان جمع و زر و اثم ۱۰- یاری دهندگان
 - ۱۱- بفتح اول و دوم: جمع اثم بمعنی گناهکاران
 - ۱۲- اوزار بفتح اول جمع و زر (بکسر اول) گناهان. ۱۳- آصار جمع اصر (بکسر اول) بار
- سنگین گناه تمامی ترجمه این فرمان را در مخزن الانشاء که از کتب ادبی نفیس میباشد میتوان خواند. استاد دکتر خطیب رهبر نیز بخشی از آنرا در گزیننه نثر فارسی ج ۱ ص ۱۰۰، توضیح و شرح و نقل کرده است.

نگذارند و بادگیری الفت نگیرند . از این طایفه آنرا برگزین که از سخن حق اگر چند ترا ناهستند بود و در مذاق تلخ نماید، روی برنتابد، و اگر ترا از روی هوا اندیشه مهمی اتد از مساحت تو کناره جوید...

از منشآت قائم مقام لاهانی *

یکی از دوستان نوشته

باد آمد و بوی غنیمت آورد نافه خوش و شاد و شکوفه بر سر آورد
نایب نامی که نایب شکفته و نسخه خط دلبر بود در بهترین وقتی خوشترین وجهی
رسید مساحت خاطر را رشک باغ بهشت و موسم اردیبهشت ساخت. مهجور مستی را حالتی
غرابت پدید آمد که جان در گلشن عشرت داشت و دل در آتش حسرت، گاه از دیدن خط

مکتوب منتعش و گاه از ندیدن روی مطلوب مشتعل می شد و سر از دست و پا می زد
بارب این آتش که بر جان منست
بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کاغذ بعد از عهد بعد و قطع امید فرجی بعد از شدت و لرحی بعد
بعد از محنت بود و خاطر پریشان را با همه آشفتگی چندان شادی و شگفتگی داد که:

نمود بالله اگر شمه ای از این معنی بر سر درگاه رسد و فکر انتقام کند
خدا میداند از آن عهد و زمان که دست خجای آسمان بقطع رشته وصل برداشته و ما را از یکدیگر
جدا ساخته یکدم از عمر خود شمارم و نفسی بکام دل برآرم هرگز ندیده بودم مگر امروز که
نگاشته کلک سامی رسید و سر الکتابات نصف الملاقات ظاهر شد. ما سرور

باده دگر آلودمان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند

جائی که دیدن چند سطر و خواندن چند حرف بدینسان مایه حیات و پیرایه نشاط شود
نمی دانم دیدن بار بهر آن و رسیدن آن دست و پان چه خواهد کرد.

و صلت شما بهشت دلکش باشد
مادر خور دوزخیم یارب هر کو در خور دینش است بر او خوش باشد

به ای دوست و اس و محسوس و با محاسن و در دین و دین و دین

* میرزا ابوالقاسم قائم مقام . ادیب . منشی شاعر متخلص به «ثانی» از رجال دوره قاجار و چندی صدر عظم محمد شاه بود. وی را سال ۱۲۰۱ ق به سعایت حسودان در باغ نکارستان خفه کردند . قائم مقام از نویسندگان زیر دست نثر فارسی و دارای سبکی خاص در نویسندگی بود که کار او در آثار سایر نویسندگان دوره قاجاریه و مشروطه اثر گذاشته است.

۱- خوشحال و بیانشاد ۲- اندکی ۳- بلند و عالی

۴- اثر ناسه نگاری و سکاچه برای خوشحال کردن باندازه نصف دیدار و ملاقات با

دوستانست. ۵- درد (بضم اول) ته مانده شراب و هر مایع دیگر

۶- در دین و دین و دین

۷- در دین و دین و دین

هرگز و هیچگاه نیست ز یاد رخسار دلدار خوش و زیاده

خاطر و کلاستغفار الله ربی والتوب الیه هرگز خوش نباشد و تاقیاست دلکش نباشد مگر آن نه آن بودم که بر سر جان و نعم چشم خود در شکها داشتم که چرا آن بر لب دیوار است و این محرم دیدار حالا از کجا اینقدر حوصله و طاقت بهمرساندم که می خوردند حریفان و من نظاره کنم چه حافله است

بخدا بعد از این اینطور تاب و توانائی ندارم و اینقدر صبر و شکیبائی در قدرت من نیست لایکلف الله نفسا الاوسعها - خداوند هیچ کس را بر قدر توانایی ندارد اکنون چکنم اگر نباشد در دور دوری که می رود تا قوت صبر بودم کردم اینجا قبول خیرت است بلکه هنگام رشک و غیرت بمن که سایه خود را در کوی یار رکعت

بار نتوانم داد اکنون همه را در میان می بینم و خود را در کنار پندار که باز ملتزم عزیز و قرار باشم لا والله اکنون همه یوسف را در دست می بینم و همه را در دست می بینم روزم همه همچون شب دنجور بود. اکنون که من از روی تو یارب دورم هر کس که برویت نگرود کور بود.

والسلام عارف در شما صفت خداست بر زبان می آید که مرحله بسرد است و هرگز در رانی کار و لایضا دلبری نمی تواند بکند که افکار مهربان من، دیشب که به خانه آمدم خانه را صحن گلزار و کلبه را طبله عطار دیدم ضیفی^۲ مستغنی الوصف که سایه ناز و محرم راز بود گفت قاصدی وقت ظهر کاغذی سر بهر آورد که سرسته بطاق ایوان است و گلنسته باغ رضوان رفتنم انی لاجد ریح یوسف لولان تفندون^۳ فی القور با کمال شمع و شوق

شهر از سرنامه برگزینم کوئی که سرگلابدانست ندانستم نامه خط شماست ، یا نافه مشک خنای نگارخانه چین است یا نگارخانه عبرین.

دل میبرد آن خط نگارین کوئی خط روی دلستان است پرشی از حال کرده بودی از حال مبتلای فراق که جسمش اینجا و جان در عراق است چه میبرسی تا نه تصویر کنی که بیتو میبوم بخدا که بی آن جان عزیز شهر تبریز برای من تب خیز است بلکه از ملکه آذربایجان آذرها بجان دارم و از جان و عمر بر آن جان عمر بزارم گفت معشوقی بعاشق کی تکی تو بغیرت دیده ای پس شهرها پس کدامین شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که دروی دلبر است

بلی فرقت یاران و تفریق میان جسم و جان باز چه نیست لیس سابلعب ایام هجر است ولیالی بی فجر ، درد دوری هست تاب صبوری نیست رنج حرمان موجود است راه درمان صدور

۱- آیه آخر از سوره بقره، خداوند هیچکس را بیش از اندازه قدرت و توان او مکلف نهاده. ۲- بفتح اول، تاریک ۳- مهمانی ۴- من یوسف آیه ۹۴

منظر را این است که اگر ایام در دست تو باشد در زیر صبر فدا می شود

یارب تو بفضل خویشتن باری زین ورطه هولناک برهانم
همین بهتر که چاره این بلا از حضرت جل و علا خواهم تا بفضل خدائی رسم جدائی
از میان برافتد و بخت پیدار و روز دیدار بار دیگر روزی شود والسلام

امیر نظام گروسی (بمهرجوم قائم مقام نوشته است)

فدایت شوم بادآمد و بوی عنبر آورد یعنی فرستاده علیقلی خان رسید و رقیمه شریفه
جناب عالی را رساند.

بماناد دستی که مردوستان را دواى دل و راحت جان فرستد.
ذوق سلیم جناب عالی میداند و شهادت میدهد که سطلعه رقیمجات شریفه مفرح یاقوتی و
تریاق فاروقی منست، و نشاط و انبساط مخصوصی در من بهم میرساند، که آنچه مرقوم میفرمائید
برآمده از دلست و سرشته از صفا و محبت. شکر خدا را که سرش «انفلوانزا» از جناب عالی سلامت
گرفته است و گویا خبرندارید که تاگروس بودم بر سر من چه آورد و نزدیک بود مرا پسرای
آخرت بفرستد. معلوم شد که بقول امیر تیمورگورکان باز هم خدا را در این دنیا باما کارهاست
و بعد از خلاصی از آن مهالک خود را بکردستان رساندم. بحمدالله و از برکت همت جناب عالی
احوالم بدنیست و از روی میل و رغبت بلوازم خدمتی که در این حدود بمن رجوع فرموده اند
مشغولم. اعطای لقب قائم مقامی و تفویض پیشکاری آذربایجان بجناب اجل عالی بوجه
استحقاق و خیلی مناسب و ان شاء الله تعالی مبارکست. البته در نظر شریف هست که مکرر
میگفتم پیشکاری آذربایجان جاسه ایست که بقامت جناب عالی دوخته شده و حالاکه «وقع
القوس فی ید باریها» و عبارة اخرى حق بمن له الحق رسید بسیار خوب و مطلوبست، و «گر
اندکی نه بوفق رضاست خردمگیر» که «گل بیخار میسر نشود در بستان» و مسلم است که
کل عزیز است و خار خوار و بماند کی و لختی معاشات ان شاء الله تعالی کارهای فرخنده خواهید

کرد.... ۴ رمضان ۱۳۰۹ ق

* حسنعلی خان امیر نظام گروسی متوفی سال ۱۳۱۷ ق از رجال بزرگ دوره قاجار و
از نویسندگان خوش ذوق بود. کتاب منشآت او و در مقدمه کتاب شرح حالش بتفصیل در سال
۱۳۲۰ ق بطبع رسیده

۱- مفرح بکسر و تشدید سوم، شادی بخش، داروی مقوی دل- مفرح یاقوتی ترکیبی
از اجزاء مفرح و برخی از سنگها و فلزات قیمتی که به صورت گرد سائیده در آنها میریختند.
تریاق: پادزهر معجونی بوده مرکب از اجزاء مقوی و سفید دافع همه زهرها، فاروق
در اینجا بمعنی جدا کننده و نجات دهنده تن از مضرت زهر.
۲- قوس بمعنی کمان، یعنی تیرو کمان در دست صاحبش قرار گرفت.

یکی از بزرگان نوشته‌است

...خوب آقا جان بفمائید بینم این همه تشخص را از کجا آورده‌اید که اعتنائی بشأن مردمان معقول ندارید، کاغذ مینویسند جواب مینویسید سلام میفرستند التفات نمیفرمائید. بلی آن قصر خورنق و سدیری^۱ که شما ساخته و آن بالش و سریری که شما پرداخته‌اید نیکگذارد اعتنائی و التفاتی بقرا بفمائید. فرعون هم قصری برافراشت که سر بطارم^۲ اخضر زد و دعوی الوهیت کرد عاقبتش شنیدی. باری «با ما به از این باش و غم ما به از این خور» که بنده قدیم و نمک خوار دیرینه‌ام....

واقعا بسیار بی‌التفاتی کرده‌اید که در این مدت چیزی ننوشتید و خدمتی رجوع نفرمودید و هیچ نمیدانم که بعد از آن قیامت کبری و داهیه عظمی و آن قضای مبرم^۳ و آن بلای مهلک حال و کار چه شد. و حالا «چونی و چون همی‌گذرد بر تو روزگار».

از بنده جویا شوید چنانکه خبر دارید برحسب استدعائی که کرده بودم اذن و اجازه مراجعت ارزانی داشته‌اند اما کاری نکرده‌اید که باین آسانی توانم مراجعت کرد درد بیدرمان و قصه غصه انگیزی است و اگر در خواب میدیدم که این دفعه هم مثل دفعه اول ویدتر از آن خواهد شد مطلقا ترک خدمت مخادیم و عزیمت پاریس [را] اقدام نمیکردم، و حالا شب و روز بتدابیر و وسایل استخلاص خود مشغول و کمال اسیدواری دارم که در اواخر ربیع الاول شرف خدمت سرکار را دریابم و این دفعه رحل اقامت انداخته و دم‌گرمی داشته باشیم و دیوان اشعار جمع کرده ابیات عشق بخوانیم که بقول ترکها «بونلاردن فائده یوقدور»^۴.

یکی دیگر از بزرگان نوشته‌است

فدایت شوم مرقومه جناب اجل عالی با منظومه فخر الشعرا رسید و معلوم شد که جناب عالی باقتضای لطفی که بامن دارید او را بانشاء آن تصایدتحریری و ترغیب فرموده‌اید انصافا قصیده‌ها را خوب و باسزه‌گفته، این همان میرزا شوکلاست^۵ که میگفتیم قوه نفس کشیدن ندارد و مثل قالب بیرونی میامد و می‌نشست و او را دست‌انداخته با او شوخیهای میکردیم حالا می‌بینید که چه طبعی دارد چه جوان خوش قریحه با استعدادیست. جواب کاغذ او را نوشته و صله هم برای او فرستاده‌ام لطف فرموده باو برسانید آمدم برسر مطالب دیگر، هیچ دلخور و دلتنگ نباشید «حیف باشد دل دانا که مشوش باشد» چه باید کرد.

-
- ۱- خورنق معرب خورنه» عمارتی عالی بوده که نعمان من منذر برای بهرام‌گور ساخته شامل دو قصر یکی خورنگاه، برای غذا خوردن دیگر سه دیر(سه گنبد) برای عبادت.
 - ۲- بالاخانه، طارم اخضر کنایه از آسمانست. ۳- مبرم ابرام شده و قطعی و حتمی
 - ۴- از اینجاها فایده نیست. ۵- شکراله

نه‌ید بیضای موسی را داریم و نه نفس عیسی را، باید سوخت و ساخت تا دستی از غیب
برون آید و کاری بکند.... پانزدهم جمادی الاخری ۱۳۱۰ مخلص قدیم حسنعلی است.

(این فلان آقا^۱ پسر فلان اصلش از همدان و مولدش بیجار اوایل عمر بتحصیل مشغول بود. مدتی نگذشت که باحضرات رنود^۲ و باجماعت الواد جلیس گردید، رشته سودت آنها را محکم نمود و از معاشرت مردمان کامل رم کرد «لقد ضل بعد ماسوی وهومن الضالین»^۳ جامه‌ای که بهصمت دوخته بود بفضاحت درید، درس را بهرس و کتاب را بشراب، ورق را بهرق، نام را بهجام، تنگ را به تنگ تبدیل نمود. ذلک هوالخسران المین^۴ طارف وتلید^۵ را صرف‌باده وتلید^۶ نمود پس از دمیدن موسیاهی رو تغییر اسلوب کرد).

نام بلند سعدی

بقلم شادروان استاد دکتر فخرالدین شادمان*

نام بلند سعدی سر دفتر شعر فارسیست. سعدی یعنی شعر فارسی. اگر شعر آنست که دل را بلرزاند و مارا بخنداند و بگریاند و گاه در دریای فکر و خاموشی فرو برد و گاه از گرداب اندیشه بیرون کشد و فریاد شوق از نهادها برآورد و غم و شادی و صبر و ناشکیبائی و بیم و امید و هزار نوع غصه و درد و خوشی و کاسرانی را بزبانی ساده اما تقلیدناشدنی و یکتا و اشاره‌ای بدیع اما فهمیدنی بیان کند پس خزانه بیهمتای شعر فارسی همینست که در کلیات سعدیست. شاهنامه کتاب جلال و حشمتست و دیوان عزیز حافظ دفتر کمال و معرفت اما کلیات سعدی سراسر عشقت و شوریدگی. در سخن فردوسی و حافظ زبندگی فارسی هرچه خوتر هویدا است ولی گفته سعدی خود حالی و ذوقی دیگر دارد.

۱- معلوم نیست مقصود و مراد کیست و نامه را بکه نوشته.

۲- جمع رند (بر خلاف قیاس) این گونه تصرفها کم و بیش در آن زمان رواج داشته مانند رقیعجات بجای رقیمه‌ها. ۱. کراد والوار جمع کردها و لرها، رنود جمع رند الواد-الواط جمع «الود» پروزن احمد. گردنکش و نامطیع

۳- همانا گمراه شد بعد از آن و او از گمراهانست ۴- آیه ۱۱ سوره حج

۵- طارف - مال نو تلید مال کهنه و سوزنی ۶- شراب خرما و انگور

* دکتر سید فخرالدین شادمان از فضلای خوش ذوق و شیرین سخن معاصر بود آثار و کتابهای دیگر او: بی‌نام- در راه هند- تسخیر تمدن فرهنگی- تاریکی و روشنائی- و تاریخ قرون جدید (ترجمه از فرانسه) است. این مقاله از گزیننه سخن ج ۳ ص ۶۴۰ تألیف استاد دکتر خطیب رهبر نقل شده است.

زبان سعدی گویاترین و فصیحترین زبانست که زندگی پر از نشیب و فراز ما را در این عالم شرح میدهد. هر کسی بقدر وسع خویش از این سرچشمه معانی آب میخورد اما غیر از ایرانیان که از کودکی با مادر خود بفارسی تکلم کرده‌اند که میتوانند از کلام این پرورده خاکه شعر پرور شیراز چنان که باید لذت روحانی ببرند؟

من از وقتی که با آثار گویندگان بزرگ ایران آشنا شدم هریک از ایشان را در آئینه خیال بوضعی خاص دیده‌ام. فردوسی در نظر مردیست موقر که تبسم میکند ولی نمیخندد، سخن میگوید اما هرلفظی را بزبان نمی‌آورد. شعر او آهنگ دنوازیست که گسولی از دور بگوشم میرسد. حافظ را مردی گوشه‌گیر و خاموش تصور میکنم که در کنج حجره‌ای خزیده، کتابی چند در مقابل نهاده، فکرش را در عالمی غیر از عالم ما سیر داده و بعد آن را در قالب کلماتی دلاویز بر روی کاغذ نشانده است غزل حافظ بگوشم آواز روح پرورست که از آسمانها بر زمین می‌آید.

سعدی را نمیتوانم همیشه در یک شکل و هیأت یا در یک جا مجسم ببندارم. او را بارها در شیراز گرم بازی و در دامن صحراگریان و خندان در صحبت دوست و در نظامیه بغداد در گیر و دار بحث و در جامع بعلبک و جزیره کیش و حرم کعبه و در هزار جا و هزار حالت مشغول تماشا و وعظ و گفت و شنید و توبه و مناجات دیده‌ام. گفته جان بخش سعدی آوازی نیست که از دور بیاید یا از عالم بالا شنیده شود. سلام نازنین دلشین سعدی گلبانگ عشق و شور و وجد و حالست که از شیراز بدینا و از زمین با آسمانها میرود.

ما فرزندان ایران که هنوز بفارسی تکلم میکنیم از همه کتابهای بزرگ سه کتاب اختیار کرده‌ایم و گذشته و حال و آینده خود را در آنها میخوانیم و امیدواریم که تا خورشید بر این خاک مقدس ایران میتابد هیچ ایرانی از نعمت فهمیدن فارسی و ادراک لطف معنی آنها محروم نماند.

شاهنامه میخوانیم و بشکوه و جلال روزهای گذشته پی میبریم. چشم میندیم و دیوان عزیز را باز میکنیم و از گفته حافظ شرح آینده ناسلوم خود را میطلبیم. کلیات سعدی را بجان دوست میداریم چون که آئینه تمام نمای زندگی و ترجمان احساسات دلست، دلی که از غم و شادی و سربلندی و شرساری بلرزه می‌آید و فرو میریزد. سعدی وصف زندگی ماست. این سخندان مردم شناس تمام اسرار حالات انسانی آگاهست و لغزشها و ابیدهای عهد جوانی و ضعف و بیچارگی ایام پیری و مصیبتها و دردهای آدمی همه را خوب میداند که چیست. غم دوری، تلخی انتظار، شیرینی وصل، ذلت افتادگی، زشتی خودبینی و خودنمایی، عذاب همچشمی و خیانت فی الجمله هر نوع حال و خیال و صفت نیک و بد انسان را چنان استادانه وصف کرده است که عقل از قدرت فکر باریک بین و فصاحت زبان شیرینش در حیرت می‌ماند.

بزرگی شکسپیر را نیز گذشته از بلاغت کلام جذابش، بیشتر از این میدانند که حالات مختلف بشر را که در همه وقت و همه جا کم و بیش یکیست خوب دریاخته و خوب شرح داده است. هر چند نوع فکر و شعر و کیفیت بیان و سرچشمه اقتباس موضوع و مضمون سعدی و شکسپیر باهم تفاوت دارد این دو پهلوان میدان سخن در وصف احساسات و عواطف انسانی اعجاز کرده‌اند، یکی در بیان کلیات، بزبان فصیح جمیل، در لطف و گیرندگی بی‌هتا، دیگری در شرح جزئیات، به کلام بدیع دلنشین، در وصفی حالت‌های گوناگون آدمی بکنا.

عمر دراز، عقل سلیم، سفر کردن بسیار، اطلاعات وسیع، طبع لطیف، زبان فصیح و ضمیر پاک روشن و هم‌عصری او با حوادث مهم از قبیل جنگ‌های صلیبی و ترک‌تاز مغول، این همه محدودیت از عوامل پدیدآور مجموعه نازلینی که «کلیات» نام دارد. کلیات سعدی در نظر اهل دل و فضل و تحقیق خزانه است گرانها پر از مطالب دانستنی در باب اخلاق و آداب و اوضاع و احوال آن عهد، علی‌الخصوص گلستان و بوستان که دو گنج بی‌همتاست.

سعدی آنچه دیده و شنیده و خوانده همه را چنان خوب وصف کرده که گوئی کلماتش با ما حرف می‌زنند. هر وقت گلستان یا بوستان می‌خوانیم در حاشیه‌ها و میان خط‌ها تصویر دزد عرب قاضی همدان، کشتی گیر دل‌بشاگرد باخته، شیدادگی‌سوان بافته گدازاده عاشق شاهزاده، پروانه و شمع در سوز و گداز و گفت و شنید سعدی را یک روز در جوش و خروش بحث با مدعی روز دیگر در مدرسه نظامیه در کارتلقین و تکرار می‌بینیم. کلام سعدی جاندار و جان‌بخش و گیراست.

آشوب روزگار و دلبستگی بشیراز و رنج و خطر سفر سعدی را از سیر آفاق روگردان نکرد. خاک پارس برای فکر بلند پروازش گنجایش نداشت. سعدی سفرها کرد و یکشوره‌های دور و نزدیک رفت و با هر صلفی نشست و برخاست و در هر چیزی تأمل و تحقیق کرد، هم صحبت خلق شد، بهر گفته‌ای دل داد و بهر زشتی و زیبایی که در بر عارف بی تفاوتست شاعرانه چشم دوخت و بعد این سخندان جهان دیده مردم شناس برای ما ارمغانی آورد که تا زبان فارسی بجاست ره آورد او غذای گوارای روح ایرانی خواهد بود.

در کلام سعدی روی و ریا و خشکی نیست. از همه شعرای ایران طبعیتر و روشنتر و خوبتر از او کسی بادل ما حرف نزده است. از راست‌گوئی باکی ندارد و بی‌پرده می‌گوید: «در عنفوان جوانی چنانکه اند و دانی باشاهدی سری و سری داشتم...» در یک جا هم می‌خواهد عشق و روزی و شیفتگی خویش را اندکی پوشیده دارد مگر دلش باین کار نیرفته که بی‌درنگ از سخن اول عدول کرده و شاعرانه آتراری نموده است چندان دلپذیر که خداوند سعدی آخرین بلطف و رحمت خویش از سر خطاهای او خواهد گذشت و هیچ گناهش نخواهد گرفت. سعدی می‌گوید:

جماعتی که ندانند حظ روحانی تفاوتی که میان جواب و انصافست

گمان برسد که در باغ حسن سعدی را نظر بسپار ز نفع‌دان و ناز پستاست

و ما ابری نفسی و ما از کیها که هر چه لعل کلند از بشر در امکالت

اگر مستشرقی با فارسی دالی که زبانش فارسی نیست از ادبیات مالدت برد بیشتر از معناست نه از لفظ ولیکن باید گفت که در عالم ادب اگر مطلب مست در عبارت زیبا پسندیده نیست هیچ معنائی هم تا در قالب کلمات درست و دلپذیر ریخته نشود کامل نخواهد بود چرا که راه رسیدن بکمال لطف معنی کلاست و پس اگر الفاظ پسندیده خاطر نباشد در طبع ما رنجشی پدید می آید که ما را از ادراک معنی باز میدارد. استاد آست که نکته بدیع را بکلمات فصیح بیان کند و این دو شرط لازم نویسندگی و شاعری و استادیت و هر کس یکی را داشته باشد نیمه استاد هم نیست، کتاب نویس است نه نویسنده و شرح این مطلب در این جا لمیکنجد.

باری، شنیده ایم که شعر ترکستانی بلند پایه و گفته عصری و معنائی نمونه فصاحت و شاهنامه دتر افتخار ایران و مثنوی خزانه حکمتست، شنیده ایم این همه را و کسی منکر هیچ یکی از آنها نیست، اما شاعر بزرگ ایران کیست که نزدیک به هفت قرن داندگان فارسی در هر جا که بوده اند، در غم و شادی و جوانی و پیری بگفته هایش دل داده و در گنجینه کلیاتش برای هر وقت و هر چیز حکایتی و مثالی و نکته ای و قولی و غزلی یافته اند.

گویندگان دیگر ایران را حکیم و فیلسوف بنامید اما برای خدا سعدی را غیر از شاعر مخوانید که اوست خداوند بکنای شعر فارسی. شوریده تر و شورانگیز تر از او در میان شاعران کیست؟ اما کلتالش را که خود آیت فصاحتست هرگز از یاد ببرید. در جمع سخن آوران کشور ما تنها اوست که شعرش در روانی به نثر می ماند و نثرش در گیردگی شعر. در گفته ای لطفی و جذبه ای آورده اند که سعدی دیگری باید بدلیا بیاید تا بکمال فصاحت او پی برد. ما شتی نابینائیم که از خورشید جز گرما نمی بینیم.

شبهه گفتن و نوشتن * (عبدالرحمن فرامرزی)

چگونه باید گفت و چگونه باید نوشت؟ این سوالیست که همه کس میل دارد بداند، زیرا سبب انسان از سایر حیوانات فقط لطف است و هر انسانی میل دارد خوب حرف بزند و خوب بنویسد. نخست باید دانست که نوشتن و گفتن یکیست و هیچ فرقی بین آن دو نیست زیرا نوشتن و گفتن هر دو نمایندگی فکر است. سعدی میگوید اول الدبشه و انگهی گفتار، آدم اول فکر میکند و بعد فکر خود را یا با زبان بیان میکند یا با قلم. گفتن و نوشتن مثل مطالبی

* لعل از کتاب «زبان مطبوعات» بقلم عبدالرحمن فرامرزی ص ۶۷، بکوشش رحیم سعیدی از انتشارات ابن سینا سال ۱۳۴۹. (باصحصر حنف و تلخیص) - فرامرزی از نویسندگان مشهور پیش از انقلاب بود، و سرمقاله های او در روزنامه کیهان خوانندگان بسیار داشت.

است که در یک صفحه کاغذ نوشته شده وبعد آدم آن نوشته را بمطبعه میدهد و آنرا چاپ میکند شما گاهی ممکن است فکر خود را له با زبان ادا کنید له با قلم، بلکه ممکنست با اشاره بیان کنید. و هر کس میداند که در عشق زبانی هست که له روی کاغذ میاید و له بر زبان میگردد و آن زبان قلب است که با اشاره چشم و ابرو و لبسم و بهم کشیدن قیافه با کشادگی چهره بیان میشود.... لطایف در معاوضه بدون سخن خسرو و شیرین میگوید:

چه خوش ناز هست ناز خویشان	ز دیده رالده را دزدیده جوان
به چشمی طیرگی کردن که برخیز	بدیگر چشم دل دادن که مگر یز
بصد جان ارز آن ساعت که جالان	نخواهم گوید و خواهد بصد جان

دیگری گفته است.

سراآمد گشته ام چون سرمه در علم نظر بازی زبان چشم خواب را کسی چون من نمیداند و در اینجا است که یک اشاره چشم با بخلد کار صد مقاله با یک کتاب میکند. علاوه شما میدانید که امروز کرها و لالها را با سواد میکنند و این کار فقط بواسطه اشاره صورت میگیرد، و من خودم دیدم که با غچه بان یک حکایت با اشاره برای یک کزولال کرد و او آن حکایت را درست روی تخته نوشت. ولی زبان اشاره از موضوع درس ما خارجست موضوع درس ما فقط گفتن و نوشتن است.

معلومست که آدم وقتی حرف میزند یا مینویسد که سطلبی داشته باشد و اگر نداشته باشد طبعاً چیزی نمیگوید یا نباید بگوید زیرا چنانکه گفتیم گفتن و نوشتن وسیله ابزار فکر است پس چنانکه سعدی گفته اول اندیشه و انکهی گفتار اول باید فکر کرد بعد گفت و نوشت و باز شما در گلستان سعدی خوانده اید که بر بوذرجمهر خرده گرفتند که در جواب سخن بسیار تأمل میکند گفت فکر بکنم که چه گویم بهتر از آنست که بشیمان شوم که چرا گفتم. پس شما وقتی خواستید چیز بنویسید یا در محفلی لطف کنید اول فکر بکنید که چه میخواهید بگوئید و مطلب خود را در مغز همان طوری مرتب کنید که یک مطلب با مقاله در یک صفحه کاغذ نوشته شده و بمطبعه میرود، آنگاه لب بسخن بکشائید یا دست بقلم ببرید.

عالباً دیده اید که کسانی در یک محفلی استاده اند و نطق میکنند و یک ساعت یا بیشتر حرف میزنند و آخر کسی نمی فهمد چه گفتند یا چه میخواستند بگویند و همان طور مقاله یا شعری را میخوانید و هیچ چیز از آن نمی فهمید.

این یکی از دو علت را دارد بعضیها فکری دارند ولی نمیتوانند آنرا در مغز خود مرتب کنند و بعضی اصلاً خودشان نمیدانند چه میخواهند بگویند، حرف میزنند و می بینند مطلب مفهومی پیدا نکرد باز چیز دیگر میگویند بلکه جمله بعدی مفهومی بجمله اول بدهد باز حرفشان پرت تر از اول میشود.

در اینجا دو کلمه که بسیار بر سر زبانهاست و اغلب بی‌معنی حقیقی آن‌می‌برند می‌خواهم برای شما معنی کنم، و آن اینست که (فلانی پرت میگوید) یا بی‌ربط یا ناسربوط میگوید. اغلب تصور میکنند که مقصود اینست که بی‌اساس میگوید یعنی مطلبش صحیح نیست در صورتی که ناسربوط میگوید یعنی حرفهایش بهم مربوط نیست و جملاتش از یکدیگر پرت است مثل این مثل معروف:

کلنگ از آسمان افتاد و نشکست و گرنه من کجا و بیوفائی.

پس شما وقتی چیز مینویسید یا حرف میزنید سعی کنید کلمات و جملاتتان بهم مربوط و متناسب باشد. استادان سخن هیچ کاری نکرده‌اند جز آنکه از حیث لفظ و معنی کلمات متناسب باهم انتخاب کرده‌اند و هر شاعر یا نویسنده‌ای که سخنش شیرین‌تر و گیراتر و در خواننده پاشنوده مؤثرتر است فقط بدین سبب است که کلمات و جملاتش بهم مربوط‌تر و متناسب‌تر است...

...پس در نوشتن یا گفتن سه چیز را رعایت کنید اول فکر بکنید و فکر خود را در قالب سبز سرتب سازید. بعد کلماتی انتخاب کنید نه مبتذل و عامیانه باشد و نه قلبه و غریب و نامفهوم و بعد آن کلمات را متناسب یکدیگر بچینید و مطالب خود را در آن قالب بریزید. این کار در نطق ضروری‌تر از نوشتن است، زیرا در نوشتن بحکم تداعی مطالب پشت سر یکدیگر پیدا میشود ولی در نطق آنطور نیست و تا مطالب بیاد آدم بیاید آدم میان جمع «هو» میشود اما یک اشتباه نکنید و آن اینکه معنی را فدای لفظ و تصنع در عبارت نکنید. تصنع همه چیز را خراب میکند. تصنع در سخن، تصنع در حرکت، تصنع در خنده آدم را خنک و بیمزه میکند. بلکه وقتی چیز مینویسید یا نطق میکنید آنطور ساده باشید که اصلاً خود را فراموش کنید، و مطلقاً در فکر اینکه خود را نشان دهید نباشید اینقدر ساده بنویسید و بگوئید مثل اینکه با خانواده خود حرفهای خیلی عادی میزنید و اصلاً در فکر نباشید که خوب میگوئید یا خوب مینویسید، چون بمجرد اینکه چنین فکری کردید خودپسندی در سخن شما پیدا و گفته‌هایتان خنک و بیمزه خواهد شد.

...همیشه سعی کنید که سخن را باندازه مطلب بگوئید نه کمتر نه زیاده‌تر، زیرا اگر کمتر بگوئید سخن شمارسا نخواهد شد و مطلب شما را کاملاً درک نمیکنند و اگر زیاده‌تر بگوئید خواننده یا شنونده خسته و از سخن شما سشمز میشود.^۲

...برای اینکه حرف شما در شنونده یا خواننده مؤثر شود اول باید خودتان بحرف خود ایمان داشته باشید و معتقد باشید که حرف شما در خواننده یا شنونده اثر دارد... تانویسنده یا سخنور خودش تحت تأثیر احساسات خود نباشد نمیتواند احساسات مردم را برانگیزد و تا خود

۱- رجوع فرمائید ص ۹۳ - این کتاب، چگونه میتوان موفق بدست نوشتن شد (مؤلف)

۲- رک ص ۹۰ و ۹۱ - اطباء عمل و ایجاز سخن و سخن فارغ. (مؤلف)

بهرت خود ایمان نداشته باشد نمیتواند در مردم ایمان ایجاد کند. صفاتی که از روی علم وقواعد ادبی وشیوه ادباء ونویسندگان دیگر ادا شود وبا قلب گوینده یا نویسنده ارتباط داشته باشد سخن پردازی ومنتعریست نه نویسدگی وگویندگی، اینجاست که خواجه میگوید:

آنرا که خواندی استادگر بتگری بتحقیق منتعریست اما طبع روان ندارد

... شعرائی که گفته های ایشان ارتباط با قلب خواننده دارد ونویسندگانی که سخراب قلمشان بر تار وجود خواننده وارد میشود وار را سیلرزانند حتما عاشق بوده اند،عاشق آن موجود با موضوعی که راجع بان لب به سخن گشوده اند، پادست بقلم برده اند. سعدی کنه گوئی با رشته های تمام قلوب ارتباط داشته و گفته او در یک عاشق اثر داغ بر روی داغ داود حتما عاشق بوده است وخودش این نکته را یاد آور شده... میگوید:

تا غمی پنهان نباشد آتشی پیدا نگرود هم گلی دیده است سعدی کو چو بلبل میخروشد

... فردوسی هنگام سرودن شاهنامه حتما از فرط احساس مثل دهک جوش میزدماست آن لیدرهائی که با نطق یا قلم خود ملتی را تکان داده اند ورهبری ایشان را بهمه گرفته اند بگفته های خود ایمان داشته اند و اول خودشان از حرف خود متأثر میشده اند بعد دیگران را تحت تاثیر قرار میداده اند. طوماس کارلیل نویسنده متفکر انگلیسی میگوید چقدر خجالت آور است که کشیشان ماسحد ص را دروغگو و فریکار میدانند، با فریب و دروغ نمیتوان یک دیوار کلی را بالا برد تا چه رسد که بنائی مثل اسلام را بنیاد نهند. محمد ص خودش از صمیم قلب معتقد به حرفهای خود بوده که توانسته است چنین توفیقی را پیدا کند. البته این عین حرف کارلیل نیست ولی چیز است بدین معنی بلکه جامعتر وقانع کننده تر.

همیشه سعی کنید که بیانات خود را با شور و هیجان ادا کنید ومطالب خود را با دلائل سطحی وارلام واعداد سنگین نکنید زیرا آنها زبان علم است وزبان شعر وادب غیر از زبان علم وحساب ووزنم است.

مقصود از شعر ونویسدگی برانگیختن احساسات وشور و هیجان وتاثیر در جامعه است است ونوشته های علمی را مردم کمتر میخوانند واز شنیدن نطقهای علمی کمتر متأثر میشوند. بدین جهت فلاسفه بزرگ از قبیل افلاطون وخراللی کوشیده اند که مطالب علمی وفلسفی خود را با بیانی شاعرانه واحساسی انگیز بیان کنند با در قالب حکایات والسانه و رمان بریزند، مثل ابن طفیل اندلسی وگاهی ابن سینا وویکتور هوگو وولتر ونویسنده کلیله ودبته، تا طبع خوانندگان بدان رغبت کند ودر ضمن خواندن افسانه مطالب عالی فلسفی و اخلاقی فراگیرد.

هر سخن جائی وهر نکته مکانی دارد اما این را که گفتیم قاعده کلی در تمام موارد نمیتواند باشد، در معانی و بیان قاعده ای هست بنام مقتضای حال، یعنی بهترین نوع بلاغت آنست که [سخن] متناسب زبان ومکان و وضع وحال شنوندگان ادا شود.

البته وقتی آدم با یک آدم عالم یا اهل قلم و حساب طرف است دیگر دلایل خطایی و زبان شعر و ادب فایده ندارد، باید با زبانی با او حرف زد که زبان او باشد و دلایلی آورد که او را قانع سازد یا لااقل قبول داشته باشد و معقول بداند والا آدم را نادان میدانند و با یک لبخند تمسخرآمیز سکوت میکنند...

همایه نظیر است. بنابراین کسی که میخواهد اهل قلم یا سخنوری گردد باید سابه علمی و ادبی پیدا کند زیرا بقول هنصری شاعر بزرگ ایران: «کسی که سابه ندارد سخن نداند گفت...»

...دلایل خطایی و دلایل منطقی. دلایل منطقی آنست که برپایه استدلال و برهان و صغری و کبری و نتیجه قرار گرفته باشد و دلایل خطایی آنست که بایانات شاعرانه و تحریک احساسات و ایجاد شور و هیجان ادا گردد.

باید خودتان درک کرده باشید که دلایل خطایی در اجتماع و تأثیر در افکار عمومی بسیار مؤثرتر از دلایل ویراهین منطقی است و عجب اینست که آیات گوینده قرآن که با معجزات بلاغت و عبارات سحرآسا بیان شده و هر آدمی را که عربی خوب بداند مسحور میسازد اغلب مبتنی بر دلایل خطاییست. «الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین» این آیات با صوت خوش و نوازی گیرا ادا میشد و شنوندگان را مسحور میساخت و باین جهت معاندین سرسخت پیغمبر او را گاهی سحر، گاهی شاعر و گاهی جادوگر میخواندند... *

از غزلیات و اشعار سعدی شیرازی

چو کسی درآمد از پای و تو دستگاه داری	کرت آدمیتی هست دلش نگاه داری
بره بهشت فردا نتوان شدن ز محشر	مگر از دیار دنیا که سرد و راه داری
همه عیب خلق دهنده مروست و سردی	نگهی بغوشن کن که تو هم گناه داری
رمطالبان و مردان گریست و لطف و احسان	تو خود از نشان سردی مگر این کلام داری
بچه خرمی و نازان گرو از تو برد هاسان	اگر تشرف همینست که مال و جامه داری
چه درختهای طویست نشانه آدمی را	تو بهیمه و ارالفت بهمین گیاه داری
بکدام رو سبیدی طبع بهشت بندی	تو که در خریده چندین ورق سیاه داری
بدر خدای غری طلب ای ضعیف هست	که نماد این تقرب که پیاد شاه داری

* این مختصر را از تشرای فارسی در ادوار مختلف برای نمونه و سرشتی در اینجا نقل کرد و نیز رجوع فرمایند بتوضیحات و مقالات ص ۹۵ تا ۹۷ آثار نویسندگانی که نامشان در اینجا ذکر شده است.

تو حساب خوشتن گن نه حساب خلق سعدی

که بضاعت قیامت عمل تباه داری

ای رویهک چرا ننشستی بجای خویش	باشیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش
دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد	با نفس خود کند برادر هوای خویش
از دست دیگران چه شکایت کند کسی	سیلی بدست خویش زده برقشای خویش
دزد از جفای شهنه چه فریاد میکند	کوگردنش نمیزند الاجفای خویش
خونت برای قالی سلطان بریختند	ابله چرا نخفتی بر بورای خویش
گرهر دو دیده هیچ نبیند با اتفاق	بهرتر ز دیده‌ای که نبیند خطای خویش
چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب	تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود	بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
با دیگران بگوی که ظالم بچه فتاد	تا چاه دیگران نکنند از برای خویش

گرگوش دل بگفته سعدی کند کسی

اول رضای حق طلبد پس رضای خویش

آدمی سان و نیکه معضرب باش	تا ترا بر دواب فضل نهند
تو بعقل از دواب ممتازی	ورنه ایشان بقوت از تو بهند
نظر کردم بهشم رای و تدبیر	ندیدم به زخاموشی خصالی
نگویم لب ببند و دیده بر دوز	ولیکن هر مقامی را مقالی
زمانی درس علم و بحث و تنزیل	که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت	که خاطر را بود رفیع ملالی
خدا هست آنکه ذات بیهمالش	نگردد هرگز از حالی بحالی

ناصر پهلوانی، در مدح رسول اکرم ص

ای لوای مهتری بر لامکان افراخته	غلغل لولا که بر هفت آسمان انداخته
شهباز دین که چون زن بست بر پشت براق	از زمین تا اوج «اوادنی» یکدم تاخته
چون دو چوگان کردمه را یکسر انگشت تو	بر سر میدان گردون گوی دولت باخته
سرخ جان هر که که باطوق وفای تو بود	باغ جنت را بود توحید خوان چون فاخته
هیچکس غیر خدا قدر تو نتواند شناخت	چون خدا را بهتر از تو هیچکس نشناخته
روز محشر چون بسازی از شناخت کار خلق	خلق تو هرگز نماند کار ما نا ساخته
خلوت دل ناصر از فکر جهان پرداختست	و آنکه از اخلاص نعتی بهر تو پرداخته

خاقانی شروانی سروده

برون از جهان تکیه جانی طلب کن و رای خرد پیشوائی طلب کن

قدم درنه و رهنمائی طلب کن	قلم برگش و بردوگیتی رلم زن
فلک عرش تست استوائی طلب کن	جهان فرش تست آستینی برافشان
شو از نیستی توتیائی طلب کن	همه درد چشم توشده هستی تو
زگنبد برون شو بنائی طلب کن	چو درگنبدی هم صف مردگانی
جدا زین خدایان خدائی طلب کن	خدایان رهن بسی بینی اینجا
به از هفت ونه پادشائی طلب کن	مرین پنج دروازه چار حد را
ز رندان وقت آشنائی طلب کن	مگو شاه و سلطان اگر مردی
بزرگلیم گدائی طلب کن	کلید همه دار ملک سلاطین
ز تشنه لبان ناشتائی طلب کن	بسیران مده نوشدا روی معنی

بباغ دل ار بلبل درد خواهی

بخالانی آی ونوائی طلب کن

خانانیا زنان طلبی آبرو سربز	کان حرص کاب رخ برد آهنگ بجان کند
آدم ز حرص گندم نان ناشدمچه دهد	با آدمی مطالبه نان همان کند
بس سو رکوبردن نان ریزه ای ز راه	بی سوده کسان شود و جان زیان کند
آن طفل بین که ماهیگان چون کندشکار	بر سوزن خمیده چو پکه پاره نان کند

از آدمی چه طرفه که ماهی در آب نیز

جان را ز حرص در سر کار دهان کند

نظامی گنجوی (از مخزن الاسرار)

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات	مابوقائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوندنی	تو یکس و کس بتو مانند نی
آنچه تغییر نپذیرد تسوئی	آنکه نمر دست و نمیرد توئی
ماهه فانی و بقا بس تراست	ملک تعالی و تقدس تراست
جز تو فلک را خم دوران که داد	جز تو جسد را نمک بجان که داد
چون قدمت بانگ برابلق زند	جز تو که یارد که انا الحق زند
هر که نه گویا بتو خاشوش به	هر چه نه یاد تو فراسوش به
بنده نظامی که یکی گوی تست	درد و جهان خاک سرکوی تست

خاطرش از معرفت آباد کن

گردنش از دام غم آزاد کن



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه

کتابخانه

۱- فرهنگ معین از دکتر معین و جلد

۲ معین لغات اعلام

عبارات اللغة

برهان قاطع مصحح دکتر معین

هفتاد و هشتاد و سه تا
از فرهنگ معین
از کتابخانه ملی
کتابخانه ملی

المفرد
قاموس اللغة

اقرب الموارد

فرهنگ نفیسی ۵ جلد

فرهنگ اخلاقی

کتابخانه ملی
فرهنگ معین
کتابخانه ملی